

دانشکده اصول دین

یکصد و پنجاه

# صحابی ساجدی

جلد اول

علامه سید مرتضیٰ حسینی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلد اول

مؤلف: علامہ سید مرتضیٰ عسکری

مترجم: عطا محمد سردار نیا

تصحیح و تنظیم: کرمرضا خزلی

## فهرست

مقدمه

### بخش ۱

پیشگفتارها:

\* نظریهٔ مستشرق معروف، دکتر جیمس رابسن

\* سخنی از مترجم

\* سخنی از مؤلف

نظریهٔ دکتر جیمز رابسن بزرگ مستشرق معروف انگلیسی

ترجمه: نامهٔ دکتر جیمس به مؤلف

سخنی از مترجم

سخنی از مؤلف

روایتی از عایشه

بررسی روایت عایشه

اهمیت موضوع

### بخش ۲

پی ریزی مباحث کتاب

\* سیف را بشناسیم

\* زندیق و زندیقان

\* مانی و دین او

- \* نمانه هایی چند از مانویان
- \* تعصبات قبیله ای بین یمانی و نزاری
- \* تعصب سیف در بارهٔ قبیله نزار
- \* نفوذ احادیث سیف در مدارک اسلامی
- \* علل انتشار احادیث سیف
- \* خلاصه ای از فصول گذشته

سیف را بشناسیم  
 چگونگی پیدایش این سلسله مباحث  
 سیف بن عمرو کیست؟  
 زمان پیدایش احادیث سیف  
 خلاصه اینکه:

نتیجه:

- ویژگیهای عصر سیف
- زندیق و زندیقان
- ریشهٔ کلمه زندیق
- زندیق در زبان عرب
- تعریف زندقه در دستگاه خلافت
- زندیقان چه کسانی بوده اند؟
- مانی و دین او
- دین مانی
- نظر مانی در بارهٔ انبیاء
- شریعت مانی
- پایان کار مانی
- انتشار دین مانی

دین مانی در کشورهای اسلامی

دوران فعالیت مانویان

نمونه هایی از مانویان

۱- عبد الله بن مُقَفَّع

۲- ابن ابی العوجاء

۳- مطیع بن ایاس

در بستر مرگ

کوتاه سخن اینکه

و اینک سیف خطرناکترین زندیق

۴- سیف بن عمر

تعصبات حاد قبیله ای بین یمانی و نزاری

ریشه های تعصب و نشانه های آن

نخستین نشانه تعصب

دومین نشانه تعصب

نموداری از تعصب در ادبیات عرب

جنگهای خونینی که تعصبات قبیله ای بار آورده است

اثر تعصب در حدیث سازی

سیف بن عمر قهرمان حدیث سازی

کتابهای سیف

تحریفات سیف

علل انتشار احادیث سیف

خلاصه بخشهای گذشته

سیری در گذشته و نظری به آینده

## بخش سوم

یکصد و پنجاه صحابه دروغین

۱ - قعقاع بن عمر و تمیمی

\* در دوران پیامبر (صلی الله علیه وآله)

\* در دوران ابو بکر

\* در جنگهای حیره

\* بعد از جنگهای حیره

\* در جنگها مصیغ و فراض

\* در مسیر خالد به شام

\* در جنگهای شام

\* در دوران عمر

\* در جنگهای عراق

\* در جنگهای ایران

\* بار دیگر در شام

\* در جنگ نهاوند

\* در دوران عثمان

\* در دوران علی (علیه السلام)

\* خلاصه مباحث و مطالب

\* سلسله روایان احادیث سیف

قعقاع در دوران پیامبر (صلی الله علیه وآله)

قعقاع در دوران ابو بکر

بررسی سند

نتیجه سنجش و بررسی

دست آوردهای حدیث سیف  
قعقاع در جنگهای حیره  
جنگ مذار و ثنی  
نبرد الیس  
جنگهای دیگر در حیره  
این روایات تا کجا رفته  
سنجش روایت سیف با روایت دیگران  
قصه رود خون  
بررسی سند  
نتیجه سنجش و بررسی  
قعقاع در حوادث بعد از حیره  
این داستان تا کجاها رفته؟  
تاریخ نگارانی که از طبری و سیف نقل می کنند  
بررسی سند  
قعقاع در مصیخ و فراض  
جنگ مصیخ  
این داستان تا کجا رفته؟  
بررسی سند  
نتیجه سنجش و بررسی  
نبرد فراض  
بررسی سند  
نتیجه این بحث  
دست آوردهای داستان جنگ فراض  
قعقاع در مسیر خالد به شام

داستان اعزام خالد به شام

بررسی سند

خلاصه بررسی

اما سخنان غیر سیف

خالد در مسیر شام

این داستان تا کجا رفته

حماسه های قعقاع

سنجش روایت سیف با دیگران

بررسی سند

نتیجه سنجش و بررسی

دست آوردهای حدیث سیف

قعقاع در جنگهای شام

داستان جنگ یرموک

ارزیابی حدیث سیف

بررسی سند حدیث

نتیجه بررسی دست آوردهای حدیث

قعقاع در دوران عمر

داستان فتح دمشق

این داستان تا کجاها راه یافته است

سنجش روایت سیف با روایت دیگران

بررسی سند

نبرد فحل

سنجش روایت سیف با روایت دیگران

بررسی سند



نتیجه سنجش و بررسی  
دست آوردهای حدیث سیف  
خلاصه بررسی  
قعقاع در جنگهای عراق  
در جنگ قادسیه  
اثر روایات سیف در فرهنگ اسلام  
لیله الهمیر  
اسب طلایی سخن می گوید  
بررسی سند روایت  
این روایت تا کجا رفته و نتیجه بحث  
دست آورد این داستان  
حوادث بعد از جنگ  
زنان بی شوهر یمانی  
بررسی سند  
نتیجه بحث و بررسی سند  
دست آورد این داستان  
قعقاع در جنگهای ایران  
داستان فتح بهر سیر  
فتح مداین  
قعقاع سلاح پادشاهان را به غنیمت می گیرد  
بررسی سند  
نتیجه بررسی و دست آوردهای این داستان  
فتح جلولاء  
سنجش روایت سیف با روایت دیگران

بررسی سند  
سنجش روایت با روایت‌های دیگران  
دست آورد این حدیث  
قعقاع بار دیگر در شام  
داستان فتح حمص  
سنجش روایت سیف با روایت دیگران  
بررسی سند  
دست آورد این حدیث  
سنجش روایت سیف با روایت دیگران  
بررسی سند  
نتیجه سنجش و بررسی  
خلاصه بحث  
قعقاع در دوران عثمان  
قعقاع در آشوبهای دوران عثمان  
قعقاع در دوران علی (علیه السلام)  
داستان جنگ جمل به روایت سیف  
سفیر صلح  
شورای سبایان  
نبرد قعقاع  
پشیمانی علی (علیه السلام) و عایشه  
مورخین روایت سیف را از طبری نقل کردند  
داستان جنگ جمل به روایت غیر سیف  
سفارشهای امام پیش از جنگ  
هواداران جمل جنگ را آغاز می کنند

علی (علیه السلام) فرمان پاسخ به حمله می دهد  
چون شتر کشته شد جنگ پایان یافت  
عفو عمومی امام (علیه السلام)  
نتیجه بررسی سخنان سیف با دیگران  
دست آورد داستان جمل  
پایان کار قعقاع  
نام قعقاع در مدارک اسلامی  
خلاصه فصول گذشته  
نسب و منصب قعقاع  
قهرمانی قعقاع در دوران ابوبکر  
قهرمانیهای قعقاع در دوران عمر  
در نبرد جلولاء  
در نبرد نهاوند  
قعقاع در دوران عثمان  
قعقاع در دوران علی  
سلسله راویان احادیث سیف  
کسانی که سیف از آنها روایت کرده است  
خلاصه روایت‌های شصت و هفتگانه سیف در باره قعقاع  
منابع تحقیق  
نتیجه تحقیق

بخش سوم

۲ - عاصم بن عمرو تمیمی

\* در نبرد عراق

- \* در نبرد دومه الجندل
- \* در نبرد مثنی
- \* در نبرد قادسیه
- \* در روز جراثیم
- \* در سرزمین ایران
- \* فرزند و خاندان عاصم
- \* راویان احادیث سیف در باه عاصم
- عاصم در جنگ عراق
- عاصم کیست؟
- عاصم به همراهی خالد در عراق
- سنجش روایت سیف با روایات دیگران
- بررسی سند
- نتیجه سنجش
- دست آورد روایات سیف
- عاصم در نبرد دومه الجندل
- داستان فتح دومه الجندل
- تفسیر لسان و ملطاط
- ارزیابی متن داستان
- بررسی سند
- نتیجه بررسی و ارزیابی
- دست آورد این داستان
- پایان همکاری عاصم و خالد
- بررسی سند
- سنجش سخن سیف با دیگران

دست آورد این داستان  
عاصم در جنگ نمارق  
داستان نبرد نمارق  
سفره رنگین پس از نبرد  
سنجش روایت سیف با روایت دیگران  
نتیجه سنجش و دست آورد این داستان  
سنجش روایت سیف با دیگران  
بررسی سند داستان پل  
نتیجه سنجش و دست آورد داستان  
عاصم در جنگ قادسیه  
سنجش روایت سیف با دیگران  
عاصم در مقابل کسری  
بررسی سند  
نتیجه سنجش و دست آورد این داستان  
سخنرانی عاصم  
یک سخنرانی دیگر  
روز ارمات  
روز اغواث  
روز عماس  
انتشار این داستان در کتابهای تاریخ اسلام  
بررسی سند  
نتیجه بررسی و سنجش  
عاصم در روز جراثیم  
انتشارات روایات سیف در کتب تاریخ

بررسی سند  
ارزیابی و نتیجه سنجش  
دست آورد داستان جراثیم  
عاصم در سرزمین ایران  
داستان فتح جندی شاپور  
سنجش روایت سیف با روایت دیگران  
نتیجه سنجش و ارزیابی  
بررسی سند داستان  
دست آورد داستان  
نتیجه سنجش و ارزیابی  
دست آورد داستان  
پسر عاصم و خاندان وی  
عمرو بن عاصم  
دست آورد داستان  
سلسله راویان سیف در باره عاصم  
کسانی که افسانه عاصم را از سیف گرفته اند

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ »

ای مومنان (عالم) هرگاه فاسقی خبری برای شما آورد (راستش نینگارید تا) تحقیق کنید، مبادا به سخن چینی فاسقی، از نادانی، به قومی رنجی رسانید و سخت پشیمان گردید.

حجرات: آیه ۶

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد از قرآن، مهمترین سند هدایت بشر، مجموعه گفتار و رفتار رسول خدا است که از آن به «سنت» یاد می شود. آیاتی چون: (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا) (حشر / ۷) و (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) (احزاب / ۲۱) اهمیت پیروی از سنت رسول خدا، را دو چندان نموده است.

در زمان حیات رسول خدا، گر چه عده ای از منافقان که جزء اصحاب به شمار می آمدند، با تظاهر به اسلام، با کار شکنی و ایجاد اختلاف و نسبت دروغ به پیامبر، به دسیسه علیه اسلام دست می زدند، اما پیامبر، از طریق وحی و تدبیر و حکمت شخصی، کار شکنی آنها را خنثی می نمود و دروغهای نسبت داده به ایشان، را برملا می ساخت تا جایی که علی (علیه السلام) در حدیثی می فرماید: «قد كذب علي رسول الله على عهده حتى قام خطيباً، فقال: أيها الناس، قد كثرت علي الكذابة، فمن كذب علي متعمداً فليتبوأ مقعده من النار، ثم كذب عليه من بعده». به این جهت، رسیدن به سنت در زمان حیات رسول خدا، با مشکل کمتری مواجه بود.

بعد از رحلت رسول خدا، صحابی ایشان عهده دار رساندن «سنت پیامبر» به مسلمانان شدند و به این جهت اهمیّت صحابه در بین مسلمانان دو چندان شد.



منافقانی که جزء اصحاب آن حضرت بودند و یهودیان و نصارا و مانویان که خود را در صفوف مسلمانان جا زده بودند، از این فرصت استفاده کرده و در مقام پریشان ساختن افکار و عقاید مسلمانان بر آمدند.

جمعی با جعل حدیث، پاکترین اصحاب رسول خدا، را مردمانی پلید و اخلاصگر، و دشمنترین آنها به اسلام را پاک و منزّه جلوه دادند؛ و گروهی نیز اسرائیلیات خویش را به زبان روایات پیامبر، بین مسلمانان رواج دادند و برخی سیف بن عمر تیمی مانوی مذهب، با انتشار دروغ ها و افسانه ها، در درک حقایق، ایجاد شک و شبه نمودند و عقاید مسلمانان اختلاف و تفرقه انداخته سنت پیامبر، را وارونه جلوه دادند.

علامه فقید، حضرت آیت الله سید مرتضی عسکری، در طول بیش از نیم قرن تلاش پر ثمر علمی و تألیف کتاب «خمسون و مائه صحابی مختلق» به نام «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» شمع وجود آن مجاهد نستوه خاموش گشته و جهان اسلام در سوگ آن علامه بزرگ نشست است. امید است محققان و عالمان دیگری، راه استاد فقید را ادامه داده و کار آن بزرگوار را به سرانجام رسانند.

اللهم احشره مع محمد و آل محمد

مؤسسه علمی فرهنگی علامه عسکری

# بخش ۱

پیشگفتارها:

\* نظریهٔ مستشرق معروف، دکتر جیمس رابسن

\* سخنی از مترجم

\* سخنی از مؤلف

## نظریه دکتر جیمز رابسن

بزرگ مستشرق معروف انگلیسی

درباره کتاب « عبدالله بن سبأ » و کتاب « خمسون و مائة صحابی مختلق »

جیمس رابسن

\* در سال ۱۸۹۰ م تولد یافته

\* دارای دکترا در رشته عربی و الهیات

\* رئیس گروه تحقیق در زبان عربی در دانشگاه گلاسکو

دبیر انجمن خاور شناسان در دانشگاه گلاسکو، استاد کرسی زبان عربی در

دانشگاه منشستر، ممتحن خارجی دوره دکترا در دانشگاه های: کمبرج . ملبورن.

ادمبورن. سینت اندرسون و لندن.

\* تألیفاتش: «مقایسه فرهنگ اسلام با ادیان دیگر»، «مقدمه بر علم حدیث»؛

- ترجمه و حاشیه بر «مشکاة المصابیح» در چهار جلد- مقالات و آثار دیگر. (۱)

باورقی:

۱- نقل از کتاب **who is who** چاپ سال ۱۹۷۴ م.

## ترجمه: نامه دکتر جیمس به مؤلف

آقای عزیز سید مرتضی العسکری

در اواسط آگوست گذشته، دو نسخه از آثار شما « عبدالله بن سبأ و اساطیر اُخری » و کتاب « خمسون و مائة صحابی مختلق » را دریافت کردم. در آن هنگام نامه ای به شما نوشتم که من شخصی مسنی هستم و از سلامتی کامل بهره ای ندارم. بنا بر این برای مطالعه این کتابها احتیاج به زمان دارم. مطالعه آنها بیش از آنچه تصوّر می کردم وقت مرا گرفت. من آن کتابها را دو بار با اشتیاق فراوان خواندم. گرچه میل داشتیم در این باره شرح مفصّلی بنویسم، ولی احساس می کنم که می بایست در این هنگام این نامه را بنویسم و از روش تحقیق و بررسی و دقت عالمانه ای که در این دو کتاب به کار رفته است تحسین نمایم. در چنین سنّی نمی توانم با اطمینان به آینده بنگرم که قادر به نوشتن شرح مفصّلی درباره این دو کتاب باشم. چون ممکن است پیری نیز مانع نوشتن این مختصر گردد. نمی خواهم بیش از این، نوشتن این نامه را به تأخیر بیندازم.

در کتاب اول من از بررسی و جزئیات مربوط به داستان « عبدالله بن سبأ و سبائیان » بسیار خوشم آمد، زیرا با بحث پرارزش، نویسندگان قدیم و جدید شرق و غرب و منابعی که آنها بدان استناد کرده اند به خوبی دنبال شده است. نمودار صفحه ۵۷ بسیار است و منابع اصلی روایات سیف و اخبار او را به خوبی نشان می دهد و روشن می سازد که چگونه نویسندگان بعد از وی بر یک منبع و

یا سایر این منابع استناد کرده اند.

پس از آن، لیست تعدادی از علمایی می آید که نظر خود را در باره ارزش اخبار سیف از زمان ابو داوود متوفای سال ۲۷۵ هجری (در کتاب اشتباهات ۳۱۶ هجری نوشته شده) تا ابن حجر متوفای سال ۸۵۲ هجری بیان داشته اند. تمام آنها از سیف انتقاد کرده و کلماتی و جملاتی چون «ضعیف»، «روایات او متروک است»، «بی ارزش»، «دروغگو» و «احتمال اینکه او زندیق است» و مانند اینها درباره او به کار برده اند. این علماء همگی بر غیرقابل اعتماد بودن روایات سیف و حتی جعلی بودن آنها متفق القولند. این یک بحث قوی و قانع کننده ای است. من در مطالعات نظریات علماء در باره روایان حدیث متوجه شدم که همگی با هم - در تقویت تضعیف یک راوی - موافق نیستند. ولی در باره سیف هیچ گونه مخالفتی وجود ندارد و آدمی را به شگفتی می اندازد (و مبهوت می سازد) که چگونه با این حال نویسندگان بعدی به آسانی روایات او را قبول کرده اند.

اما می خواهیم راجع به طبری که در نقل اخبار سیف هیچ تردیدی نکرده است اظهار نظری کرده باشیم. با توجه به سبک تاریخنگاری مدرن امروز، تاریخ طبری یک اثر تاریخی به شمار نمی رود، چون چنین به نظر می رسد که هدف اصلی او نوشتن تمام روایاتی بوده است که به آنها دسترسی پیدا کرده، بدون اینکه لازم بداند اظهار نظری درباره ارزش و اعتبار آنها کرده باشد. بنا بر این یک نفر می تواند به راحتی بفهمد که بعضی از روایات او از روایات دیگرش ضعیفتر است. شاید بتوانیم او را از به کار بردن روشی که امروز قابل قبول نمی باشد معذورش بداریم. حداقل او اطلاعات بسیار زیادی را در اختیار دیگران قرار داده است. دانشمندان نکته سنجی مانند شما می توانند روایات صحیح (و معتبر) را از روایات جعلی تشخیص دهند.

بررسی (و بحث) شما در مورد روایاتی که سیف ذکر کرده است به شیوه بسیار جالب و مؤثری عنوان گردیده است، اول روایات سیف را آورده اید و سپس

روایاتی که به وسیله دیگران ذکر شده است نوشته‌اید. آنگاه این دو رشته روایات را با هم تطبیق و مقایسه کرده‌اید این مقایسه دقیق در باره روایات و همچنین اسناد انجام گرفته و نشان داده شده است که سیف غالباً از راویان ناشناخته (مجهول الهویه) روایت کرده است. این خود این سؤال را پیش می‌آورد که چرا نام هیچ یک از این راویان به وسیله نویسندگان دیگر ذکر نشده است، و شخص را به این نتیجه می‌رساند که سیف خود آن راویان را اختراع کرده است. این اتهام جدی (قوی) (نسبت به سیف) یک فرض قابل قبول و منطقی است که با مقایسه (روایات) سیف با (روایات) دیگران به دست می‌آید.

و باز در ضمن بحثها بیان شده است که سیف داستانهایی با اتفاقات معجزه آسا ذکر کرده است که آنها را نمی‌توان قبول کرد، مانند آنکه شنهای بیابان برای لشکر مسلمانان تبدیل به آب شد، و یا دریاها به زمین شنزار مبدل گردید، و یا گله گاوها به سخن درآمدند و لشکر مسلمانان را از مخفیگاه خود خود با خبر ساختند و مطالب دیگری از این قبیل. در زمان سیف این امکان وجود داشت که چنین داستانهای (ساختگی) را به عنوان (وقایع) تاریخی برای دیگران نقل کند، ولی امروزه قبول این داستانها برای پژوهشگران کنجکاو، غیر قابل قبول است. بحثهای قانع کننده‌ای نیز (در این کتاب) مطرح شده‌اند اینک نشان می‌دهد چگونه اخبار سیف در باره ابن سبأ و سبائیان کاملاً (ساختگی) و غیر قابل اطمینان است - باور نکردنی است -.

مؤلف در این کتاب خاطرنشان می‌سازد که بعضی از خاور شناسان مطالعاتشان بر اساس اخبار سیف پایه گذاری شده است. مانند خبر زیادی شمار کشته شدگان در جنگهای اولیه مسلمانان، و اعتقاد به اینکه یک یهودی ناشناس، ابن سبأ توانسته است در اعتقاد صحابه پیامبر نفوذ کرده و عامل اصلی شوراندن مردم علیه عثمان بوده و باعث کشتن وی گردد، و (همچنین) آتش جنگ را بین علی و طلحه و زبیر دامن زده است. این ممکن است در مواردی درست باشد ولی

نمی تواند در همه موارد حقیقت داشته باشد. این (مطلب) به خوبی از ملاقاتی که در باره عبدالله بن سبأ در چاپ اول و دوم دایره المعارف اسلامی آمده است آشکار می باشد. سیف وقت زیادی برای ساختن قهرمانانی از قبیله تمیم صرف می کند، قبیله ای که دودمان سیف از آن بوده است، ولی سر ویلیام مولر مدتها قبل گفت که چگونه در زمان جنگهای مردان، قبیله تمیم به لشگر خلیفه اول تسلیم شدند. در اینجا به گفته سر توماس آرنولد نیز می توان اشاره نمود، که جلب توجه به این حقیقت می کند که فتوحات نخستین اسلامی بیشتر به منظور گسترش حکومت اسلامی بود تا نشر عقاید دینی.

در کتاب دوم (خمسون و مائه صحابی مختلق) به این نکته توجه شده است که سیف در ربع اول قرن دوم (هجری) زندگی می کرده و از قبیله « تمیم » که یکی از قبایل « مضر » بود و در کوفه زندگی می کرده است. این مطلب به انسان کمک می کند که تمایلات سیف و عواملی که او را بر داستانسراییهایش وا می داشته است مورد مطالعه قرار دهد. در این کتاب بحثی در باره « زنادقه » و پیروان « مانی » نیز شده است و اینکه در آن جامعه روحیه تعصب سیف از قبایل شمالی تعریف می کند و از آنها قهرمانان و شاعرانی که درباره قهرمانان قبیله شعر سروده اند و اصحابی برای پیامبر از قبیله تمیم جنگها و غزواتی که حقیقت نداشته اند ساخته و به منظور تجلیل از قهرمانان ساختگی خودش میلیون ها کشته و تعداد زیادی اسیر جنگی ذکر کرده است. اشعاری که به قهرمانان ساختگی اش نسبت داده در مدح و ستایش قبایل « مضر » و سپس قبیله « تمیم » و « بنی عمرو » (۱) که سیف نیز از آن دودمان است، می باشد. سیف مردانی از قبیله « مضر » را به عنوان رهبران اصلی جنگهایی که به وسیله مردان قبایل

باورقی:

---

۱- نسبت سیف به « بنی عمرو » که تیره ای از قبیله « تمیم » است می رسد.

دیگر رهبری شده ذکر کرده است. در مواردی (سیف از افرادی که در جامعه آن روز وجود داشته اند قهرمانانی ساخته است و در موارد دیگر از رهبران دیگری نام برده است که پرداخته تخیلات (خود) او می باشند. این موضوع مورد بحث قرار گرفته که (هدف) اخبار دروغ سیف از طرفی برای مشوش ساختن افکار و تغییر دادن اعتقادات توده مردم (مسلمانان) بوده و از طرف دیگر برای به وجود آوردن یک تصوّر غلط در افراد غیر مسلمان بوده است. سیف در سند سازی و ذکر اخبار دروغ به اندازه ای مهارت داشته است که اخبار ساختگی او به عنوان یک تاریخ واقعی مورد قبول (بعضیها) قرار گرفته است.

این خلاصه ای است از خطاهایی که سیف به سبب ارتکاب آنها مجرم شناخته شده است. قسمت اصلی کتاب به تفصیل از ۲۳ شخص (صحابی قلابی) بحث می کند و نمونه هایی از اخبار سیف را نشان می دهد و روشن می سازد که روایت‌های سیف چگونه با منابع اصیل و مدارک موثق تفاوت بسیار دارد، نه تنها در خبر سازی بلکه در سندسازی و با به کار بردن نام روایانی که وجود خارجی نداشته اند.

این کتاب با دقت و مهارت بسیار نوشته شده است و بحث بسیار قانع کننده ای علیه قابل اعتماد بودن (روایات) سیف کرده است در حالی که نویسندگان نامداری اخبار سیف را در نوشته های خود آورده اند. دو کتاب سیف (فتوح و جمل) مورد بررسی قرار گرفته و نشان داده شده است که مطالب آنها و نوشته نویسندگان بعدی (که به این مطالب متکی است) غیر قابل اطمینان می باشد.

این (کتاب) محکمترین و قاطعترین تحقیق و بررسی است که با دقت فراوان و دید وسیع و کیفیت انتقادی عالی انجام گرفته است. من بسیار خرسندم که این فرصت را پیدا کردم که بتوانم وقت زیادی برای مطالعه این بحثها صرف نمایم و این بحثها برای من کاملاً قابل قبول و متقاعد کننده است، و اطمینان دارم که تمام کسانی که این کتابها را با فکر باز مطالعه کنند قدرت بحث انتقادی که در



آنها به کار رفته است تحسین خواهند نمود.  
با تشکر بسیار برای ارسال این کتابها و پوزش که به علّت کبر سنّ و  
ناتوانیهای دیگر در جواب تأخیر کرده ام. (۱)

ارادتمند شما

جیمز رابسن

آدرس: جیمز رابسن شماره ۱۷ وودلندز درایو - گلاسکو، جی ۴، ۹ ای کیو -  
انگلستان

پاورقی:

۱- ترجمه نامه توسط دکتر حسین صاحب صورت گرفت.

## سخنی از مترجم

ای نام تو بهترین سر آغاز

بی نام تو نامه کی کنم باز

تا وقتی که رسول خدا حیات داشت از طریق وحی الهی، احیاناً به سر پنجهٔ تدبیر و حکمت شخص آن حضرت، اثرات کارشکنی و ایجاد اختلاف منافقان و دشمنان اسلام خنثی می شد. چه در زمان رسول خدا عده ای فرصت طلب، و دشمن دوست نما و متظاهر به اسلام پیرامون آن حضرت را گرفته بودند و جزء اصحاب به شمار می آمدند (که جز خدا کسی آنها را نمی شناخت و در قرآن به لفظ منافق معرفی شده اند) که گاه بیگانه به عناوین مختلف در مقام تحریک دیگران آمده با ایجاد فتنه و آشوب، نظم مجتمع اسلام آن روز بر هم می زدند، و در راه پیشرفت اسلام سنگ می انداختند و تاریخ شواهد بسیاری از اقدامات خصمانهٔ منافقان در سینهٔ خود نگه داشته است.

چون رسول خدا رحلت فرمود، منافقین و فرصت طلبان برای ایجاد اختلاف و نفاق و تفرقه بین صفوف مسلمین فعالیت خود را دو چندان ساختند زیرا دیگران از آن بیم نداشتند تا وسیلهٔ وحی پرده از روی ریا کاریها و کارشکنیهایشان برداشته شود. (۱) روی این اصل برای پیشبرد مقاصد شوم خویش هر دسته از آنها به نوبهٔ خود به ساختن و انتشار احادیث دروغ و دستکاری و تحریف حقایق اسلام پرداختند و در همهٔ شؤون به خرابکاری و انحراف افکار دست زدند و (جز قرآن

کریم که معجزهٔ ابدی است و خداوند آن را از نظر لفظ و حرف و کلمات از هر گونه تجاوز و دستبرد در امان خود داشته است) در مقابل هر حقیقتی یک باطل و دروغ، و در برابر هر راستی یک کژی و گمراهی قرار دادند.

سنت عبارت است از مجموع سخنان و رفتار رسول خدا (حدیث و سیره) که مبین احکام و دستوراتی است که خداوند در قرآن کریم صادر فرموده و مسلمین ملزم به انجام آنها می باشند. با این حساب چنانچه سنت پیامبر دست خوش تغییر و تحریف شود، در حقیقت آیین الهی تغییر یافته است، و همهٔ دانشمندان اسلام بر این عقیده اند که پس از وفات رسول خدا، منافقان و دشمنان اسلام و فرصت طلبان، با بدعتگذاری و حدیث سازی، در تغییر و تحریف حقایق اسلام به جان کوشیده اند.

کار دستکاری در قوانین اسلام و جعل حدیث را همان منافقانی که جزء اصحاب بودند (و کسی جز خدا ایشان را نمی شناخت) بنیان نهادند و برای سر پوشی روی اقدامات ناروای این قبیل اصحاب و سران مسلمین، برخی از مغرضین نیز رسول خدا را از مقام نبوت و رسالت تا حدّ یک فرد مجتهد ساده پایین آورده (۲) اصحاب را همسنگ او قرار دادند تا محلی برای اقدامات چندش آور آن قبیل اصحاب تراشیده باشند.

پس از وفات رسول خدا منافقانی که جزء اصحاب آن حضرت بودند از یک سو، و یهودیان و نصارا و مانویان که خود را در صفوف مسلمین جا زده بودند از سوی دیگر، در پیروی از مقاصد شوم و پلید خود در مقام پریشان ساختن افکار و

پاورقی:

- ۱- از عبدالله بن عمر روایت شده است که در زمان رسول خدا، ما از آن بیم داشتیم که وحی خدا، پیامبر را از سخنانی که ما با همسرانمان در میان می گذاشتیم با خبر سازد.
- ۲- به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی ۴ / ۱۷۸ در شرح نامه ای که به اهالی مصر نگاشته، و به شرح تجرید قوشجی صفحه ۴۰۸ مراجعه شود.

عقاید مسلمین بر آمدند. جمعی با جعل و انتشار حدیث، پاکترین و پارساترین اصحاب رسول خدا را مردمی پلید و ناپاک و اخلاصگر و کثیفترین و منافقترین و دشمنترین آنها را به اسلام، مردان خدا و پاک و منزّه جلوه دادند و به مردم معرفی کردند. گروهی نیز اسرایلیات خویش را به زبان روایت احادیث پیغمبر اسلام بین مسلمین رواج دادند، و جمعی نیز مسیحیت خود را و برخی نیز چون سیف بن عمر تمیمی مانوی مذهب، با انتشار دروغها و افسانه ها و تحریف وقایع تاریخی اسلام تا خلافت علی بن ابی طالب، در درک حقایق، ایجاد شک و شبهه نمودند و در آراء و عقاید مسلمانان اختلاف و تفرقه انداختند.

سیف به حکم زندقه ای که داشته است، و تعصبی که روی قبیله خویش (قبیله نژاد) می ورزیده، و جانب داری از خداوید زر و زور و قدرت مطلقه روز که پس از وفات پیغمبر اسلام تا پایان خلافت عباسیان همگی از همان قبیله بوده اند، در تخریب عقاید مسلمین و تحریف تاریخ اسلام نهایت سعی و کوشش خود را به کار برده است و خدا می داند، شاید موضوع تعصب قبیله ای و جانبداری از هیئت حاکمه وقت، و آفرینش نقش آفرینان افسانه هایش از قبیله مضر، همه و همه ستاری باشند تا در پناه آنها بتواند به راحتی آسایش خاطر تیشه به ریشه اسلام بزند.

ما کار دشمنان اسلام را به حساب دشمنی آنها، و اقدامات منافقین را روی غرض ورزی و نفاق، و عملیات فرصت طلبان را به حساب سود جوییشان از هر موقعیت می گذاریم؛ ولی به ما بگویید کار امام المورخین ابو جعفر ابن جریر طبری، و ابن عساکر، و دهها تاریخ نویس، امثال ایشان را به چه حساب باید گذاشت آنجا که دروغهای سیف بن عمر را به عنوان تاریخ رسمی و صحیح اصحاب رسول خدا و وقایع صدر اسلام تا زمان خلافت امیرالمؤمنین، در تاریخهای معتبر و وزین خود ثبت می نماید؟!

اینان با علم و اقرار به اینکه سیف مردی زندیق و دروغگو و افسانه ساز

است، تاریخی را که سیف نوشته در تاریخهای خود منعکس کرده اند. با این حساب آیا طبری و امثال او...

علامه محقق، و مجاهد بزرگ اسلام جناب آقای عسکری حاصل چهل سال بحث و تحقیق، و مطالعه و بررسی حقایق تاریخی صدر اسلام و حدیث خود را در یک سلسله از تألیفات علمی به نام ارزش یابی در حدیث و تاریخ به روشن فکران، و محققین، و پژوهشگران حقایق اسلام و مجامع علمی و مؤسسات آموزش عالی نه تنها اسلام، بلکه جهان عرضه داشته به سهم خود برای بیداری جوامع مختلف اسلامی و بازیابی حقایق و شناخت اسلام صحیح به جان کوشیده است.

علامه محقق آقای عسکری با تألیف کتابهای وزینی چون عبدالله بن سبأ، نقش عایشه در تاریخ اسلام، و احادیث امّ المؤمنین عایشه و دهها کتاب سودمند دیگر، زمینه فکری را برای بحث و بررسی بنیانی سرگذشت حدیث و تاریخ صدر اسلام فراهم ساخته و بالاخره با تألیف کتاب بسیار وزین و معتبر خود به نام (خمسون و مائه صحابی مختلق) که ترجمه آن، با اشاره جناب مؤلف به این جانب محوّل شده است خدمت بسیار بزرگ و ارزنده ای به جهان اسلام و بیداری مسلمین و دست یابی به حقایق اسلام انجام داده اند.

دستیابی به این همه دروغ و افسانه، و پرده برگرفتن از آنها که قرن‌ها جزء حقایق مسلم تاریخی اسلام به حساب آمده و در کتابهای به اصطلاح معتبر تاریخی رفته، بنیانهای فکری و عقیده ای مجامع مختلف اسلامی را تشکیل داده اند، لطفی است از جانب خدا که پس از گذشتن این همه قرون و اعصار تنها مؤلف محترم را شامل گردیده است.

شگفت اینکه این همه دروغ و افسانه چگونه تا به امروز از دید محققان پنهان مانده، و چگونه می توان تصور کرد که تاریخ امتی، تا این پایه آغشته به دروغ باشد!

بارخدایا جرم و جنایت آنهایی که چنین دروغهایی را در کتابهای خود آورده

اند و موجب گمراهی مسلمین شده، اسلام را از مسیر حقیقی و اصلی خویش منحرف ساخته اند، چه اندازه بزرگ و سنگین است.

با توجه به اینکه تعصب بی معنی، و پیروی کورکورانه از سیف، و پذیرش بی دلیل و سر سپردگی به هر چه که سلف به اصطلاح صالح نوشته و فرمان داده اند نمایانگر کوتاه فکری است و خودداری از بررسی و تحقیق و اظهار نظر خود بزرگترین عامل انجماد فکری و عدم رشد ملتها در پیجویی از حقیقت است. آیا موقع آن نرسیده است تا به ندای وجدان خود پاسخ دهیم و برای اصلاح خویش و مجتمع خود و باز شناختن دین صحیح اسلام و آشنایی به حقایق تاریخی دین خود اقدام کنیم!؟

ما پیشنهاد می کنیم علاقه مندان به اسلام که در صدر همه آنها حوزه های علمیه قرار دارند توجهی قابل ملاحظه به این مسأله حیاتی و مهم مبذول دارند و یک رشته بحثهای تحقیقی و علمی را در این زمینه به خصوص پی ریزی نمایند. دانشمندان بزرگ اسلام، با کنار گذاردن تعصب و جانبداری، به نقد و بررسی حدیث و سیره و تاریخ اسلام بپردازند و مسؤلیت خطیری را که در قبال امت اسلام به عهده دارند به انجام رسانند.

تاریخ طبری و دهها کتاب تاریخ دیگر را از دیدگاه علمی تحت مقایسه و بررسی قرار دهند، و با تحقیق در متون صحیح تاریخی، از نو تاریخی برای اسلام بنویسند که از دروغ و افسانه عاری بود، شامل حقایق مسلم باشد.

سیره ابن هشام و دهها کتاب دیگر در سیره رسول خدا را مورد بررسی و تحقیق قرار دهند و روایات دروغ و خالی از حقیقت را به دست فراموشی سپارند و بار دیگر کتابی شامل سیره راستین آن حضرت تدوین فرمایند.

صحیح بخاری و مسلم و دهها کتاب حدیث دیگر را از دیدگاه علمی مورد بحث و ارزیابی قرار دهند و احادیث دروغ و نادرست را به دور ریزند و از نو کتابی شامل احادیث صحیح رسول خدا تألیف و در دسترس همه مسلمانان جهان

بگذارند.

و نیز به جاست که مؤسّسات آموزش عالی، اساتید فن، پژوهشگران و نویسندگان و گویندگان اسلام، به سهم خویش برای تعالی اسلام و نشان دادن چهره واقعی و حقایق تاریخی آن بکوشند. و مؤسّسات نشر کتاب، به جای انتشار کتابهای افسانه و داستانهای خیالی خاورشناسان و دنباله روهای ایشان که مخرب اخلاق اجتماعی و سست کننده پایه اعتقادات دینی نو نهالان و جوانان کشور است، دست به انتشار کتابهای تحقیقی و علمی و اخلاقی بزنند تا به رشد فکری و اخلاقی جامعه خدمت کرده باشند.

و نیز کتابهایی را چاپ و منتشر کنند که روشنگر حقایق تاریخ اسلام باشد چون ماجرای سقیفه، جنگهای ارتداد، داستان شورای ۶ نفری، و فتوح و صدها مطالب ارزنده دیگر، تا بدان وسیله حقایق مسلم تاریخی را به گوش همه مسلمانان جهان برسانند و به بیداری آنان برای درک حقایق مذهب شیعه جعفری کمکی به سزا و در خور تقدیس کرده باشند.

اینک که ترجمه نخستین قسمت از جلد اول کتاب یکصد و پنجاه تن صحابی ساختگی زیر نظر جناب مؤلف پایان یافته است، آن را به حوزه های علمیه و دانشمندان و پژوهشگران حقایق تاریخ اسلام، و مؤسّسات آموزش عالی و عموم هم میهنان علاقه مند به اسلام و حقایق آن تقدیم می دارد و از خدای بزرگ می خواهد تا ضمن توفیق نگارنده به ترجمه بقیه آن، همه ما را از پیروی کورکورانه و تعصب خشک و بی جا برکنار، و به راه راست و درک حقایق دینی راهنمایی فرماید.

أَنَّهُ قَرِيبٌ مُّجِيبٌ

ع. م. سردار نیا

تهران - هفتم تیر ماه / ۱۳۵۵، بیست و هشتم جمادی الثانی ۱۳۹۶ هـ

## سخنی از مؤلف

چهاردهمین قرن اسلام به پایان خود نزدیک می شود، فاصله زمانی به این دوری و درازی کار معرفت صحیح اسلام را بسی دشوار ساخته است. نگارنده بیش از چهل سال است آنچه را که در توانایی داشته در راه این معرفت به کار برده تا شاید اسلام را آنچنان که در چهارده قرن پیش از این بوده است دریابد. و چون برای کسب این معرفت و شناخت صحیح اسلام چاره ای جز رجوع به قرآن کریم و سیره و حدیث پیامبر نبوده و نیست، نخست رجوع به قرآن کریم نمود و از آیه:

(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ). (۱)

او است که فرستاده است بر تو قرآن را که در آن آیات استواری است که آنها مادر کتاب است، و قسمت دیگر آن متشابهات است (آن قسمت که کاملاً واضح و معلوم نیست)

باورقی:

۱- سوره سوم (آل عمران) آیه هفتم.



پس آنان که در دل‌هایشان کجی وجود دارد، برای فتنه جویی و تأویل آن از تشابهات آن پیروی کنند، در حالی که تأویل آن را جز خدا و فرو رفتگان در علم نمی دانند.

با مراجعه به قرآن کریم معلوم گردید که در قرآن آیات متشابهی وجود دارد که دست آویز فتنه جویان است و تأویل آن را جز خدا کسی دیگر نمی داند. از طرفی راه تأویل قرآن را خداوند در آیه کریمه: (أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ) (۱) «قرآن را بر تو فرستادیم تا آنچه را که برای مردم نازل شده است، برای ایشان بیان کنی...» تعیین فرموده است. چه خداوند در این آیه به پیامبرش می فرماید ما ذکر - قرآن - را بر تو فرستادیم تا بیان کنی بر مردم آن چه را که از قرآن ویژه ایشان است. بنا بر این تفسیر قرآن که برخی از آن آیات متشابه است بایستی فقط و فقط از پیامبر گرفته شود و راه آموختن تفسیر قرآن برای ما همیشه، حدیث آن حضرت و گاه سیره او است. زیرا رسول خدا که گاه با عمل خود قرآن را تفسیر می فرمود همچنان که نماز یومیه را که قرآن به آن امر نموده است، پیغمبر خدا عملاً انجام آن را به مسلمانان تعلیم فرمود پس نماز یومیه آن حضرت، مفسر آیاتی است که در قرآن در باره نماز آمده است (۲) از این جا معلوم می شود که برای معرفت به اسلام، راهی جز رجوع به حدیث و سیره صحیح پیامبر خدا که مجموع آن دو، سنت آن حضرت را تشکیل می دهند وجود ندارد، و راه دستیابی به سنت نیز منحصر است به اهل بیت پیامبر، و صحابه او، و به جز این دو راه، دست یابی به سنت رسول خدا محال است در بررسی به این دو

پاورقی:

- ۱- سورة شانزدهم (النحل) آیه ۴۴.
- ۲- حدیث معروف و مشهور آن حضرت که می فرماید، (صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أَصَلِّياً)؛ همین طور که می بینید نماز می خوانیم، شما هم نماز بخوانید.

سند نیز دریافتیم که قرآن کریم می فرماید:

(وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ  
مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ... (۱))

« و از آنان که پیرامون شمایند، از بادیه نشینان. دو رویانی  
- منافقند - وجود دارند، و از مردم شهر مدینه، کار کشته و  
ورزیده در دو رویی نفاق می باشند، که تو آنها را نمی شناسی.  
این ما هستیم که آنها را می شناسیم... »

این منافقانی که در زمان پیامبر خدا در مدینه بودند و کسی جز خدا ایشان  
را نمی شناخت همگی جزء اصحاب (۲) آن حضرت بودند: نگارنده به قصد  
شناسایی مؤمنان از منافقان صحابه به بررسی زندگانی ایشان پرداخت، چه ایشان  
از طرفی بازگو کننده حدیث و سخنان و سیره آن حضرت در تفسیر قرآن و  
احکام اسلام و دیگر علوم و معارف اسلامی که از پیامبر خدا نقل شده می باشند.  
و چون معرفت به زندگی **اهل البیت** پیامبر و صحابه او مکمل معرفت به ایشان  
است، به این سبب بررسی به زندگانی هر دو را دنبال کردم، زندگی داخلی ایشان،  
و رفتارشان را با یکدیگر و با مردم تازه مسلمان، و ملل غیر مسلمان، فتوحات و

باورقی:

۱- سوره نهم (التوبه) آیه ۱۰۱.

۲- به تعریف صحابی از زبان جمهور توجه فرمایید: (الصحابی من لقی النبی مؤمنا به و مات علی  
الاسلام، فی دخل فی من لقیه من طالت مجالسه له او قصرت، و من روی عنه او لم یرو، و من  
غزاعه او لم یغز، و من راه رویه و لم یجالسه و من لم یره لعراض کالعمی (و انه لم یبق بمکه و لا  
الطائف احد فی سنه عشر الاسلام و شهد مع النبی حجة الوداع، و انه لم یبق فی الاوس و الخزرج  
احد فی آخر عهد النبی الادخل فی الاسلام و ما مات النبی و واحد منهم ینظهر الکفر) رجوع شود  
به نوشته ابن حجر در مقدمه کتاب الاصابه فی معرفة الصحابه. جزء اول ص ۱۳ و ۱۶.

روایت‌هایشان از پیامبر را مورد بحث و بررسی قرار دادم و در نتیجه دهها سال مطالعه و بررسی مطالب شگفت‌انگیزی پیش چشمم روشن گردید. معلوم شد که در روایت‌های سیره و تاریخ و حدیث آنقدر نعل وارونه زده اند که حساب ندارد، و در آنها چنان نموده اند که قاتل را مقتول، و ظالم را مظلوم، شب را روز، و روز را شب نشان داده اند. پاکترین، و پارساترین صحابه ای را چون ابوذر، و عمار، و حجر بن حدی را مردمی تبهکار، و سفیه، و اخلاص‌معرفة کرده، کسانی چون معاویه، و مروان حکم، و ابوسفیان، و زیاد را افرادی پاک و مبرا و مرد خدا! شناسانده اند. آنقدر در حدیث و سیره پیامبر حدیث دروغ و افسانه های زننده انباشته شده است که با وجود آنها پی بردن به اسلام صحیح در حد محال است و وجود آن احادیث دروغ باعث آن گردیده است که اسلام بد آموخته شود. مثالی می آوریم.

### روایتی از عایشه

در شأن نزول آیه تیمم در صحیح بخاری، و مسلم، و سنن نسائی و موطأ مالک و مسند احمد و ابو عوانه و تفسیر طبری و دیگر کتابهای موثق و معتبر، از امّ المؤمنین عایشه چنین روایت شده:

عایشه گفت: بیرون آمدیم در بعضی سفرهای پیامبر تا رسیدیم به منزل بیداء یا به منزل ذات الجیش - حموی در شرح هر دو واژه گفته است - منزلی است نزدیک مدینه که پیامبر در بازگشت از غزوه بنی المصطلق، لشکر خود را در آن جا فرود آورد برای یافتی گردن‌بند عایشه! عایشه گفت: گردن‌بندی در آنجا از من بریده و گم شد، پیامبر برای جست و

جوی آن، در آنجا ماند و لشکر بار بیفکند و توقف نمود. در آن سرزمین آب نبود، و مردم نیز با خود آبی نداشتند. صبح شد در حالی که پیامبر سر بر ران من نهاده و خوابیده بود!! ابو بکر آمد و خطاب به من کرد و گفت: پیامبر و مردم را در اینجا حبس کرده ای، نه مردم با خود آب دارند، و نه اینجا آب پیدا می شود... ابو بکر آنچه می خواست با من تندی کرد، و هر چه به دهانش آمد به من گفت و با دست و سر انگشتهای خود به پهلوی من سک میزد، و چون سر رسول خدا بر ران من بود، من نمی توانستم حرکت کنم!! در این حال پیغمبر از خواب برخاست، آب نبود. خداوند آیه تیمم را نازل فرمود. اسید بن حضیر انصاری گفت: این اولین خیرات و برکات شما خانواده ابو بکر نیست که به ما می رسد یعنی در گذشته هم خیرات و برکات شما خانواده ابو بکر به ما می رسیده است پدرم ابو بکر گفت: به خدا قسم نمی دانستم دخترک من که تو چه قدر پر خیر و برکت هستی، اینکه تو مسلمانان را در اینجا از حرکت باز داشتی، خداوند چقدر برکت به وجود تو به آنان ارزانی داشت و چه قدر آسانی در کارهایشان مقرر فرمود!

و در روایت صحیح بخاری و دیگران، عایشه گفت: در آخر چون شتر مرا از جایش حرکت دادند و برخاست، گردنبندم زیرش بود! ما این حدیث را به تفصیل در کتاب احادیث عایشه بررسی نموده ایم و در اینجا به بررسی قسمتی از آن بسنده می کنیم. (۱)

پاورقی:

۱- رجوع شود به فصل (المسابقة و التیمم و الافک) از قسم دوم از احادیث عایشه به قلم مؤلف.

## بررسی روایت عایشه

نخست اینکه گفته اند این واقعه در بازگشت پیامبر از غزوه بنی المصطلق روی داده است، و پس از جنگ احزاب که به جنگ خندق مشهور است. این جنگ در سال ششم از هجرت روی داده است. در آن غزوه میان مهاجرین و انصار بر سر آب کشی از چاه جدال شد و نزدیک بود کار به جنگ بکشد به این سبب رسول خدا دستور داد تا نا به هنگام سپاه کوچ کند تا از برخورد میان صحابه خود جلوگیری کرده باشد و در این حرکت در هیچ منزلی فرود نمی آید مگر در وقت نماز، و در آنجا که فرود می آید به اندازه نماز گزاردن توقف می فرمود و تا آخر شب بدین سان راه می پیمودند و در آخرهای شب که فرود می آمدند صحابه از فرط خستگی و فرسودگی به خواب می رفتند. رسول خدا و سپاهش در بازگشت از این غزوه چنین حالی را داشتند و آن حضرت در چنان وضعی نمی توانست بی خیال و تنها به خاطر گردنبدن عایشه شبی را آنچنان که در روایت عایشه آمده است به روز آورد.

دوم اینکه روایتهای دیگری نیز هست که شأن نزول آیه را خلاف روایت امّ المؤمنین بیان کرده که ما در اینجا از بیان آنها صرف نظر می کنیم و فقط در این مورد به خود قرآن رجوع می نماییم.

در قرآن در دو جا حکم وضو و غسل، و بدلیت تیمم از آن با هم آمده است نخست در آیه ۴۳ از سوره النساء می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّىٰ

تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَ لَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَ إِن كُنْتُمْ مَرَضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا غَفُورًا).

ای آنان که ایمان آورده اید در حال مستی به نماز نیستید تا آنگاه که بدانید چه می گوئید، و نیز به هنگام جنابت به مسجد نروید مگر که راه گذر باشید تا زمانی که غسل کنید، و اگر مریض باشید یا در سفر، و یا از آبریز بیرون شده باشید و یا با زنان نزدیکی کرده باشید و آبی نیابید، پس آهنگ زمین پاکیزه کنید و به صورت و دست هایتان بمالید که خدای بخشنده و آمرزنده است.

دومین مورد در آیه ششم از سوره مائده می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوْهُكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَ إِن كُنْتُمْ جُنْبًا فَاطْهَرُوا وَ إِن كُنْتُمْ مَرَضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ...).

ای آنان که ایمان آورده اید، چون به نماز برخاستید، رویهای و دستهای خود را تا آرنج بشویید، و بر سرها و پاها خود قوزکهایتان مسح کنید، و اگر جنب شدید پس غسل کنید، و اگر بیمار بودید یا در سفری، یا یکی از آب ریز بیرون آمد، یا با زنان نزدیکی کردید و آبی نیافتید، پس آهنگ زمینی پاک کنید و سپس بر صورتهای خود و دستهای خویش از آن بمالید...

بنا بر این همان زمان که حکم وضو و غسل بیان شده، حکم تیمم نیز بیان شده است نه اینکه سیزده سال در مکه، و پنج سال در مدینه مسلمانان فقط و فقط وضو و غسل به جا آورده باشند و هیچگاه محتاج تیمم نشده باشند تا از برکت گردنبد ام المؤمنین عایشه این آسانی را خداوند در کار مسلمانان قرار داده باشد!

### اهمیت موضوع

ما حدیث عایشه را در اینجا برای نمونه آورده ایم. حدیث عایشه هم از شأن نزول آیه کریمه سخن رانده است که خود بخشی از علوم تفسیر می باشد، و هم علت تشریح تیمم را بیان کرده که خود یک حکم از احکام شرع اسلام است، و هم از سیره پیامبر اسلام سخن گفته که چه سان رسول خدا در راه رضای همسرش از خود بی خود شده که همه چیز را در راه رضای او نادیده گرفته است و با لشکر اسلام در سرزمینی بی آب تنها برای گردنبد همسرش تا به صبح درنگ کرده است. راستی که از هیچ فرمانده سپاهی چنین انتظاری نمی رود تا چه رسد به پیامبر حکیم، و از همه بالاتر اینکه در این حدیث چنان می نماید که خداوند تبارک و تعالی به جای ملامت و نکوهش پیامبرش از این عمل نا به جا و ناشایست، وسیله آیه ای از قرآن گره از مشکل مسلمانان می گشاید و حکم تیمم را صادر می فرماید.

معاندین اسلام چه برداشتی از این حدیث و داستان خواهند داشت؟! امثال این حدیث که دین اسلام را بی مایه، و پیامبر اسلام را سبکسر، شهوت ران و بیخرد نشان می دهد بسیار است.

ما در این مقام نیستیم که بر نسبت این قبیل احادیث به امّ المؤمنین عایشه، و ابو هریره و دیگر صحابه صحه بگذاریم و بگوییم این نسبت صد در صد صحیح است، چه، شاید برخی از آنها را زنادقه یا دیگر دشمنان اسلام برای خرابکاری در دین ساخته و به ایشان نسبت داده باشند. ولی آنچه که هست این است که این قبیل احادیث در مشهورترین کتابهای حدیث صحیح، و تفسیرهای معتبر، و سیره و تاریخهای موثق گنجانیده شده و خود این گونه احادیث است که سبب بدآموزی صفات خداوند تبارک و تعالی گردیده، تا آنجا که خدا را جسمی مرئی، و پیامبر خدا را مردی شهوتران و بیخرد، و قرآن را ناقص و قابل دستبرد نشان داده است.

(۱)

بار خدایا! چه باید کرد، و چه می توان کرد با هزاران دروغها و افسانه های باور شده مسلمانان؟! مسلمانان بیش از هزار سال است که با این افسانه ها خو گرفته و معتقد شده و آنها را حدیث صحیح اسلام، و سیره صادق پیامبر، و تاریخ موثق اسلام پنداشته اند و به همین سبب اسلام صحیح را نشناخته اند!

خداوند! آیا می توان حقایق تحریف شده را پس از چهارده قرن آشکار ساخت؟ و پرده از روی هزاران جرم بر گرفت؟ و یا اینکه بایستی به خاطر رضای توده های عظیم مسلمین لب فرو بست و هیچ نگفت؟!

خداوند! آیا سکوت در اینجا به منزله پوششی برای این همه جرم نیست؟ و آیا سکوت خود بزرگترین گناه نمی باشد؟ آری سکوت در مقابل این همه جرم، خود از همه جرمها سنگینتر است به همین سبب نگارنده دست به کار پی جویی این رشته از بحثها در ارزش یابی حدیث و تاریخ، برای شناسایی حدیث و تاریخ صحیح اسلام زده است و برای رضای خداوند، و به امید و حول و قوه او پیش می رود.

پاورقی:

۱- رجوع شود به رساله سرگذشت حدیث به قلم مؤلف.



اینک بخشی از آن رشته مباحث که ترجمهٔ نیمه اول از نخستین جزء کتاب  
خمسون و مائهٔ صحابی مختلق می باشد و به خامهٔ توانای ارجمند جناب آقای  
سردار نیا به فارسی برگردانیده شده و از لحاظ صحت ترجمه از نظر نگارنده  
گذشته است به دانشمندان پارسی زبان، و پژوهشگران علوم اسلامی اهداء می  
گردد.

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

العسکری

تهران ۲۴ / ج ۲ / ۹۶

## بخش ۲

پی ریزی مباحث کتاب

- \* سیف را بشناسیم
- \* زندیق و زندیقان
- \* مانی و دین او
- \* نمونه هایی چند از مانویان
- \* تعصبات قبیله ای بین یمانی و نزاری
- \* تعصب سیف دربارهٔ قبیله نزار
- \* نفوذ احادیث سیف در مدارک اسلامی
- \* علل انتشار احادیث سیف
- \* خلاصه ای از فصول گذشته

## سیف را بشناسیم

یروی الموضوعات عن الاثتاب:

سیف دروغهای ساخته شده را از راویان وزین به صورت حقیقت نقل می کند.

علمای رجال

چگونگی پیدایش این سلسله مباحث

در سال ۱۳۵۷ هجری هنگامی که کتاب عبد الله بن سبأ برای نخستین بار زیر چاپ بود، و فصول چاپ شده آن مرتباً از نظرم می گذشت، متوجه شدم که علاوه بر افسانه ابن سبأ و سبائیان، داستانها و افسانه های زیاد دیگری نیز در مصادر تاریخ اسلام وارد شده است. این امر باعث شد که در وجود بیشتر قهرمانان تاریخ اسلامی که نامشان در آن افسانه ها آمده است با دیده شک و تردید نگاه کنم. چاپ کتاب را برای مدتی طولانی به تعویق انداختم تا هرچه بیشتر این موضوع را تحت بررسی و تحقیق و قرار دادم. نتیجه این بررسی و کنکاش این شد که به عده زیادی از اشخاص معروف و تاریخی، از صحابه، و تابعین، و فرماندهان سپاه، و شعرا، و راویان احادیث شریف پیامبر اسلام برخورد نمودم که هیچکدام وجود خارجی نداشته اند.

همچنین با نام عدهٔ زیادی از اماکن و سرزمینهایی رو به رو گردیدیم، که با کمال تأسف نامشان در کتابهای جغرافیا رفته است، در صورتی که همگی آنها زاییده اوهام و خیالات افسانه پردازان بوده اند.

و نیز با تحریفهای مغرضانه ای که در اصل خبر، یا در سالهای وقوع حوادث تاریخی صورت گرفته، و در کتابهای به اصطلاح وزین اسلام منعکس گردیده مواجه گشتم.

ناگزیر دنبالهٔ مطالب کتاب عبد الله بن سبأ را به این بحث مربوط ساختم و پاره ای از آن افسانه ها را در آن نقل کرده، به برخی از آن قهرمانان خیالی اشاره نموده، کتاب را به پایان برده آن را (عبد الله بن سبأ - المدخل) به معنی درگاه ورود برای این بحث و بررسی نامیدم.

پس از انتشار کتاب، با خاطره آسوده به بحث و بررسی آن افسانه ها در کتابهای چاپی و خطی پرداختم، و تا آنجا ادامه دادم که خداوند مرا به عدهٔ قابل توجهی از قهرمانان افسانه ای از گروه و دستجات مختلف راهنمایی فرمود، که در میان آنها عدهٔ بسیاری به اصطلاح از یاران پیامبر خدا نیز به چشم می خورد، اصحاب و قهرمانانی که در حقیقت وجود خارجی نداشته اند، و دست جنایتکاری مانند سیف بن عمر تیمی و دیگران، به قصد خیانت به اسلام و تاریخ آن، و کتمان حقایق و مشوش ساختن افکار مسلمین، و تشویق و تحریک مخالفین اسلام، آنها را خلق و آفریده است.

ما برای نمایاندن گوشه ای از آن همه جنایات که بر تاریخ اسلام رفته است، و کنار زدن پرده از چهرهٔ حقایق و واقعیات، قسمت معرفی اصحاب افسانه ای را بر دیگر چهره های دروغین مقدم داشتیم، و از میان آنها تنها به یکصد و پنجاه صحابی بسنده کردیم، و آن مجموعه را (یکصد و پنجاه تن صحابی افسانه ای) که همین کتاب است نامیدیم، و همچنان که گذشت، کتاب عبد الله بن سبأ، در واقع مقدمه و درگاهی برای ورود به این بحث و تحقیق بوده است.

در کتاب عبد الله بن سبأ ثابت کردیم که فرزند سبأ وجود خارجی نداشته، ساخته و پرداخته دست تخیلات سیف بن عمر تیمی، از قبیله تمیم است. در این کتاب نیز همچنین خواهیم دید که همگی این اصحاب و قهرمانان افسانه ای بوده، زاده خیال و آفریده سیف فرزند عمر می باشند و هیچ کدام در عالم حقیقت وجود خارجی نداشته اند.

### سیف بن عمرو کیست؟

راستی این سیف کیست که این همه اصحاب و قهرمانان و وقایع آفریده، دروغهایش به جای راست نشست، افسانه هایش لباس حقیقت به تن کرده، شوخیهایش به صورت مطالب صد در صد جدی در کتاب های معتبر تاریخی ثبت گردیده است؟!

ما افسوس می خوریم که از سیف تصویری به دست نیست تا در مقابل دید دیگران قرار دهیم، و بیوگرافی کاملی نیز از او در دست نمی باشد، تا خانواده، محیط تربیت، میزان معلومات و غیره او را به دست داده، و به وسیله آن بتوانیم چهره این نابغه افسانه ساز دروغپرداز را در ذهن خود تصویر نماییم. ولی در این میان برخی نوشته های دانشمندان، ما را به طرز تفکر، پایه معتقدات دینی، و سایر خصوصیات اخلاقی او راهنمایی می کند.

در کتاب عبد الله بن سبأ خواندیم که دانشمندان در شرح حال سیف آورده اند که او بغدادی و اصلاً کوفی بوده، احادیث و سخنانش را ارجی نیست و ضعیف و غیر قابل اعتماد است. سیف را مایه ای نیست، و احادیثش دروغ و ساختگی است، و هم او تنها گوینده آن احادیث است، و بالاخره سیف فردی زندیق -

مانوی مذهب - است، دو کتاب به نامهای (فتوح و رده، جمل و مسیر علی و عایشه) تألیف کرده است. و گفته اند که سیف در سال ۱۷۰ هجری و در زمان خلافت هارون الرشید خلیفه عباسی از دنیا رفته است.  
از آنچه گذشت مطالب زیر مورد نظر ما است:

**یکم:** سیف بن عمر در اصل کوفی و ساکن بغداد بوده است.

**دوم:** علمای رجال او را زندق - مانوی مذهب - دانسته اند.

**سوم:** دانشمندان بر این موضوع متفقند که سیف احادیث و داستانهایش را از پیش خود می ساخته، افسانه ساز و دروغ پرداز بوده است و این موضوع به خواست خدا ضمن فصول آینده این کتاب مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

**چهارم:** دو کتاب او که به نامهای جمل و فتوح تألیف نموده از اهم مصادر تاریخ اسلام قرار گرفته اند، و تا به امروز نیز مورد استناد است.

**پنجم:** تاریخ وفات او است که آن را در زمان خلافت هارون الرشید خلیفه عباسی و در حدود سال ۱۷۰ هجری نوشته اند، با توجه به آنکه موارد زیر نمایانگر عصر نشاط ادبی سیف بن عمر تیمی می باشد.

## زمان پیدایش احادیث سیف

موارد زیر نمایانگر احادیث سیف می باشد:

**یکم:** ابو مخنف لوط بن یحیی که در سال ۱۵۷ هجری از دنیا رفته است به

کتاب سیف بن عمر اشاره کرده و از آن نقل نموده، و این خود دلیل بر این است که کتاب سیف قبل از وفات ابو مخنف انتشار یافته است. (۱)

**دوم:** ما احادیث سیف را پر از مدح و ستایش از سران بنی امیه و خاندان آنها، و آکنده از خلق افسانه های عجیب در انتشار فضایل و مناقب ایشان می بینیم، در حالی که از ذکر احادیث در حق عباسیان (بنا به شیوه و روش سیف) به کم و بیش در آن اثری نیست. این موضوع ما را بر آن می دارد که قبول کنیم تاریخ ساختن احادیثش پیش از روی کار آمدن عباسیان بوده است، و نبش قبر و بیرون آوردن اجساد و آتش زدن آنها بوده، نه زمان خلق افسانه ها و نشر فضایل و عظمت دروغین برای آنها، و لکه دار نمودن دامان مخالفین و دشمنان بنی امیه از سران و بزرگان صحابه و تابعین.

برای تعیین زمان وضع احادیث او داستان زیر نیز ما را کمک می کند: طبری این داستان را از قول سیف، ضمن حوادث سال ۲۲ هجری، و در مسیر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی به خراسان چنین روایت می کند:

باورقی:

۱- شیخ مفید متوفای ۴۱۲ ه در صفحه ۴۷ کتاب جمل خود داستان جنگ بصره را از کتاب (حرب البصره) ابو مخنف چنین نقل می کند که: (سیف بن عمر از محمد بن عبدالله بن سواد، و طلحه فرزند اعلم، و ابو عثمان همه روایت کرده است که گفته اند: پس از اینکه عثمان کشته شد شهر مدینه را مدت پنج روز فرمانروایی جز (غافقی) نبود...

طبری همین روایت را با همین اسناد و همین عبارات در (ج ۵ / ص ۱۵۵) تاریخ خود آورده در صورتی که می دانیم طبری احادیث سیف را از دو کتاب (فتوح) و (جمل) او نقل کرده است.

شیخ مفید روایت دیگری نیز از سیف در ص ۴۸ کتاب خود از کتاب ابو مخنف نقل کرده است، اینکه ابو مخنف سخنان سیف را با ذکر نام او در کتاب خود منعکس می کند، بارزترین دلیلی است که کتاب سیف بن عمر پیش از وفات ابو مخنف که به سال ۱۵۷ ه بوده انتشار یافته و در دست مردم قرار گرفته است.

پس از شکست ایرانیان در نبرد جلولا، یزدگرد به طرف ری عقب نشست، در این عقب نشینی او در محملی که بر پشت شتری بسته شده بود قرار داشت و از آن خارج نمی شد، و حتی در آن به خواب می رفت، زیرا سپاهیان برای دور شدن از خطر در هیچ جا شب توقف نمی کردند.

در ضمن این هزیمت چون به آبی رسیدند و خواستند که شتر را از آن بگذرانند، از ترس اینکه مبادا بر اثر تکان شتر یزدگرد بیدار شود و همراهان خود را مورد بی مهری و عقاب قرار دهد، ناگزیر بیدارش کردند تا موقعیت خود را درک کند. یزدگرد که بیدار می شود پر خاش می کند و می گوید: کار بدی کردید به خدا قسم اگر مرا به حال خود می گذاشتید می فهمیدم ستاره اقبال این امت چه وقت افول خواهد کرد. زیرا به خواب دیدم که من و محمد با خدا به مشورت نشستیم: خدا می گفت: صد سال به این امت مهلت می دهم. محمد گفت: بیشتر. گفت: صد و ده سال. محمد باز گفت: بیشتر. گفت: صد و بیست سال. محمد گفت خود دانی! که شما مرا بیدار کردید. اگر چنین نمی کردید می فهمیدم مدت این امت چقدر است!!

این حدیث را با دقت تجزیه و تحلیل می کنیم.

سیف می گوید که یزدگرد به نام (الله) سوگند خورد. در حالی که یزدگرد زردشتی و دوگانه پرست بوده است. مجوسان الله را که عربی است نمی شناسند و به آن سوگند نمی خورند. بلکه ایمان آنها به اهورا مزدا، و سوگندشان به آتش مقدس، آفتاب، و ماه می باشد. سوگند به نام الله ویژه مسلمانان است که سیف در میانشان نشو و نما یافته و با آن خو گرفته است، از این رو نام الله را در سوگندی که به یزدگرد نسبت می دهد آورده است.

یزدگرد محمد را راستگو نمی پنداشت، و او را در خور آن نمی دانست که همزانیش با خدای محمد به مشورت بنشیند. چیزی که هست این است که این حدیث معرف محیط اسلام سیف و طرز تخیلات او، و اسلامی است که وی در



اندیشه خود ساخته و پرداخته است. زیرا در حالی که مسلمانان به بقا و دوام دین خود تا آخر دنیا ایمان دارند، سیف برای مدت رواج اسلام حدی معین می کند و آرزوی قلبی خود را به زبان کسری می گوید که: اگر مرا به حال خود می گذاشتید می فهمیدم مدت این امت چقدر است!

شاید او انقراض و از هم پاشیدگی امت اسلام را در سایهٔ فعالیت‌های مانویان، که خود اطلاع داشته است که آنها چگونه در انهدام آن می کوشند، و خود سیف از آنها بوده، و جانبداری را نگه می داشته؛ یا بر اثر جنگ‌های خارجی با کشورهای روم و غیره و به چشم امید و آرزو می دیده است.

در هر صورت گوینده چنین سخنی برای اسلام بقاء و دوامی نمی بیند، و اطمینان دارد که بیش از آن مدت که خود آن را درک کرده، و زمان او بوده است دوام و ثبات نخواهد داشت. به این ترتیب می بینیم که توقفش در حد یکصد و بیست سال در کمیسیون سه جانبه با خدا، نمودار زمان جعل چنین حدیثی است.

#### خلاصه اینکه:

ابو مخنف متوفی ۱۵۷ ه از سیف روایت کرده است و مؤید این مطلب می باشد که سیف قبل از این تاریخ در حیات بوده و فعالیت داشته است.

سخن سرایی در عظمت مقام و مدح و ستایش خاندان بنی امیه، و دفاع و جانب داری از آنها، بدون ذکری از عباسیان، دلیل بر این است که احادیثش پیش از روی کار آمدن خلفای عباسی که امویان را دسته جمعی قتل عام می کردند، و طرفدارانشان را تحت تعقیب و شکنجه قرار می دادند وضع و انتشار یافته است.

توقفش در محدوده یکصد و بیست سال عمر امت اسلامی، در حدیثی که از کمیسیون سه جانبهٔ خدا و محمد و کسری می سازد این مطلب را می رساند، که در زمان وضع و جعل آن حدیث هنوز از عمر دولت اسلام یکصد و بیست سال نگذشته بوده است و الا سیف در آن حد توقف نمی کرد.

### نتیجه:

روی هم رفته از آنچه گذشت می توان نتیجه گرفت که زمان نشاط و فعالیت سیف در افسانه پردازی و دروغسازیهایش اوایل قرن دوم هجری بوده است، و این حقیقت را گفته‌ی مزی که مدعی منحصر به فردی است که تاریخ وفات سیف را بعد از سال ۱۷۰ هـ. ذکر کرده، و ذهبی که تاریخ وفاتش را در عهد هارون الرشید معین کرده است درک نمی کند. چه اگر گفته‌ی مزی و ذهبی درست باشد، باید سیف پس از تألیف کتابهایش مدت چهل تا پنجاه سال زیسته باشد.

با در نظر گرفتن اینکه زمان فعالیت سیف در امر نویسندگی ربع اول قرن دوم هجری بوده، و اینکه او از تمیم، یکی از قبایل مضر و ساکن کوفه، و میهن اصلی اش عراق می باشد، مطالعه و بررسی بنیان های شخصیت، و آرمانها و آرزوهای او، و عواملی که وی را برانگیخته تا چنان افسانه های شگفت انگیزی را خلق و ابداع کند آسان می سازد.

### ویژگیهای عصر سیف

دوران سیف زمانی بود که در آن تعلق خاطر به قبیله، و تعصبات قبیله ای و حفظ مآثر و افتخارات آن در تمام شهرهای اسلام به شدت حکومت می کرد، و این مطلبی است که در آینده ای نزدیک آن را روشن خواهیم ساخت.

گذشته از آن تعصب خشک و بی معنی، میهن سیف (عراق) مخصوصاً محل نشاط و خود نمایی مانویان زندیقان بوده است.

از این روی اگر ما در مقام شناسایی انگیزه اصلی سیف در امر افسانه سرایش باشیم، ناگزیریم تا این دو مورد به خصوص را هر یک به طور جداگانه

مورد بحث و بررسی خود قرار دهیم.

ما نخست در این قسمت از مباحث خود به زندیق و زندقه می پردازیم زیرا گذشته از اینکه اعتقاد به این مذهب در زادگاه سیف شیوعی تمام داشت، خود سیف نیز از آن بر کنار نبوده است، ویژه آنکه می بینیم علماء و دانشمندان در نوشته های خود سیف را زندیق معرفی کرده اند، و این امر خود برای توجیه انگیزه او در خلق آن همه افسانه و اصحاب و قهرمانان و تحریف حقایق تاریخی اسلام تا حد قابل ملاحظه ای می تواند کافی باشد.

## زندیق و زندیقان

المقصود من الزنادقة هم اتباع مانی:  
« مقصود از زندیقان پیروان مانی می باشد »

متن کتاب

ریشه کلمه زندیق

کلمه زندیق ریشه فارسی دارد، مسعودی می گوید: زردشت کتابش را اوستا نامید و تفسیری بر آن نگاشت که به زندیق معروف است. از این روی پارسیان هر کس را که در مذهبشان چیزی مخالف اصول آن بیاورد یا از اصل به تفسیر آن بپردازد (زندى) می نامند. یعنی هر که از ظاهر کتاب به تفسیر آن که مخالف تنزیل است بسنده کرده است. به همین علت مانی که در زمان پادشاهی بهرام (۲۴۰ - ۲۷۰) ظهور کرد و جماعتی که از او پیروی کرده اند به زندیق یا منحرف معروف شده اند.

عرب کلمه زندی را به لفظ خود برگردانید و آن را « زندیق » خواند و این کلمه زندیق علم شد. برای هر یک از پیروان مانی که آنان را زنداقه گویند.

یمی از مستشرقین می گوید: کلمهٔ زندیق در اصل (صدیق (۱) بوده است، مفرد صدیقین که فرقه‌های از مانویان می باشد. کلمهٔ صدیق در فارسی به (زندیک)، و بار دیگر در عربی به زندیق مبدل شده است. ما به همین مقدار از نظرات محققین در مورد اصل کلمه فارسی زندیق بسنده کردیم.

## زندیق در زبان عرب

نام زندیق نخست در زبان عرب به پیروان مانی اطلاق می شد که جهان را از دو اصل ازلی نور و ظلمت می پنداشتند و به همین سبب آنها را دوگانه پرست می شناختند.

سپس این نام اطلاق شد به مادیون، آنانکه منکر خدا و پیروان و کتابهای آسمانی هستند، و معتقد به ابدیت جهان، و منکر دنیای دیگر و عوالم ما بعد الطبیعه می باشند.

بعد این نام بر کسی گذاشته شد که منکر یکی از اصول دین اسلام باشد و یا رأیی ارائه دهد که آن رأی در نتیجه منکر یکی از اصول عقاید باشد.

پس از آن این نام تغییر جهت داد، و به هر کس که مخالف مذهب اهل سنت بود اطلاق گردید و در آخر به هر شاعر یاوه گو و بی شرم و حیایی که بی ملاحظه دم از معشوق می زند و یا هر نویسنده ای از این قبیل و طرفداران آنها گفته می شد. (۱)

باورقی:

۱- تعریف صدیق در فصل آینده می آید.

## تعریف زندقه در دستگاه خلافت

شاید قدیمیترین تعریفی که به صورت رسمی و دولتی از زندیقان شده است در متن وصیت زیر باشد که مهدی خلیفه عباسی به ولی عهد و فرزندش موسی نموده است.

زندیقی را به خدمت مهدی خلیفه می آوردند، و خلیفه به او پیشنهاد توبه می کند و چون آن زندیق زیر بار نمی رود، خلیفه دستور می دهد تا گردنش را بزنند و جنازه اش را بر دار بیاویزند. پس از این پیش آمد مهدی خلیفه روی به فرزندش کرده و می گوید:

ای فرزند! اگر پس از من خلافت به تو برسد، تنها به زندیقان پرداز، زیرا این جماعت مردم را به اموری فریبده با ظاهری بس آراسته و نیکو دعوت می کنند از قبیل دوری از دنیا و روی آوردن به آخرت؛ تا آنجا که مردم را معتقد می سازند که گوشت را حرام بدانند و به آب پاک دست نزنند، کشتن حشرات را گناه بشمارند، و بالاخره آنان را به دوگانه

پاورقی:

---

۱- همچنین در دایرة المعارف اسلامی نظرات دیگری درباره وجه تسمیة (زندیقان) وجود دارد که ما آن را چندان درست ندانستیم از جمله اینکه: (زندقه) معرب (زندگر) یا (زنده گر) که به معنای مجدد دین و زنده کننده آن، و یا آنکه معرب (زندین) است که نمایانگر دین زنان می باشد، و یا از (زندیک) نشانگر پیروان کتاب زند مزدک می باشد که از دین مانی مشتق شده است.

پرستی و می دارند. به این معنی که نور و ظلمت را پرستش کنند. در چنان وضعی زناشویی با محارم را چون خواهران و دختران روا می دارند، خود را با ادرار می شویند، و کودکان را از گذرگاه ها می دزدند، به این عنوان که آنها را از اهریمن ظلمت رهایی بخشند و به نور و روشنایی هدایت کنند.

چون پس از من به خلافت رسیدی، بی هیچ رحم و شفقتی اینان را بدار آویز و شمشیر بر آنان بکش، و با کشتن آنها به خدای یکتا تقرّب کن. چه پدر بزرگت عباس را به خواب دیدم که دو شمشیر بر من حمایل کرد، و مرا به کشتن این دوگانه پرستان فرمان داد.

وقتی که موسی پس از پدر به خلافت نشست، به انجام وصیت و سفارش پدر کمر بست و در انجام همین مهم بود که در دهمین ماه از خلافت خود گفت: قسم به خدا، اگر زنده بمانم همه زندیقان را از دم تیغ می گذرانم، و یک تن از آنان را زنده نخواهم گذاشت.

می گویند موسی دستور داده بود تا در اجرای چنین تهدیدی یک هزار، دار بر پا کنند تا در موقعی که خود از پیش تعیین کرده بود، هزار تن زندیق را با هم بر دار بکشد، اما پیش از آنکه بتواند چنین تهدیدی را عملی کند از دنیا رفت. (۱)  
طبری یک مورد دیگر از وصیت مهدی خلیفه عباسی را چنین آورده است:  
وقتی که داوود فرزند علی عباسی، و یعقوب فرزند فضل حارثی از خاندان حارث ابن عبدالمطلب را (۲) نزدش آوردند، و آن دو اقرار کردند که جزء

پاورقی:

۱- آیا زنداقه در کشتن خلیفه دست در کار بوده اند؟

۲- داوود و یعقوب هر دو از خاندان بنی هاشم و عمو زاده پیامبر خدا بودند.

زندیقانند، یعقوب گفت: من به تنهایی و پیش تو به زندقۀ خود اعتراف می کنم، اما در حضور مردم هرگز به مانوی بودن خویش اقرار نخواهم کرد، اگر چه مرا با مقرض قطعه قطعه کنی. مهدی در پاسخ به یعقوب گفت: وای بر تو اگر پرده از آسمانها برداشته می شد، و به چشم سر می دیدی که دین مانی بر حق است، و جای هیچ گونه تردیدی هم برایت باقی نمی ماند، باز هم سزاوار بود تا به محمد تعصب ورزی، و جانب او را فرو نگذاری. آخر اگر محمد نبود، تو امروز چه کسی بودی؟ آیا نه اینکه خود یکی از افراد ساده مردم به حساب می آمدی؟ به خدا سوگند، اگر نه اینکه با خدای خود عهد بسته ام که چون مرا به خلافت برساند دستم به خون هیچ یک از افراد قبیله بنی هاشم آلوده نشود، تو را مهلت نمی دادم و حتی یک لحظه هم زنده ات نمی گذاشتم. آنگاه به موسی ولی عهد خود روی کرد و گفت: ای فرزندا! تو را بر حقی که بر گردنت دارم سوگند می دهم که اگر پس از من به خلافت رسیدی یک ساعت هم این دو تن را زنده نگذاری.

داوود در زندان مهدی مرد، و چون موسی پس از پدر به خلافت نشست در انجام سفارش پدر دستور داد تا فرشی را بر روی یعقوب حارثی انداختند و جمعی بر آن نشستند تا جان داد.

زن و دختر یعقوب به زندقۀ اعتراف کردند، دختر حامله بود و مدعی شد که از پدرش باردار است! به فرمان موسی خلیفۀ عباسی بر سرشان چیزی کوبیدند که هر دو بر اثر ترس و هراس جان دادند.

در سال ۱۶۳ هجری هنگامی مهدی خلیفۀ عباسی برای جنگ تابستانی با رومیان به رابق از نواحی موصل رسید، عبد الجبار محتسب را برای دستگیری مانویان آن ناحیه مأموریت داد. عبد الجبار در انجام این دستور، جمعی از آنان را کشت و عده ای را به دار آویخت و کتابهای آنها را با چاقو تکه تکه ساخت.

طبری پس از ذکر این مطلب، ضمن حوادث سال ۱۶۸ هجری می نویسد: در این سال عمر کلوازی که مأمور ویژه خلیفه برای پیجویی و دستگیری زندیقان بود



وفات یافت، و حمدویه، یعنی محمد بن عیسی از اهالی میسان جانشین او شد و هم در این سال بود که مهدی خلیفه عباسی زندیقان را در بغداد قتل عام کرده است.

## زندیقان چه کسانی بوده اند؟

مسعودی در مروج الذهب در تاریخ مأمون خلیفه عباسی می نویسد:  
خبر برخی از زندیقان بصره به مأمون رسید، دستور داد تا همه آنها را دستگیر کرده برای محاکمه و مجازات به خدمت او گسیل دارند. دستگیری مانویان به شدت در بصره آغاز شد، دسته دسته آنها را گرفته و به بغداد اعزام می داشتند.

روزی که آنها را دستگیر و برای اعزام به پایتخت در یک جا جمع کرده بودند، سورچرانی آنها را دید و به این خیال که این جماعت به مهمانی دعوت دارند بی خبر از همه جا خود را در میان آنها انداخت.

وقتی که مأمورین آنها را به کنار رودخانه و به جانب قایقی راندند، سورچران باز با خود گفت بی شک این مهمانی گردش و تفریحی نیز به همراه دارد پس با آنان به قایق نشست.

چیزی نگذشت که موضوع بند و زنجیری به میان آمد، و زندیقان را یکایک در بند کشیدند و طفیلی را نیز. در آن وقت بود که با خود گفت چه طور شده است که به جای سور، بند و زنجیر نصیبم شد! پس مضطرب و نگران روی به همراهان خود کرد و گفت آخر با من بگوئید شما چه کسانی هستید؟! جوابش دادند: تو کیستی؟ مگر از برادران ما نیستی؟! به خدا قسم من چیزی نمی دانم جز

اینکه مردی طفیلی و سورچرانم امروز از خانه بیرون آمدم شما را دیدم با خود گفتم لابد اینان را برای ولیمه ای جمع کرده اند، خود را به میان شما انداختم و چون به قایق نشستیم گفتم لابد به گردش و تفریح و یا به باغی می رویم امروز روز مبارکی است و خوشحال شدم تا اینکه این پاسبانها آمدند و مرا با شما به بند کشیدند. آخر به من بگوئید موضوع چیست؟

زندیقان به او خندیدند و گفتند تو که اکنون در شمار ما آمده ای و با زنجیر آهنینی به ما زنجیر شده ای باید بدانی که ما مانوی هستیم، گزارشگران حال ما را به مأموران خلیفه گزارش داده اند، و اکنون ما را نزد او می برند. وقتی بر او وارد شویم خلیفه از حال ما می پرسد و از مذهب ما پرس و جو می کند. آن وقت ما را به توبه و بازگشت می خواند و سپس امتحان می کند به این ترتیب که تصویر مانی را به ما نشان می دهد تا بر آن آب دهان بیاندازیم، و از او اظهار تنفر و بیزاری نماییم، بعد دستور می دهد تا پرنده مخصوصی (۱) را سر ببریم. هر کس که اطاعت کرد و دستورهای او را انجام داد نجات می یابد و خلیفه کاری به او نخواهد داشت. اما آن کس که از دستورهایش سرپیچی کند و بخواهد بر دینش باقی بماند، سر و کارش با تیغ تیز جلاد است.

پس از ما بشنو و وقتی که نوبت به تو برسد و بخواهند تو را امتحان کنند، اول از عقیده و دین خود بر ایشان باز گو که حتماً نجات خواهی یافت. اما چون در این سفر به حکم سر نوشت با ما همراهی، و نیز گفتمی که تو سورچران و طفیلی هستی، و سوریان را داستانهای شیرینی است، این سفر را با گفتن داستانهایی بر ما هموار گردان.

در بند کشیدگان را به بغداد آوردند، و در دربار خلیفه بر مأمون عرضه

پاورقی:

۱- در اصل عربی طائر ماء الدرج آمده است که معلوم نگردید چه نوع پرندهای می تواند باشد.

داشتند. مأمون آنها را نفر به نفر به نام خواند، و از مذهبش جويا شد. در جواب می گفتند: مسلمانیم. آنها را به اظهار تنفر و بیزاری از مانی با انداختن آب دهان به تصویر او می آزمود، و چون از انجام دادن این کار خودداری می کردند، به دست جلادشان می سپرد، تا نوبت به طفیلی رسید. در حالی که بر حسب نام متهمین به زندقه دیگر کسی از آن جماعت باقی نمانده بود. مأمون از نگهبانان از حال او جويا شد، گفتند نمی دانیم جز اینکه او را با آن جماعت همراه دیدیم و با خود به خدمت آوردیم. خلیفه روی به طفیلی کرد و پرسید موضوع چیست؟ گفت ای امیرالمؤمنین همسر من حرام شود (۲) اگر چیزی از گفته های آنها بدانم. من مردی طفیلی و سورچرانم، سپس داستان خود را برای مأمون باز گفت.

مأمون سخت به خنده افتاد و آن وقت دستور داد مانی را پیش رویش بداشتند، سورچران مانی را لعنت فرستاد و از او بیزاری جست و اضافه کرد که آن را به من بدهید تا بر آن کثافت کنم. به خدا قسم نمی دانم مانی کیست یهودی است یا مسلمان.

از آنچه گذشت این مطلب آشکار می شود که مقصود از زندیقان همان پیروان مانی می باشند، اگر چه گاهی هم به ندرت اتفاق افتاده است که به غیر از آنها نیز اطلاق شود. اکنون که در یافتیم زندیقان همان پیروان مانی بوده و از وی ریشه گرفته اند موقع آن رسیده است که ببینیم مانی خود چه کسی، و دین او چگونه آیینی است.

پاورقی:

---

۱- در مذهب اهل تسنن یکی از سوگندها، سوگند به طلاق همسر است که اگر دروغ سوگند خورده باشد همسرش مطلقه می شود. طفیلی به طلاق همسرش در محضر خلیفه سوگند خورده بود.

## مانی و دین او

مانی کیست؟

استخرج مانی من ادیان و آراءِ فلسفه مختلفه دیناً واحداً عجیباً:  
«مانی از ادیان و فلسفه های گوناگون دین تازه و عجیبی ساخت»

مؤلف

«مانی» فرزند «بتک» در سال ۲۱۶ میلادی در شهر رها یکی از شهرهای بابل دیده به جهان گشود.

مانی که پاهایش کج بود در نقاشی، سخت ماهر و خطاطی قابل بود و خود خطی اختراع کرد و لغات و اصطلاحاتی مخصوص ساخت و بعدها تمام نوشته های خود را به جز (سابرقان) که به زبان فارسی نوشته شده است، بقیه را با آن خط و به زبان سریانی نگاشته است. (۱)

پدر مانی بتک، در ابتدا بت پرست بود و بعدها به دین دیسان در آمد و مانی بر آن دین نشو و نما یافت و آیین دیسان بر افکارش تأثیری عمیق بخشید.

پاورقی:

۱- مانی و دین او ۶۱-۶۹.

مانی چون بیست و چهار ساله شد، ادعای پیامبری کرد و از هر یک از ادیان مختلف چون زردتشتی، ماندایی، صابئه، میسان، و هلنیسم که فلسفه اشراق یونان بعد از اسکندر است، و بودایی، و گنوسیزم چیزی گرفت، و همه را در قالبی واحد ریخت و معجونی عجیب ساخت طوری که هر کس هر چه را که می خواست در آن می توانست بیابد.

چون زهد دوری از دنیا، اعتراف به گناهان، و عبادات از قبیل نماز، و روزه و اوراد و اذکار و...

و نیز پاسخ برای هر سؤال مشکلی وجود داشت مانند: هیئت، جغرافیا، علوم طبیعی، فیزیک، شیمی، شناخت حیوانات و نباتات و انسان، پیدایش فرشتگان و دیوان و آفرینش آنها و همه موجودات، و مدت عمر جهان و زمان پایان آن و غیره که همه اینها با روش خرافی و دور از عقل و منطق، و بر خلاف اصول و موازین علمی توصیف و پاسخ داده شده بود.

گنوسیزم که یکی از اجزای اصلی دین مانی را تشکیل می داده است، خود آیینی خاص بوده که از امتزاج هلنیسم و معتقدات دینی ساکنان مناطق بین ایران و یونان قدیم به وجود آمده است که به طور خلاصه عبارت است از:

ایمان به وجود دو اصل حاکم بر جهان به نام خیر و شر، و ایمان به نیروی الهه سیارات هفت گانه که امور جهان را به دست دارند، و اینکه روح آدمی با دستیابی به حقایق اشیاء و ترک دنیا، و خودداری از آمیزش و همسر گیری سرانجام می تواند از جهان شر و پلیدی نجات یافته به جهان خیر و برتری و بالا راه یابد.

گنوس خود به فرقی چند تقسیم می شده است. مانند گنوس یهودیت، و گنوس مسیحیت. که مذهب دیسانیه - که دین اولیه مانی و ثانوی پدرش بتک بوده است - پیروان فرزند دیصان، و مرقیونیه فرزند مرقیون، خود فرقه ای از گنوس مسیحیت می باشند و هر کدام از این فرق گنوس مسیحیت انجیلی مخصوص به خود دارند، و سایر انجیلها را قبول نداشته رد می کنند. (۱)

بارتولد شرق شناس روسی را عقیده بر این است: بردسان نخستین نویسندهٔ سریانی ۱۵۵-۲۲۲م که در او سازندگی می کرده است در مقام آن بوده تا بین فلسفهٔ بت پرستی به نام گنستیزم و نصرانیت یک نوع رابطه و هماهنگی ایجاد کند، و در این زمینه آراء و عقایدی که بردسان ارائه داده خود بر مانویت مانی اثر گذاشته است.

محمد فؤاد کوبریلی نویسندهٔ ترک نیز در حاشیه ای بر آن کتاب نوشته است. می گوید: گنوس بالاترین حد معرفت به اسرار است! (۲)

## دین مانی

مکتب مانی اساس جهان را بر دو اصل نور و ظلمت، و سه دورهٔ گذشته و حال و آینده می داند.

در دورهٔ گذشته، نور و ظلمت هر یک جدا از یکدیگر، و در کنار هم قرار داشتند. نور در بالا، و ظلمت در پایین، و دامنه آن به سه جهت کشیده شده بود. جهان نور، میهن همه نیکیها از نظم و ترتیب، خوشبختی و آرامش؛ و جهان ظلمت کانون همه بدیها، از پلیدیها، تشویش و نگرانی، جنگها و بلاها و نگرانیها بود.

پاورقی:

۱- مانی و دین او ۳۴-۳۶.

۲- تاریخ الحضارة الاسلامیه نوشتهٔ بارتولد چاپ مصر سال ۱۹۴۲ م ص ۱۱-۱۲.

فرمانروایی جهان نور با (اهورا مزدا) و بر جهان ظلمت و تاریکی فرشته یا خدای تاریکی به نام شیطان (یا اهریمن) حکومت می کردند.

جهان ظلمت، از پنج طبقه، ابرهای تیره و تار، شعله های خشمگین آتش، طوفان و گردبادهای کوبنده، لجن و تاریکی مطلق تشکیل شده، ریاست هر طبقه با شیطانکی (۱) به صورتهای دیو، شیر، عقاب، و... بود.

عناصر سازنده طبقات پنجگانه جهان ظلمت را پنج عنصر طلا، مس و... و مزه های پنجگانه شوری و تلخی، و... تشکیل می دادند و هر طبقه از پلیدیها، و شرارتها، و دیوان و ددان دو پا و حیوانات چهارپا مالا مال بوده است.

جهان روشنایی، نیز از پنج طبقه تشکیل می شد که در هر یک عضوی از اعضاء خداوند چون هوش، تفکر،... که مظاهر خدا هستند قرار داشت.

خداوند جهان نور، چون پادشاهی در کاخ سلطنتی جای گرفته، و خداوند تاریکی هم چون خوکی به خورده و بلعیدن پلیدیها و کثافتها مشغول است.

در جهان تاریکی دعوا، دشمنی، جنگ دائمی و حمله های بیپای دیوان به یک دیگر، خوردن و پاره پاره کردن، دریدن و بلعیدن، شهوت مدام حیوانی و کتیف و امثال این پلیدیها به چشم می خورد.

درخت روشنایی: جهان روشنایی خود را همیشه از درخت تاریکی برکنار می

داشت تا مبدا وی تهییج شده بر او تجاوز کند. منتهی تیره هایی که جهان تاریکی را تشکیل می دادند، جنگ و نزاعشان آنقدر بالا گرفت و در پی یکدیگر تاخت و تاز آوردند، تا سر انجام در این پیگیری و تعقیب از یک دیگر به عالم بالا و جهان روشنایی کشیده شدند. نور و صفایی که در جهان بالا دیدند آنان را سخت به خود مشغول داشت به اندازه ای که در مقام آن بر آمدند تا با سپاهی از

پاورقی:

۱- در اصل عربی (اراکنه) آمده است.

دیوان به جهان روشنایی بتازند و آن را تسخیر و در خود فرو برده ضمیمه جهان تاریکی نماید.

فرمانروای جهان روشنایی هیچ جنگ افزاری نداشت تا با دیوان به ستیز و نبرد برخیزد، از طرفی نمی خواست تا هیچ یک از هوادارانش خدایان را به جنگ دیوان بفرستند. ناگزیر خود آماده نبرد با جهان تاریکی و پلیدی شد، و در نتیجه این تصمیم نخستین بار در جهان آفرینش اولین آفریده خود را به نام (نه نه) یا مادر حیات و زندگی مطلق بیافرید، و او نیز به سهم خود پاکترین جزء جهان بالا، انسان ازلی را به وجود آورد.

انسان ازلی، با فرزندانش عناصر پنج گانه هوا، آب، روشنایی و... که در پیشاپیش آنها پادشاه نخشب بود فرود آمدند و در جهان پلیدیها با تاریکی و وحشت به نبرد پرداختند. اما سر انجام انسان ازلی شکست خورد و فرزندانش به دست دیوان تکه تکه شدند. و دیوان آنها را خوردند و بلعیدند، بلع پاره های نور وسیله دیوان، و قرار گرفتن آنها در شکم تاریکی و ظلمت، آمیختگی روشنایی با تاریکی را به وجود آورده است که زمان و دوره حال می باشد. که خود این دوره سر آغاز دوره رهایی نامیده می شود، رهایی نور از ظلمت و تاریکی. فرمانروای جهان روشنایی با این عمل خود نخستین فداکاری را در جهان هستی انجام داده است، فداکاری او و فرزندانش در راه رهایی روشنایی از زندان تاریکیها.

نبرد بین جهان روشنایی و تاریکی آغاز شده، نور بر سر آن است که پاره های خود را از شکم تاریکی برهاند، و جهان تاریکی خواهان آن است که پاره های نور همچنان گرفتار زندان پلیدیهای او باشند. از این طرف، خداوند جهان نور فرشتگان و خدایان کوچک دیگری را بیافرید و به یاری انسان ازلی فرستاد. انسان ازلی خودش به یاری این فرشتگان و خدایان کوچک از چنگال ظلمت و تاریکی رهایی یافت، ولی همچنان فرزندانش گرفتار و در بند شکم دیوان ظلمت و تاریکی باقی ماندند.



جهان روشنایی، برای رهایی پاره های خود، این جهان آفرید، و جهان تاریکی نیز برای نگه داشتن نور به نام زندانی خود، به کارهای پلید و ناپاکی دست زد که از آن میان، نخستین بار دو تن از ریاست دیوان را که فرزندان انسان ازلی را خورده بودند با یکدیگر در آمیخت و در نتیجه آمیزش این دو آدم ابو البشر (پدر همه انسانها) متولد شد که جزء بزرگی از نور درونش زندانی بود. آن دو دیو بار دیگر با یکدیگر در آمیختند، و در این بار حواء (مادر همه انسانها) که اندکی نور در خود داشت به دنیا آمد.

در این موقع خداوند جهان نور، عیسی را به همراهی یکی از خدایان کوچک به کمک آدم فرستاد و او را رهبانیت بیاموخت تا از مادینه همجنس خود یعنی حوا بپرهیزد. دیو نر چون چنین دید با دختر خود حوا در آمیخت و قابیل به وجود آمد، قابیل با مادرش حوا هم بستر شد و هابیل به دنیا آمد، و بار دیگر با وی آمیزش کرد و دو دختر بزاد، و در هر زاد و ولد زندانی درون زندان دیگر بر پاره های خدایی نور قرار می گرفت، و به این ترتیب و تا به امروز و نیز تا آن هنگام که زاد و ولدی در کار باشد، بخش نور درون زندانهای تو در توی تاریکی بیش از پیش گرفتار خواهد گردید.

به این ترتیب طی یک سلسله طولانی از تصورات و خرافات، مانی کیفیت خلق انسان، نبات، حیوان، جماد را تصویر کرده است. توجه کنید.

خداوند ماه را کرجی نقل ارواح مؤمنین به سوی آفتاب و روشنایی آفریده است، تا آنها را به بالا و به جایگاه اصلیشان حمل کند، ظرف مدت پانزده روز اول ماه، این کرجی که ابتدا به صورت هلالی ظاهر می شود رفته رفته بزرگ و بزرگتر می گردد، و با انبار کردن ارواح مؤمنین به حد کمال و بزرگی خود می رسد، زیرا این کرجی در مسیر خود به سوی خورشید مرتباً ارواح مؤمنین بر آن سوار می شوند. از نیمه به بعد که نیمه بدر کامل است، این کرجی که حامل ارواح مقدس است آرام آرام کوچک و کوچکتر می شود و دلیل آن این است که بارهای نورانی

مرتب در ساحل خورشید پیاده می شوند و به جهان روشنایی قدم می گذارند و کرجی آهسته آهسته خالی و خالیتر می شود تا بار دیگر به صورت هلالی در ساحل دنیا باز گردد. سرّ بدر و هلال همین مطلب است!! (۱)

مأموریت مانی که خود (فارقلیط) می باشد برای نجات فرزندان انسان، برای خلاصی و رهایی اجزاء نور از شکم ظلمت که از طریقی تناسل در وجود انسان و سایر اجزاء عالم به وجود آمده است، همانند مأموریتی است که عیسی در جهان ازلی برای نجات آدم داشته است تا او را از تولید مثل و آمیزش با حواء باز دارد. مانی مأمور است تا آمیختگی بین نور و ظلمت را پایان دهد، که خود این دوره آمیختگی دوازده هزار سال است که تا سال ۲۷۱ هجری، یازده هزار و هفتصد سال از آن گذشته، و تنها سیصد سال دیگر باقی است، که در سال ۵۳۱ هجری با به کار بستن تعلیمات مانی، جهان هستی و در آمیختگی نور و ظلمت پایان خواهد یافت. از آن تاریخ به بعد دوره انحلال و زمان آینده است. دوره ای که هر چیز به اصل خود باز خواهد گشت.

در جهان بالا، یعنی جهان نور، بهشتهای نورانی که پر از خیر و خوبی است، و ارواح مؤمنین و فرشتگان، خدایان کوچک، همه و همه از خوبیها برخوردارند و در جهان زیر، یعنی دنیای ظلمت و تاریکی، شرور و پلیدیها، دیوها و بیماریها، اهریمنان و ارواح افراد شریر و بد کار برای همیشه به بلا و عذابی دردناک گرفتار خواهند بود.

این خلاصه ای بود از آنچه در دین مانی از اسرار تکوین می توان یافت. اکنون ببینیم مانی در باره انبیاء چه نظری داشته است.

باورقی:

۱- آیا به نظر شما این مطالب زیبا و جذاب، و در عین حال یک فانتزی جالب نیست؟! مترجم

## نظر مانی در بارهٔ انبیاء

مانی به موسی و تورات او عقیده نداشت، می گفت: بودا و زردشت در شرق، و عیسی که از مادر زاییده نشده بود در غرب به پیامبری برانگیخته شده اند و مانی خود همان فارقلیطی است که عیسی به ظهورش جامعهٔ بشریت را مژده داده است. خود در بابل که مرکز جهان هستی است ظهور کرده و مأموریت دارد تا هدف و آیین آن پیامبران را با هم جمع و آن را تکمیل کرده، به تمام زبانهای دنیا بگرداند.

از این روی چون او خود را برای راهنمایی جامعهٔ بشر برانگیخته شده می دید و دینش را جایگزین همه ادیان می دانست، خود و جانشینانش کوشیدند تا افکار و اندیشه هایش را به همه زبانها ترجمه کنند تا همه افراد بشر سخنانش را دریابند و به دینش بگروند.

از اینجا بود که اصطلاحات هر ملت و دینی را که در مقام تبلیغ پیروانش بودند می گرفت و با آن زبان و اصطلاحات با ایشان سخن می گفتند، مثلاً اگر می خواستند یک فرد یهودی را به زندقه دعوت کنند، اصطلاحات دین یهود را بر مطالب خود می بستند تا فهم مطالبشان برای آن یهودی آسان و زندقه شان برای او قابل قبول باشد. چون نام ماهها و نام فرشتگان و از این قبیل.

از این رو در کتابهایی که برای ایرانیان ترجمه کرده اند، اصطلاحات دین زردشت و نام ماهها، و نام قهرمانان، و افسانه های پارسی آمده است و برای مسیحیان پر از اصطلاحات مسیحیت، و برای یونانیان سرشار از نام خدایان آنها، و اصطلاحات ایشان و برای چینیان مالمال از سخنان ویژه آنها و معالم دین بودا.

از طرفی وقتی الهه و فرشته ای از دینی گرفته می شد، ملتزمین رکابش نیز با او وارد در این دین می گردید و به این ترتیب تا این اواخر، عده خدایان کوچک و بزرگ اوراد و اذکار، طلسمات و عزایمی که برای دفع اهریمنان در مذهب مانی به کار می رفت از شماره بیرون شده بود.

همین امر، باضافه مخالفت صریح این دین با فطرت آدمی در مورد دعوت مردم به خودداری از تولید مثل، و کشیدن جهان به سوی زوال و نیستی، عواملی بودند که آن را پس از گذشت هزار سال از ظهور و خودنمایش به سوی مرگ و نیستی کشیده اند.

## شریعت مانی

در شریعت مانی نماز، و روزه، و آواز ترانیل وجود دارد و سالی یک بار عید دارند.

عبادتگاه ایشان از پنج قسمت تشکیل می شود، و کیفیت ورود به این دین چنین است که آدمی قبلاً خود را به ترک ازدواج و شهوترانی، و خودداری از خورده گوشت و مشروبات می آزماید، اگر از عهده برآمد، آماده است تا این دین را بپذیرد و در صورتی که به راستی دین مانی را دوست داشته باشد، اما نتواند از عهده مبارزه با هواهای دل بر آید، تن را به عبادت و ریاضت وامی دارد، و حفظ دین، و نگاهداری گروه صدیقین را بر خود واجب می شمارد. چنین اشخاصی همان افراد سماعین می باشند که بیشتر پیروان مانی را تشکیل می دهند که بر ایشان نماز و روزه مخصوصی را واجب کرده است.

مرتبه بالاتر از سماعین را صدیقان دارند که عبادت ویژه ای برایشان تعیین

کرده، و قوت بیش از یک روز را بر آنها حرام ساخته، آن هم از نباتات، و پوشاک فقط برای یک سال، و برایشان واجب گردانیده است که دائماً در سیر و گردش و به ارشاد و تبلیغ پردازند.

برتر از صدیقین گروه قسیسان اند که تعدادشان به ۳۶۰ نفر می رسد، و مقام برتر را اسقفها دارند که عده شان به ۷۲ تن می رسد، و بالاتر از آنها مقام معلم، و برتر از او خلیفه مانی، و بر رأس همه شخص مانی قرار دارد.

## پایان کار مانی

مانی چهل سال (۱) در نقاط مختلف جهان، چون هندوستان و چین و خراسان گردش کرد و مذهب خود را تبلیغ نمود، و در هر جا یکی از یاران خود را به نیابت و جانشینی خویش بر می گزید.

مانی مدت سی و یک سال از پشתיبانی و تأیید امپراطوران و فرمانروایان ایران برخوردار بود، و همین امر باعث شد تا دینش در سراسر جهان آن روز منتشر گردد. در آخر کار، بهرام فرزند هرمز پادشاه ایران به مخالفت با مانی و دین او برخاست، و او را که مدت سه سال در زمان سلطنت او متواری و پنهان بود دستگیر و به محاکمه کشانید.

بهرام در این محاکمه به او گفت: تو نه جنگ می کنی، و نه به شکار می روی،

پاورقی:

---

۱- ابن مانی در کتاب الفهرست، ص ۴۵۸ مدت کار مانی را چهل سال گفته است، در صورتی که مانی در سال ۲۴۰ میلادی ادعای پیامبری نمود و در سال ۲۷۷ م به هلاکت رسیده است با این حساب زمان ادعای پیامبری او سی و هشت سال می شود.

و نه بیماری را شفا می دهی، بگو به چه کار می آیی؟  
مانی پاسخ داد: من عدۀ بسیاری از خدمت گزارانت را از شر اهریمنان، و  
سحر و جادو نجات داده ام، و خیلی از بیماران را شفا بخشیده ام، و عدۀ بسیاری  
را از چنگال مرگ رهانیده ام!

و نیز گویند بهرام به او گفت: تو مردم را دعوت می کنی تا جهان هستی را  
نابود سازند، همان بهتر که دستور دهم پیش از آنکه تو به آرزوی خود برسی، تو  
را نابود کنند.

پس بفرمود تا او را در بند کشیدند و قید و بندی گران بر دست و پا و گردن  
او نهادند (۱) و به زندان انداختند. مانی مدت بیست و شش شبانه روز چنان وضعی  
را توانایی آورد، و سپس بر اثر سنگینی آن بند گران از پای در آمد. سال وفات  
مانی را ۲۷۷ م نوشته اند و گویند در سال وفاتش ۶۰ سال داشت.

چون مانی بمرد، بهرام دستور داد تا سرش را از بدن جدا کردند، و جسدش را  
بر دروازه شهر به دار آویختند.

## انتشار دین مانی

مذهب مانی از قرن چهاردهم میلادی به بعد در نقاط مختلف مسیحی نشین،  
چون اسپانیا و جنوب فرانسه، و ایتالیا، و بلغارستان، و ارمنستان انتشار یافت و تا  
قرن چهاردهم میلادی نیز پیروان این مذهب در آن نقاط دیده می شدند.

پاورقی:

---

۱- نوشته اند که سنگینی قید و بندی که بر دست و پا و گردن مانی نهاده بودند در حدود بیست و  
پنج کیلو گرم به وزن امروز بوده است.

این مذهب در قسمت‌های شرقی ایران، هند، طخارستان و بلخ، انتشار یافت و در قرن هشتم هجری یکی از خلفای مانی در طخارستان به حکومت رسید. در قرن هفتم میلادی مذهب مانی در چین انتشار یافت و در آنجا آزادی عمل به دست آورد و امپراطور چین شرقی در اواخر قرن هشتم به مذهب مانی گروید، اما قرن نهم بر آنها سخت گرفت ولی با این وجود این مذهب تا قرن ۱۴ میلادی در آنجا دیده شده است.

مسعودی در مروج الذهب می نویسد: قویترین و با ترتیبترین دولت ترکی که در تاریخ ۳۳۲ هـ - ۳۴۳ م روی کار آمده است دولت کوشان بود که مذهب مانی داشت.

### دین مانی در کشورهای اسلامی

در کشورهای اسلامی از خلفا، نخستین کسی که به مذهب مانی کششی از خود نشان می داد ولید دوم ۱۲۵ - ۱۲۶ ه بود مروان فرزند محمد معروف به جعدی متوفای ۱۳۲ ه. مانوی مذهب بود. لقب جعدی از آن سبب به وی داده شده که وی تربیت شده و به اصطلاح ارشاد شده دست استادش جعد بن درهم بوده است.

وقتی که خلفای عباسی در مقام کشتن زندیقان برآمدند و آنان را تحت تعقیب و پی جویی خود قرار دادند، مانویان از ناحیه عراق و غرب ایران به جانب شرق و شمال ایران و قسمت ترکمنستان مهاجرت کردند.

ابن ندیم می نویسد: من سیصد تن مانوی را در زمان سلطنت معزالدوله می شناختم که موقع تألیف کتاب الفهرست تنها پنج تن از آنها باقی مانده بودند.

مانویان در این زمان به نواحی سغد و بیجیک و سمرقند مهاجرت کردند. اکنون که قسمتی از تاریخ زندگه و زندیقان را از نظر بحث و تحقیق گذراندیم، بجا است تا شمه ای از فعالیت آنها را نیز در دوران سیف بیاوریم تا مبحث مانی و مانویان را از هر لحاظ مورد بحث و بررسی خود قرار داده باشیم.

## دوران فعالیت مانویان

مسعودی در کتاب مروج الذهب در اخبار القاهر و مهدی عباسی چنین آورده است:

« هنگامی که کتابهای مانی و ابن دیسان و مرقیون به وسیلهٔ عبد الله بن مقفع و دیگران از پارسی و پهلوی به زبان عربی ترجمه شد، همچنین کتابهایی که در همان زمان به وسیلهٔ ابن ابی العوجاء، و حماد عجرد، و یحیی بن زیاد، و مطیع بن ایاس در تأیید مذهب مانی و دیسانیه، و مرقیونیه تألیف گردید و در اثر این فعالیتها بود که در زمان حکومت او طرفداران مانی فزونی یافتند و آراء و عقاید ایشان آشکار گردید و او هم در کشتن آنان و کسانی که پشت پا به دین زده بودند جدی بلیغ مبذول داشت.»

اینک در فصل آینده به معرفی چند تن از آنها می پردازیم.



## نمونه هایی از مانویان

لَعَلِّي اصَادَفُ فِي بَاقِي اَيَامِي زَمَانَا اَصِيبُ دَلِيلَا عَلِي هِدَايِ  
« شاید در آینده راه هدایت و حقیقت را در یابیم ».

### عبدالله بن المقفع

۱- عبد الله بن مُقَفَّع

۲- ابن ابی العوجاء

۳- مطیع بن ایاس

۴- سیف بن عمر

از آنجا که سیف را دانشمندان علم رجال به زندقه متهم داشته اند، ما در این فصل فعالیت چند تن از کسانی را که در اسلام به زندقه متهم بوده اند بررسی می نماییم تا هماهنگی فعالیت و آنان را در یابیم:

۱- عبد الله بن مقفع

**اول:** عبدالله بن مقفع (۱۰۶-۱۴۲). عبدالله معاصر منصور عباسی بود، کتابهای ارسطاطالیس و غیر او را که در منطق بود برای منصور به عربی ترجمه کرد. عبدالله نخستین کسی بود که در اسلام دست به ترجمه کتب ارسطو زد.

از جمله اینکه کتاب کلیله و دمنه و کتابهای دیگری را از زبان پارسی به عربی ترجمه کرده است. رسائل شیوا و بلیغی را نیز به رشته تحریر در آورده مانند کتابهای الادب الصغیر و الادب الکبیر، و الیتیمه.

عبدالله را به زندقه متهم ساختند، و مهدی خلیفه عباسی می گفت: هیچ کتابی از زندیقان ندیدم مگر اصل و ریشه آن از عبد الله مقفع خبر می داد: چنین سخنانی در باره عبد الله گفته اند ولی ما چیزی که دلالت بر زندقه عبد الله داشته باشد ندیدیم، مگر آنچه را که در باب برزویه طبیب در کتاب کلیله و دمنه او به چشم می خورد، و محققین برآنند که موضوع انشاء آن، خود فرزند مقفع است که از زبان برزویه طبیب نوشته شده. در باب برزویه طبیب چنین آمده است:

« ... و دیدم که آراء مردم مختلف است، و خواسته های ایشان متباین، طایفه ای بر دیگری می تازد، و وی را دشمن می دارد، و عیب می کند، و با سخن او به مخالفت برمی خیزد و آن دیگری نیز با وی چنین است. چون چنین دیدم دریافتم که در پی ایشان نمی توانم پی سپر باشم.»

تا آنجا که می گوید:

« باز گشتم به سوی ادیان، و عدالت را از ایشان خواستار بودم، از هر کس که سراغ گرفتم، دیدم که در جواب سؤالم درمانده است و پاسخ آنها را مطابق عقل و خرد خود نیافتم تا مورد تصدیق آن باشد، و مرا به پیروی از آن الزام نماید. گفتم پیرو دین اسلام خود باشم، دلم گواهی نداد و زیر بار نرفت که نفسم عاشق صرف عمر در بازجویی از ادیان است. از طرفی دیدم که مرگ نزدیک است، و در آن سخت به اندیشه افتادم، و چون از تردید و دو دلی به هراس

آمدم دیدم بهتر آن است که از مکاره کناره گیرم و بر آنهایی  
بسندگی کنم که دل گواهی دهد که مطابق همه ادیان است پس  
دست از کشتن و آزار برداشتم...».

تا آنجا که گوید:

« و قبول کردم که بر کسی تجاوز نکنم و بعثت، و قیامت و  
ثواب و عقاب را انکار کنم، و از بدان دوری جویم...».

تا آنجا که می گوید:

« در این حال دلم آرام گرفت و تا آنجا که در قوه داشتم در  
اصلاح حال و مال خود کوشیدم، به این امید که شاید در بقیت ایام  
عمر فرصتی دست دهد و دلیل راهی، و قوت نفسی و ثبات امری  
آید. به این حالت ادامه دادم و کتابهای بسیار ترجمه کردم.».

طرز تفکر فرزند مقفع با نمونه ای که از او آوردیم بر ما روشن شد.  
شک در دین، تردید در پذیرش یکی از ادیان با اینکه به صورت ظاهر از دین  
زردشتی به اسلام گرویده بود. آنگاه قبول آن قسمت که در همه ادیان مورد  
تصدیق باشد، چون خودداری از آدم کشی، و مضروب ساختن دیگری و ترجمه  
کتابهای بسیار، و این خود گواهی است بر درستی آنچه به او نسبت داده اند از  
نقل کتابهای زندیقان.

و شاید سرانجام این دو دلی و سرگردانی موجب شده باشد تا به دین زندیقان  
در آید، چه پوینده در آن پاسخ هر پرسشی را از فلسفه تکوین درمی یابد،  
همچنین روی گردانی از دنیا، و دانایی به امور را اگرچه به صورت خرافه باشد.  
همه اینها ارتباط و هم بستگی شدیدی با طبیعت و مزاج عبد الله داشته است

که می گوید: و شاید در بقیت ایام عمر فرصتی دست دهد و مرا راهبری فراچنگ آید.

## ۲- ابن ابی العوجاء

**دوم:** عبد الکریم فرزند ابی العوجاء دایی معن بن زائده شیبانی (۱) است که از معروفترین سست دینان و زندیقان بصره است و در بسیاری از کتابهای حدیث و تاریخ، مناظرات دینی او منعکس می باشد.

از جمله در کتاب بحار مجلسی چنین آمده است: فرزند ابی العوجاء از شاگردهای حسن بصری بود که از توحید و یگانه پرستی اسلام روی برگردانید، و در حالی که منکر وظایف و اعمال حج بود، و با دیده ناباوری آن را می نگریست به مگه وارد شد و از آنجا که او شخصی بدطینت و بدزبان بود هیچ عالمی مجالست و گفت و شنود را دوست نداشت، روزی با تنی چند از دوستانش در محضر ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) حضور یافت و اجازه سخن خواست به این شرط که گوینده در امان باشد. آن حضرت به وی اجازه داد.

فرزند ابی العوجاء با اشاره به مراسم حج گفت: تا به کی این خرمن را با پای خود می کوبید، و به این سنگ پناه می برید، و این خانه بلند و محکم را می پرستید، و به گردش چون شتران رمیده می دوید؟ این عمل را هیچ دانای صاحب رأیی مقرر نداشته است. تو بگو که پدرت بنیانگذار چنین کاری است و تو بر اسرار آن واقف.

ابو عبد الله در پاسخ گفت: بی شک آن کس را که خداوند در گمراهی به خود

پاورقی:

---

۱- در کتاب جمهره انساب عرب ص ۳۱۶ آمده است که وی از قبیله بنو عمرو بن ثعلبه بن عامر بکری بوده است.

واگذار و دیده خردش را کور گرداند، حق را بد و ناگوار می بیند، و اهریمن بر او چیره شود، و به پرتگاه هلاک و نیستی چنان بکشاند که مفر و بازگشتی برایش باقی نماند. این خانه ای است که خدای بندگانش را به آن می آزماید تا با انجام مناسک حج پایه فرمانبرداری آنها معلوم شود، و به همین سبب آنان را فرمان داده تا به بزرگ داشت آن برخیزند و به دیدارش بشتابند. ایزد آن را جایگاه پیامبران و قبله نمازگزاران قرار داده، و این کار بخشی است از خشنودی خدا و راهی است که به بخشایش او منتهی می گردد و معلوم است که خداوند سزاوارتر است تا به فرمانش گردن نهاده شود.

فرزند ابی العوجاء گفت: در گفتارت نام خدا آوردی و به غایب حواله دادی!  
حضرت جواب داد: وای بر تو! چگونه غایب است کسی که همیشه همراه مخلوقش حاضر و گواه می باشد و از رگ گردن به آنها نزدیکتر است. سخنانش را می شنود، و موقعیتشان را درمی یابد، و اسرار درویشان را می داند.  
ابن ابی العوجاء گفت: بنا بر این او در همه جا هست! پس وقتی که در آسمان است چگونه می تواند در زمین باشد، و هنگامی که در زمین است چه سان می تواند بر آسمان باشد؟!

حضرت فرمود: تو با این وصف که گفתי سخن از مخلوقی به میان آوردی که چون از جایی به جای دیگر شود مکان نخستین از وی خالی ماند و جای دوم وسیله او اشغال شود. در این وقت است که نمی داند از آنجا که بیرون آمده چه اتفاقی پس از وی رخ داده است. اما خدای بزرگ و دادگر پاداش ده، جایی از او خالی و تهی نیست، و فضا، و جایی را اشغال نمی کند و نزدیکی و دوری از مکانی در او مصداق ندارد.

و نیز آورده اند که ابن ابی العوجاء از حضرت صادق پیرامون بیان خداوند که در حق گرفتار شدگان آتش جهنم می فرماید: و هر گاه که پوستشان بسوزد، پوستی دیگر بر آنها بپوشانیم تا همواره عذاب را بچشند: پرسید که گناه پوست

دیگر چیست؟ (۱)

حضرت فرمود: باشد، اگر کسی خشت خامی را بشکند، و خاک آن را دو باره در قالب بریزد و خشت دیگری بزند، این خشت دوم همان خشت اول است، ولی خشت اول هم نمی باشد.

و نیز آورده اند که سال بعد ابن ابی العوجاء در مسجد الحرام به امام صادق برخورد، آن حضرت از او پرسید: چه چیز تو را به اینجا کشیده است؟ جواب داد: عادت، و پیروی از همشهریها، و اینکه از دیوانگی مردم و سر تراشیدن آنها، سنگ اندازیشان عبرت بگیرم.

حضرت فرمود: تو هنوز بر گمراهی و سرکشیت پایداری؟!!

ابن ابی العوجاء رفت که سخن بگوید، حضرت ردای خود را از دست او بیرون کشید و گفت: (لا جدال فی الحج) (۲) در موقع حج جدال و مخاصمه ممنوع است، سپس اضافه کرد: اگر وضع چنین است که تو می گویی، در صورتی که چنین نیست که تو می گویی، ما هر دو در آخرت پیروزیم. اما اگر وضع چنان باشد که ما می گوییم، و این چنین نیز هست آن وقت ما در سرای دیگر پیروزمندیم و تو از بین رفته و هلاک.

و در روایت دیگر چنین آمده است:

ابن ابی العوجاء و سه تن از همکارانش سالی در مکه با هم قرار گذاشتند که به معارضه با قرآن برخیزند، و هر کدام یک قسمت از قرآن را بر عهده بگیرند که بیانی چون آن بیاورند.

سال بعد هر چهار تن در مقام ابراهیم جمع شدند. یکی از ایشان گفت: من چون به این بخش از قرآن رسیدم که می گوید:

پاورقی:

۱- (كَلِمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ) سوره نساء آیه ۵۶.

۲- سوره بقره آیه ۱۹۷.

(يا اَرْضُ اَبْلَعِي مَاءَكَ وَ يا سَمَاءُ اَفْلَعِي وَ غِيضَ الْمَاءِ وَ قُضِيَ

الْأَمْرُ). (۱)

یعنی ای زمین آب خود فرو بر، و ای آسمان باز ایست. آب  
بر زمین فرو رفت و فرمان به اجرا رسید.

دیدم این سخنی نیست که بتوان با آن به مقابله برخاست، پس دست از  
معارضه با قرآن برداشتم. دیگری گفت: چون به این آیه رسیدم:

(فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا). (۲)

چون از رهاییش امید بریدند.

از معارضه با قرآن مأیوس گردیدم. این سخنان را آرام و به طور سر و پنهانی  
به یکدیگر می گفتند که در این اثنا حضرت صادق بر آنها گذر کرد و از قرآن بر  
آنها چنین خواند:

(قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا

الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ). (۳)

بگو اگر جن و انس دست به یک دیگر دهند تا همانند این

قرآن را بیاورند، از عهده بر نخواهند آمد. (۴)

پاورقی:

۱- سوره هود آیه ۴۴.

۲- سوره یوسف آیه ۸۰.

۳- سوره بنی اسرائیل آیه ۸۸.

۴- چون ترجمه قرآن به زبان دیگر در عباراتی کوتاه امکان پذیر نیست، ما نمی توانیم بگوییم که  
حق مطلب را ادا کرده ایم، گذشته از این که خود در هر حال زیبایی کلام قرآن از دست می رود.

(سردارنیا)

آنان سر برداشتند و آن حضرت را دیدند، و از اینکه اسرار میان خود را از زبان قرآن وسیلهٔ او برملا می‌دیدند سخت به حیرت افتادند.

مفضل بن عمر می‌گوید: در مسجد رسول خدا شنیدم که شخصی به ابن ابی العوجاء می‌گوید: خردمندان به محمد تمکین کرده، دعوتش را پذیرفته‌اند و در اذان نامش با نام خدایش همراه است. ابن ابی العوجاء پاسخ داد: سخن از محمد کوتاه کن که خردم در آن سرگردان است و اصلی را عنوان کن که محمد آورده است.

اینها نمونه‌هایی بودند از گفت و شنودها، و مناظرات ابن ابی العوجاء.

اما در مورد شرح حالش، به طوری که در کتاب لسان المیزان آمده است، او اهل بصره بود، و کارش به دوگانه پرستی کشید. جوانان و خردسالان را فریب می‌داد و گمراه می‌کرد. از این رو مورد تهدید عمرو بن عبید قرار گرفت و ناگزیر به کوفه گریخت، محمد بن سلیمان فرماندار کوفه بر او دست یافت او را کشت و بدنش را به دار کشید.

کیفیت دستگیری و کشتنش را طبری جزء حوادث سال ۱۵۵ هـ چنین آورده است: محمد بن سلیمان فرماندار کوفه، عبد الکریم بن ابی العوجاء را به تهمت زندقه دستگیر و به زندان انداخت، عدهٔ بسیاری از او نزد منصور به شفاعت برخاستند، و هر کس که در این مورد اقدامی کرد و سخنی گفت خود متهم به زندقه بود، ناچار منصور به فرماندار کوفه نوشت که دست از ابن ابی العوجاء بردارد و مزاحم او نشود تا دستور قطعی وی صادر شود. پیش از رسیدن این نامه ابن ابی العوجاء که گویا از اقدامات اطرافیانش خبر داشت، از فرماندار کوفه سه روز مهلت خواست، و وعدهٔ یکصد هزار درهم به او داد. چون این تقاضا به فرماندار اعلام شد؛ پیش از آنکه دستور خلیفه به وی ابلاغ شود دستور داد تا ابن ابی العوجاء را بکشند. ابن ابی العوجاء چون مرگ را رویاروی خود دید، و به کشتن یقین حاصل کرد گفت: به خدا قسم مرا می‌کشید ولی این را بدانید که من چهار



هزار حدیث از خود جعل کرده میان شما پراکنده ام تا آن روز را که باید روزه  
بدارید افطار کنید، و آن روز را که باید افطار کنید، روزه بدارید.

ای کاش می دانستم حدیثهایی را که این زیدیق جعل کرده است کدامند، سر  
گذشتشان چیست و در چه کتابهایی ثبت شده اند و اگر این زیدیق در موقعی که  
از زندگی خود نا امید شده است اعتراف می کند که چهار هزار حدیث جعل کرده  
که حلال را حرام، و حرام را حلال نموده است. پس تعداد احادیثی که وسیله  
زندیقانی دیگر که معروفیتی نداشته اند جعل شده و در کتابهای مورد اعتماد  
مکتب خلفاء ثبت گردیده است چقدر است؟

### ۳- ابن ایاس

ابو سلمی مطیع بن ایاس (۱) از شعرای دوره اموی و عباسی است. او در کوفه  
به دنیا آمد و در همان جا نشو و نما یافت. مطیع شاعری بود ظریف طبع، و ناپاک  
نهاد، و در اشعارش بی ملاحظه و بیحیا. پدرش را در شعر ناسزا می گفت و او را  
هجو می کرد، در نتیجه مورد نفرین و عاق او واقع شد.

مطیع در اوایل شهرتش به خدمت عمر بن زید فرزند عبدالملک خلیفه اموی  
در آمد و او را مدح گفت در نتیجه تقرب یافت و ده هزار درهم جایزه دریافت کرد.  
عمر او را به برادر خود ولید بن عبد الملک معرفی کرد، مطیع سه بیت غزل در  
محضر او خواند و ولید را به وجد آورد و پاداشش این شد که مدت یک هفته ندیم  
مجلس شراب خواری ولید گشت و پس از آن از بیت المال مستمری برایش ترتیب  
پاورقی:

۱- پدرش ابو قراعه، ایاس بن سلمی کنانی و از اهالی فلسطین است. عبد الملک مروان ابو قراعه را  
به همراه جمعی به یاری حجاج بن یوسف ثقفی به کوفه فرستاد، ابو قراعه در کوفه ساکن شد و هم  
در آنجا با ام مطیع ازدواج کرد به اغانی ۸۶/۱۲ و تاریخ بغداد نوشته خطیب ۱۳ / ۲۲۳ - ۲۲۴  
مراجعه فرمایید.

داد و بدین سان مطیع در دستگاه خلافت اموی راه یافت، و با نزدیکان و دوستداران و کارگزاران آن دولت دمساز گردید.

مطیع، و یحیی فرزند زیاد حارثی، (۱) و ابن مقفع، و والبه دوستان صمیمی یکدیگر بودند و از هم جدایی نداشتند تا آنجایی که هیچیک از آنها مال و خواسته خود را از دیگر یاران خویش دریغ نمی داشت؛ و نیز همگی آنها به داشتن مذهب مانوی و زندقه متهم بودند.

مطیع در پایان کار بنی امیه و اوایل روی کار آمدن عباسیان به عبد الله بن معاویه (۲) پیوست، و آن هنگام که عبد الله به قسمتهایی از نواحی غربی ایران دست یافت، مطیع همدم و ندیم او گردید. داستانهای بسیاری از این مصاحبت و همنشینی مطیع با عبد الله، و رییس پلیس او که شخص دهری و منکر خدا بوده موجود است.

مطیع در حکومت عباسیان نخست به خدمت جعفر فرزند منصور در آمد. این جعفر از آن جهت که پدرش منصور برای برادرش مهدی از مردم بیعت گرفته بود از پدر رنجیده خاطر بود. در روز اخذ بیعت سخنوران و شعرای بسیاری شعرها سرودند و داد سخنها دادند، مطیع در جمع آنها حاضر بود، چون او نیز از سخنوری با سخنوران و خواندن شعر همراه سایر شاعران به مناسبت چنین روز و موقعیتی فراغت یافت روی به منصور کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین! فلان از فلان از... برای ما از رسول خدا چنین نقل کرده است که آن حضرت فرمود: مهدی

باورقی:

---

۱- می گویند یحیی دایی زاده ابو العباس سفاح نخستین خلیفه عباسی بوده است. یحیی شاعری هرزه و بدکاره بود.

۲- عبد الله فرزند معاویه. پسر جعفر بن ابیطالب است که بر اصفهان و قم و نهاوند و سایر شهرهای غربی ایران دست یافت. او، و رییس پلیسش قیس بن عیلان با مردم به بدی رفتار می کردند- آغانی ۱۲/ ۷۵-۸۵.

موعود، محمد بن عبدالله است که مادرش از ما نیست. زمین را پر از عدل و داد می کند همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد و این برادرت عباس بن محمد نیز بر آن گواه است: (۱) آنگاه بلافاصله روی به عباس کرده و گفت: آری! پس از این سخن، منصور مردم را امر کرد تا با مهدی بیعت کنند.

چون مجلس پایان یافت عباس گفت: دیدید که این زندیق بر پیغمبر خدا دروغ بست و به این اکتفا نکرد و مرا به شهادت گرفت، که از ترس گواهی دادم، حالا هر که گواهی مرا شنیده است، مرا مردی دروغگو شناخته. این خبر که به جعفر رسید به خشم درآمد. جعفر مردی بی شرم و میگسار بود.

از آنجا که مطیع به زندقه متهم و به داشتن چنین مذهبی زباززد خاص و عام بود منصور خلیفه عباسی دوست نداشت تا وی با فرزندش جعفر محشور و همدم باشد. پس روزی او را به حضور طلبید و گفت: تو بر آن سری که با همدمی خود جعفر را بر من تباه کنی، و زندقه ات را به او تعلیم بدهی؟! مطیع در پاسخ گفت: خیر خلیفه! چنین نیست، جعفر فرزند تو گمان می برد که عاشق دختر جنیان است و از این روی در ازدواج در آن دختر سخت پا فشاری می کند، و برای رسیدن به هدفش دعانویسان و رمالان را به دور خود جمع کرده و آنها نیز سخت در کوشش این امر مهم هستند و با این حساب در ذهن جعفر دیگر جایی برای کفر و دین، و شوخی و جدی باقی نمانده است که من او را به تباهی بکشم.

منصور لختی به تفکر فرو رفت و سپس گفت: اگر وضع چنین است که می گویی، پس هرچه زودتر بازگرد و مراقب و همدم جعفر باش تا او را از این کارها باز داری.

پاورقی:

---

۱- مطیع به این وسیله حدیثی جعل کرده، تا نشان دهد محمد همان منصور عباسی همان مهدی موعود اسلام است.

مطیع را با حماد عجرت و معشوقه اش داستانهایی عشقی بسیار است، و بیشتر اشعارش را در باره زنان خواننده سروده است. از جمله در باره جوهر که یکی از آنها است می گوید:

« نه به خدا قسم که مهدی کیست که با وجود چون تویی بر مسند خلافت بنشیند، اگر تو اراده کنی خلع و برکناری فرزند منصور از خلافت به دست تو است.»

چون این شعر مطیع به گوش مهدی خلیفه عباسی رسید، سخت به خنده افتاد و گفت: خدا نفرینشان کند، هر چه زودتر این دو نفر را به یکدیگر برسانید پیش از اینکه این زن روسپی ما را از سلطنت براندازد.

نویسنده کتاب آغانی، داستانهایی بسیاری از سبک سربها و بی حیاییهای مطیع آورده است. از جمله اینکه:

یحیی (۱) و مطیع و دیگر یارانشان با هم جمع شده روزی چند را پیاپی به شرابخواری نشستند. در آن اثنا شبی یحیی گفت وای بر شما، ما سه روز است که نماز نخوانده ایم، برخیزید تا نماز بخوانیم. مطیع به زن خواننده گفت در نماز جلو بایست و بر ما امامت کن. زن در حالی که تنها زیر پیراهنی بس نازک و لطیف و خوشبو در برداشت و شلواری به پا نداشت به امامت آنها جلو ایستاد. چون زن خواننده به سجده رفت... مطیع نماز را برید و اشعاری بی شرمانه سرود، در آن حال همگی نماز خود را شکستند و بخندیدند و به شراب پرداختند!!

مطیع بازرگانی را که در کوفه با وی دوست شده بود فاسد و از راه به در کرده بود، روزی آن بازرگان بر مطیع می گذرد، و مطیع به او می گوید که بساطشان از نظر مشروبات و خوردنیها از هر جهت آماده است و از او دعوت می کند تا به جمع آنها بپیوندد به شرط اینکه فرشتگان خدا را دشنام دهد! بازرگان که گویی هنوز اندک دینی برایش باقی مانده بود به خشم می آید و می گوید عیشتان تلخ و ناگوار باد

که مرا به فضاحت و رسوایی کشانیده اید. این را می گوید و از مطیع دور می شود که در راه به حماد بر می خورد و داستان مطیع را با او در میان می گذارد. حماد می گوید مطیع هیچ کار درستی نکرده من دو برابر آنچه را که مطیع از شادی و سرور به تو وعده داده است بر سفره دارم تو را به این بساط می نشانم به شرطی که پیامبران خدا را دشنام دهی زیرا فرشتگان گناهی ندارند که ما دشنامشان بدهیم، این پیامبرانند که ما را به کارهای مشکل و سخت وا داشته اند، بازرگان به حماد خشم گرفت او را نفرین کرد و از وی روی بگردانید که به یحیی بن زیاد رسید و از او چنان شنید که از مطیع و حماد شنیده بود، بر او نیز نفرین کرد. سر انجام هر سه تن او را بی هیچ قید و شرطی بر بساط میگساری خود دعوت کردند، نشستند و خوردند و نوشیدند، بازرگان نماز ظهر و عصر را بگزارد. چون شراب در بازرگان اثر کرد، مطیع به او گفت: فرشتگان را دشنام بده، وگرنه بر خیز و برو! بازرگان پذیرفت و فرشتگان را دشنام داد. یحیی نیز به او گفت: پیامبران را باید دشنام بدهی و الا باید بروی! مرد فرمان برد و دشنام داد. سپس به او پیشنهاد کردند که دیگر نباید نماز بخوانی وگرنه باید بروی! مرد گفت نماز نمی خوانم و از اینجا هم بیرون نمی روم ای ناپاک زادگان. و هر چه به او گفتند انجام داد.

روزی مطیع نامه ای به یحیی نوشت و او را دعوت کرد تا در بزم شرابش در کرخ شرکت کند. گویند آن روز روز عرفه بود، روز عرفه و شب عید قربان را به می گساری به صبح آوردند و به روز عید اضحی مطیع چنین سروده:

« ما شب عید قربان را به میگساری پرداختیم در حالی که ساقی ما یزید بود، همدمان ما و هم پیاله ها به یکدیگر درآمیختند

پاورقی:

---

۱- یحیی بن زیاد حارثی از دایی های منصور و از بنی الحرث بن کعب بوده است. اغانی ۱۱/ ۱۴۵ و بنا به وساطت مهدی، منصور او را به فرمانداری نواحی اهواز منصوب کرد. اغانی ۱۳/ ۸۸.

و به هم اکتفا کردند و... آنان برای یکدیگر چون مشک و عود خوشبو بودند». (۱)

این اشعار بی شرمانه منتشرگردید و دهان به دهان گشت تا بالاخره به گوش مهدی خلیفه عباسی رسید، اما او هیچ گونه عکس العملی از خود نشان نداد. هم چنین طی اشعار زیر عوف بن زیاد را به مجلس باده نوشی خویش دعوت کرده است:

«اگر فساد می خواهی، ما در مجلس بزم خود داریم ...».

مطیع و یحیی سالی به قصد ادای حج با کاروان بیرون شدند و چون در میان راه به دیر زراه رسیدند، بار و بنه خود را با کاروان به جلو فرستادند، و خود برای یک شب می گساری قدم به درون دیر نهادند، به این امید که بامدادان به بار و بنه خود به کاروان خواهند رسید، نشان به همان نشان که وقتی به مجلس شراب خواری باز ایستادند که حجاج از مکه باز گشتند! پس به رسم حجاج سرهای خود را تراشیدند و بر شترهای خود سوار شده به همراه کاروان به شهر باز گشتند. مطیع در این مورد چنین سروده است:

«من و یحیی را ندیدی که به حج رفتیم، حجی که انجام دادنش بهترین سوداگری است. ما به دنبال خیر و نیکی از زادگاه خود بیرون شدیم، که گذارمان به دیر زراه افتاد. مردم بهره مند از حجی که انجام داده بودند برگشتند، و ما گرانباز از زیان کاری!».

پاورقی:

---

۱- این مطالب را از مطیع با همه نفرتی که از بیان آن داشتیم از آن جهت آوردیم که بدون بازگو کردن آنها درک و فهم محیط زیست و زمان فعالیت سیف غیر ممکن است.

و نیز در کتاب دیرها نوشته‌ی الشابستی اشعاری، از مطیع چنین نقل شده است:

« ما در آن دیر، همدم کشیش، و حریف می خواره گردیدیم، و آهو بچه ای که در میان زنان بسته بود... قسمتی از اخبار آنجا را برایت شرح دادم، و پاره ای دیگر را سر بسته گفتم! ».

گویند مطیع به بیماری قوم لوط مبتلا بود! روزی جمعی از خویشاوندانش بر او وارد شدند و او را از این کار زشت و خلاف انسانیت به باد سرزنش گرفتند و گفتند: تو با این مقام و شرافت منزلت که در قبیله داری، و پایه‌ی کمال و ادب، خود را به این کار ننگ آلود و کثیف مشغول داشته ای؟! گفت: شما هم امتحان کنید؟! آن وقت اگر راست می گویند از انجامش خود داری کنید!! آنها پس از اظهار تنفر از او روی بگردانید و گفتند: مرده شوی این کارت، و عذر و بهانه ات، و تعارف کثیف را ببرد. (۱)

## در بستر مرگ

مطیع در ماه سوم از خلافت هادی عباسی از دنیا رفت، پزشک معالج در بستر مرگ از او پرسید آرزوی چه داری؟ جواب داد آرزو دارم که نمیرم!  
پاورقی:

---

۱- برای درک بیشتر کثافت کاریهای مطیع به آغانی ۱۲ / ۸۵ مراجعه فرمایید. با اظهار نفرت از ذکر این مطلب، اینها را ما از آن جهت می آوریم که درک زمان و موقعیت سیف بدون کشف این قبیل کثافت کاریها امکان پذیر نمی باشد.

از مطیع تنها دختری باقی مانده بود که به همراه زندیقانی چند او را به محضر هرون الرشید آوردند. کتاب زندیقان را خواند، و به آن اعتراف کرد و گفت: این دینی است که پدرم مرا به آن تعلیم داده و من از آن روی گردانیده‌ام. توبه اش را پذیرفتند و به خانه اش باز گردانیده‌اند.

این شاعر با این درجه بی شرمی و بی حیایی و کثافت کاریهایش از ندمای خلفای اموی و عباسیان و ولی عهدهای آنان بوده است! خطیب بغدادی در شرح حال او می‌نگارد. مطیع از ندمای منصور و پس از وی مهدی خلیفه عباسی بود.

در اغانی آمده که مهدی از مطیع از اینکه در جمله خطیبان و شعرا در آن روز، آن حدیث دروغین را برای پدرش منصور نقل کرد که او همان مهدی موعود است. بسیار راضی و سپاس گزار شد، و نیز آمده است: رییس پلیس منصور به وی گزارش داد که مطیع به زندقه متهم است و با فرزند خلیفه جعفر و عده ای از خاندان خلافت آمد و شد دارد، و هیچ بعید نیست از اینکه آنها را گمراه کند.

مهدی ولی عهد منصور به شفاعت برخاست و گفت: او زندیق نیست بلکه ناپاک دین است، منصور گفت: پس او را بطلب و امر کن تا دست از کارهای نادرست و زشتش بر دارد. چون مطیع به خدمت مهدی رسید، مهدی به او گفت: اگر نبودم و به سود تو گواهی نمی‌دادم که تو زندیق نیستی سرت زیر تیغ جلاذ رفته بود...

در پایان این جلسه مهدی دستور داد تا ۲۰۰ دینار طلا به رسم جایزه به مطیع دادند!! و هم به فرماندار بصره نوشت تا کاری به مطیع بسپارد. فرمان دار نیز متصدی گردآوری زکاة بصره را از کار برکنار کرد و آن پست را به مطیع داد.

می‌گویند در مورد کاری یا چیزی مهدی از مطیع رنجیده خاطر شد و او را سرزنش کرد. مطیع در پاسخ گفت: اگر آنچه در باره من به تو رسیده راست باشد، عذر کار مرا سامان نخواهد داد، و اگر دروغ و عاری از حقیقت باشد، این یاوه سراعیها زبانی نمی‌رساند. این سخن در مذاق مهدی خوش آمد و گفت: تو را به



این شیوه سخن گفتن بخشیدم و پرده ات را نمی دریم.

هیچ تناقضی بین آنچه که از زندقه می گویند از خودداری و ترک دنیا از یک طرف و آن چه را که در باره رفتار مطیع از سبک سریها و بی شرمیهایش خواندیم وجود ندارد بلکه روا است که مطیع را از جمله فرقه مقلاصیان مانوی زمان منصور دانست که ابن ندیم در شرح حال آنها می نویسد: آنها به اهل این مذهب و تازه گرویده های به دین مانی اجازه می دادند به کارهایی دست بزنند که دین ابداً با آنها موافقت نداشت، و همین گروه بودند که با صاحبان زر و زور آمیزش داشتند.

و شاید مطیع زندق، و همانندهای بی شرم و حیای او از این حد که شریعت مانی برایشان مقرر داشته بود پا فراتر گذاشته باشند آنجا که معین می کند: هر کس که بخواهد به دین مانی درآید، باید خود را به ترک شهوت، و نخوردن گوشت، و ننوشیدن شراب، و نگرفتن زن بیازماید... اگر توانست از عهده این آزمون بر آمد که آماده پذیرش این دین است، و گر نه، چنانچه دین مانی را دوست داشته باشد و نتواند همه اینها را ترک کند، با گرایش به عبادت، عبادتی که مانی مقرر داشته، و دوست داشتن صدیقین، فرصت آمادگی برای ورود به دین را برای خود نگه دارد.

شاید اینان، این مسامحه و اجازه دینی مانی را از حد خود گذرانیده باشند که تا به این پایه از مقام انسانیت به پرتگاه بی شرمی و بی حیایی سقوط کرده اند.

ما در شرح حال مطیع به موضوعی برخوردیم که بارزترین دلیل بر زندق بودن او است و آن داستان بنا بر آنچه نقل کرده اند چنین است که:

تنها دختری که از مطیع به جای مانده بود به همراه جمعی از زندیقان به خدمت هارون الرشید آوردند، دختر مطیع کتاب زندیقان را در محضر خلیفه بخواند و به زندق بودن خود اعتراف کرد و گفت: این دینی است که پدرم مرا به آن تعلیم داده است.

## کوتاه سخن اینکه:

این سه تن نمونه ای از زندیقان و پیروان مانی بودند که رفتار و کردارشان بهترین نمودار نحوه فعالیت و نشاط مانویان در زمان سیف بن عمر است، و به خوبی آن را نشان می دهد. چه نخستین آنها، کتابهای مانویان را ترجمه می کند و در میان مسلمانان منتشر می سازد.

و دومی بسیار می کوشد تا در جامعه اسلامی، بی بند و باری، بی شرمی و بی حیایی، فسق و فجور و کثافت کاری را منتشر کرده، مردم را به پشت پا زدن به هر چه قوانین اخلاقی و انسانیت و مردمی است سوق می دهد و با این همه امتیازات حیوانی که دارد، مهدی خلیفه عباسی به پاس این که در حدیثی بروز گرفتن بیعتش از او تجلیل کرده است، از او حمایت و پشتیبانی می کند.

و سومی پر کار و حرارت، هر زمان در جایی، گاهی در مکه با امام صادق در مورد حکمت حج و آیه قرآن به مناظره می نشیند، و عقل و خرد حجاج را به مسخره می گیرد و زمانی در مسجد پیامبر خدا در مدینه، خدای محمد را استخفاف می کند، و روزگاری نیز در بصره در کمین نوجوانان می نشیند و آنان را گمراه می سازد. او، در همه جا با کوششی خستگی ناپذیر در خراب کردن عقاید مسلمانان و ایجاد اختلاف و تردید در افکار آنان به جان می کوشد.

او، و دو هم تایی دیگرش از روی عمد، و علم و اطلاع کامل از انجام هر عملی که باعث ایجاد شکاف و تزلزل فکری در اساس نظام اجتماعی مسلمین باشد روی گردان نیستند، تا اینکه سرانجام با تهدیدی که از وی به عمل آمد، از بصره به

کوفه گریخت، و در آنجا نیز کار رسواییش بالا گرفت و به زندان افتاد و حکم مرگش صادر شد.

چنان بود که شفاعت کنندگان از او که همه از نظر عقیده متهم به زندگه بودند به تکاپو می افتند و کار را بر خلیفه سخت می کنند تا سرانجام دستور خلیفه دایر به خودداری از کشتنش به نام فرماندار کوفه صادر می شود. ولی پیش از رسیدن دستور مقام خلافت شمشیر حق فرود می آید و کارش یکسره می شود. او هنگامی که شمشیر را بالای سر خود می بیند و یقین به مرگ می کند می گوید که چهار هزار حدیث جعل کرده است که حلال را حرام، و حرام را حلال جلوه داده و کاری کرده که مردم در موقع روزه افطار کنند و زمانی که باید افطار کنند روزه بدارند.

## و اینک سیف خطرناک ترین زندیق

از زندیقان، آنهایی که حدیث جعل کرده اند تنها به این عده که ما نام بردیم منحصر نیستند، بلکه آنانکه در این مورد فعالیت داشته اند تعدادشان بسی بیشتر از اینها است. ابن جوزی در کتاب خود به نام (الموضوعات) می نویسد:

زندیقان در مقام آن بودند که شریعت اسلام را فاسد کنند و در دل بندگان خدا شک و تردید ایجاد نماید، پس دین را بازیچه دست خود قرار دادند.

آنگاه داستان ابن العوجاء را می آورد و در پایان از قول مهدی خلیفه عباسی چنین نقل می کند که می گفت: زندیقی پیش من اقرار کرد که چهارصد حدیث جعل کرده است که همه آنها دست به دست مردم می گردد؟، و از همین زندیقان بود کسی که دور از چشم شیخ کتاب او را برمی داشت و در احادیثش

دست کاری می کرد، شیخ حدیث دست کاری شده را به خیال اینکه آن حدیث درست و صحیح است بر شاگردانش می خواند.

و از حماد بن زید روایت شده که گفت: زندیقان چهار هزار حدیث جعل و انتشار داده اند!

همه این دستبردها در کتابهای رسمی و مورد تأیید دستگاه خلافت صورت گرفته است.

ما تا امروز نمی دانیم که این احادیث چه چیزهایی بوده، و کجا شده اند و نمونه احادیثی را که زندیقان ساخته، و یا در کتابهای رسمی دستگاه خلافت مسلمانان دست کاری کرده اند کدام است به جز احادیث سیف که به زندقه متهم است. چه او هزاران حدیث که تعدادش را دقیقاً نمی دانم وضع و جعل کرده و صدها سال است جزء مصادر رسمی تاریخ اسلامی به حساب آمده است.

سیف با وضع این احادیث توانسته است مسیر تاریخ اسلام را تغییر دهد و خلاف حقیقت را به نام واقعیات تاریخی ارائه نماید.

اگر فرزند ابی العوجاء تنها چهار هزار حدیث ساخته که حلال را حرام، و حرام را حلال جلوه دهد، سیف نیز به نوبه خود هزاران حدیث جعل کرده که در خلال آن پاکترین و با ایمانترین یاران رسول خدا را مردمی پست فرو مایه و بی شرم و حیا، و آنانکه به ظاهر اسلام آورده بودند و دروغگوترین آنها بودند بلند مرتبه، پاکدامن و دیندار معرفی کرده است. او توانسته است افسانه های خرافی در تاریخ اسلام بیاورد تا بدان وسیله حقایق را وارونه جلوه دهد و تأثیری عمیق و ناخوش آیند بر عقاید مسلمانان و افکار غیر مسلمانان در باره اسلام بگذارد.

سیف با یاران زندیقش که نام آنها گذشت در تأثیر سوء گذاشتن بر عقاید اسلامی همگام و همدوش است چه اگر مطیع توانست حمایت مهدی خلیفه عباسی را با جعل حدیثی کسب کند، سیف نیز توانست با جعل احادیثی در تأیید خلفا و صاحبان قدرت و خودکامگان روز، و کوبیدن مخالفین آنها، حمایت و

پشتیبانی فرمانروایان وقت را به دست آورد، تا در پناه آنها احادیث دروغش منتشر شود و پایهٔ رواج آن تا به امروز نیز فراهم گردد.

گذشته از زندقه که تأثیری خاص بر افکار و کردار سیف داشته و در آن مقام بوده است که به هر صورت که ممکن باشد و از هر راه که به نتیجه برسد تیشه به ریشهٔ اسلام بزند، در وضع و جعل احادیث او تعصبات قبیله ای نیز بی تأثیر نبوده است. زیرا به طوری که بعداً خواهیم دید، او سخت تحت تأثیر این تعصب و جانب داری بوده است، تعصب نسبت به قبیله ای که صاحبان قدرت مطلقهٔ روز از زمان روی کار آمدن خلفای راشدین و بنی امیه و بنی عباس همه از آن تیره بوده اند، و سیف از نیروی همین تعصب قبیله ای در راه انتشار روایتهای مجعول خود بسیار استفاده کرده است.

برای اینکه اثر تعصبات قبیله ای را روی سیف و مردم هم زمانش به خوبی درک کنیم، ناگزیر که این موضوع را به طور جداگانه و در فصل آینده مورد بحث و تحقیق خود قرار دهیم.

## تعصبات حاد قبیله ای بین یمانی و نزاری

یمانی:

واهج نزار آ وافر جلدتها

واکشف السترعن مثالبها

برخیز نزاریان را به باد دشنام گیر و پوستشان را بکن و عیوبشان را بر ملا

ساز

شاعر یمانی

نزاری:

وهتک السترعن ذوی یمن

اولاد قحطان غیر هایبها

برخیز آبروی یمانیان را بریز و از فرزندان قحطان هرگز باک نکن.

شاعر نزاری

ریشه های تعصب و نشانه های آن

بین یمانیها ساکنان جنوب عربستان که ایشان را قحطان، و ازده، و سبأ می

نامند از یک طرف، و ساکنان شمال شبه جزیره العرب که به مضر، و نزار، و معد، و قیس (۱) معروفند و قریش تیره‌های از ایشان بوده از طرف دیگر، از همان ابتدای اسلام، و پس از مهاجرت رسول خدا به مدینه و اجتماع افراد دو قبیله یمانی و نزاری در آنجا برخوردهایی با فخر فروشی با یک دیگر و خود برتر بینی به چشم می خورد.

پیش از این تاریخ، مدینه محل سکونت دو تیره مهم اوس و خزرج از اعقاب ثعلبه بن کهلان سبائی یمانی قحطانی بود که سالها جنگ و خون ریزی و برادر کشی بینشان رواج داشت و آنی از دشمنی با یکدیگر غافل نبودند. رسول خدا پس از ورود به مدینه بین این دو تیره را آشتی داد و صلح و صفا بینشان برقرار کرد، و همگی که متعهد یاری رسول خدا بودند به انصار لقب یافتند. دسته های متعددی از شمالیها و از قبیله نزار که با پیامبر خدا به مدینه هجرت کرده بودند به نام مهاجر خوانده شدند، و دین واحد اسلام بین مهاجرین و انصار را جمع کرد و پیامبر خدا نیز بین افراد این دو قبیله عقد اخوت و برادری بست.

## نخستین نشانه تعصب

این دو قبیله مدتها با اطمینان خاطر و احترام متقابل در کنار یکدیگر روزگار می گذاشتند تا اینکه غزوه بنی المصطلق پیش آمد، و اولین برخورد بین دو

پاورقی:

---

۱- در مورد نسبت این قبایل به کتاب جمهره انساب العرب ۳۱۰ - ۳۱۱ و کتاب اللباب سمعانی مراجعه فرمایید.

قبیله نزاریها و یمانیهبا با ابراز تعصبات قبیله ای و خود ستایی و فخر فروشی بر یکدیگر آغاز گردید.

موضوع این بود که در آن جنگ، سقاها چون برای آب گیری به آب مرسیع (۱) وارد شدند، جهجاه (۲) بن مسعود که افسار اسب عمر را به دست داشت، با سنان بن وبر جهنی که با قبیله خزرج هم پیمان بود، بر سر تقدم بر آب و کنار زدن یک دیگر به مخاصمه برخاستند، کشمکش و کتک کاریشان بالا گرفت. جهجاه با صدای بلند به نام مهاجرین شعار داد و از ایشان یاری خواست. سنان نیز به نام انصار شعار داد، و از آنها کمک طلبید. عبد الله بن ابی سلول خزرجی رهبر و سردسته منافقان به خشم آمد و به جمعی از بستگانش که همراه او بودند روی کرد و گفت: آخر کار خود را کردند و حالا بر ما آقایی می فروشند، و در زادگاه ما بر ما برتری می کنند. قسم به خدا داستان ما با این بی سر و پاهای قریشی همان است که گفته اند: سگت را که پیروانی تو را می خورد! به خدا سوگند اگر به مدینه برگشتیم، آنان که عزت و آقایی دارند، فرومایگان را از شهر بیرون می کنند! سپس به اطرافیان خود متوجه شد و گفت: این کاری است که خودتان بر سر خود آورده اید. شهرتان را در اختیارشان گذاشتید و دارایتان برادروار با آنها قسمت کردید، و اکنون کار شما به اینجا رسیده است، به خدا اگر از دادن دارایی خود به آنها خود داری کنید، از زادگاه شما به جای دیگری خواند رفت.

پاورقی:

۱- آبی در فاصله یک روز تا مدینه که بر گردش جمعی از افراد قبیله خزاعه که به بنی مصطلق معروف بودند مسکن داشتند. غزوه بنی مصطلق در سال ۵ یا ۶ هجری وقوع یافته است به امتاع الاسماع ص ۱۹۵ مراجعه فرمایید.

۲- جهجاه از قبیله غفار و در آن روز نزد عمر روزمزد کار می کرده و به این مناسبت مهاجرین را به کمک خواسته است. جهجاه پس از کشته شدن عثمان از دنیا رفته است، به اسد الغابه ۱/ ۳۰۹ مراجعه فرمایید.



این سخنان را به پیامبر خدا گزارش دادند، و از او اجازه خواستند تا عبد الله را بکشند، ولی آن حضرت موافقت نفرمود و با رفق و مدارا و حکومت موضوع را به خوبی فیصله داد. به این ترتیب که بلافاصله دستور داد تا سپاه نا به هنگام حرکت کند. لشکر تمام آن روز، و آن شب را راه پیمود، صبح روز دوم شد، آفتاب سر زد و بر آنها تابید و گرمای روز بالا گرفت و آنها را کلافه کرد و چیزی نمانده بود که از پای درآیند، در این موقع حضرت دستور استراحت داد. پای سواران که بر زمین رسید، و بدنها بر روی آن قرار گرفت از فرط خستگی همگی به خواب سنگینی فرو رفتند، و دیگر مجالی برای یاوه گوییها و فخر فروشیها برایشان باقی نماند و در چنین موقعی بود که سوره منافقان بر آن حضرت نازل شد که در آیه هشتم آن می فرماید:

(يَقُولُونَ لَئِن رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ). (۱)

می گویند چون به مدینه باز گشتیم آنان که آقایی و عزتی دارند، فرومایگان را از آنجا بیرون خواهند کرد، در حالی که عزت از آن خدا و پیامبرش و مؤمنین می باشد.

داستان جهجاه و جوانان انصار چون به گوش حسان بن ثابت انصاری شاعر رسید، ناراحت شد در حالی که روی سخنش با گروه مهاجرین بود ضمن شعری به کنایه و سخره گفت:

« بی سر و پاها به عزت و آقایی رسیدند و برتری جستند، و آن وقت فرزند فریعه (مادر حسان) بی کس و تنها و درمانده شد.»

صفوان فرزند معطل با شنیدن این شعر نزد یکی از مهاجران رفت و گفت به خدا قسم که حسان در شعر خود به جز من و تو به کسی دیگر نظر نداشته، زخم

زبان‌ش متوجه ما می‌باشد، بیا تا با شمشیر او را ادب کنیم. مرد مهاجر از هر گونه اقدامی در این مورد خودداری کرد، و در نتیجه صفوان در حالی که شمشیر برهنه خود را در دست می‌فشرد تنها به جانب حسان رفت و او را در میان جمعی از قبیله اش زخمی کرد و گفت:

« دم شمشیر را از من فراگیر، چه من شاعر نیستم که هجو را با شعر پاسخ بدهم.»

رسول خدا اینجا نیز بین آن دو را آشتی داد و موضوع به خیر انجامید. به این ترتیب نخستین جدال بین دو قبیله مهاجرین قریشی، و یمانیهای انصار بر سر فخر فروشی بر یکدیگر و برتری جویی با حکمت رسول خدا پایان یافت.

## دومین نشانهٔ تعصب

تعصبات قبیله‌ای، دومین بار پس از رسول خدا بروز کرد و آن وقتی بود که انصار از قبیلهٔ اوس و خزرج در سقیفهٔ بنی ساعده اجتماع کردند و جنازهٔ پیامبر خدا را بدون انجام کوچکترین تشریفات در میان خانواده اش رها کردند، و برای خلافت به رای زنی پرداختند.

سعد بن عباده رییس تیره خزرج سخنرانی کرد و گفت: حکومت را پس از رسول خدا تنها خودتان به دست بگیرید. انصار همگی بانگ برداشتند: با رأیت موافقیم، درست می‌گویی، ما از نظریه و دستورات عدول نخواهیم کرد، همان طور که آنها در این مورد به مشورت و تبادل نظر مشغول بودند، قضیهٔ اجتماع انصار در سقیفهٔ بنی ساعده به گوش بعضی از مهاجران رسید و آنها خودشان را

شتابان به جمع انصار رسانیدند و به سخنرانی پرداختند و در ضمن گفتند: امرا و فرمانروایان از ما مهاجران باشد و وزراء از شما گروه انصار. یکی از انصار برخاست و گفت:

« ای گروه انصار شما خود زمام امور را به دست بگیرید، تا مردم در سایه شما و تحت حمایت شما قرار گیرند، و هیچ کس را نرسد که با شما به مخالفت برخیزد، و کسی را قدرت آن نباشد که جز به فرمان شما گردن نهد، شما قدرت و توانایی، و سپاه و شوکت دارید، و مردمی نیرومند و رزمنده، و پرتجربه و محترمید. مردم چشم به شما دوخته، تا چه می کنید. بین شما اختلاف نیفتد که کارت‌ان خراب شده، حکومت از چنگتان بیرون خواهد شد. سخنان مهاجرین، همینها است که شنیدند. اگر سر سازگاری ندارند و پیشنهاد ما را قبول نمی کنند، ما از خود یک فرمانروا بر می‌گزینیم، آنها هم یک امیر از خودشان انتخاب کنند.»

آن مهاجر تا این سخن را شنید گفت:

« هرگز دو شمشیر در دو غلاف نمی گنجد، و دو فرمانروا در یک شهر آرام نمی گیرند. از طرفی به خدا قسم که عرب سر بر خط فرمان شما فرو نخواهد آورد مادام که پیغمبرشان از خاندان شما نمی باشد.»

مرد انصاری روی به یاران خود کرد و گفت:

« ای گروه انصار! دست خود محکم نگه دارید و به مهاجرین دست بیعت ندهید، و گوش به سخنان این مرد نکنید که بهره شما

از این حکومت و فرمانروایی از چنگتان خارج خواهد شد. اگر اینها پیشنهاد شما را نپذیرفتند، آنها را از شهر و دیار خود بیرون کنید، و حکومت را خود به دست بگیرید، که به خدا سوگند شما به فرمانروایی و حکومت از آنها شایسته تر هستید.»

تا آنجا که به مهاجران خطاب کرد و گفت:

«به خدا قسم اگر بخواهید جنگ را از نو آغاز می کنیم!»

آن مرد مهاجری تا این سخن را از آن مرد انصار شنید در پاسخ او گفت: در آن صورت خدا تو را می کشد!... و انصاری به تندی جواب داد: بلکه خدا تو را می کشد. بعد از این گفت و شنود تند بود که همان مرد مهاجر، دست خود را برای بیعت به سوی ابو بکر پیش برد، و پس از آن نیز حاضران در آنجا به بیعت شتافتند (۱) و اقدامات و فعالیت‌های انصار برای دست یابی به ریاست و حکومت به جایی نرسید و در نتیجه این پیش آمد بود که دو قبیله نزاری و یمانی در مقام هجو و ناسزای به یکدیگر بدرآمدند. ابن ابی عزه قرشی در این باره انصار را مخاطب ساخته می گوید:

«به آنانکه به خطا در پی به دست آوردن خلافت بودند بگو! که از هیچ آفریده ای چنین خطایی سر نزده است... به آنان بگو، که خلافت از آن قریش است، و به خدای محمد سوگند که شما را در آن هیچ اساس و ریشه ای نیست.»

چون این سخنان به جماعت انصار رسید از شاعر خود نعمان بن عجلان

پاورقی:

۱- آیا اتفاق آرا در انتخاب خلیفه، و بیعت جمهور این است؟ سردار نیا

خواستند تا شعری در پاسخ او بگویند، او گفت:

« قریش را بگوی ما بودیم که مکه زادگاه شما را فتح کردیم، ما  
قهرمانان جنگ حنین، و سوارکاران روز بدر بودیم، گفتید حرام  
است که سعد بن عباده به خلافت منصوب شود، ولی نصب ابو بکر  
که نامش عتیق فرزند عثمان است به خلافت روا و حلال است.»

جاهل مسلکان و نادانان قریش گرد یکدیگر جمع شده داد سخنها دادند و  
ناسزاها گفتند. چون خبر به علی رسید خشمگین به مسجد آمد و در ضمن  
سخنانی فرمود:

« قریشیان این را باید بدانند که دوست داشتن انصار نشانه  
ایمان است، و دشمنی به آنها نمودار نفاق؛ آنها آنچه را که بر عهده  
و وظیفه خود داشتند، با انجام رسانیدند (۱) و اکنون نوبت شما  
است...»

سپس به پسر عمویش فضل اشاره کرد که با زبان شعر به یاری انصار برخیزد،  
فضل اشعاری سرود و در ضمن آن گفت:

« انصار چون شمشیر برنده اند، و بر هر کس که تیزی  
شمشیر فرود آید هلاک خواهد شد.»

پس علی در مسجد خطابه خواند و در ضمن آن فرمود:

« به خدا قسم انصار به هر سو که روی آرند، من با ایشان

پاورقی:

---

۱- منظور حضرت امیر این است که جماعت انصار به یاری پیامبر خدا شتافته و دین خدا را یاری  
کردند.

خواهم بود. چه رسول خدا فرمود: هر کجا که انصار باشند من نیز با آنها خواهم بود.»

مسلمانان همگی گفتند: خدایت رحمت کند ای ابو الحسن که حرف درستی زدی، و به این ترتیب امام علی برای دومین بار فتنه ای که می رفت از نو آغاز شد و آتشها بر افروزد، چون پسر عمویش رسول خدا با سر پنجه درایت و حکمت آرام ساخت.

این نخستین اقدامی بود که امت یک پارچه اسلامی را به دو قسمت مضرى که خلافت و سلطنت تا پایان حکومت آل عباس در آنها بود، و یمانى که برای همیشه از عهده دار شدن پست و مقام خلافت محروم و کنار زده شد تقسیم کرد. به هر یک از دو قبیله هم پیمانانى پیوستند و نام آن قبیله را به خود گرفتند طوری که نسب اصلی آنها به دست فراموشی سپرده شد، و نیز آزاد کرده هایی که آنها را به نسب عشیره و خانواده ملحق ساختند که آن (وا بسته ها) و (پیوسته ها) در شادیها و سختیهای قبیله شریک بودند و آن چنان از قبیله مربوطه دفاع می کردند که از فرزندان قبیله انتظار می رفت، از طرفی افراد قبیله، آنها را چنان پذیرا شدند و به حمایت از آنها برخاستند که از فرزندان قبیله.

## نموداری از تعصب در ادبیات عرب

بین دو قبیله مزبور (مضر و یمانى) خود ستاییها، و خود برترینیها، و فرومایه نگریهای قبیله دیگر از نو آغاز گردید، و در ادبیات عرب در شعر و نثر، از حماسه و خود ستایی، و هجو و ناسزا گویی اثری شگرف به جای گذارد. از شعرای نام آور

اصیل قبیله، کمیت و دعبل، و از منصوبین و پیوستگان به قبیله، ابو نواس،  
حسنهایی را می توان نام برد.

تفاخر بین دو قبیله، بر مبنای یاد آوری قهرمانیهای افراد قبیله در سراسر  
شبهه جزیره العرب در ایام جاهلیت اسلام، و بزرگیها و بزرگواریهای آنها و  
هواداران نسبی و سببی ایشان دور می زد.

مسعودی در التنبیه و الاشراف می نویسد: (۱)

خاندان معد بن عدنان، به آن سبب که خود را با پارسیان از یک نژاد و پدر  
می پنداشتند، بر یمینها افتخار می کردند. جریر بن عطیه این افتخارات را به زبان  
شعر بر یمینها چنین می شمارد:

« نیای ما، ابراهیم خلیل است که نمی توانید این افتخار ما را  
نادیده بگیرید، و این نسبت بسیار مایه افتخار و مباحات است. ما از  
فرزندان شیر صفت اسحق هستیم که به جای زره به هنگام نبرد  
لباس مرگ به تن می کنند و به گاه خود ستایی به سپهد و کسری،  
و هرزمان و قیصر افتخار می نمایند. نیای ما، نیای فرزندان اسحق  
است، و نژاد ما هر دو به پیامبر و رهبر پاک می رسد. نژاد ما و  
پارسیان به نیایی می رسد که باک نداریم تا دیگران از ما جدا  
باشند».

و یا چون سخن اسحق فرزند سوید عدوی غرشی که در اشعاری که در مقام  
افتخار قبیله خود سروده است چنین می گوید:

« اگر روزی قبیله قحطان به آقایی خود بر ما افتخار کند،

پاورقی:

---

۱- به کتاب التنبیه و الاشراف مسعودی چاپ سال ۱۳۵۷ مصر ص ۹۴ - ۹۵ مراجعه فرمایید.

افتخار ما از ایشان بسی برتر و بالاتر است. چه، در آغاز، در حکومت عموزادگانمان فرزندان اسحق، ما بر ایشان فرمانروایی داشتیم، و قحطانیان همیشه کارگران و خدمت گزاران ما بودند. ما و پارسیان از یک نژاد، و از یک پدر هستیم که با وجود چنین افتخاری، باکی نیست. هر کس از ما خود را جدا کند.»

و یا چون سخن یکی از افراد قبیله نزار که چنین می گوید:

« از فرزندان اسحاق و اسماعیل، افتخارات و کارهای بزرگ فراوان سر زده است. سواران پارسی نژاد، و نزاریان، هر دو فرزندان بزرگ و اصیل و پاکیزه یک پدرند.»

و باز مسعودی در صفحه ۵۳ همان کتاب می نویسد:  
یمنیها به وجود ضحاک افتخار می کنند و بر آن عقیده اند که او از قبیله ازد بوده است. در اسلام نیز نام ضحاک را شعرا به عزت و افتخار برده اند و ابو نواس حسن ابن هانی، که خود آزاد کرده بنی حکم فرزند سعد قحطانی است در قصیده ای به وجود ضحاک افتخار کرده، و طی آن تمام افراد قبایل نزار را به باد دشنام و ناسزا گرفته است.

این قصیده، همان قصیده ای است که هارون الرشید خلیفه عباسی نزاری را بر آن داشت تا به پاس چنین جسارتهایی گوینده آن یعنی ابو نواس را مدتها به زندان اندازد، و حتی می گویند که او را بر سر این قصیده حد زده است.  
باری، ابو نواس در ضمن این قصیده انتساب به یمن و قحطان افتخار کرده، نام ضحاک را به بزرگواری یاد کرده و در ضمن آن می گوید:

« ماییم صاحبان کاخهای ناعط، و از آن ماست شهر زیبای صنعاء که مشک در محرابهای آن جاری است و ضحاک که جنیان و



مرغان هوا را می پرستیدند از ما است. برخیز و فرزندان نزار را به  
باد دشنام گیر و هجو کن و پوست از ایشان بدر، و پرده از روی  
عیبهای آنان برگیر...».

گروهی از نزاریان در مقام دادن پاسخ به این قصیده ابو نواس بر می آیند. از  
آن جمله مردی از بنی ربیعه از قبیله نزار است که به ذکر مناقب و مفاخر نزار می  
پردازد، و یمن و یمنیها را به باد تمسخر و ناسزا می گیرد و به برشمردن عیبها و  
زشتیهای ایشان اقدام می کند و در ضمن آن می گوید:

« معد و نزار را ستایش کن، و به پایگاه بلندی که دارند بر  
مردم افتخار کن. پرده حرمت یمنیها را بدر، و از فرزندان قحطان به  
هیچ روی باک نداشته باش.»

### جنگهای خونینی که تعصبات قبیله ای بار آورده است

از تعصبات قبیله ای تنها به سرودن اشعار، و بیان افتخارات و برشمردن  
قهرمانیها و خودستاییها و از این قبیل محدود نمی گردید، بلکه همچنان که  
صفحات سیاه شده تاریخ مبین آن است، که گاه جنگهای خونین و چندی آوری  
را باعث گردیده است.

این تعصبات، در آخر دوره بنی امیه به اوج شدت خود رسید و سرانجام آن  
دولت را از پای در آورد و عامل انقراضش گردید.  
مسعودی نیز در التنبیه و الاشراف می نویسد:

چون دورهٔ خلافت به ولید بن یزید (۱) رسید، افراد قبیلهٔ نزار را به دستگاه خلافت نزدیک و آن را گرامی داشت و منعت و دستگاه بخشید، و یمنیها را از دستگاه خلافت دور کرد و مورد بی مهری خود قرار داد و بزرگانشان را سبک و خوار شمرد. از جمله بزرگان یمنیها که مورد بی مهری وی واقع شد.

خالد قسری (۲) رئیس و بزرگ خاندان یمنیها بود، که زمانی پیش از روی کار آمدن ولید استاندار عراق بود. ولید کار خالد را در عهدهٔ یوسف بن عمر ثقفی (۳) که فرماندار عراق بود گذاشت، یوسف خالد را دستگیر کرد و به کوفه برد و مورد شکنجه و عذاب خود قرار داد و عاقبت او را کشت.

ولید پس از این واقعه و دستگیری خالد قصیده ای ساخت و در ضمن آن یمنیها را به باد دشنام و سرزنش گرفت و به برشمردن افتخارات نزار پرداخت و در آن از خالد قسری که به اسارت در چنگ نزاریان گرفتار آمده بود و این خود نیز افتخاری محسوب می گردید. اشاره کرده است و ضمن آن می گوید:

« ما سلطنت و حکومت خود را به پشت گرمی نزاریان محکم ساختیم، و به این وسیله روی گردانان از خود را ادب کردیم. این

باورقی:

۱- ولید نوادهٔ عبد الملک مروان، مادرش ام محمد، برادر زاده حجاج معروف است. ولید روزی که هشام از دنیا رفت به خلافت نشست در روز چهارشنبه ۶ ربیع الاول ۱۲۵ هـ و روز پنجشنبه ۲ روز باقی مانده از جمادی الثانیة ۱۲۶ کشته شد. به جمهره انساب العرب ص ۸۴ و مروج الذهب مراجعه فرمایید.

۲- خالد قسری استاندار عراق و فارس و اهواز و کرمانشاهان بوده است به التنبیه و الاشراف مسعودی ص ۲۸۰ مراجعه فرمایید.

۳- یوسف فرزند عمر در زمان هشام حکومت بر یمن را داشت و سپس حکومت عراق در عهدهٔ او قرار گرفت و ولید هم او را بدین سمت ابقاء کرد. یوسف به همراه فرزندان ولید کشته شد. به وفیات الاعیان ابن خلکان، ج ۶، ص ۶۸ - ۱۱۰ مراجعه فرمایید.

خالد است که به دست ما گرفتار و اسیر است، و اگر یمنیها مرد بودند از او به دفاع برخاستند. ما چتری از پستی و خواری بر سر آقا و ربیبشان گسترديم. (۱) اگر یمنیها از قبایل به عزت و اقتداری بودند، به این زودی کارهای نیک خالد از بین نمی رفت. ربیب خود را اسیر و برهنه رها نمی کردند، که همراه ما با غل و زنجیر حرکت کند. یمنیها همیشه بردگان ما بودند، که همیشه ایشان را به خواری و مذلت می کشاندیم.»

مسعودی می نویسد: از ولید کارهای زشت و زننده ای سر زد که موجب بیزاری مردم از او گردید و از همین موقعیت بود که یزید بن ولید پسر عمویش سخت استفاده کرد و مردم را علیه ولید برانگیخت و موجب قیام آنها شد.

در قیام و کودتای یزید علیه پسر عمویش ولید، یمنیها با تمام قوا یزید را تأیید کرده به یاریش شتافتند و با او به خلافت بیعت کردند. (۲)

در این کودتا، نه تنها خود ولید کشته شد، بلکه دو فرزندش که ولایت عهدی او را داشتند به نامهای حکم و عثمان نیز کشته شدند. همچنین یکی از طرفداران پر و پا قرص ایشان یعنی یوسف بن عمر که همگی آنها در دمشق به قتل رسیدند. اصبع بن ذواله الکلبی یمانی (۳) با اشاره به این پیش آمد گفته است:

باورقی:

۱- از این به بعد تا آخر شعر بنا به روایت طبری است، در ضمن طبری مدعی است که این شعر را یکی از شعرای یمنی و از زبان ولید ساخته تا موجب قیام یمنیها شود. و ابن اثیر نیز این نظر طبری را قبول دارد. به طبری، ج ۲، ص ۱۷۸۱، و ابن کثیر، ج ۵، ص ۱۰۱ مراجعه فرمایید.

۲- یزید در شب جمعه ۷ روز باقی مانده از جمادی الثانیة ۱۲۶ هـ به خلافت نشست و روز یک شنبه اول ذی الحجه ۱۲۶ هـ از دنیا رفته است. مدت خلافت یزید ۵ ماه و دو روز بوده است. مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۵۲.

۳- اصبع خود از اشخاصی بوده است که در آن قیامها مستقیماً شرکت نموده - طبری، ج ۲ ص

۱۵۹۵ - ۱۹۰۲۰

« چه کسی خبر می دهد قبایل نزار، بزرگان و سران بنی امیه و بنی هاشم را که ما ولید خلیفه را به قصاص خالد قسری کشتیم، و دو فرزند و جانشین او را همچین بردگان بی ارزش به درهمی چند فروختیم ».

و خلف برزند خلیفه بجلی یمانی نیز چنین سروده است:

« ما ولید خلیفه را به قصاص خالد به روی افکندیم و دماغش به خاک مالیده شد اما نه به عنوان سجده در پیشگاه خدا. ای افراد قبیله نزار و معد به خواری و سر شکستگی و پستی خود اعتراف کنید که ما امیرالمؤمنین را به قصاص خالد کشتیم... ».

مسعودی در مروج الذهب همچین می نویسد:

کمیت (۱) شاعر قصیده ای سروده و در آن از مناقب و خوبیها و افتخارات مضر و ربیع، و ایاد، و انمار فرزندان نزار سخن بسیار گفته، و با زیباترین بیانی آن را شرح داده و چنین نموده که اینان از خیلی جهات بر قحطانیها و یمنیها برتری و رجحان دارند و در ضمن آن به یمانیها سخت تاخته و آنان را دشنام و ناسزا گفته است.

آن قصیده موجب آن شد که آتش خشم و دشمنی بین دو قبیله زبانه کشد. در قسمتهایی از آن قصیده که در زیر آمده است، کمیت به طور صریح یا کنایه به داستان حبشه و تسلط آنها بر یمین سخن گفته است:

باورقی:

---

۱- کمیت بن یزید اسدی از مضر است که در زمان بنی امیه می زیسته و خلافت عباسیان را درک نکرده است و به علت تعصب قبیله ای هرگز هجو یمنیها نمی نیاوده. صاحب اغانی در مورد قصیده فوق می نویسد: آن ۳۰۰ بیت است که هیچ یک از تیره های یمین را از هجو خود بی نصیب نگذاشته- اغانی، ج ۱۶، ص ۲۴۲ و ۲۵۶.

« ماه آسمان، و هر ستاره که در آسمان است از آن ماست، نقاط روشنی که دستها به سوی آنها اشاره می کنند. خداوند از همان روز که نزار را نام نهاد، و در مکه ساکنشان کرد. افتخارات را تنها نصیب ما ساخت، روی هر چیز از آن ماست، و پشت آن از آن دیگران. بیگانگان قوی هیکل هرگز دختران نزاری را به کاپین خود نگرفته اند و چون خرائی که بر مادیان می کشند، هرگز دختران نزاری با مردان سرخ پوست و سیاه پوست هم بستر نشدند.»

مسعودی می نویسد:

دعبل (۱) فرزند علی خزاعی طی قصیده ای طولانی به کمیت پاسخ داده و در ضمن آن از مناقب و فضایل یمنیها داد سخن داده و از پادشاهان و امرای ایشان به نیکی یاد کرده و افتخاراتشان بر شمرده آشکارا و به طور کنایه بر کمیت و نزاریان زخم زبانها زده است از جمله می گوید:

« زنده باد بزرگان قبیله ما و زنده باد شهرهای ما. اگر یهودیان از شما هستند و یا به عجم بر ما افتخار می کنید، فراموش نکنید که یهودیان را خداوند به صورت بوزینه و خوک مسخ کرده و این مسخ شدگان در سرزمین ابله و خلیج و دریای سرخ آثارشان باقی است. کمیت در شعری که سروده است خونی را از ما طلب کار نبود، ولی چون پیامبر خدا را یاری کرده ایم ما را هجو کرده و ناسزا گفته است. قبیله نزار می دادند که قبیله ما انصار به یاری پیامبر خدا فخر و مباهات می کنند.»

باورقی:

---

۱- در مورد دعبل خزاعی و تعصبش به اغانی، ج ۲۰، ص ۶۸ - ۱۴۵ مراجعه فرمایید.

سخن کمیت شاعر در میان یمینها و نزاریها انتشاری تمام یافت و هر قبیله افتخارات خود را به رخ قبیله دیگر کشید و بزرگیها و بزرگواریهای خود را بر می شمرد، به این ترتیب در مردم دودستگی ایجاد شد و تعصبات قبیله ای به اوج شدت خود رسید حتی شهری و دهاتی نیز از آن برکنار نماند و تا به آنجا ادامه یافت که مروان آخرین خلیفه اموی با بر کشیدن قبیله خود نزار، و راندن یمینها پایه سلطنت خود را متزلزل ساخت، و نتیجه این شد که در چنان موقعیتی یمینها دعوت عباسیان را پذیرا شده به یاری آنان برخاستند و خلافت بنی امیه برافتاد و عباسیان به جای آنها نشستند. همین تعصب قبیله ای بود که معن بن زائده (۱) را بر آن داشت تا به جانبداری از اقوامش ربیعه و نزار مردم یمن را به خاک و خون بکشد و بر اثر آن پیمانی که (۲) خیلی سالهای پیش به عنوان همبستگی بین ربیعه و یمن بسته شده بود شکسته شود و نیز همین آتش تعصبات قبیله ای بود که باعث گردید تا عقبه بن سالم عکس العمل شدیدی در بحرین و عمان از خود نشان داده افراد قبیله عبد القیس، و قبایل دیگر را از ربیعه، به تلافی اقدامات معن بن زائده قتل عام کند.

همه اینها، و به جز اینها از آنچه گفته شد و یا ناگفته باقی ماند از حوادث و اتفاقات خون باری که بین دو قبیله نزار و قحطان وقوع یافته، همگی ناشی از تعصبات شدید قبیله ای بوده است و سیف به تمام وجودش آن را درک کرده و به

پاورقی:

۱- معن بن زائده شیبانی از طرف امویان و عباسیان حکومت یافت، و در آخر خوارج در سگستان در سال ۱۵۱ یا ۱۵۲، ۱۵۸ او را کشتند - وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۳۳۲.

۲- سید رضی در نهج البلاغه از ابن کلبی روایت می کند که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به ربیعه و به یمن نامه ای نوشت که چنین آغاز می شد: این مقرراتی است که اهالی یمن از شهرنشین و بادیه نشین، و ربیعه از شهرنشین و بادیه نشین... به نهج البلاغه، ج ۳، رساله ۷۴، ص ۱۴۸، چاپ مصر مراجعه فرمایید.

سهم خود در مقام ابراز آن بر آمده است.

از حوادثی که بر شمردیم معلوم می شود که آن جنگهای خونین همه ناشی از سخنان، شعرها، و قصایدی بوده است سرشار از طعنه ها، دشنامها، و نسبتهای ناروا و ناسزاهای قبیله ای به قبیله دیگر، به رخ کشیدن افتخارات خود، که می توان عامل اساسی را در تمام این موارد در یک کلمه فخر فروشی قبیله ای خلاصه کرد.

### اثر تعصب در حدیث سازی

اگر کسی به دواوین شعر و ادب مراجعه کند، از این قبیل ابراز احساسات، و نشان دادن تعصبات قبیله ای فراوان خواهد یافت. این خود برترینی و تفاخر دو قبیله نزار و قحطان بر یکدیگر در حد بازگو کردن و برشمردن افتخارات واقعی، و یا ننگها و رسواییهای حقیقی توقف نکرده است بلکه تعصب، دیده واقع بینی و حقیقت نگری متعصبین به دو قبیله را چنان کور ساخته که بعضی از آنها را وادار نموده تا به سود قبیله خویش داستانها و افسانه های تاریخی بسازد، و حتی احادیث دینی و روایتهای اسلامی جعل نماید و گاهی آن افسانه ها را با سخنان و اشعار حماسی بیامیزد و به چشم قبیله دشمن بکشد.

از میان آن همه افسانه سازان و داستان سرایان و دروغ پردازان در فخر و مباحات قبیله ای و خیال پردازان پر تعصب، هیچ کدام به پای سیف بن عمر تیمی کوفی نمی رسد، در فصل آینده افسانه ها و حدیثهای ساخته او و اثر آن را بر اسلام بررسی می نماییم.

## سیف بن عمر قهرمان حدیث سازی

لم يبلغ احد شأو سيف بن عمر في وضع الحديث  
هيج كس در حدیث سازی به پای سیف بن عمر نمی رسد.

مؤلف

کتابهای سیف

سیف دو کتاب به نامهای « فتوح » و « جمل » نگاشته که سراسر شامل خرافات و تحریفات و افسانه ها است؛ و با این حال مطالب آنها در معتبرترین کتب تاریخ اسلام به عنوان قاطعترین و حقیقتیترین مدارک تاریخ اسلامی انتشار یافته و تا به امروز نیز مورد استفاده است.

سیف در این دو کتاب گروهی از شاعران و حماسه سرایان را آفریده است که همه آنها یک صدا از افتخارات و بزرگیها و بزرگواریهای قبایل مضر به طور عموم، و قبیله تمیم به طور خصوص، و بیش از مناقب و فضایل تیره عمر و که فامیل و خویشاوندان شخص سیف بوده اند دم می زنند.

همچنین برای ارائه برتری مقام قبیله خود عده ای چشمگیر به عنوان صحابه رسول خدا خلق کرده که همه آنها از قبیله تمیم برخاسته مقام و منزلتی خاص و در خور تقدس دارند و سبقتی در پذیرش اسلام!



و نیز عده ای فرماندهان سپاه از قبیله تمیم آفریده است که نبردهای خیالی سیف را رهبری می کنند، و راویانی را خلق کرده است و افسانه ها و قهرمانیهای دلاوران خیالی تمیم را از زبان آن راویان روایت می کند.

و بالاخره برای قهرمانان و جنگ آوران قبیله تمیم که همگی آنها مخلوق تخیلاتش می باشند در کتاب فتوح و جمل خود، از پهلوانیهای آنان قصه ها پرداخته، و افسانه ها ساخته و هر یک را بر دیگری ناظر و مؤید گردانیده است. سیف در داستانهایش از جنگهایی نام می برد که هرگز اتفاق نیفتاده و پهنه کارزارهایی را به اسم می خواند که وجود خارجی نداشته، شهرها و قصبات و اماکنی را نام می برد که بر پهنه زمین چنان جاهایی وجود خارجی نداشته، و هنوز هم ندارد.

سیف برای نشان دادن قدرت ابتکار نبرد، شجاعت و دلیری، کاردانی و رزمندگی قهرمانان افسانه ای تمیمیش، ارقام و اعدادی را از کشته های دشمن به دست می دهد که دهشت آور است به خصوص وقتی که دم از هزاران هزار کشته می زند، و یا آسیابها را برای سه شبانه روز از خون دشمن و تنها در یک نبرد به گردش در می آورد! در حالی که تمام صفحات آن ناحیه که جنگ در آن واقع شده، در آن روزگار به روی هم آن مقدار جاندار وجود نداشته تا چه رسد به انسان، تا کشته شوند و یا به اسارت گرفته شده باشند! و سیف به عنوان تأیید افسانه هایش و وجود چنین جنگهای خونین خیالی، بر زبان قهرمانان قصاید و اشعار حماسی از فخر فروشی و خود برترینی قبایل مضر، به ویژه تمیم، و کوبیدن و بی مقدار نشان دادن دشمنان خود سروده و به مناسبت آورده است.

علاوه بر همه اینها، سیف بن عمر تیمی، فرمانها، و نامه ها جعل کرده و ساخته که از جانب خلفای وقت به نام آن قهرمانان خیالی صادر شده، و یا پستها و سمتهایی که به ایشان تفویض گردیده است، همچنین پیمان نامه های نظامی که آن قهرمانان با مردم شهرها و مرزها بسته و امان نامه ها که صادر نموده اند در

صورتی که در یافتیم چنان فتحی در اصل صورت نگرفته و چنان اشخاصی هرگز وجود نداشته اند تا عهد نامه و امان نامه و پیمان نامه ای نوشته شود.

کوتاه سخن اینکه سیف این نابه دروغ پرداز پرتعصب با افسانه سازیهایش و داستان پردازیهایش و خلق آن همه اصحاب، و راویان، و آن همه قصاید و اشعار حماسی توانسته است منشور بلندبالایی از مفاخر و فضایل و بزرگیهای قبیلۀ مضر بخصوص قبیلۀ تمیم، و بالاخص تیره خود، بنی عمرو تهیه کند و به دست تاریخ بسپارد تا بیش از هزار سال هنوز به عنوان سندی حقیقی، و قاطع و معتبر، و گویای وقایع حساسترین سالهای تاریخ اسلام باشد.

توجه به این اشعار که روشنگر مطالب فوق و نمایانگر مقاصد سیف است خالی از فایده نیست.

سیف از زبان قعقاع بن عمرو تیمی، یکی از قهرمانان افسانه ای چنین می سراید:

« من از پدران خود کارهای نیک و بزرگشان را که به وسعت دریاهاست به ارث برده ام. هر یک از آنها نیز بزرگواری را از پدران خود به میراث برده اند، آنها پایه های مجد و افتخارات خود را بر پایه مجد و افتخارات پدرانشان نهاده اند، و من چنان افتخاراتی را از بین نخواهم برد، و فرزندان من نیز اگر بمانند، خود بنیان گذران افتخاراند. روی این اصل همیشه فرماندهان نبردها از ما بوده که چون پادشاه خود را به قلب دشمن می زنند، و در پشت سرشان سپاهی لشکرشکن قرار دارد. ما، در آن هنگام که رزمندگان از بیم و هراس از جنگ باز می ایستند، قهرمانان پهنۀ کارزار هستیم.»

و نیز سیف به زبان ابی مقرر اسود تیمی چنین سروده است:

« ما خاندان بنی عمرو، درگاه کارزار نیزه افکن، و به گاه اطعام  
مهمان نوازیم.»

و به ابو مجید، نافع بن اسود تیمی چنین نسبت داده:

« در آن موقع که یزدگرد فرار کرد، در حقیقت ما با سلاح  
وحشت و هراس او را از پای در آوردیم.»

و نیز گفته:

« اگر از خاندان من بپرسی « اسید » است که کان بزرگی و  
بزرگواری است.»

و از زبان ربیع بن مطر تیمی گفته:

« منادی فرمانده کل قوای اسلام سعد وقاص (۱) با آهنگی  
خوش و طرب انگیز ندا در داد که: در حقیقت تنها افراد قبیلۀ تمیم  
تنها با شاعران عجم هم طراز می باشند.»

سیف بن عمر تیمی، تنها به خلق قهرمانان و پهلوانان افسانه ای از نوع بشر  
برای انتشار مفاخر و عظمت تمیم بسنده نکرده است، بلکه از جنیان نیز در تبلیغ  
این افتخارات کمک گرفته و طی افسانه ای مدعی شده است که اجنه امواج  
صوتی را به کار گرفته و اشعاری در مفاخر تمیم سروده و به گوش همهٔ عرب زبانان  
رسانیده است. طبری این موضوع را از قول سیف در تاریخش چنین روایت می

پاورقی:

---

۱- سعد فرزند ابی وقاص فرمانده کل قوا در نبرد قادسیه بوده است. سعد در سال ۵۴ یا ۵۵ در  
مدینه بدرود حیات گفته است. اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۹۰-۲۹۳.

کند:

چون نبرد قادسیه پایان یافت، جنیان اخبار آن را پخش کردند و از اوضاع آن مردم را آگاه ساختند، و در خبرگزاری از آدمیان پیشی گرفتند...

تا آنجا که می گوید:

اهل یمامه صدایی غیبی شنیدند که در فضا و در حالی که از بالای سر آنها می گذشت چنین می خواند:

« دیدیم که سپاه را بیشتر افراد قبیله تمیم تشکیل می دادند که در میدان نبرد از همه شکیباتر بودند. لشکر فزون از شمار تمیم به انبوهی از سپاه دشمن حمله برد و گرد و خاک به هوا برافشاند. به دریایی از سپاه ایران که چون شیران بیشه شجاعت و همچون کوهها استوار و پا بر جا بودند حمله بردند. ایرانیان در قادسیه، و در آن سرزمین پهناور روزگاری سخت می گذرانیدند و سرانجام مجد و افتخارات خود را به تمیم وا گذاشتند که آنگاه که رویا روی تمیم قرار گرفتند دستها و پاهایش بود که از مچ و ساق به ضرب شمشیر آنها بریده می شد.»

این آواز به همین ترتیب در سر تا سر شبه جزیره العرب به گوش برخی رسیده است!

این فرماندهان پیروزمند از پهلوانان افسانه ای سیف ناگزیرند تا اطرافیانی و سپاهی در میدانهای رزمی افسانه ای سیف داشته باشند. سیف از قبایل غیر مضرر حواشی و اطرافیانی برای آنها خیال کرده، و ایشان را نیز به سهم خود در چنان نبردهای خیالی وظیفه یا وظایفی پست تر به عهده گذاشته تا داستانها و افسانه هایش از هر حیث جامع الاطراف باشد و در مقابل آنان قهرمانیهای قبایل مضر و نزار و تمیم چشم گیر افتد. به این ترتیب سیف در تاریخ اسلام عده بسیار

زیادی از صحابی و تابعی و راویان و دیگر طبقات خلق کرده است که هیچ کدام آنها وجود خارجی ندارند، و همه آنها ساخته و پرداخته دست تخیلات سیف و مخلوق ذهن افسانه پرداز او است و داستانه‌ها و اشعارش و هر چه که به ایشان نسبت می‌دهد همه از مغز خیال پرداز سیف زندیق است.

## تحریفات سیف

سیف علاوه بر خلق قهرمانان و ساختن افسانه‌ها برای فرو نشانیدن آتش عقده خود دست به کار تحریف وقایع حقیقی تاریخ اسلام زده است. به این معنی که وقایع را به غیر اشخاصی که آن را ایفا کرده‌اند نسبت داده است از جمله موارد زیر را می‌توان نام برد:

**یکم:** پیروزیهای جنگی و حقیقی را که وسیله افرادی به غیر از قبیله مضر به دست آمده است. سیف با تردستی خاص خود، آن پیروزی را به فرماندهی یکی از افراد حقیقی قبیله مضر نشان داده و یا این که فرماندهی آن سپاه را در عهده یکی از قهرمانان افسانه‌ای و خیالی قبیله مضر نهاده است. تا بدان وسیله آن فتح و پیروزی را به حساب قبیله مضر گذاشته باشد.

**دوم:** اگر عملی تاریخی و درخور شماتت و سرزنش از فرد یا افراد مضرى واقعاً سرزده باشد، سیف به فرمان تعصب قومى، همان کار را به شخصى غیر مضرى نسبت مى‌دهد، و به این وسیله دامن آن مضرى را از آلودگی به چنان کار زشت و ننگینی پاک می‌سازد. حالا خواه این فرد غیر مضرى وجود خارجی داشته باشد یا از همان دسته اشخاصی باشد که خودش در آفرینش آنها مستقیماً دست داشته

است.

**سوم:** اما وقتی که واقعه و یا حادثه ای مورد ایراد و سرزنش بین سران قبیله مضر صورت گرفته باشد، و هر دو طرف مضرى باشند، سیف به حکم وظیفه ای که بر عهده دارد، با تحریف در اخبار، و خلق افسانه و یا به هر صورت که شده باشد به معالجه آن اتفاق ناگوار که باعث سرشکستگی قبیله مضر است بر می خیزد. نمونه چنان اتفاق مورد شماتتی را می توان در قیام و دشمنی عایشه و طلحه و زبیر علیه خلیفه سوم عثمان بن عفان که محاصره کردن خانه او وسیله آنها و هوادارانسان، که بالاخره به کشتن وی منجر شد سراغ گرفت؛ و یا در قیام همان سه تن سران قبیله مضر، عایشه و طلحه و زبیر، علیه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) خلیفه مسلمین که او نیز مضرى است که به جنگ جمل منتهی گردید، دریافت کرد. سیف برای اینکه دامان همه این سران مضرى را از آلودگی چنان رسوایی و بدنامی پاک سازد با مهارت و زرنگی خاص، با طرح یک افسانه، افسانه شگفت انگیز عبدالله بن سبأ، حقایق مسلم تاریخی را قلب کرده دامان مضریان را پاک ساخته به جای همه آنها تنها یک اسم، و فقط یک اسم « عبد الله سبأ » را متهم و محکوم و به جای آنها می نشاند.

سیف افسانه شگفت انگیز عبد الله بن سبأ را طرح می ریزد، و قهرمان آن افسانه را که حتماً شخص غیر مضرى است، ابن سبأ می نامد و چنین خیال می کند که ابن سبأ از صنعاء یمن بر خاسته در میان شهرهای بزرگ و مختلف اسلام گردیده و مردم را بر انگیخته و فتنه و آشوب برپا ساخته و پیروانی از یمنیها فراهم کرده و سرانجام دست به کار فتنه و آشوبهای زمان عثمان و جنگ جمل با علی گردیده است. بنا بر این آتش این همه فتنه ها و جنگها و آشوبها را عبد الله و سایر پیروانش که همه و همه یمنی هستند بر افروخته اند نه مضریان!

سیف چنین افسانه عجیبی را می سازد و در کتاب وزین و معتبر خود می

نویسد و تمام آن قضایا و بدبختیهای ناشی از آنها را بر دوش عبدالله سبأ و اطرافیانش که همگی ساخته و پرداخته دست تخیلاتش بوده اند و آنها را سبائیان می نامد می گذارد، و دامان سردمداران مضر را که گردانندگان اصلی و حقیقی چنان وقایعی بوده اند از آلودگی به هر گونه تهمت و اتهامی پاک می سازد، و بالاخره خود را از این غم بزرگ که مایه سرشکستگی قبایل مضر می باشد می رها کند.

سیف عبد الله را می آفریند، و او را فرزند سبأ می گوید و به سبائیان نسبت می دهد تا یمنی بودن او کاملاً محرز شود و قحطانی بودنش جای هیچ گونه شک و شبهه نباشد. آخر مگر نه سبأ فرزند یشجب بن یعرب فرزند قحطان نیای بزرگ تمامی قحطانیان است، و تمام قبایل یمن به سبأ می رسند؟ بنا بر این اگر بگویند فلانی سبائی و یا قحطانی است، او را به شخصی نسبت داده اند که یمنی است کما اینکه اگر همان شخص را یمانی بگویند به محلی نسبت داده اند که زادگاه اولاد سبأ و قحطان است، با توجه به این توضیح، سیف بن عمر هوا داران و پیروان عبد الله را نیز سبائیان می نامد تا چنین نموده باشد که عموم پیروان عبد الله، یمانی بوده اند و برای هیچ کس جای شبهه ای باقی نماند که افراد قبایل سبأ یمانی قحطانی همگی در بدجنسی و آشوب طلبی و فتنه انگیزی تالی یک دیگرند و نمونه ندارند. ملاحظه می کنید که سیف با یک تیر به جای دو نشان، چند نشان را زده است؟ به حکم زندقه ای که داشته است اسلام را افسانه ای و تاریخش را قصه و داستانی به حساب آورده، و حقایق را تحریف کرده و واقعیات را در پشت پرده ای از اوهام و خرافات پنهان داشته و بدین وسیله غرض ورزان قوم را خشنود ساخته، و به حکم تعصب قبیله ای دامان شمال نشینان شبه جزیره و قبایل مضر را از لوٹ هر گونه پلیدی، پاک جلوه داده و تا توانسته است قدر و منزلت یمانیها را پایین و پایینتر آورده به حدی که تا دنیا دنیا است آنان که به دنبال وقایع تاریخی می گردند زبان به لعن و نفرین سبائیان قحطانی یمانی بکشایند.

خلاصه اینکه سیف رومانی نوشته و با استفاده از رویدادهای تاریخی، قهرمانان خیالی خود را در آن جا زده است.

سیف عبد الله را می آفریند، و او را سبائی، صنعائی، یمانی می نامد و به او نسبت می دهد که: عبد الله در تمام شهرهای و پایتختهای اسلامی چون شام، مصر، کوفه، بصره و غیره گردید و در همه جا مردم را به قیام و آشوب علیه فرماندارانشان برانگیخت و در آخر با پیروانش از سبائیان به مدینه آمد و خلیفه عثمان را در خانه اش به محاصره گرفت و سرانجام او را کشت و پس از چندی در زمان حکومت علی بن ابیطالب، در جنگ جمل باز سر و کله عبد الله و یاران سبائیش پیدا می شود و جنگی که می رفت تا به حسن درایت و تدبیر و نفوذ کلمه فردی از افراد سرشناس و معروف مضر به صلح و آشتی گراید، از نو بنا به توطئه قبلی سبائیان و دخالت مستقیم آنان به نبردی خونین تبدیل شد بدون اینکه سران مضر چون علی و عایشه و طلحه و زبیر از آن جنگ راضی باشند یا اطلاعی داشته باشند!!

سیف، افسانه عبد الله بن سبأ را از این روی طرح ریزی کرده است تا همه آن پیش آمدها و اعمال خشونتها، و خون ریزیها، و اختلافات و برادرکشیها که همه از مضریان بوده و اغراض آنها موجب وقوع چنین حوادثی گردیده بود، همه را بر دوش یمینها بار کرده باشد. اما حضرات بزرگان و سران قوم و سردمداران قبیله مضر، چون ام المؤمنین عایشه، و طلحه و زبیر، و معاویه، و مروان و دهها نفر دیگر، خیر، دامان یکایک ایشان از این اتهامات پاک و منزّه است، و گویی هیچ یک آنها مرتکب کوچکترین لغزش و خطایی حتی در سراسر حیات و زندگی خود نشده اند تا چه رسد به چنان وقایعی؟ دامان آنها از این اتهامات آن چنان پاک است، که گرگ از خورن فرزند یعقوب!

اما اشخاص سر شناس و غیر مضرى که در آن وقایع شرکت داشته اند، امثال عمار یاسر، و عبد الرحمن عدیس، که هر دو از اصحاب رسول خدا و قحطانی اند؛



و یا مالک اشتر که تابعی و او نیز قحطانی است، و دیگر قحطانیان، سیف نه تنها ایشان را از اتهام تبرئه نمی کند، بلکه نسبت دخالت در خراب کاری را به آنها محکمتر ساخته، آنها را پیروان عبد الله سبأ یهودی، و آلت فعل و اراده او به حساب آورده است.

با این ترتیب سیف روی وقایع ناگوار و در خور سرزندی که بین سران و بزرگان قبیله مضر روی داده است سرپوشی از افسانه می گذارد.

**چهارم:** از انواع تحریفهای سیف در جایی است که اتفاقی بین یکی از سرشناسان و صاحبان زر و زور مضر، با یکی از مردم ساده همان قبیله صورت گرفته باشد، سیف فرد مضر را فدای مجد و عظمت قبیله می کند و او را زیر پا می گذارد. مجد و عظمت و افتخار قبیله ای که سیف برای حفظ آن به جان می کوشد نخست حفظ مقام سلسله حکام و صاحبان قدرت منسوب به قبیله مضر می باشد، و در درجه دوم قهرمانان، و چابک سواران مضر و فرماندهان سپاه پیروزمند آنها است که سیف در راه حفظ افتخارات و دفاع از حرمت آنها از هیچ اقدامی فرو گذار نمی کند. نمونه این قسمت را می توان در داستان خالد بن سعید اموی (فردی عادی از مضر) و ابو بکر فرزند ابو قحافه خلیفه وقت (فردی صاحب قدرت و فرمان روای کل از قبیله مضر) به خوبی احساس کرد.

خالد مضر، چون به مخالفت با بیعت ابو بکر خلیفه مضر قیام کرده و از بیعت با ابو بکر سرپیچی نموده است. سیف او را با تمام وجودش می کوبد، و بدنام می سازد، اگر چه خالد یکی از سرشناسان قبیله (مضر) می باشد، اما در پیشگاه مقام خلافت فردی عادی است.

**پنجم:** گاهی هم سیف حقایق را بدینگونه تحریف می کند که اگر چنانکه اتفاقی بین یک فرد یمانی و یک فرد مضر واقع شده باشد و سیف آن را به وسیله داستان عبد الله بن سبأ علاج نکرده باشد، برای معالجه آن داستان، افسانه

ای دیگر می سازد، و همچنان که شیوه او است به هر ترتیب که شده باشد قدر و مقام یمنی را در آن داستان پایین می آورد، و موقعیت و آقایی آن فرد مضرى را نمایان ساخته بالا می برد. نمونه این داستان را در موضوع عزل ابو موسی اشعری یمانی، وسیله عثمان بن عفان خلیفه مضرى می توان سراغ گرفت. سیف در آن داستان تا توانسته چیزها ساخته و پرداخته تا از مقام و منزلت ابو موسی یمانی بکاهد و سوابق و خدمات او را در گذشته نادیده بگیرد، و در مقابل به قدر و منزلت خلیفه مضرى بیفزاید و به دفاع از او برخیزد.

کوتاه سخن اینکه، دست آورد ساخته های سیف بن عمر تمیمی را می توان در موارد زیر خلاصه کرد:

**یکم:** مجموعه افسانه هایش، تاریخی سراسر دروغ و افترا برای اسلام تهیه کرده است.

**دوم:** افرادی سرشناس و معتبر در اسلام آفریده است، از صحابی و تابعی، راویان احادیث نبوی، فرماندهان سپاه، شعراء و حماسه سرایان که هیچ کدام آنها را در خارج از افسانه های سیف نمی توان یافت و وجود خارجی نداشته اند.

**سوم:** افسانه ها و اشخاص و اماکن مخلوق سیف هر یک به شکلی و سببی خاص در مصادر اسلامی راه یافته اند، و همانها موجب انحراف تاریخ و حقایق اسلام از مجرای صحیح گردیده اند که فصل آینده نشانگر این واقعیت است.

## علل انتشار احادیث سیف

وضع سیف قصصاً تسایر مصالح السلطه فی کل عصر  
سیف افسانه های خود را همگام مصالح صاحبان و قدرت ساخته است.

### مؤلف

در فصل پیش قسمتی از مدارک اسلامی را که افسانه های سیف در آنها راه یافته است نشان دادیم ولی باید توجه داشت که هدف ما از آوردن نام کتابهایی که نفوذ شاخه های افسانه های سیف بن عمر در آنها به چشم می خورد، این نیست که نام تمام کتابها و رسائلی را که هر کدام به شکلی از سخنان سیف الهام گرفته اند بیاوریم زیرا این کاری است بس مشکل و تا حدی ناشدنی و ما آنچه را که در این تعداد به قلم آورده ایم قطره ای است از دریا. بلکه هدف این است که نمونه ای از وسعت و دامنه انتشار احادیث و افسانه سیف را در رشته های مختلف مصادر اسلامی که مایه شگفتی و اعجاب دانشمندان و اهل تحقیق می باشد نموده باشیم.

اما عواملی را که باعث انتشار احادیث و افسانه های سیف شده و اعتمادی که علماء و دانشمندان به او نموده اند (با توجه به اینکه او را دروغگو و زندقه دانند؟) به شرح زیر می توان خلاصه کرد:

## ۱- همگام با خود کامگان

نخستین عامل اینکه سیف همواره کوشیده است تا داستانهایش در جهت حفظ مصالح و منافع عالیة هیئتهای حاکمه در هر عصر و زمان باشد. داستان علاء حصرمی در جنگ دارین، نمونه بارزی است از توجه خاص سیف در مورد حفظ قدرت و مصالح هیئت حاکمه. اصل قضیه، صرف نظر از داستان سیف چنین است: گروهی از جنگجویان از دست علاء به قلعه دارین پناهنده می شوند. آب، بین او و پناهندگان فاصله انداخته و مانع دسترسی علاء به دارین می شود. شخصی به نام کراز النگری، علاء و سپاهیان او را راهنمایی می کند و از پایاب عبور می دهد، و به این ترتیب دارین به دست علاء فتح می شود. تمام قضیه همین است که در چند سطر خلاصه شده است.

اما ابو هریره می آید و بنا به عادتش با دادن تغییراتی و دستکاریهایی در اصل قضیه آن را چنین نقل می کند: علاء را دیدم که در جنگ دارین سواره به آب دریا زد (یا با چهار هزار نفر به دریا زد) طوری که نه سم شتری و نه سم اسبی تر شده باشد! آنگاه به سوی بحرین پیش تاخت و چون به شوره زار دهند رسید علاء خدا را در آن سرزمین بخواند و دعا کرد، آب در آن سرزمین جوشیدن گرفت و بالا آمد... پس از عزیمت از آنجا، مردی چیزی از راحله اش را به جای گذاشته بود، باز گشت تا آن را بردارد آن را دید، ولی آبی نیافت...

ابو هریره بنا به روشی که دارد، در داستانی کوتاه چون سایر داستانهایش قصه علاء را نیز نقل کرده است و چون با علاقه و رغبت مردم که تشنه شنیدن کرامات گذشتگان و نیاکان خود هستند موافقت کامل داشت، از قول او نقل، و به

زودی دهان به دهان گردید و تا زمان سیف نیز از طرق مختلف از ابو هریره رایج و بر سر زبانها بود. سیف آن نابقهٔ افسانه پرداز می آید، جاهای خالی آن قصه را پر می کند و بر آن شاخه ها و برگها می بندد و سندی هم برای آن تنظیم می کند و به طور خلاصه چنین می گوید:

چون علاء با سپاهیاناش به دهناء رسید، سرزمینی شنزار که تپه های شنی چون کوه در آن دمیده می شود، و آبی در آنجا وجود نداشت، در آن سرزمین تا قلب صحرا پیش می رود. در چنین موقعیتی تمام شتران آنها با بارهایی که بر پشت داشته اند می گریزند. نه شتری برایشان باقی می ماند نه توشه ای و نه آبی... همگی به هلاک خود یقین حاصل می کنند، و هر یک به دیگری وصیت می نماید. علاء آنان را به این غم و تشویش که آنها را عارض گشته سرزنش و ملامت می کند، و وادارشان می نماید تا با او دسته جمعی دست به دعا بردارند و دعایی بخوانند، دعایی که سیف متن آن را نقل می کند. انعکاس آفتاب در آبی که پیش روی آنها و بر اثر دعای ایشان به ناگهان آشکار می شود همه را به خود جذب می کند! به سوی آن می روند و از آن می نوشند و خود را می شویند، در همین موقع شترهای رمیده نیز از اطراف آن بیابان به سوی آنها باز می گردند!! شترها را آب می دهند و به راه می افتند. چون مسافتی از آن آبگیر دور می شوند، ابو هریره با یکی از یارانش به طلب ظرفی که خودش آن را از آب پر کرده و برای وجود نشانه ای کنار آن آبگیر گذاشته بود باز می گردد؛ ظرف آب را می بیند ولی اثری از آن آبگیر دیده نمی شود!!؟

## سپاهیان خلیفه بر روی آب راه می روند

بعد از این، سیف قسمتهای دیگری بر این قصه می افزاید و سپس می گوید: به جانب بحرین روی آوردند و قصد کردند به دارین بروند، فاصله دریا بین آنها تا دارین یک روز و یک شب راه با کشتی بود، کنار دریا علاء سپاهیان خود را مخاطب ساخته گفت: خداوند آیات خود را در خشکی به شما نشان داد تا به پشتوانه آن در دریا قوی دل شوید، به سوی دشمنان خود رکاب بکشید و مردانه از دریا بگذرید: آنها سواره و پیاده به دریا زدند سوار بر اسب و شتر و دراز گوش و دعایی خواندند که سیف آن را نقل می کند. آنها از آب دریا گذشتند مانند کسی که قدم بر شنهای صحرا می گذارد در حالی که کمی آب روی آن را گرفته باشد و سم چهار پایان به زحمت تر میشد. به این ترتیب به مرتدین (از دین برگشتگان) رسیدند و با آنها به جنگ برخاستند و بر آنها پیروز شدند و سپس به محل اصلی خود مراجعت کردند و از دریا چون نخستین بار گذشتند، و عقیف بن منذر تمیمی که یکی از پهلوانان افسانه ای سیف است در این مورد به خصوص شعری سروده که سیف آن را نقل می کند و سپس می گوید: راهبی که همراه مسلمانان بود با دیدن این همه کرامات و خوارق عادات، و شنیدن دعای فرشتگان در هوا مسلمان می شود! سیف دعای ملائکه ها را نیز آورده است. سپس می گوید: علاء نتیجه این اردو کشی را به خلیفه اول ابو بکر طی نامه ای گزارش کرد. ابو بکر پس از دریافت نامه علاء به منبر می رود و داستان را برای مسلمانان نقل می کند.

سیف از قصه ابو هریره که در زمان او دهان به دهان می گردید خوشش می آید، و آن را با اضافه کردن عناصری چند تکمیل میکند و همه آن را در حالی که

از هر طرف با سند و شاهد و دلیل و برهان و دعا محکم شده است و جای هیچ اما و اگر برای مردم آن زمان نداشته نقل و روایت می کند. اما از آنجایی که مایل نبوده است تا کرامتی را به فردی حضرمی که اهل یمن و از قبیلۀ سبأ می باشد نسبت دهد، آن کرامت را با افسانه ای دیگر که می پردازد از او سلب می کند.

توجه کنید او می نویسد:

علاء حضرمی با سعد وقاص رقابت و هم چشمی می کرد و تصادفاً پیشرفتهای علاء در جنگهای رده بیش از سعد روده است، تا این که سعد در نبرد قادسیه در زمان عمر بر ایرانیها پیروز می شود و غنایم جنگی خیلی بیشتر از آنچه علاء با خود آورده بود به درگاه خلیفه می فرستد. علاء در صدد بر می آید که در جنگ با ایرانیان خودی بنمایاند تا از سعد عقب نماند، به این منظور بدون اینکه از مقام خلافت دستوری بگیرد، از طریق دریا به ایران می تازد؛ درحالی که او نفهمیده بود که اگر خداوند او را در جنگهای رده بر سعد وقاص فضل و برتری داده بود به علت اطاعت و فرمانبرداری او از مقام خلافت و پیروی از دستور صریح خلیفه نخستین ابو بکر در جنگ با مرتدین بوده است نه اینکه او را خود فضل و کرامتی است. در صورتی که عمر خلیفه دوم به خصوص علاء را از حمله به ایران از طریق دریا منع کرده بود...

سیف اضافه کرده می نویسد:

وقتی که علاء از طریق دریا به پارس حمله کرد و دو سپاه رویاروی یک دیگر قرار گرفتند، پارسیان بین او و کشتیهایشان حایل شدند و سپاه مسلمین شکست خورد، این شکست نتیجه نافرمانی علاء از فرمان خلیفه بود و اگر لطف خدا یاری نمی کرد همه آنها در آن جنگ کشته شده بودند. لطف خدا به این صورت تجلی کرد که خبر این حمله بی اجازه به گوش خلیفه می رسد، و در دل ایشان می گذرد که حتماً علاء به علت این نافرمانی شکست خواهد خورد، پس بلافاصله در مقام عزلش و می آید، و دیگری را به فرماندهی سپاه انتخاب می کند و افراد

کمکی برایش اعزام می دارد. به این ترتیب خداوند سپاهیان اسلام را به برکت رأی و بینش خلیفه از مهلکه حتمی نجات می دهد!

طبق این داستان که سیف ساخته، آنچه را که ابو هریره از کرامت در جنگ دارین به علاء حضرمی نسبت داده است از آثار اطاعت و فرمان برداری مطلق او از مقام خلافت بوده و الا دیدیم که همین صحابی بزرگوار وقتی در مقام تمرد و سرپیچی از مصدر خلافت برمی آید چگونه گرفتار بدبختی و درماندگی می گردد. خداوند آن همه نعمت را به پاس فرمانبرداری از خلیفه به علاء و سپاهش مرحمت فرموده، و بر اثر نافرمانی آنچنان شکست نصیبش ساخت.

این داستان و داستانهای نظیر آن را سیف همگام را حفظ مصالح عالیه زمام داران در هر عصر ساخته و پرداخته است و می بینیم همین امر به تنهایی بزرگترین عامل انتشار افسانه های سیف بوده تا جایی که روایتهای تاریخی صحیح دیگران به دست فراموشی سپرده می شود.

## ۲- همگام با آرزوی همگان

دومین عامل انتشار سخنان سیف این است که او داستانهایش را مطابق ذائقه مردم، و علاقه عوام در قرون و اعصار وضع کرده است.

چه مردم عامی که بنده وار، سلف صالح خود را می پرستند، مشتاقانه در پی شنیدن کرامتهای آنها هستند، روایتهای سیف خواسته این دسته از مردم عامی را به نیکوترین وجهی بر آورده کرده است. زیرا در روایت های سیف می بینند که نوامیس طبیعت، و قوانین ازلی و ابدی آن در مقابل سلف صالح مطیع و فرمانبردار، و در اختیار و اراده آنها می باشند، فرشتگان و جنیان همواره یار و



پشتیبان آنها بوده، چشم و گوش به فرمان آنها داشتند، حیوانات با ایشان سخن می‌گویند و فرمان می‌برند، و بالاخره در جنگ آوری و میدان کارزار تالی و همانند ندارد و همیشه در نبردها پیروز و سربلند هستند.

از طرفی دوست داران فرهنگ و ادب، در خلال روایت‌های سیف به قصاید شیوا، سخنوریه‌های بی‌همتا، و حماسه‌های زیبا، خودستایی‌های شیرین بر می‌خورند، و به متون جالب و دل‌چسب پیمانهای نظامی، و قراردادهای صلح و آشتی، فرمانها و دستوره‌های فصیح و بلیغ، و دلنشین و عالی سران ملت، و هیئت‌های حاکمه وقت اطلاع می‌یابند.

همچنین علاقه‌مندان به تاریخ، خبر نگاران نیز به سهم خود بیشتر از هر منبع خبری دیگر از روایت‌های سیف سود می‌برند. چه تشنگان امور تاریخی به سادگی در می‌یابند که سیف بیش از هر تاریخ نویس دیگر وقایع و اتفاقات را کاملاً شرح داده و جزئیات یک حادثه را از نظر دور نداشته و نوادر تاریخی آورده و از کوچکترین موضوع نیز صرف نظر نکرده است. زیرا سیف در خبر سازی ماهر، و در وقایع نگاری و افسانه پردازی استادی متبحر است. برای نمونه، مگر شما کدام تاریخ نویس دقیق و باریک بینی را - به جز افسانه نویسان - سراغ دارید که چون سیف بن عمر تمیمی توانسته باشد مثلاً حتی تکان دادن دم اسب فلان سوار کار به هنگام عبور از دجله توضیح دهد؟! (۱)

کوتاه سخن اینکه شیفتگان وقایع تاریخی، آنچه را که نزد سیف می‌یابند نه تنها نزد هیچ تاریخ نگاری، و حقیقت نویس دیگری نخواهد یافت، بلکه در هیچ طبله عطاری سراغ نتوانند گرفت!

باورقی:

۱- در شرح حال عاصم به تفصیل بیان شده است.

### ۳- همگام با خواسته‌ خوش گذرانان

ثروتمندان، و خودکامگان، و خداوندن زر و زور و بالاخره خوشگذرانان جامعه را از روایتها، و داستانها، و افسانه های سیف بهره ای وافر است. چه سیف این دسته از مردم را با خواندن افسانه های دل نشین، و داستانهای دل چسب و نمکین در شب زنده داریهایشان همراهی می کند، و بساط شادی و سرگرمی آنها را تکمیل می نماید.

در روزگاری که بازار قصه خوانان و نقالها، با خواندن افسانه هایی مانند عنتره ابن شداد، و ابی زید سروچی، و هزار و یک شب، و امثال آنها گرم بود، و امرا و بزرگان و ثروتمندان و ارباب نفوذ را سرگرم می داشت؛ اندیشمندان نیز به این فکر افتادند تا افکار و اندیشه های خود را به لباس داستان و افسانه درآوردند، تا همه مردم آنها را بخوانند و دست به دست بگردانند. روی همین اصل گروه اخوان الصفاء (۱) افکار و اندیشه های خود را به صورت رساله هایی کوچک در میان مردم

باورقی:

---

۱- گروهی از دانشمندان فرقه اسمعیلیه در حدود سال ۳۷۳ ه و ۹۸۳ م جمعیتی به نام اخوان الصفاء که مرکزش در بصره بود تشکیل دادند. این گروه برای انتشار افکار خود در حدود پنجاه و یک رساله در علوم مختلف حساب و هندسه، موسیقی و منطق، نجوم و سایر فنون عصر خود نگاشته و پاره ای از عقاید خود را از مبدأ و معاد در آنها گنجانیدند، ترجمه رسائل ایشان در سال ۱۸۶۱ م در لندن و اصل عربی آنها در ۱۸۸۳ در لایپزیک و مصر و هند مکرر به چاپ رسیده است. کشف الظنون، ج ۱، ص ۹۳، دایره المعارف الاسلامیه، ج ۱، ص ۵۲۷ - ۵۲۹، الذریعه، ج ۱، ص ۳۸۳ و ج ۴، ص ۷۶ و ج ۷، ص ۲۳۵ و ج ۸، ص ۹ - ۱۰، و اعیان الشیعه جلد دهم چاپ اول مراجعه شود.

پخش کردند؛ و ابن طفیل افکارش را در لباس داستان حی بن یقظان (۱) زبانزد مردم ساخت؛ و ابن مقفع منظورش را با ترجمه کتاب کلیله و دمنه، و بالاخره سیف بن عمر می آید و با تألیف دو کتاب فتوح و جمل از همه اینها پیشی می گیرد و افکارش را در افسانه هایی که ساخته است، به صورت روایت‌های موثق و قابل اطمینان، و تاریخ و سیره صحیح منتشر می سازد، و آرمان و آرزوهایش را بدین وسیله لباس تحقق می پوشاند.

خلاصه اینکه حکام و صاحبان زر و زور آنچه را که مایلند در احادیث سیف می یابند، و مردم ساده و عامی نیز به چیزی که دل‌بستگی دارند، سیف به آنها می دهد، و در احادیث سیف، علماء و دوست داران فرهنگ و ادب، چیزی را که برای بحث و گفت و گو لازم دارند به دست می آورند. و به همین ترتیب علاقه مندان به تاریخ و دوست داران قصص و افسانه ها... به این ترتیب سیف توانسته است حدود دوازده قرن همه این طبقات را به هر کجا که خودش خواسته بکشد و آنچه را که مایل بوده بخورد آنها بدهد، تا آنجا که سخنان و افسانه های او ورد زبانها گردید و از نسلی به نسل دیگر رسید و در حالی که افکار او را در لباس روایت ها و داستانهایش با تمام قوا منتشر می ساختند احادیث صحیح، و گفته های معتبر دیگران به دست فراموشی و نسیان سپرده شده و در بعضی از موارد پاک از بین رفته است.

پاورقی:

۱- کتاب حی بن یقظان نوشته طفیل ابو بکر اشبیلی متوفی ۵۸۱ می باشد. داستانی است که قهرمانان آن حی بن یقظان است و این اسم رمز فلسفه است و نقشه ای دیگر را ابدال به رمز دین و سلمان به رمز مردم عوام. ابن سینا بر این سبک دو رساله داشته است که یکی از آنها داستانی اخلاقی بوده است. الذریعه، ج ۷، ص ۱۲۸ - ۱۲۹ مراجعه فرمایید.

#### ۴- همگامی با تعصب قبیله ای

علاوه بر آنچه گذشت نبوغ سیف وقتی کاملاً مشهود است که می بینیم او توانسته است تا اهداف خود را با خواسته های همه طبقات مردم تطبیق دهد. او در حالی که خواسته های مردم را در احادیث خود برآورده است، سند افتخاری نیز از هر یک از آنها به نام قبیله مضر به طور عموم، و تیره تمیم مخصوصاً به ثبت می رساند، و به موازات آنها دشمنان آن قبیله یعنی یمانیان را پست و بی مقدار معرفی می کند و این مطلب برای محققین و کاوشگران علمی کاملاً روشن است.

#### ۵- همگام با زندقه

چیزی که می ماند و بسیار در خور توجه است، این است که در احادیث سیف از دروغ پردازیها و تحریفهایش به مواردی برخورد می کنیم که به هیچ روی با اهدافی که ما از او سراغ داریم مطابقت نمی کند، در صورتی که می دانیم که سیف هیچ دروغی را نگفته و هیچ موضوعی را تحریف نکرده است مگر اینکه در مقام تحقق بخشیدن به هدفی بوده است. با توجه به این مطلب سیف چه منظوری از تغییر سال های وقوع حوادث تاریخی داشته است؟ مثلاً چرا سال وقوع جنگ یرموک را که در سال پانزده هجری اتفاق افتاده است در سال سیزده هجری نوشته؟ و یا از چه سبب سال فتح شهر دمشق را که در سال پانزده هجری بوده

آن را در سال شانزده هجری تعیین کرده است؟ (۱)

سیف چرا اسامی اشخاص را تغییر داده، همچنانکه ضارب و قاتل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را که عبد الرحمن بن ملجم است، به خالد بن ملجم، به عمرو بن عبدالمسیح تغییر داده است؟ (۲)

و یا چه چیز سیف را وادار نموده تا حدیثی این چنین جعل کند:

عمر، خلیفه، از همسرش ام کلثوم دختر امام علی (علیه السلام) می خواهد تا با مهمانش بر سر یک سفره بنشیند. و ام کلثوم در مقابل تقاضای عمر می گوید: اگر تو می خواهستی در برابر مردمها ظاهر شوم، چنین پیراهنی برایم نمی خریدی! آیا این درست است که خلیفه مسلمین عمر، از همسرش بخواهد تا با مردان همنشین و هم غذا شود؟ و آنچه را که باعث می شود تا همسر عمر، خواسته شوهر خود را بر آورده نکند نامتناسب بودن لباس او برای همنشینی با مردان باشد؟!

این افسانه ها و نظایر آن هیچکدام سیف را به اهدافی که ما از او سراغ داریم نمی رساند مگر اینکه زندقه ای را که به او نسبت می دهند درست باشد و اگر این مطلب و نسبت زندقه به او صحیح باشد، او در پناه آن با ساختن و پرداختن افسانه هایش درمقام تحریف حقایق تاریخ اسلام و مسخ آن بر آمده و می توان گفت که از تحریف حقایق جز عناد و دشمنی با اسلام منظوری نداشته است. در هر صورت او توانسته است که تاریخ اسلام را تحریف کند و در این کار همانندی برای او نمی توان یافت. خواه این عمل سیف ناشی از زندقه او باشد یا بی توجهی و عادت وی به دروغ پردازی، هر چه که باشد او توانسته است تاریخ اسلام را به خصوص در قسمت فتوحات اسلامی و ارتداد، و وقایع تاریخی تا زمان خلافت

پاورقی:

۱- رجوع شود به فصل تحریف سالهای حوادث تاریخی، جلد اول عبد الله بن سبأ.

۲- به فصل تحریف اسماء کتاب عبد الله بن سبأ، جلد دوم، مراجعه فرمایید.

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) را تحریف نماید.

تاریخی را که سیف نگاشته، تاریخ رسمی اصحاب و فتوحات آنها گردید، و نتیجه رسمیت یافتن چنین تاریخی برای مسلمانان و غیر آنها این شد که همگی قبول کردند که مسلمانان در جنگهای ارتداد و فتوح خود، هزاران هزار انسان را به خاک و خون کشیده اند و با براه انداختن رودهای خون در جوامع بشری چنان ایجاد وحشت و اضطراب نموده اند که تاریخ به یاد ندارد و در نتیجه اسلام به زور شمشیر و راه انداختن سیلابهای خون بشر انتشار یافته است. در حالی که حقیقت این است که ملتها خودشان علیه فرمانروایان خودسر و ستمگرشان قیام می کردند و به سپاه مسلمین می پیوستند، اسلام این چنین انتشار یافته است نه به قدرت شمشیر طبق آنچه از گفته سیف ثابت می شود.

## خلاصه بخش‌های گذشته

اما ان لنا ان نبحت عن الحقیقه

آیا گاه آن نرسیده که حقیقت را بجوییم؟

مؤلف

### ۱- زندقه

دیدیم که علماء و دانشمندان سیف را چنین تعریف کرده اند « حدیث ساز، متهم به زندقه » دیدیم که عراق میهن سیف، و در زمان او محل نشو و نما و انتشار زندقه بوده است، و از این حیث بر سایر نواحی ممتاز و مشخص است. و نیز دیدیم که زندیقان هم عصر سیف در متزلزل ساختن عقاید و افکار مسلمین، و ویران ساختن بنای همبستگی آنها تا چه پایه کوشا و فعال بودند و به چه کارها که متشبه نشدند؛ از میان آنها اشخاصی برخاستند که با ساختن احادیث و انتشار آنها موجب تشویش افکار مردم گردیدند، و نیز از همانها بود که به هنگام کشتنش اعلام کرد که چهار هزار حدیث وضع نموده و در خلال آنها حلال را حرام، و حرام را حلال نموده است، و ما را معلوم نگردید که آن احادیث کجا شده اند و چه سرنوشتی داشته اند و در کدام یک از کتابهای رسمی و مورد تأیید خلفا نفوذ کرده اند. اما، خود احادیثی را نزد سیف سراغ گرفتیم و چون

عمیقاً در مقام مطالعه و بررسی آنها برآمدیم، دیدیم که او با کمال مهارت هزاران حدیث ساخته و در خلال آنها پرهیزکارترین و پارساترین اصحاب رسول خدا را مردانی پست و فرومایه و جانی معرفی، و منافقان و دروغگویانی که اسلام را به خود بسته بودند مردمی با تقوی و پرهیزکار و دیندار شناسانیده است. او توانسته است با ساختن افسانه های خرافی در تاریخ اسلام حقایق را وارونه نشان دهد، و از این راه تأثیری شگرف روی عقاید مسلمین و همچنین بر عقیده غیر مسلمین نسبت به اسلام بگذارد.

سیف با سایر هم فکران زندیق روزگارش در این مورد شریک و همگام بوده، جز اینکه او از یک جهت بر سایر همفکران زندیق همفکرانش امتیاز دارد و آن این است که در بیشتر احادیثی که وضع نموده مستقیماً به تأیید از صاحبان قدرت مطلقه روز، و خداوندان زر و زور، و کوبیدن و بدنام ساختن مخالفین آنها پرداخته و با همین روش پشتیبانی و حمایت هیئت حاکمه را برای تأیید دروغهایی که پرداخته است کسب می کند! و زمینه انتشار آنها را تا به امروز فراهم می سازد، و همچنین تعصبات قبیله ای زمانش و تعصب شدیدی که شخص او نسبت به جانبداری از قبیله نزار داشت که حکام و فرمانروایان زمانش از ابتدای خلافت راشدین، و دوره حکومت امویان و سلطنت خاندان عباسی همه از آن قبیله بودند در نشر افسانه های وی تأثیر فراوانی داشته است.

#### ۴- تعصب

دیدیم که مجتمعات اسلامی در زمان سیف یکی پس از دیگری بر اثر پیش آمدهایی که مبنای آن همان تعصبات قبیله ای بوده است منفجر می شوند و



موجب بروز فتنه ها و ریختن خونهای بسیار زیاد می گردند تا سرانجام انقراض سلسله اموی و روی کار آمدن بنی عباس را باعث می گردند. آتشگیره همه آن فتنه ها و آشوبها به صورت قطعات حماسی و قصاید شورانگیز در فخر فروشیها و خود برترینیهایی بوده است که شعرای آن روزگار سروده و به یادگار مانده است، و امروز دواوین شعر و ادب آن روز را پر از آن قصاید و حماسه ها می بینیم.

و نیز دریافتیم که همین تعصبات قبیله ای بوده تا برخی را واداشته است از پیش خود قصه های تاریخی و احادیث دینی در فضایل و مناقب و برتری قبیله خویش بسازد و آن را به عنوان سند افتخار به رخ خصم بکشند. ولی دیدیم که در این زمینه نیز سیف را همتایی نیست؛ زیرا او توانسته است که گروه زیادی از شعراء را در کتابهای فتوح و جمل خود بیافریند که یکایک آنها در اشعار حماسی خود از مجد و افتخارات قبیله مضر به طور عموم، و تیره تمیم به طور خصوص داد سخنوری داده باشند، و همچنین عده بسیار زیادی از اصحاب شجاع پیامبر که فرماندهی سپاه پیروزمند اسلام را در جنگها به عهده داشته اند، و عده بیشماری از راویان حدیث را که همگی آنها از قبیله تمیم برخاسته اند خلق و بیافرینند.

### ۳- من در آوریها

و نیز دیدیم که سیف برای جلوه دادن پهلوانیهای قهرمانان افسانه هایش در جنگهای فتوح و ارتداد قصه ها ساخته و به آنها نسبت داده در صورتی که اساساً چنین جنگهایی وقوع نیافته، و از میدانهای نبردی نام برده که اصولاً وجود خارجی نداشته، و از تعداد کشته شدگان با ارقام حیرت آور هزاران هزار انسان دم می زند که در اصل چنان تعداد کشته شدگان با ارقام حیرت آور هزاران هزار

انسان دم میزند که در اصل چنان تعداد جاننداری در تمام آن اماکن بر روی هم وجود نداشته تا کشته یا به اسارت گرفته شده باشند؛ بر زبان قهرمانان افسانه هایش قصایدی در فخر فروشی، حماسه و هجو دیگران آورده، و متن نامه ها که گویا خلفای وقت برای آن قهرمانان نگاشته و ارسال داشته یا سمتها و پستهای که برای ایشان در نظر گرفته و ابلاغ فرموده اند؛ همچنین پیمانهای نظامی که آن قهرمانان خیالی با اهالی فلان ناحیه که گشوده اند بسته اند در صورتی که چنین واقعه ای اصلاً اتفاق نیفتاده است. حرص این مرد در به کار گرفتن وقایع اتفاق نیفتاده و دروغ برای ذکر مناقب و مفاخر قبیلۀ نزار تا آنجا است که ملائکه و جنیان را نیز برای تبلیغ و انتشار فضائل خاندان تمیم به خدمت می گیرد و همه این نیرنگها را به کار می برد تا سندی از افتخارات برای قبیلۀ مضر، و در نتیجه برای تیره تمیم، و به خصوص برای خاندان بنی عمرو که سیف از آن خانواده است فراهم سازد!

و نیز دیدیم که چون پهلوانان افسانه هایش ناگزیر از داشتن حواشی و اطرافیانی بوده اند، سیف از غیر قبایل مضر برای آنها و اطرافیانی می آفریند و وظایف پست تری را در عهدۀ آنان می گذارد، و به این ترتیب در تاریخ اسلام گروه بسیار زیادی از صحابه و تابعین و راویان حدیث و غیره داخل می گردند که هیچ کدام وجود خارجی نداشته زاده تخیلات و آفریده شخص سیف بن عمرند.

#### ۴- وارونه نشان دادن حقایق

و نیز متوجه شدیم که افسانه های دیگری ساخته و در آن وقایع صحیح تاریخی را تحریف کرده و آن را به اشخاصی نسبت داده که عهدۀ دار چنان

وقایعی نبوده اند، مثلاً پیروزیهایی که غیر قبیلهٔ مضر به دست آورده، آن را به فرماندهی فردی مضر نسبت داده که آن مضر وجود خارجی داشته باشد و یا آفریدهٔ دست تخیلات سیف، و از همین نوع تحریفات در روپوش گذاردن بر وقایع تأسف آور و ناگواری که از سران قبیلهٔ مضر سر زده است استفاده کرده و آن را به شخص غیر مضر نسبت داده است و تفاوتی نمی کند خواه این فرد غیر مضر وجود داشته باشد یا خود، خالق چنین پهلوانان قصه باشد. به هر حال هدف، زدودن لکه بدنامی از فرد محترم مضر و چسبانیدن آن به دامان فرد غیر مضر است.

## ۵- پرده پوشیها

و از همین نوع تحریفات برای سر پوش گذاشتن روی اقدامات جمعی از سران قبیلهٔ مضر، که مرتکب اشتباه و لغزش نابخشودنی شده اند استفاده کرده است. همچنان که دیدیم در موضوع اقدامات عایشه و طلحه و زبیر با خلیفه عثمان که منجر به کشته شدن عثمان شد؛ یا کارهایی که همان سه تن یعنی عایشه و طلحه و زبیر علیه امام علی (علیه السلام) صورت دادند تا بالاخره به جنگ جمل منتهی گردید، چون ایشان همگی از قبیلهٔ نزار و مضر بودند، سیف کوشیده است تا دامان آنها را از لوث آن اقدامات پاک سازد. پس با ساختن افسانهٔ شگفت انگیز عبد الله بن سبأ، همهٔ آن فتنه ها و آشوبها و کارهای ناشایست را به ابن سبأ و سبائیان نسبت داده است. ابن سبائی که به موجب طرحی که سیف ریخته، یهودی است و از یمن برخاسته فتنه ها و آشوبها در شهرهای مسلمانان به راه انداخته است.

سیف عبد الله را سبائی، و پیروانش را سبائیان می نامد تا با منسوب ساختن این جماعت خیالی به یمن، ثابت کند یمنیها فتنه انگیزترین مردم روی زمین می باشند. و به این ترتیب زشت کاریهای عاملین اصلی آن وقایع را که همگی از قبیله نزار و مضر می باشند زیر چنین سرپوش مسخره آن پنهان کند. اما آنهایی را که به غیر از مضریان در چنان حوادثی دست داشته اند مانند عمار یاسر، و ابن عدیس، و اشتر و دیگران که همگی قحطانیاند، سیف نه تنها ایشان را تبرئه نمی کند بلکه دخالت آنان را در آن وقایع محکمتر ساخته آنها را متهم به پیروی و همفکری و همکاری با عبد الله بن سبأ قهرمان افسانه خود می نماید. آری رسواییهای سران قبیله مضر را سیف چنین علاج می کند.

## ۶- ضعیف فدای قوی

اما اتفاقاتی که بین یکی از سران قبیله مضر و فردی عادی از همان قبیله رخ داده باشد، سیف فرد ساده مضر را فدای مجد و عظمت قبیله می سازد، مجد و عظمتی که سیف در مقام اشاعه و تبلیغ آن است بزرگیها و مفاخر خداوندان زر و زور، و قهرمانان و پهلوانان به نام، و فرماندهان پیروزمند قبیله مضر می باشد، که از هیچگونه اقدام و فداکاری در این راه فروگذار نمی کند. برای نمونه کوبیدن و بدنام ساختن خالد بن سعید اموی مضر است هنگامی که در بیعت با خلیفه اول ابو بکر به مخالفت برخاست، و یا تهمتهای ناروایی که به مالک بن نویره زده است تا موقعیت و حیثیت خالد بن ولید قهرمان نزاری محفوظ نماند.

اما آنچه بین یک فرد مضر و یک نفر یمانی واقع شده باشد، از آن موارد که در افسانه سبائیان به آن نپرداخته باشد، داستانی دیگر می سازد، و در آن تا می

تواند از قدر و منزلت آن یمانی می‌کاهد و او را بدنام می‌کند، و مقام و منزلت مضرى را بالا می‌برد همچنانکه این کار را در قضیهٔ عزل ابو موسی اشعری یمانی، وسیلهٔ عثمان خلیفه مضرى انجام داده است.

## ۷- نتیجهٔ تلخ این همه حدیث سازی

نتیجهٔ همهٔ اینها این می‌شود که تاریخی برای اسلام تدوین گردد که سراسر دروغ و افسانه است، و اشخاصی از صحابه و تابعی و راویان اخبار و فرماندهان سپاه و شعراء و حماسه سرایان در اسلام مشهور شوند که هیچ یک را خارج از چارچوب افسانه‌های سیف نمی‌توان یافت و با وجود این برای هر یک از آنها با استفاده از گفته‌های سیف شرح حال نوشته شود و اخبار آنها در کتابهای معتبر تاریخی و دهها کتاب در موضوعهای دیگر نگاشته آید که ما به بیش از هفتاد مورد آن در گذشته بسنده کرده ایم.

## ۸- علل انتشار احادیث سیف

در سبب انتشار احادیث سیف گفتیم که علت انتشار شگفت‌انگیز روایتهای سیف و افسانه‌های او، و اعتمادی که علما و دانشمندان به او نشان داده‌اند این است که:

**اولاً:** سیف داستانهایش را به شکلی ساخته که حافظ مصالح عالیّه صاحبان قدرت و خداوندان زر و زور در هر زمان باشد، همچنان که در داستان علاء حضرمی در غزوه دارین دیدیم که او و سربازانش سواره و پیاده به دریا می زنند که گویی بر شنهای نرمی روانند در صورتی که آن راه با کشتی یک شبانه روز مسافت داشته، و سایر کرامتهایی که از او سرزده است همه به برکت فرمانبرداری علاء از خلیفه اول بوده به دلیل این که همین علاء چون بدون اجازه خلیفه دوم، و در مقام نا فرمانی از او به ایران حمله می کند، شکست می خورد و خوار می شود. بنا بر این اگر فضل و کرامتی از علاء سر زده است بر اثر اطاعت از فرامین خلیفه اول بوده نه اینکه خود علاء فضل و کرامتی داشته زیرا که دیدیم دومین بار بر اثر نافرمانی از خلیفه دوم، از فضل و کرامت او دیگر خبری نیست. این قبیل افسانه ها مورد تأیید سیاست روز، و بنا به مصلحت مقام خلافت ساخته شده، و روی همین حساب در همه ادوار مورد تأیید و حمایت همه اربابان قدرت و طرف داران آنها خواهد بود.

**ثانیاً:** او افسانه هایش را مطابق ذائقه مردم و باب پسند آنها در همه زمانها ساخته است، چه در سخنان او، پرستندگان پیشینیان صالح، برای آنها کرامات و قهرمانیهای بی مانند می بینند، و دوست داران فرهنگ و ادب را اشعار نغز و دلنشین، و نثرهای عالی و دلپذیر بر می خورند، و علاقه مندان به تاریخ نیز به یک سلسله از اسناد و مدارک تاریخی دست می یابند، و بالاخره خوش گذرانها هم در نوشته های سیف سهمی چشمگیر دارند چه آنها نیز برای شب زنده داریهای خویش قصه های شیرین و افسانه ها دلپذیر سیف را حاضر و آماده دارند. کوتاه سخن اینکه حکام و صاحبان قدرها مطلقه آنچه را که مایلند و بر وفق دیگران با تمایلات تمام این طبقات مختلف هماهنگ ساخته، و در حالی که خواسته همه آنها را بر آورده می کند از آن همه ساخته های خود لوحه افتخارات

قبیلهٔ مضر را به طور اعم و تیره تمیم را به طور اخص برای ابد به ثبت می‌رساند و همگام با آن مقام و موقعیت قبیلهٔ دشمن، یمانی و سبائی را تا آنجا که خود خواسته است کوچک و پست و خوار و بی‌مقدار می‌سازد.

## آرزوهای دور دست سیف

### ۹- اهداف سیف

همهٔ اینها در خلال گفته‌های سیف به طور واضح و آشکار به چشم می‌خورد. اما چه چیز باعث آن شده تا زمان حوادث تاریخی را تحریف کند؟ چه عاملی او را بر انگیخته تا اسامی اشخاص را تغییر دهد، همچون تغییر اسم عبد الرحمن بن ملجم، به خالد؟ و یا چه چیز او را وادار نموده تا داستانی بسازد که: عمر از همسرش خواسته تا با مردان نشست و برخاست کند و با آنها هم غذا شود! اینها مواردی است که هیچ کدام از هدفهای سیف را که ما شمردیم نمی‌رساند مگر اینکه آنچه را که می‌گویند که او زندیق بوده است درست باشد و اگر چنین نسبتی به او درست باشد، او در پناه تمام این دروغ پردازیها و افسانه سازیها، هدفی جز تغییر و تحریف حقایق تاریخ اسلامی و مسخ آن نداشته، و در این راه چنان موفق شده که هیچ یک از زندیقان دیگر چنین توفیقی را به دست نیاورده اند.

به هر صورت چه او از راه دشمنی با اسلام و زندقه ای که داشته و یا غفلت و بی‌قیدی او از دروغ سازی، هر چه که باشد تاریخ اسلام را مخصوصاً در قسمت جنگهای ارتداد و فتوح و حوادث تاریخی بعد از آنها تا زمان خلافت امیرالمؤمنین

علی (علیه السلام) سخت تحریف کرده است.

آنچه را که سیف ساخته و پرداخته تاریخ رسمی و معتبر اسلام و اصحاب پیامبر خدا، و جنگهای ایشان و پیروزیهایشان به حساب آمد و نتیجه رسمیت یافتن چنین تاریخ دروغ و پر افسانه ای این شد که مخالفین اسلام مدعی شوند که اسلام به زور شمشیر و به راه انداختن سیلابهای خون هزاران هزار انسان انتشار یافته است. در حالی که حقیقت این است که این ملتها بودند که علیه فرمانروایان ستمگر و ظالمشان به پا خاسته و در صف سپاهیان اسلام قرار گرفته، گروه گروه به دین خدا در آمده اند. اسلام چنین انتشار یافته نه با زور شمشیر، آنچنانکه سیف مدعی است.

## ۱۰- وظیفه ما

این تاریخ است که سیف از اسلام تدوین کرده و همین تاریخ است که مورد احترام و پذیرش عموم واقع گشته و آن چه را که دیگران از وقایع حقیقی و درست تاریخ اسلام نوشته اند تحت الشعاع همین افسانه ها قرار گرفته مورد بی مهری و عدم توجه واقع و به دست فراموشی سپرده شده است. بدین سان هر نسل آنچه را که از افسانه های سیف به دست آورده به عنوان سند صحیح تاریخی به نسلی پس از خود به میراث نهاد و نگه داری آن را تأکید کرد و بدین ترتیب قرن‌ها پشت سر یکدیگر سپری شد.

دوازده قرن است که وضع چنین است، و تاریخ مدون ما مخصوصاً آنچه که به فتوح و ارتداد و تاریخ اصحاب پیامبر خدا مربوط می شود چنین وضع اسفناکی را دارد. اما اکنون، آیا موقع آن نرسیده است که به خود آییم، به خود آییم و خود



را از دام فتنه های این زندیق رهایی بخشیم؟

آیا زمان آن نرسیده تا به دنبال کشف حقیقت بر آییم؟ اگر چنین اجازه ای حاصل آید و به ما مجال آن را بدهند تا در کتابهای بزرگ تاریخی و دیگر منابع معارف اسلامی، و دور از چشم تعصب و انجماد فکری به بحث و تحقیق پردازیم تا حقایق و راستین رسول خدا قرار گیرد، و برای شناخت آنها، شناختن اصحاب ساختگی سیف در درجه اول اهمیت است.

اصحابی را که او فرمانده سپاه، و راویان احادیث پیامبر خدا آفریده، و برای تأیید احادیث در روایتهايش، راویان بی شماری را خلق کرده، و شعراء و خطبای جن و انس را هم به کمک گرفته است که هیچ کدام آنها وجود خارجی نداشته اند.

در بخشهای آینده کتاب آن دسته از قهرمانان افسانههای سیف را که از صحابیان پیامبر قلمداد شده اند بررسی می نماییم و خدا را گواه می گیریم که در این عمل و راهی که در پیش گرفته ایم، جز به خدمت به اسلام، و رضایت حضرت باری هیچ قصد و غرضی نداریم.

ما این کتاب را با همه مطالب و مباحثش به دانشمندان و محققین عرضه می داریم؛ و آرزومندیم که در تکمیل آن، با راهنماییها، و خوردگیریهای علمی که مبدول خواهند داشت با ما تشریک مساعی فرمایند.

از خداوند خواستاریم تا دستگیر و راهنمای همه ما به راه حق و حقیقت باشد. و ما را به راهی که مورد نظر و عنایت او است رهبری فرماید.

## سیری در گذشت و نظری به آینده

در فصول پیش یک سلسله مسائلی کلی برای پی ریزی مباحث مورد نظر مطرح کردیم و با طرح این مسائلی زندقه و ز زندیقان را شناختیم و با تعصبات قبیله ای و آثار سوئی که در حدیث و تاریخ گذاشته است آشنا شدیم و به این حقیقت نیز پی بردیم که سیف بن عمر یکی از زندیقان بسیار متعصب و خطرناکی بوده که زندقه و تعصب، دو عامل مهم حدیث سازی در وی به شدت حکومت می کرده و این دو عامل قوی را به هرگونه جعل و تحریف و دروغ پردازی و افسانه سازی در تاریخ اسلام واداشته است، راویان، شاعران، صحابیان بسیاری به عنوان قهرمان احادیث و افسانه هایش با نیروی خیال خود آفریده و در تاریخ اسلام به وجود آمده اند.

سیف مهمترین صحببان مخلوق و افسانه ای خود را از قبیله تمیم که قبیله خود او می باشد قلمداد نموده و بقیه را از قبائل مختلف دیگر. اینک ما به شرح آنها می پردازیم و هر یکی را در یک فصل مستقل مورد بحث قرار می دهیم. نخست به صحابیان دروغین تمیمی می پردازیم که سر دسته و نخستین آنها « قعقاع بن عمرو » می باشد.

# بخش سوم

یکصد و پنجاه صحابه دروغین

۱- قعقاع بن عمر و تمیمی

\* در دوران پیامبر (صلی الله علیه وآله)

\* در دوران ابو بکر

\* در جنگهای حیره

\* بعد از جنگهای حیره

\* در جنگها مصیغ و فراض

\* در مسیر خالد به شام

\* در جنگهای شام

\* در دوران عمر

\* در جنگهای عراق

\* در جنگهای ایران

\* بار دگر در شام

\* در جنگ نهاوند

\* در دوران عثمان

\* در دوران علی (علیه السلام)

\* خلاصه مباحث و مطالب

\* سلسله روایان احادیث سیف

## قعقاع در دوران پیامبر (صلی الله علیه وآله)

لم نجد له ذكراً في غير احاديث سيف  
نام قعقاع را در غير احاديث سيف نيافتيم

### مؤلف

در دهها کتاب معروف و مشهور تاريخ و فرهنگ اسلامي «نام قعقاع بن عمرو» و شرح حال وي جزء اصحاب رسول خدا آمده است. از جمله کتابهايي که امروزه در دسترس ما مي باشد استيعاب تأليف ابو عمر است که شرح حال ويژه اي براي قعقاع نوشته است. او مي نويسد:

قعقاع، برادر عاصم فرزند عمر و تميمي است که هر دوي آنها در نبرد قادسيه جنگي که در آن رستم فرخزاد سپهبد ايران فرماندهي کل قوا را به عهده داشته است از خود شجاعتها، دلاوريهاي بي مانند و قابل تحسين نشان داده اند، و موقعيت و منزلتي پسنديده و شايسته احترام کسب کرده اند.

پس از مؤلف استيعاب، ابن عساکر در تاريخ مدينه دمشق از قعقاع بن عمرو چنين آغاز سخن مي کند:

قعقاع صحبت رسول خدا را درک کرده! يکي از دلاوران مورد توجه، و شعراي نام آور عرب است. در نبرد يرموک و فتح دمشق حضور داشته، و در بيشتري

جنگهای عراق با ایرانیان شرکت نموده، و رشادتهای قابل تحسین از خود نشان داده و جنگهای نمایانی کرده است.

قعقاع را از ابتدای سدهٔ دوم هجری تاکنون چنین توصیف و تعریف کرده اند: قعقاع در نبردهای اسلامی همواره مرد دادرس و فریادرس بوده، او فاتح خانفین و همدان و حلوان است. این قعقاع با چنین خصوصیات کیست؟

### نسب قعقاع

سیف، نسب قعقاع را چنین خیال کرده است:  
قعقاع فرزند عمرو، پسر مالک تمیمی است. کینه اش ابن حنظلیه، دائیهایش از تیرهٔ بارق، و همسرش، هنیده دختر عامر هلالیه از هلال نخع است.

### قعقاع در شمارهٔ اصحاب پیامبر

طبری و ابن عساکر هر دو می گویند که سیف چنین آورده است:  
قعقاع از اصحاب رسول خدا بوده است.  
ابن حجر شعری را که سیف از قول قعقاع نقل می کند چنین آورده است:

« من شاهد تابندگی و درخشندگی تهامه بودم، در آن روز که خالد بن ولید سوار بر اسب عیار رهبری سواران را به عهده گرفته بود. من در سپاه سیف الله، شمشیر محمد بودم که به شیوهٔ

آزادگان، و همگام با آنان که پیش از همه به اسلام گرویده بودند  
قدم بر می داشتم.»

## حدیثی از قعقاع

ابن حجر در شرح حال قعقاع در اصابه از طریق سیف از قول خود قعقاع  
چنین می نویسد:

« رسول خدا به من فرمود: « برای جهاد چه تهیه کرده ای؟ »  
گفتم: فرمانبرداری از خدا و رسولش و اسبم را: آن حضرت فرمود:  
« همه همین است ».

و نیز از طریق سیف از قول قعقاع می نویسد:

« من در وفات رسول خدا حاضر بودم، چون نماز ظهر را  
خواندیم، مردی به مسجد آمد و به بعضی از مردم گفت: انصار  
اجتماع کرده اند تا سعد را به خلافت انتخاب کنند، و پیمان و  
وصیت رسول خدا را زیر پا بگذارند، مهاجرین با شنیدن این خبر  
نگران شدند...» (۱).

ابن حجر اضافه می کند که:

پاورقی:

---

۱- در بحث سقیفه، ج ۱ عبد الله بن سبأ این حدیث ساختگی مورد بررسی قرار گرفته است.

« ابن سکن گفته است که سیف بن عمر ضعیف است یعنی ابن  
گفتارش قابل اعتنا نیست ».

رازی دانشمند علم رجال نیز این داستان را به طور اختصار در شرح حال  
قعقاع آورده و اضافه می کند:

« سخنان سیف را دیگران قبول ندارند، بنا بر این، این حدیث  
به خودی خود مردود است و ما فقط آن را برای شناسایی قعقاع  
آوردیم ».

ابن عبد البر در شرح حال قعقاع، از رازی پیروی کرده و آنچه را که او آورده  
و نظری که در باره سیف داده است همه را در کتاب خود نقل می کند. ابن اثیر و  
ذهبی نیز هر دو در شرح حال قعقاع، این سخن را از ابن عبد البر گرفته و نقل  
کرده اند با این تفاوت که نظریه رازی را در پایان آن نیاورده اند.

### بررسی سند

نسب قعقاع راسیف از قول صعب بن عطیه، از پدرش بلال فرزند ابی بلال  
روایت می کند. نام صعب در نه مورد از روایتهای سیف آمده که ترجمه و شرح  
حال هفت نفر از اصحاب پیامبر خدا را از آن روایت ها گرفته اند. (۱)

باورقی:

---

۱- رجوع شود به شرح حال عفیف بن المنذر و شش تن دیگر از صحابه تمیمی در جلد دوم در  
همین کتاب.

کنیه اش را که ابن الحنظله گفته اند، و اینکه او از اصحاب رسول خداست همه از سیف گرفته شده و در سند روایت‌های آن، نام محمد بن عبد الله فرزند سواد پسر نویره آمده است. نام عبد الله در سند ۲۱۶ روایت از روایت‌های سیف در کتاب تاریخ طبری آمده است.

نام همسر قعقاع در روایت سیف از طریق محمد بن عبد الله که نامش رفت و مذهب فرزند عقبهٔ اسدی روایت شده. نام مذهب در سید ۵۳ روایت سیف در تاریخ طبری برده شده است.

اما در مورد شعر قعقاع، گفته نشده است که سیف آن را از قول کدام راوی، روایت کرده تا در بارهٔ راوی آن به مطالعه بپردازیم.

همچنین حدیثش از رسول خدا، در مورد آمادگی جنگی، و حضورش در مسجد در روز سقیفه و مطالب آن، هر دوی آنها مستقیماً از قول قعقاع پهلوان افسانه ای نقل شده و سندی جز خود او ندارد.

ما در تمام کتابهای حدیث، تاریخ، انساب، و ادب به جست و جو پرداختیم تا شاید نامی از راویان فوق به دست آوریم، ولی جست و جوی ما به جایی نرسید و چون نام آنها یعنی: صعب، محمد، مذهب و خود قعقاع، جز در سخنان سیف جایی دیگر دیده نمی شود طبق قاعده و قانون حدیث شناسی حکم کردیم که آنها وجود خارجی نداشته اند و همگی از ساخته های ذهن سیف و آفریدهٔ او می باشند.

نتیجهٔ بررسی، تا اینجا، آن چه که در بارهٔ قعقاع آوردیم سخن سیف بود، و کسی دیگر چیزی در بارهٔ او نیاورده تا به مقارنه و مقایسهٔ آن اقدام کنیم و سیف تنها سخنگوی این مطالب است و واسطه های سخن را - سند روایتها - نیز مخلوق ذهن او یافتیم.



## دست آوردهای حدیث سیف

در بحثی که گذشت دیدیم:

**یکم:** سیف خواننده خود را آماده می کند تا پذیرای سخن او در باره: گردی سوارکار، چشم و گوش به فرمان خداوندگار روی زمین، سرخوش و سرود خوان گردد.

**دوم:** از آنچه که گذشت و سخنانی که در مورد قعقاع بعد از این می آید، سیف صحابه ای برای رسول خدا آفریده است، بزرگوار و جلیل القدر، بزرگی از بزرگان تمیم و مایه افتخار آن. شاعری خوش قریحه، و راوی ای برای احادیث رسول خدا که سخن او ضمن شرح حال اصحاب و شناخت راویان حدیث می رود.

## قعقاع در دوران ابا بکر

لا یهزم جیش فیهم مثل هذا  
سپاهی که چنان گردی - در آن باشد هرگز روی شکست نخواهد دید.

سخن ابا بکر، بنا به گفتهٔ سیف!

### قعقاع در جنگهای ارتداد

طبری در حوادث سال یازده هجری در بحث ارتداد قبیلهٔ هوازن چنین روایت می کند که:

« چون علقمه فرزند علائهٔ کلبی مرتد شد، ابو بکر قعقاع فرزند عمرو را مأموریت داد تا بر او بتازد، یا او را بکشد و یا در بند نماید. قعقاع چون در اجرای امر ابو بکر به قبیلهٔ هوازن می تازد، علقمه از چنگش می گریزد ولی خانواده اش به اسارت قعقاع در می آیند، و قعقاع آنان را به خدمت ابو بکر می فرستد. خانوادهٔ علقمه در پیشگاه ابو بکر اظهار اسلام می کنند، و تأثیر نفوذ عقاید رییس خانواده را بر خود انکار می نمایند، که توبهٔ آنها قبول می شود و هیچ یک از اسیران کشته نمی شود.»

## این داستان تا کجا رفته

طبری این داستان را از قول سیف روایت می کند، و ابو الفرج و ابن حجر در شرح حال علقمه آن را از طبری نقل می کنند، و ابن اثیر به طور خلاصه با اشاره به طبری آن را در کتاب کامل خود نقل می نماید.

## مقایسه روایت سیف با روایت دیگران

این داستان را به این شکل سیف بن عمر نقل کرده در صورتی که حقیقت امر چیز دیگر است.

مدائنی می نویسد: ابو بکر خالد بن ولید را مأمور کار علقمه کرد. علقمه از چنگ خالد گریخت و به خدمت ابو بکر رسید و اسلام آورد. ابو بکر او را بخشید و امان داد.

با توجه به داستان فوق، سیف آمده است و کار خالد بن ولید را در عهده قعقاع ابن عمرو تمیمی می گذارد، تا این افتخار از آن او و قبیله تمیم باشد، آن وقت طبری داستان ساختگی سیف را می گیرد و در تاریخ خود ثبت می کند، و دیگران همان دروغ را از طبری نقل می کند.

نتیجه مقایسه: داستان علقمه حقیقت دارد و همه آن زائیده خیالات سیف نیست. بلکه موضوع این است که سیف بن عمر، عمل خالد بن ولید را به قعقاع بن

عمرو تمیمی نسبت داده است.

## بررسی سند

در سند این داستان نام راویانی چون سهل بن یوسف سلمی، و عبد الله بن سعید ثابت انصاری آمده است، که از سهل ۳۷ روایت و از عبد الله ۱۶ روایت، سیف در تاریخ طبری روایت کرده است. چون ما نام این دو راوی را در فهرست راویان و کتب طبقات و غیره نیافتیم، مجاز خواهیم بود تا این دو تن راوی را نیز جز آفریده های سیف از طبقهٔ راویان به حساب آوریم.

## دست آوردهای این داستان

**یکم:** شرکت قعقاع بن عمرو بنا به فرمان مقام خلافت در نبرد هوازن و اسارت خانوادهٔ علقمه به دست او افتخاری است برای قعقاع فرزند عمرو تمیمی.

**دوم:** سیف برای پروراندن مطلب خود حقیقت را دستکاری کرده، داستانی جدا و دروغ بر مبنای یک واقعهٔ حقیقی طرح ریزی می کند و از آن به سود قبیلهٔ تمیم بهره برداری می نماید در صورتی که هم قعقاع، و هم داستانش هیچ کدام واقعیت ندارند و تنها زاییدهٔ خیالات و آفریده افکار سیف بن عمر تمیمی می باشند.

اما به جز این داستان که داستان علقمه است، یاقوت حمودی در شرحی که بر لغت (بزاخه) که آبی است در سرزمین نجد و جنگهای ارتداد پیرامون آن وقوع

یافته است می نویسد: و قعقاع بن عمرو نبرد بزازه را چنین توصیف کرده است:

« مسحلان (۱) در آن روز توانست که از آوردگاه بگریزد، و جان به در برد. در آن روز که به چشم خود می دید که گرد و خاک میدان نبرد به آسمان بالا می رود. و خالد در آوردگاه بزازه بر سر رزمندگان دشمن خاک مرگ می پاشد، و دشمن را چون سگان درنده از هم می درد و پاره پاره کرده آنگاه بی تفاوت بر زمین رها کرده روی بر می تابد.»

و حموی این عادت را دارد که غالباً برای معرفی اماکنی که نام می برد از اشعار سیف شاهد بیاورد بدون اینکه نامی از راوی آن نقل کند، به این قبیل از موارد بعدها بر خواهیم خورد.

نمی دانیم که سیف در این ابیات چه خواسته است بگوید! آیا قعقاع را با سرودن این اشعار مستقیماً در نبردهای خالد در جنگ بزازه شرکت داده است و او در آنجا این اشعار را سروده، یا چنین نموده که قعقاع بدون شرکت در آن جنگ آن را وصف کرده است، که این به نظر ما بعید می آید به هر حال آنها که نبرد بزازه را به دست داده اند نامی از قعقاع نبرده اند.

به جز آنچه که آوردیم، هیچ کجا نامی از قعقاع در نبردهای رده ندیدیم. اما در غیر رده غالباً کتابهای مشهور تاریخی که از سیف بن عمر مطلب گرفته اند، در باره قعقاع و قهرمانیهایش در فتوح بسیار سخن گفته اند. نخستین بخش این

پاورقی:

---

۱- بنا به گفته سیف نام آوران نبرد سپاه دشمن مسحلان نامیده می شده و سیف غالباً اسامی سران مخلوق تخیلات خود را به الف و نون ختم می کرده است، مانند قماذبان فرزند هرمزان، و ابن الحیسمان و مسحلان و امثال اینها - رجوع شود به تاریخ طبری چاپ اروپا (ج ۱/ص ۲۸۰۱) و (ج ۱/ص ۲۸۴۰).

## قعقاع در جنگ عراق

طبری از قول سیف ضمن حوادث سال دوازده هجری چنین روایت می کند: چون خالد بن ولید از نبرد یمامه باز گشت، ابو بکر او را فرمان داد تا با سپاه خود به عراق عزیمت کند و در ضمن دستور داد تا به افراد سپاه خود اطلاع دهد که هر کس مایل باشد می تواند در این اردوکشی شرکت نکرده به خانه خود بازگردد. چون این موافقت خلیفه به افراد سپاهی اعلام شد، سپاه خالد متلاشی شد و جز اندکی، بقیه افراد به خانه های خود باز گشتند تا جایی که خالد ناگزیر شد از ابو بکر قوای کمکی بخواهد. ابو بکر نیز قعقاع بن عمرو را به عنوان کمک به اردوگاه خالد فرستاد. اشخاصی که ناظر بر این اوضاع بودند به ابو بکر خرده گرفتند که خالد افراد سپاهش همه متفرق شده اند و او از تو قوای کمکی خواسته است و تو تنها یک نفر را به یاری او می فرستی؟! ابو بکر به اعتراض آنها چنین پاسخ می دهد:

« سپاهی که در آن چنین مردی وجود داشته باشد هرگز

شکست نخواهد خورد ». (۱)

پاورقی:

۱- ملاحظه می فرمایید که این نقال افسانه پرداز چه مقدمه زیبایی برای این نتیجه می آورد و چه خوب به هدف می زند تا بالاخره ذهن طرف را آماده کند که این مرد تنها یک انسان نیست، در صفای روح چون فرشته است و چون صحابی و منتخب ابو بکر است در شجاعت روئین تن است، رستم دستان نوچه او است، در سیاست و کاردانی پس از خلیفه در مقام دوم است نظیر ندارد و... (سردار نیا)

سپس طبری برای قعقاع در جنگهای عراق به همراهی خالد بن ولید، قهرمانیها و پهلوانیها و رشادتها می آورد. ابن حجر نیز حدیث فوق را تا به آخر آورده بدون اینکه مصدر آن را ذکر کند، در صورتی که مصدر آن تنها سیف است که طبری از او گرفته و دیگران از طبری.

یاقوت حموی نیز در کتاب معجم البلدان خود به مناسبت معرفی اماکنی که در احادیث سیف آمده است به طور اختصار به شرح آنها می پردازد. بنا به نوشته طبری از روایت سیف بن عمر، نخستین نبردی که در عراق بین مسلمانان و مشرکین صورت گرفته است، نبرد ابله می باشد. (۱)

## نبرد ابله

طبری از سیف روایت می کند:

ابو بکر خالد بن ولید را مأمور ساخت که جنگ عراق را از مرز هند و سند آغاز کند، سپس سیف می گوید: ابله در آن روزگار مرز هند و سند بوده است. سپس در داستان فتح ابله می گوید:

هرمز فرمانده سپاه ایران در ابله توطئه ای ترتیب می دهد تا خالد را بکشد، پس با سپاهیانش قرار می گذارد که چون با خالد به نبرد تن به تن پرداخت به یک باره حمله کنند و کار خالد را بسازند، روی این حساب هرمز، خالد را به جنگ تن پاورقی:

---

۱- ابله شهری در کنار دجله و گوشه ای از خلیج فارس که به بصره منتهی می شده قرار داشته است. این شهر از نقطه نظر استراتژیکی و موقعیت نظامی در آن روزگار کمال اهمیت را برای ایران داشته یکی از پادگانهای مهم نظامی کشور محسوب می شده است.

به تن با خود فرا می خواند، و خالد نیز پیاده! به جنگ هرمز بیرون می شود، چون آن دو سردار سپاه با یک دیگر به نبرد می پردازد و در هم می پیچند سپاهیان هرمز ناگهان به خالد حمله ور می شوند، و بر خلاف قانون و قاعده نبرد تن به تن با نیریگی که زده اند در مقام کشتن خالد بر می آیند. اما قعقاع بن عمرو که کاملاً مواظب اوضاع بوده، و همه حرکات و جنبشهای سپاه دشمن را در نظر داشته است، پیش از آنکه دشمن بتواند آسیبی به خالد برساند، خود یک تنه به میدان می تازد و بر سپاهیان حمله می برد، و آنها را تار و مار کرده نیرنگشان را نقش بر آب می کند و در آن گیر و دار خالد هم هرمز را می کشد و ایرانیان که سردار خود را کشته می بینند پشت به میدان کرده می گریزند و به این ترتیب شکست می خورند و قعقاع بن عمرو مظفر و پیروز و سربلند از میدان نبرد بازمی گردد.

### این داستان تا کجا رفته

این خبر را طبری از سیف گرفته، و دیگران امثال ابن اثیر، ذهبی، و ابن کثیر، و ابن خلکان از طبری نقل کرده در کتابهای خود نوشته اند.

طبری پس از اینکه شرح مفصلی در فتح ابله و غنایم جنگی آن می دهد، اضافه می کند:

این داستان در فتح ابله خلاف آن است که در روایات صحیحه آمده است!! که ما در جای خود به شرح آن خواهیم پرداخت.



## سنجش سخن سیف با دیگران

داستانی که سیف در فتح ابله آورده است، تماماً بر خلاف آن چیزی است که مطلعین و تاریخ نویسان نوشته اند، و همچنین بر خلاف آن چیزهایی است که در کتابهای صحیح آمده است زیرا حقیقت این است که « فتح ابله در زمان عمر، و به دست عتبۀ بن غزوان و در سال ۱۴ هجری اتفاق افتاده است که ما بعداً و در جای خود به شرح آن می پردازیم ».

طبری وقتی که وقایع سال چهارده هجری را شرح می دهد آنجا که به ذکر بنای بصره می پردازد، به وعده ای که در مورد فتح ابله داده بود وفا می کند، و حقیقت نبرد و فتح ابله را روایت می کند که در آن هیچ یک از مواردی را که سیف به آن اشاره کرده بود دیده نمی شود.

## بررسی سند

راوی این داستان سیف، محمد و مهلب می باشند که دانستیم وجود خارجی نداشته و جزء روات مخلوق سیف بن عمر می باشند.  
و نیز مقطع بن هیثم بکایی که نامش در سند سه روایت سیف در تاریخ طبری آمده است.

و حنظله فرزند زیاد بن حنظله که نام او در سند دو روایت سیف در تاریخ طبری برده شده است و چنین به نظر می رسد که سیف با استفاده از نام حنظله،

برای زیاد فرزند حنظله « صحابه‌های که خود آفریده است » فرزندش، راوی ساختگی تخیلات سیف هستند.

همچنین عبد الرحمن احمری است که نامش در سند هفت روایت سیف در تاریخ طبری آمده است.

در هر صورت ما به بحث و تجسس پرداختیم تا شاید این نامها را که برשמردیم در کتابهای طبقات، و شرح حال راویان، و حتی کتب حدیث پیدا کنیم ولی نام هیچ یک از آنها را در هیچ کجا؛ جز روایت‌های سیف ندیدیم. بنا بر این، سه نفر راوی اخیر یعنی مقطع، و حنظله، و عبد الرحمن را همچون محمد و مهلب از جمله راویان مخلوق تخیلات سیف به حساب آوردیم.

### نتیجه سنجش و بررسی

سیف می گوید که خالد بن ولید به علت پراکندگی سپاهش از ابو بکر کمک خواست، و شخص خلیفه با توجه به تعریف کوتاه و بسیار پرمغزی که از قعقاع بن عمرو تمیمی کرده است، تنها شخص قعقاع را به کمک خالد مأمور می سازد. این قصه را سیف ساخته و جز او کسی دیگر چنین چیزی نگفته است.

سیف فتح ابله را به خالد بن ولید مضری، و در سال دوازده هجری، و در زمان خلافت ابوبکر نسبت می دهد؛ و حال آنکه واقع این است که فتح ابله در زمان خلافت عمر، و به دست عتبۀ بن غزوان و به سال چهارده هجری صورت گرفته است. و ما علت این تحریف را بعداً بررسی خواهیم کرد.

سیف تنها قصه پردازی است که خالد بن ولید را پیاده به جنگ تن به تن فرمانده سپاه ایران که نامش را هرگز خیال کرده است می فرستد، و داستان

شگفت انگیز نیرنگ ایرانیان را مطرح می کند، و قعقاع بن عمرو تمیمی، هم قبیله خود را گره گشای هر مشکلی معرفی می کند، و او را مردی زیرک و هوشیار، و دانا بر موز جنگی و گردی لشکر شکن و پهلوانی شکست ناپذیر، و مورد توجه و عنایت خاص خلفا و سرآمد اصحاب و یاران رسول خدا می شناساند و او را به عنوان سندی قاطع از فخر و مباهات به چشم یمنیان قحطانی می کشد. و بعد از همه اینها، سیف داستان خود را از طریق راویانی روایت می کند که همگی آنها ساخته و پرداخته ذهن قصه پرداز و دروغ ساز خود او هستند و وجود خارجی نداشته اند.

## دست آوردهای حدیث سیف

اکنون ببینیم سیف بن عمر، با ساختن داستان فتح ابله چه چیزی را ثابت کرده و چه ها به دست آورده است:

**یکم:** از مقدمه ای که می چیند، خلیفه ابو بکر زبان به تعریف و ستایش قعقاع بن عمرو تمیمی می گشاید و او را آنچنان گرد و دلاوری معرفی می نماید.

**دوم:** پیش گویی خلیفه در باره شکست ناپذیری قعقاع و اینکه سپاهی که قعقاع در آن باشد، هرگز شکست نخواهد خورد. (۱)  
**پاورقی:**

---

۱- به طوری که خواهیم دید، این دروغ سیف چون تاجی از افتخارات بر سر قعقاع پهلوان افسانه ایش می درخشد. و قعقاع تا آخرین نقشی که در قصه های سیف بر عهده او نهاده شده، به این سخن ناگفته خلیفه ابو بکر انگشت نما و مفتخر است.

**سوم:** گشوده شدن شهری در عراق، به دست خالد قهرمان مضر تا فخری بر سایر افتخارات قبیلهٔ مضر اضافه شود.

**چهارم:** افتخاری برای قعقاع پهلوان شکست‌ناپذیر تمیم در نجات خالد بن ولید از نیرنگ ایرانیان.

**پنجم:** آفرینش سه تن راوی دیگر به نامهای مقطع و حنظله، و عبدالرحمن بر جمع سایر راویان خیالی و ساختگی سیف که در آینده و به خواست خدا به آنها بررسی می‌شود.

## قعقاع در جنگهای حیره

و بلغت قتلاهم فی (الیس) سبعین الفا

تعداد کشته شدگان سپاه ایران در جنگ الیس به هفتاد هزار رسید.

سیف بن عمر

### جنگ مذار و ثنی

طبری پس از شرح فتح ابله از قول سیف روایت می کند:

هرمز پیش از نبرد ابله از پادشاه ایران کمک خواسته بود. شاه درخواست او را با اعزام سپاهی تحت فرماندهی قارن فرزند قریاس اجابت کرد.

چون هرمز کشته شد و سپاهش پراکنده گردید، هرمز را در کنار نهر الثنی جمع آوری کرد و با سپاه اسلام رو به رو شد، و بین دو لشکر جنگ آغاز کردید؛ و دو سپاه با شدت و خشمی هر چه تمامتر در یکدیگر شمشیر نهادند.

سرانجام قارن در این نبرد کشته شد، و شیرازه لشکر از هم گسیخت و سپاه ایران با دادن سی هزار کشته به جز آنها که در رودخانه الثنی غرق شدند شکستی فاحش خورد.

## نبرد ولجه

سیف در باره نبرد الولجه چنین می گوید:

« چون خبر شکست ایران در المذار (۱) و الثنی به شرحی که گذشت به پادشاه ایران رسید، اندرزگر را مأموریت داد تا با جمع آوری سپاهی از رزمندگان عرب آن نواحی و کشاورزان ایرانی به نبرد با خالد بن ولید اقدام کند، و بهمن جادویه را نیز کمک وی تعیین کرد. این خبر چون به خالد رسید، خود را با شتاب به ولجه رسانید و با آنها به نبرد پرداخت، نبردی شدیدتر از نبرد الثنی. صفوف سپاهیان پارس درهم شکست و اندرزگر از معرکه بگریخت و در این فرار بر اثر تشنگی از پای در آمد.»

سیف می گوید: خالد در این نبرد با یکی از رزمندگان پارس که با هزار کس برابری می کرد به نبرد پرداخت و او را کشت! و چون از کشتنش فارغ گشت بر او تکیه زد و در همانجا، میدان نبرد، غذا خواست! این جنگ در صفر سال ۱۲ هجری واقع گردید، و گفته است که ولجه از جانب خشکی به کسکر نزدیک است.

پاورقی:

---

۱- حموی می نویسد: المذار شهرستان منطقه (ميسان) می باشد بین واسط و بصره که از بصره ۴ روز به راه فاصله دارد و قبر عبد الله فرزند علی بن ابیطالب در آنجا قرار دارد اهالی آن مردمی شیعه و سغیه و حیوان صفت بوده در زمان خلافت عمر عتبه بن غزوان پس از فتح بصره آنجا را تصرف کرده است. این مطلب نمونه ای از تعصبات حموی در برخورد با شیعه می باشد.

## نبرد الیس

و در شرح نبرد الیس چنین آورده است: مسیحیان عرب و رزمندگان دیگر عرب از تعداد کشته‌هایی که در نبرد ولجه متحمل شده بودند به خشم آمده، مراتب ناراحتی خود را از این شکست به ایرانیان نامه کردند و در نتیجه جابان به منظور پشتیبانی آنها با سپاهش در الیس به آنها پیوست. جنگی سخت و بی‌رحمانه در میان دو سپاه به وقوع پیوست. در این میان به امید رسیدن قوای کمکی از طرف ایران مقاومت رزمندگان هر چه بیشتر می‌شد خالد به خشم آمد و سوگند خورد که اگر بر آنها دست یابد یکه تن از آنها را زنده نگذارد و رود الیس را از خونشان جاری سازد. سرانجام چون خالد بر آنها پیروز شد، فرمان داد تا همهٔ اسیران را یکجا جمع کنند و هیچ اسیری را نکشند. سپاه خالد برای دستگیری فراریان و جمع‌آوری اسیران به هر طرف شتافتند. سواران اسیران را گروه‌گروه به خدمت خالد آوردند. خالد دستور داد تا مردانی معین، گردن اسیران را در رودخانه بزنند تا از خون آنها آن رود به جریان افتد یک شبانه روز گذشت و فردا و پس فردای آن نیز سپری شد و مرتباً اسیران را از فاصله‌های بسیار دور الیس می‌آوردند و گردن می‌زدند ولی او خون آنها رودی ایجاد نشد. در این موقع بود که قعقاع و پهلوانانی چون او به خالد گفتند: از همان وقت که برای نخستین بار خون فرزند آدم بر زمین ریخته شد با منعقد کردن آن از حرکتش جلوگیری به عمل آمد حالا اگر تو می‌خواهی که رودی از خون انسانها به راه اندازی و از قید سوگند خود رهایی یابی، باید که براین خونها آب ببندی تا از لخته شدن آن جلوگیری نماید «پیش از این واقعه مسیر آب را گرفته بودند، پس ناگزیر شدند تا

سد را بردارند تا آب بر خون جاری شد و رودی خونین به وجود آمد و بر اثر آن آرد لازم برای بیش از هجده هزار سپاهی خالد، وسیلهٔ آسیابهایی که از آن رودخون به گردش در آمد تهیه گردید و سه شبانه روز این آسیابها بر اثر این رود خون در چرخش بودند. و به این مناسبت آن را رود خون نامیدند. چنین رود خونی، به برکت خون هفتاد هزار تن انسان که در آن چون گوسفندان قربانی شده‌اند به وجود آمده است تا سوگند قهرمان یک دنده ای چون خالد مضرى عملی شود.»

### جنگهای دیگر در حیره

آنگاه طبری جنگها بزرگی از خالد را در نواحی مختلف حیره آورده و سخن سیف را چنین پایان می دهد:

و سیف نوشته که قعقاع در نبردهای حیره چنین سروده است:

« خداوند کشته شدگان ما را که در کنار رود فرات، و همچنین آنانکه در نجف آرمیده و به خواب ابدی فرو رفته اند از رحمت خود سیراب کند.»

« ما در سرزمین کاظمه هرمان را پایمال نمودیم، و کنار رود ثنی شاخ قرن را با پاروهای خود شکستیم. آن روز که ما به کنار کاخهای حیره فرود آمدیم بر آنها شکست وارد آمد. در آن روز ما ایشان را از شهرشان بیرون راندیم، و پایه های تختشان از بیم و هراس ما به لرزه در آمد. تیرهای جانکاه خود را در آن روز به



سویشان رها ساختیم و شبانگاه بدان وسیله شربت مرگشان  
چشانیدیم. در آن روزی که مدعی بودند، ما مردمی هستیم که بر  
سرزمینهای حاصلخیز عرب تسلط داریم.»

هدف سیف از آوردن این ابیات این است که نشان دهد این قعقاع بن عمرو  
تمیمی است که به دلاوریها و کر و فرمایش به همراهی خالد بن ولید مضرى در  
میدانهای منطقه حیره به خود می بالد، و افتخار می کند که در نبرد کاظمه با  
هرمز، و در الثنی با قارن، و با نصارای عرب و جنگجویان و نگهبانان کاخهای  
کسری در حیره به نبرد پرداخته، و دست آنها را از تسلط بر سرزمینهای  
حاصلخیز عرب کوتاه ساخته است.

### این روایات تا کجا رفته

اینها مطالبی بود که طبری در باره جنگهای خالد بن ولید در منطقه حیره از  
قول سیف بن عمر روایت کرده، و پس از طبری این اثیر و ابن خلدون آن مطالب را  
از طبری گرفته و در تاریخهای خود ثبت کرده اند و ابن کثیر نیز هم از طبری  
گرفته و هم مستقیماً از سیف بن عمر، و به این موضوع مخصوصاً در تاریخ خود  
تصریح کرده است.

حموی نیز اطلاعات خود را در باء الثنی مستقیماً از سیف گرفته است، آنجا  
که در شرح بر واژه الثنی می نویسد:

نبرد الثنی نبردی مشهور است که بین خالد بن ولید و ایرانیان در نزدیکیهای  
بصره به وقوع پیوسته، و در آن نبرد بود که قعقاع بن عمرو چنین سروده است:

## سقی الله قتلی بالفرات مقیمه... تا و بالثنی قرنی قارن بالجوارف

و نیز در شرح الولجه از قول سیف می گوید:  
ولجه در سرزمین کسکر و کنار صحرا واقع است، خالد بن ولید سپاه ایران را  
در آنجا شکست داد. این مطالب در کتاب فتوح و جزء حوادث سال دوازده هجری  
ثبت شده است و قعقاع بن عمرو در آن نبرد گفته:

« ندیدم قومی را با شهامتتر از قومی که در ولجۀ صحرا دیدم.  
و دیدم کسی را مانند ایشان که روزگار همه آنان را به زبونی و  
خواری کشیده و به رو در افکنده و سران و نامداران را به هلاکت  
رسانیده باشد.»

اینها مطالبی بود که حموی در کتاب خود معجم البلدان نوشته، و عبد المؤمن  
در شرح الثنی و الواجه از او گرفته و در کتاب خود مراصدا لاطلاع آورده است.

## سنجش روایت سیف با روایت دیگران

اما بلاذری در باره المذار می نویسد: مثنی فرزند حارثه در زمان خلافت ابو  
بکر با مرزبان المذار به نبرد پرداخت و او را شکست داد، و در زمان خلافت عمر،  
عتبه بن غزوان به مذار حمله برد و مرزبان آنجا به مقابله او شتافت، بر اثر این  
نبرد خدا سپاه مرزبان را در هم شکست و همه در رودخانه غرق شدند و عتبه  
مرزبان را گردن زد.

در مورد ولجه و الثنی (که تلفظ آن به کسر اول و سکون ثانی است) خبر آنها  
را به جز نزد سیف، در هیچ کجای دیگر ندیدم تا آن را با روایت سیف بسنجم.

بلاذری در باره الیس می نویسد:

خالد بن ولید سپاه به جانب الیس کشید، و جابان بزرگ ایرانیان چون از اندیشه خالد آگهی یافت خود به نزد خالد رفت و با او پیمان عدم تعرض بست به این شرط که اهالی الیس خبرگزار مسلمین باشند و راهنما و پشتیبان آنها در جنگ با ایرانیان.

### قصه رود خان

اما در مورد داستان رود خون و سوگندی که خالد بن ولید خورده بود. ابن درید در کتاب اشتقاق چنین آورده است:

منذر بزرگ در آن روز که افراد قبیله بکر بن وائل را به طرز فجیعی می کشد، و ایشان را بر سر کوهی می برد و پشت سر هم گردن می زد، سوگند خورده بود که از آنان آنقدر آدم بکشد تا خونشان به دامنه کوه برسد! با وجودی که تعداد کشته شدگان بسیار بود، با این وجود خون آنها حتی به نیمه راه هم نرسیده بود و این مسأله عصبانیت و خشم منذر را بیش از پیش افزون می ساخت. در آخر حارث فرزند مالک به منذر گفت: گزندی بر تو مباد! اگر همه مردم روی زمین را هم بکشی، خونشان هرگز به دامنه کوه نخواهد رسید. دستور بده تا بر روی خون آب بریزند، تا خونابه از بالای کوه به جلگه برسد.

راهنمایی حارث مؤثر افتاد و با رسیدن خونابه به دامنه کوه سوگند منذر عملی گردید و حارث نیز «وصاف» لقب یافت.

سیف این داستان زشت و چندیش آور دوران جاهلیت را می پسندد، و شایسته می داند تا نظیر چنین داستانی را به عنوان سندی از افتخارات برای

قبیله مضر بسازد. پس خالد بن ولید مضرى را برای احراز نقش اول آن مناسب می بیند و بر مبنای داستان منذر کبیر و کشتار افراد بی گناه قبیله بکر بن وائل، داستان کشتار هفتاد هزار تن اسیر انسانها، و براه انداختن رودی از خون آنها را در الیس می سازد، تا از این لحاظ نیز قبائل مضر و نزار، چیزی از منذر کبیر کم و کسر نداشته باشند.

### بررسی سند

سیف، عبد الرحمن بن سباه، و محمد بن عبد الله، و مهلب را راوی داستان نبرد الیس معرفی می کند که دانستیم این سه نفر جزء راویان مخلوق ذهن خیال پرداز سیف می باشد و وجود خارجی نداشته اند.

و نیز زیاد بن سرجس احمری سند روایت او است که سیف از این راوی نیز ۵۳ حدیث در تاریخ طبری روایت نموده که چون نام این زیاد را نیز در هیچ کتابی جز روایتهای سیف ندیدم او را چون راویانی که تا کنون به دست داده ایم، جزء راویان مخلوق سیف به حساب آوردیم.

و نیز اشخاص مجهول الهویه و ناشناس دیگری را به عنوان راوی معرفی می کند و همچنین نامهایی را که بین چند راوی مشترک است به عنوان راوی و سند می آورد که بررسی آنها غیر ممکن است.

## نتیجه سنجش و بررسی

سیف بن عمر، تنها کسی است که از نبردهای الثنی، و الواجه سخن می گوید و طبری این مطالب را در مورد نبردهای ثنی و الواجه از او گرفته، و مورخین دیگر که بعد از طبری آمده اند همگی از تاریخ طبری نقل کرده اند.

یاقوت حموی قسمت کوتاهی از داستان سیف را به شرح الثنی بدون اینکه از مأخذ آن ذکر می نماید، در کتاب خود معجم البلدان آورده است. اما در شرح الواجه با اشاره به کتاب فتوح سیف بخشی از داستان سیف را در کتاب خود نقل کرده است. و گمان می رود که حموی نسخه ای از کتاب فتوح سیف بن عمر را به خط ابن خاضبه در دست داشته است، که به خواست خدا به موقع آن را روشن می سازیم.

از اینکه مکانهایی به نام المذار، و الیس بوده و حقیقت تاریخی داشته اند حرفی نیست. اما سیف نحوه فتح آن دو جا را تحریف کرده است. چه کسی که نخستین بار در المذار به نبرد پرداخت و پیروز شد المثنی بود، و برای دومین بار المذار وسیله عبثه بن غزوان فتح گردید و گردن مرزبان آنجا را زده است.

در نبرد الیس دیدیم که خالد با اهالی آنجا پیمان صلح بست به شرط اینکه ساکنان آنجا خبرگزار مسلمین باشند و راهنما و یاور آنها علیه پارسیان.

اما سیف این صلح را به جنگی خونین و خانمان برانداز چندش آور تحریف کرده است که تنها در آن جنگ ۷۰ هزار انسان اسیر را گردن زده اند تا رودی از خون آدمها جاری گردد، و مدت سه شبانه روز آسیابها از چنین خونی به کار افتاده، نان بیش از هجده هزار سپاهی اسلام را به این وسیله تهیه نمایند.

سیف با جنین افسانه ای که ساخته چه قصدی داشته است؟ آیا فقط بر آن سر بوده که افتخاری بر سایر افتخارات قبیلهٔ مضر به ثبت برساند؟ یا به غیر از این محرکی دیگر داشته تا در سایهٔ آن به دیگران بفهماند که اسلام در پناه لبهٔ تیز شمشیر و به راه انداختن رودهای خون! انتشار یافته نه با استقبال ملتها از اسلام، و قیام آنها علیه فرمان روایان خودسر و ستمکارشان که حقیقت مطلب بوده است.

## دست آوردهای حدیث سیف

**یکم:** آفرینش فرمانده سپاهی به نام قارن فرزند قریانس.

**دوم:** خلق محلی به نام الثنی و الواجه تا در کتابهایی که به شرح اماکن می پردازند، شرحی برای آنها نوشته شود.

**سوم:** آفرینش چهار راوی به نامهای مهلب، ابو عثمان بن یزید، زیاد بن سرجس، عبد الرحمن فرزند سیاه که بر شماره راویان در اسلام افزوده شده، و ما در کتاب راویان ساختگی ایشان را بررسی خواهیم کرد.

**چهارم:** سرودی مهیج که زینت بخش آثار ادبی باشد.

**پنجم:** کشته شدن پهلوانی پارسی که هم‌اورد یک هزار سوار بوده به دست خالد مضر و تکیه کردن بر کشتهٔ او و غذا خوردنش در میدان نبرد که شگفت افسانه پرستان را بر می انگیزد، و عطش ستایشگران سلف صالح را با ذکر چنان فضایل و مناقبی فرو می نشاند.

**ششم:** قتل عام انسانها و گردن زدن آنها در چند شبانه روز که همه اسیر و گرفتار آمده اند.

**هفتم:** آسیاب شدن گندم خوراک بیش از هجده هزار سپاهی اسلام وسیلهٔ آسیابهایی که با فشار سیل خون و به مدت سه شبانه روز کار می کرده اند.

**هشتم:** تعداد سی هزار کشته در میدان الثنی، و هفتاد هزار کشته در ایس بروی هم یکصد هزار انسان کشته شده وسیلهٔ سپاه اسلام به جز غرق شدگان آنها!

**نهم:** کرامتی از قعقاع پهلوان شکست ناپذیر تمیم، چه اگر او و امثالش نبودند و پا در میانی نمی کردند، بنا به گفتهٔ سیف خدا می داند که خالد تا چه وقت دست به کار گردن زدن انسانها بود. و این همان چیزی است که دشمنان اسلام با تمام وجود دوست دارند که بشنوند، بشنوند که اسلام در نبردهایش با مخالفین خود چه مایه کشته گرفته و چه سان پیشرفت کرده است، اعلام کنند که اسلام در سایهٔ شمشیر پیروزی یافته نه میل و رغبت ملتها و گرویدن آنها به اسلام عامل پیشرفت آن بوده است.

و مگر نه سیف این نابغهٔ افسانه پرداز، این آرزوی دشمنان اسلام و خود را در سایهٔ افسانه هایش بر آورده است؟!

## قعقاع در حوادث بعد از حیره

مفخره تضاف الی مفاخر بطل تمیم القعقاع  
افتخارات دیگری بر افتخارات قعقاع تمیمی افزوده می شود.

مؤلف

داستان صلح بانقیا

طبری از قول سیف تحت عنوان حوادث بعد از حیره چنین روایت می کند:  
اهالی بانقیا و بسما با خالد بن ولید از در صلح در آمدند و متعهد شدند که به  
شرط عدم تعرض مسلمین به آنها، مبلغ ده هزار دینار علاوه بر خراجی که به  
دربار کسری می پردازند، به خالد کارسازی دارند. خالد با اهالی مزبور پیمان بست  
و قعقاع بن عمرو تمیمی و دیگران را بر آن گواه گرفت.  
و پس از آن طبری چنین آورده است:

چون خالد از کار حیره پرداخت، مرزبانان واقع بین آبادیهای عراق تا  
هرمزگرد، نیز چون اهالی باقینا و بسما، پرداخت دو میلیون، و بنا بر روایت دیگر  
سیف، یک میلیون درهم را به جز آنچه را که باید به دربار کسری و کارگذاران او  
بپردازند، به گردن گرفتند، خالد عهدنامه نوشت و قعقاع و دیگران را نیز بر آن



گواه گرفت. سپس سیف می گوید:

خالد بن ولید که فرماندهی کل قوای اسلام را به عهده داشت، قعقاع بن عمرو را ضمن سایر اشخاصی که بر کشیده پستهایی بخشیده بود، به فرماندهی و حکومت بر مرزها گماشت، و در رسیدی که خالد برای خراج گذاران نوشته بود، قعقاع را گواه گرفت.

### این داستان تا کجاها رفته؟

همه این روایتها را طبری از قول سیف آورده است. و تاریخ نویسانی چون ابن اثیر، و ابن کثیر، و ابن خلدون، آنها را از طبری گرفته و در کتابهای خود نوشته اند. به همچنین مؤلف کتاب الوثائق السیاسیه، سه پیمان نامه مزبور را به عنوان اسناد سیاسی اسلامی در کتاب مزبور ثبت کرده است.

اما مورخین دیگر، به جز سیف، صلح اهالی بانقیا و بسما را بر مبنای هزار درهم نوشته اند، نه ده هزار دینار؟ و اشاره ای هم به نام قعقاع و گواهیهای او نکرده اند و نیز اسمی از صلح بین سرزمینهای آبادی های عراق تا هرمزگرد دیده نمی شود. بلکه در مقابل نوشته اند:

از شهر نشینان، جز با اهالی حیره و الیس و بانقیا عهد و پیمانی بسته نشده است. همچنین از تولیت فرمانداران بر مرزها، و یا گواهی خالد مبنی بر برائت خراج گذاران چیزی در آنها به چشم نمی خورد.

طبری از قول سیف روایت می کند که ابو بکر خالد بن ولید را به قسمت جنوبی و عیاض بن غنم فهری را به قسمت شمالی عراق مأموریت داد. خالد در مأموریت خود قسمتهایی را از جنوب عراق گشود، اما عیاض به محاصره پاریسیان

در آمد و ناچار از خالد کمک خواست، خالد قعقاع را به جانشینی خود در حیره برگماشت و به کمک عیاض به شمال عراق عزیمت کرده از طرفی ایرانیان و عربهای قبایل ربیعه نیروهای خود را در حصید برای جنگ با مسلمانان بسیج کرده بودند و مسلمانان آن ناحیه از قعقاع برای دفع آنها استمداد کردند، و قعقاع سپاهی به کمک آنان فرستاد. چون خالد به حیره بازگشت، قعقاع را برای جنگ با ایرانیان و عربهای جزیره که در حصید با مسلمین می جنگیدند اعزام داشت، قعقاع با آنان رو به رو گردید و به نبرد پرداخت.

در این نبرد که به شکست دشمنان منتهی گردید، فرمانده سپاه پارسیان که روزمهر نام داشت کشته شد و روزبه نیز به دست عصفه بن عبد الله به قتل رسید.

## تاریخ نگارانی که از طبری و سیف نقل می کنند

طبری این مطالب را از قول سیف می نویسد و ابن اثیر، و ابن کثیر و ابن خلدون نیز آنها را از طبری گرفته و در کتابهای خود نوشته اند. ما سخن این سه تن تاریخ نگار بزرگ اسلامی را در مورد طبری و تاریخش، در کتاب خود به نام عبد الله بن سبأ به ترتیب چنین آورده ایم:

**یکم:** ابن اثیر چنین آغاز سخن می کند... آنچه مربوط به تاریخ اصحاب رسول خدا است، ما بدون کم و کاست از طبری نقل نمودیم.

**دوم:** و این ابو الفداء است که می گوید: ما سخن از ابن اثیر گرفته ایم و تاریخ او را مختصر و فشرده ساخته ایم.

**سوم:** ابن خلدون می نویسد: سخن در خلافت اسلامی، و آن چه که مربوط به جنگهای رده و فتوحات می شود، به طور اختصار از تاریخ طبری نقل شده است.

**چهارم:** اما ابن کثیر، غالباً به منبع و یا منابع اخبار خود که طبری است تصریح می کند، و یا در مواردی هم مستقیماً نام سیف را می آورد و او را سند داستان خود معرفی می کند.

حموی به همین داستان سیف اعتماد می کند و آنجا که نام حصید را می برد چنین می نویسد: حصید بیابانی است بین کوفه و شام، که در آنجا قعقاع بن عمرو در سال ۱۳ ه با نیروهای ایرانیان - عربهای ربیعه و تغلب - جنگی سخت کرد، و روزمهر، و روزبه فرماندهان سپاه آنها کشته شدند و قعقاع در آن نبرد چنین حماسه سرایی کرده است:

« اسماء را خبر کنید (۱) که همسرش در بارهٔ روزمهر پارسی به آرزوی خود رسید. در آن روز که در سرزمین حصید با شمشیرهای آختهٔ هندی به گروه های ایشان حمله ور شدیم و مغزهای سر ایشان را درو می کردیم.»

اینها را سیف گفته و طبری از او گرفته، و دیگران که پس از طبری آمده اند سخن از طبری گرفته اند.

به جز سیف هیچ کس دیگر نگفته است که عیاض با خالد مأمور عراق بوده بلکه بر عکس او را به همراه ابو عبیده و در شام نوشته اند.

از طرفی موضوع حصید، و جنگ در آنجا را جز سیف، نزد هیچ کس دیگر

پاورقی:

---

۱- عرب را رسم بر این بوده است که در نبردها، نام خواهر یا همسر خود را در حماسه سرایش می برده و افتخارات خود را بر می شمرده است.

سراغ نداشتیم.

## بررسی سند

سیف حدیث مورد بحث را از طریق محمد و مهلب و زیاد روایت می کند که هر سه را دانستیم از آفریده ها و گروه راویانی خیالی او می باشند. و نیز از طریق غصن بن قاسم کنانی که سیف از او سیزده حدیث در تاریخ طبری روایت می کند.

همچنین از شخصی به نام ابن ابی مکنف، از این دو تن نامی در طبقات و فهرست راویان نیافتیم.

و بالاخره سیف راوی پنجم این داستان را مردی از بنی کنانه معرفی می کند که برای ما معلوم نشد. نام این مرد را سیف در خیال خود چه گذاشته تا به دنبالش بگردیم. روی این اصل این قبیل راویان را نیز حق داریم تا جزء مختلقات او به حساب آوریم.

## دست آوردهای این حدیث

**یکم:** سه پیمان نظامی و صلح نامه که جزء مدارک سیاسی آمده است.

**دوم:** آفرینش مکانی به نام حصید که نامش در کتابهای جغرافیا می رود.

**سوم:** اشعاری که شایستگی مطالعه آنها در کتابهای ادب به چشم می خورد.

**چهارم:** افتخاری مزید بر سایر افتخارات ققاع قهرمان افسانه ای تمیم.

اینها همه به جای خود، اما چه موردی داشت عیاض را که به همراه ابو عبیده در شام می جنگید، به همراهی خالد به عراق بکشاند، اگر زندقه یا چیز دیگر او را بر نیانگیخته تا تاریخ اسلام را تحریف کند؟!

## قعقاع در مصیخ و فراض

و بلغ قتلهم فی المعرکه و الطلت مائة الف

کشته شدگان رومیان در جنگ فراض به صد هزار نفر بالغ گردید.

سیف

جنگ مصیخ

طبری از قول سیف روایت می کند که ایرانیان و قبایل مختلف عرب پس از شکست در حصید از خنافس به مصیخ که بین حوران و قلت واقع است عقب نشستند و سپاه پراکنده خود را جمع آوری نمودند. چون خبر اجتماع آنها در مصیخ به گوش خالد رسید، نامه ای به قعقاع، و ابی لیلی بن فدکی، و اعبد بن فدکی، و عروه بن بارقی نوشت و طی آن خاطر نشان ساخت که در فلان شب و در فلان ساعت با سپاه زیر فرماندهی خود در فلان جای مصیخ حاضر باشند. آنها نیز در همان موقع و طبق قرار قبلی حاضر شدند و از سه جانب بر سر دشمن که همگی به خواب خوش فرو رفته بودند تاختند و از کشته آنها پشته ها ساختند تا جایی که مردم چنان منظره ای را تشبیه کردند به لاشه گوسفندانی که بر یک دیگر انباشته شده باشند!!

و نیز گوید:

در سپاه دشمن در اردوگاه آنان، عبد العزی نمری، و لبید بن جریر که اسلام آورده و نامۀ ابو بکر که به اسلام آن دو گواهی می داد به همراه داشتند حضور داشتند و در این گیر و دار کشته شدند خبر کشته شدن آن دو نفر به ابو بکر رسید، و به خصوص این که عبد العزی در همان دل شب و با حملۀ سه جانبۀ خالد و یارانش بانگ برداشته بود که: ای خدای محمد تو پاک و منزهی! چون آن دو نفر به ناروا کشته شده بودند ابو بکر خونبهای آن دو را به فرزندانسان پرداخت. عمر از شنیدن کشته شدن آن دو و همچنین مالک بن نویره بر خالد خورده گرفت و ناراحت شد و ابو بکر در مقام تسلیت خاطر عمر می گفت: به هر کس که در میان جنگجویان سر کند چنین خواهد رسید!

### این داستان تا کجا رفته؟

حموی بر گفتهٔ سیف به دیدۀ اعتبار نگریسته و به استناد آن شرحی بر مصیخ نوشته و آن را مکانی واقعی پنداشته و گفته است: مصیخ منطقه ای است بین حوران و قلت که جنگی خونین بین خالد بن ولید و قبیلۀ تغلب در آنجا روی داده است... تا آنجا که می گوید: و قعقاع در آن جنگ به مناسبت چنین سروده است:

« از قبیلۀ تغلب نبرد روز مصیخ ما را پیرس، آیا آن کس که می داند با آنکس که نمی داند برابر است؟ وقتی که ما بر ایشان شبیخون زدیم، بر اثر این شبیخون ما از ایشان فقط نامی باقی

ماند. قبایل ایاد و نمور نیز با قبیلهٔ تغلب (۱) حضور داشتند و همهٔ آنها این سخنان را که لرزه بر اندامشان می انداخت گوش می کردند.»

شما این مطالب را فقط نزد سیف قصه ساز افسانه پرداز می توانید بیابید چه دیگران هیچ گونه اشاره ای به مصیخ و جنگ آنجا ننموده اند. زیرا آنان در مقام حقیقت نویسی بوده اند، نه افسانه سازی.

### بررسی سند

حدیث سیف در داستان مصیخ بنی الرشاء دنبالهٔ سخن او در مورد وقایع بعد از حیره است که گذشت بنا بر این همان سند را دارد، و دانستیم که راویان آن همگی ساخته و پرداختهٔ خیالات او است.

### نتیجهٔ سنجش و بررسی

**یکم:** خلق مکانی به نام مصیخ بنی البرشاء که از آن در کتابهای جغرافیا نام برده می شود.

**پاورقی:**

---

۱- قبایل ایاد و نمور و تغلب را سیف چنین خیال کرده است که دوشادوش یک دیگر در آن معرکه شرکت داشته اند.



**دوم:** خلق فردی صحابی به نام اعبد بن فدکی و برادرش ابو لیلی و صحابی دیگری به نام نمری که ابو بکر او را عبد الله نامیده و شرح حال آنها طبق افسانه های سیف بیاید.

**سوم:** ابیاتی از قعقاع قهرمان افسانه ای تمیم.

**چهارم:** پیدایش جنگی خونین و بی رحمانه که در آن کشته ها چون لاشه گوسفندان سر بریده در هامون بر هم انباشته شده بدان سان که افسانه پرستان و کرامت خواهان سلف را از سویی و دشمنان دیرین اسلام را از سویی دیگر به شادی و طرب وامی دارد و چنین چیزهایی را بیرون از روایات ساختگی سیف هرگز نتوان یافت.

## نبرد فراض

طبری از قول سیف چنین روایت می کند که پس از واقعه مصیخ فراریان تغلب در الثنی و زمیل اجتماع کردند و خالد ولید به همراهی قعقاع همان بلا را بر سرشان آوردند که در مصیخ گذشت. آن وقت می نویسد که: خالد به سوی فراض که در مرزهای شام و عراق است عزیمت نمود.

سیف می گوید: رومیان به خشم آمدند و از مرزبانان ایران به جنگ افزار و نفر کمک گرفتند، و از قبایل مختلف عرب چون تغلب و ایاد و نمر یاری جستند و بدین سان نیرویی عظیم فراهم کرده مدتی طولانی، با خالد ولید به نبردی خونین پرداختند. سرانجام رومیان شکست خوردند و همگی روی به گریز نهادند، خالد دستور داد تا فراریان را از دم تیغ بگذرانند، سواران ایشان را گروه گروه با سرنیزه به یکجا گرد آورده، گردن می زدند.

شماره کشته شدگان به این ترتیب و میدان جنگ روی هم به یکصد هزار تن بالغ گردید! سپس طبری می نویسد که: در این نیروی کشی خالد، جنگهای متعددی صورت گرفت و حماسه های بسیاری خوانده شد...

سپس خالد به حیره بازگشت و در این بازگشت عاصم بن عمرو و برادر قعقاع را فرمان داد تا به همراهی سپاهیان حرکت کند، و بر دنباله سپاه شجره فرزند اعزرا فرماندهی داد و چنین شایع ساخت که خود در دنباله سپاه جای دارد. پس دور از چشم دیگران، پنج روز باقی مانده از ماه ذیقعده از سپاه بیرون شد و از آن کناره گرفت و به قصد حج به سوی مکه عزیمت نمود و زمانی بازگشت که هنوز دنباله سپاه به حیره نرسیده بود. خبر این عزیمت ناگهانی خالد بر خلیفه ابو بکر گران آمد و بر آشفته و به عنوان تنبیه وی را از عراق به شام مأمور ساخت.

بر این روایت حموی اعتماد کرده و در مورد فراض می گوید: بنا بر آن چه در کتاب فتوح سیف آمده، خالد بن ولید (رض) ناگهان بر قبیله بنی غالب در فراض که از مرزهای مشترک شام و عراق و جزیره و در قسمت شرقی فرات واقع است، و رومیان و عرب و ایرانیان در آنجا اجتماع کرده بودند به تاخت و جنگی سخت و خونین کرد.

سیف می گوید: در آن جنگ یکصد هزار نفر کشته شدند، آنگاه خالد ده روز به آخر ذی حجه سال ۱۲ ه باقی مانده بود که از سفر حج به حیره بازگشت و قعقاع به مناسبت در آن چنین سروده است:

« در سرزمین فراض گروه های پارسیان و رومیان را دیدیم که طول ایام سلامت ایشان را کسل و غمگین ساخته بود. چون ما به ایشان رسیدیم، جمعیتشان را پراکنده ساختیم و سپس به قبیله بنی رزام شبیخون زدیم و هنوز سپاه اسلام درست جا به جا نشده بود که دشمنان چون گوسفندان سر بریده پخش شده بودند.»

## بررسی سند

راویان حدیث فراض سیف، محمد و مهلب می باشند که دانستیم وجود خارجی ندارد و از مختلقات سیف می باشند. همچنین ظفر بن دهی است که از جمله اصحابی است که او آفرید و ترجمه اش به خواست خدا بیاید. و نیز مردی از بنی سعد که ندانستیم که سیف نام او را چه خیال کرده تا در باره اش تحقیق کنیم.

## نتیجه این بحث

نبرد الثنی و زمیل را آنجا که به خواست خدا است از ابی مفرز، صحابی مخلوق تخیلات سیف سخن خواهیم گفت، شرح می دهیم. اما نبرد الفراض از به ناگهان تاختن خالد و شبیخون زدن و کشتن یکصد هزار انسان، و خودستاییها و رجز خوانیهای قعقاع در آن و غیره، و حج گزاران خالد دور از چشم دیگران، همه و همه چیزهایی است که سیف به تنهایی گوینده و بافنده آن خیالات است و طبری نخستین تاریخ نویس مشهور و معرفی است که آن افسانه ها را از او گرفته و در کتاب تاریخ مورد اعتماد دیگرانش ثبت کرده، و از طبری دیگر تاریخ نویسان بعد از وی اقتباس نموده اند. تنها تفاوت مشهود در این نوشته ها این است که طبری طبق عادتی که داشته از نوشتن اشعار و رجزها در تاریخش خودداری

کرده، گرچه اشاره نموده که در آن جنگها رجزهای بسیار سروده شده است. اما حموی جغرافیا نویس معروف، قسمتی از آن رجزهای قعقاع را با تصریح به کتاب فتوح سیف، و قسمت دیگری از آنها را به هنگام سخن پیرامون معرفی الفراض در کتاب خود آورده است.

ولی مطلب قابل تأمل در این است که طبری از قول سیف می نویسد که خالد بن ولید چنین وانمود کرد که در ساقه لشکر است، آن وقت دور از چشم دیگران و پنج روز باقیمانده از ماه ذی قعدة به قصد حج از فراض بیرون می رود؛ و بنا به قول حموی ده روز باقیمانده از ماه ذی حجه مراجعت کرده به سپاه خود ملحق می شود، باید دید که چه طور شده در این مدت بیست و پنج روز عدم حضور فرمانده کل قوا در سپاه محسوس نیفتاده است؟! در این مدت چه کسی با سپاهیان نماز گزارده، (۱) افسران سپاه چه طور از غیبت او مطلع نشده اند، و بالاتر از همه شخص خالد چگونه توانسته است مسافت بین حیره و مکه را در آن روزگار در مدت نه روز بپیماید؟! اینها مواردی است که ما را به تأمل وا می دارد، و موجب آن می شود تا در باره این قبیل مطالب بیشتر به بحث و تحقیق پردازیم. ما به خواست خدا علت این که سیف چنین داستان حجی را با چنان شرایطی برای خالد بن ولید ساخته و پرداخته است بعدها مورد بحث و بررسی خود قرار خواهیم داد.

## دست آوردهای داستان جنگ فراض

**یکم:** افتخاری برای خالد بن ولید قهرمان مضرى و قعقاع پهلوان تمیم در میدانهای نبرد.

**دوم:** ذکر کرامتی برای خالد در طی مسافتی بس دور و دراز در مسیر حج.

**سوم:** خلق فردی صحابی به نام شجره جزء اصحاب رسول خدا.

**چهارم:** یکصد هزار کشته از انسانها، چیزی که دشمنان اسلام را با به دست آوردن چنین دست آویزی شاد و خرسند می سازد.

**پنجم:** اشعاری که بر ثروت ادبی اسلام افزوده گردیده و بالاخره قصه و داستانی که دوست داران افسانه ها و هواداران کرامت سلف را به طرب وامی دارد.

پاورقی:

۱- بخصوص در آن زمان رسم چنین بوده است، که در همه حال سپاه اسلام نماز پنج گانه را، پشت سر فرمانده کل قوا که به امامت پیش می ایستد برگزار می نموده است.

## قعقاع در مسیر خالد به شام

و فیہم صحابہ و رواة مخت قان

در سند این داستان صحابیان و راویان افسانه ای بسیار به چشم می خورد!!

مؤلف

### داستان اعزام خالد به شام

مورخین نوشته اند که چون عمروعاص کثرت سپاه دشمن را در شام مشاهده کرد نامه ای به ابو بکر نوشت و موضوع را به او گزارش داد و از او کمک خواست. ابو بکر با مسلمانانی که گرداگردش بودند به مشورت پرداخت و در آن میان عمر بن خطاب چنین گفت: ای جانشین رسول خدا! به خالد بنویس تا با سپاهیان به شام عزیمت کنند و به عمروعاص یاری دهد: ابو بکر چنین کرد و نامه ای به خالد نوشت. چون نامه ابو بکر به خالد رسید گفت: این کار عمر است، از حسادتی که با من دارد نخواست تمامی عراق به دست من گشوده شود. خواست تا من کمک عمرو و یاران او و از جمله آنان باشم. اگر فتحی دست داد ما هم در آن شریک هستیم. یا زیر دست یکی از آنها تا اگر پیروزی حاصل شود به نام او تمام شده باشد نه من.

و در روایت دیگر گوید: این کار اعیسر (۱) فرزند ام شمله است. او خوش نداشت که فتح تمامی عراق به دست من صورت گیرد... تا آخر.

سیف نمی خواست که بد بینی و دشمنی موجود بین خلیفه امر، و خالد قهرمان که هر دو از مفاخر قبیله مضر هستند بر سر زبانها باشد.

همچنین خوش نداشت که خالد را از فتح عراق پاک محروم سازد. روی این اصل در مقام معالجه برآمد و آن داستانها که گذشت در فتح شهرهای عراق در حق خالد ولید ساختن است که ما قسمتی از آن را از نظر خوانندگان خود گذرانیده ایم. همچنین عزیمت خالد را از عراق به سوی شام همچنان که در حدیث سیف دیدیم، با وضع و ساختن داستانی به این ترتیب: دو تن از مسلمانان در حمله ناگهانی خالد در مصیخ بنی البرشا کشته شدند، و عمر از کشته شدن آنها بر خالد خشم گرفت، و همچنین سرگرانی خلیفه ابو بکر در عزیمت خالد به طور پنهانی به مکه همه اینها را سیف مقدمه آن قرار داد و بالاخره نتیجه گرفت که اینها عامل آن بوده است تا موجب مأموریت وی به جانب شام باشد و او را از فتح عراق باز دارد. کما این که در حدیث دیگر روایت می کند که مرتباً عمر از خالد ولید نزد ابو بکر بد گویی می کرد ولی ابو بکر زیر بار نمی رفت و می گفت: من شمشیری را که خداوند از نیام برکشیده است غلاف نخواهم کرد. سپس نامه ابو بکر را در حدیثی دیگر به خالد می آورد که همگی آنها ساخته و پرداخته است و کمترین اثری از حقیقت در آن به چشم نمی خورد، و پس از این همه مقدمه سازی در حدیث هم چنین می گوید:

خالد در حق عمر بد گمان بود و می گفت: این کار او است، از حسادت نخواست تا عراق به دست من گشوده شود و به نام من تمام گردد، با وجود اینکه

پاورقی:

---

۱- اعیسر، تصغیر اعسر است که در زبان عربی به آن کس گفته می شود که چپ دست باشد. یعنی کارهایی را که معمولاً با دست راست انجام می دهند او با دست چپ انجام دهد.

خداوند مرزهای عراق را به دست من شکست، و مردم آن سامان را هیبت و ترس من به دلشان انداخت، و مسلمانان را به پیکار آنان به وجود من تشویق و جرأت داد!

و بالاخره در حدیث ششم می گوید: اما این را نمی دانست (یعنی خالد) که عمر تقصیری ندارد تا قعقاع به او گفت: سخن از عمر کوتاه کن. به خدا قسم ابو بکر دروغ نگفته است و تظاهر نکرده. خالد به قعقاع گفت: راست گفتی! لعنت بر خشم و بد بینی! به خدا قسم ای قعقاع تو مرا به خوش بینی واداشتی و به عمر خوش بین ساختی، و قعقاع در پاسخ خالد می گوید: سپاس خدای را که تو را راحت ساخت خیر و نیکی را در نهاد تو باقی گذارد، و شر و بد بینی را از تو دور کرد!!

از این حدیث سر آن همه افسانه سازی و دروغ پردازی در باره آن همه غنائم جنگی و پیروزیهای خالد را از زبان سیف به خوبی درک می کنیم. سیف این داستانها و افسانه ها را سر هم کرده و ساخته است تا سر انجام به زبان خالد ولید بگوید: خداوند به وسیله من مرزهای عراق را در هم کوبید، و مردم آن سامان را به وجود من به وحشت و هراس انداخت، و مسلمانان را به جنگ و نبرد با آنان جرأت و جسارت داده است. این همه فضل و افتخار پس از خالد بن ولید به قهرمان بی نظیر تمیم قعقاع و برادران تمیمی او می رسد، و سرانجام از جانب قعقاع به تزکیه نفس خالد از آلودگیهای بدبینی باز می گردد. همچنان که در داستان رود خون دیدیم که چگونه این فضل و افتخارها بین این دو تن قهرمان شکست ناپذیر رد و بدل شده است.

سیف برای خالد بن ولید در شام نیز، همچنان که در عراق نموده اقدامات و افتخارات قابل توجهی به دست دادن است که به ذکر آنها خواهیم پرداخت.



## بررسی سند

راویان حدیث سیف در مورد بازگشت خالد بن ولید از عراق به سوی شام، همانهایی هستند که داستان الفراض را از آنها نقل نموده است که دیدیم همه راویان آن ساختگی و مخلوق تخیلات سیف بوده اند.

## خلاصه بررسی

طبری در تاریخ خود در ذکر حوادث سال ۱۲ هـ سخنان سیف را در نبردهای قعقاع به همراهی خالد در عراق آورده، و حموی در کتاب جغرافیای خویش اماکنی را که سیف از آنها نام برده، آورده است آن وقت از طبری، ابن اثیر و ابن کثیر و ابن خلدون و دیگر تاریخ نویسان تمام این مطالب را که ما آورده ایم گرفته و در کتابهای تاریخ خود ثبت کرده اند.

چه به طوری که گفتیم آنها در مورد تاریخ صحابه تنها به طبری مراجعه کرده و از او گرفته اند و طبری نیز سند تاریخ معتبرش محتوای کتاب های فتوح و جمل سیف بن عمر تمیمی است! و ما این مطلب را بسی روشنتر در منشأ افسانه سبائیان در کتاب خود به نام عبد الله بن سبأ ثابت کرده ایم.

## اما سخنان غیر سیف

بلاذری در کتاب معتبر خود فتوح البلدان، فتوح خالد را در عراق به تفصیل شرح داده و در آنجا هیچ نامی از قعقاع و صدها هزار کشته، و آن همه جنگهای متعدد و شهرهای گشوده شده چون نبردهای الثنی و الولجه و حصید و غیره نرفته است.

طبری نیز جنگهای خالد را از طریق غیر سیف، یعنی از طریق ابن اسحق تقریباً مانند بلاذری آورده و در آن هم از قعقاع و آن همه مطالب اثری نیست. دینوری هم قسمتهایی از نبردهای خالد را در عراق در کتاب خود به نام اخبار الطوال ثبت کرده و در آن هم قعقاع و آن همه افسانه ها وجود ندارد. بلکه آنچه گفته شده است تنها نزد سیف بن عمر یافت می شود و او منشأ همه این افسانه سازیها و دروغ پردازیها است.

## خالد در مسیر شام

سیف در کیفیت سفر خالد به شام می گوید: خالد به جانب سوی که دهکده ای در سماؤه عراق است عزیمت کرد و از آنجا به مصیخ بهراء واقع در قصوانی حمله برد و مصیخ یکی از آبادیها است. اهالی نمر به می گساری مشغول بودند و ساقی آنها به خواندن این بیت مشغول: ایا ساقی، می صبحگاهیم ده پیش از آن

که سپاه ابو بکر در رسد! « که به یک ضربت شمشیر گردنش را زدند و خونش با شرابی که در پیاله به دست داشت به هم آمیخت!  
و نیز طبری از قول سیف روایت می کند:

خالد بن ولید، اسیران بهراء را به همراه خود به « سوی » برد و در آن جا بود که به وی گزارش رسید. قصابیان در مرج راهط سپاهی فراهم آورده اند. پس از سوی به جانب آنان شتافت، و در مرج الصفر به ایشان رسید و با آنها که فرماندهانشان حارث بن الایهم بود سخت جنگ کرد و سپاهیان و خاندان ایشان را از بنیان بر انداخت و سپس چند روزی را در آن مرتع اقامت کرد و از همان جا خمس غنائم جنگی را به خدمت ابوبکر به مدینه فرستاد آنگاه به جانب قنات بصری که نخستین شهر از شهرهای شام بود که به دست خالد و سپاهیان عراقیش گشوده شد حرکت کرد و در قنات بصری فرود آمد. خالد از قنات بصری با نه هزار تن سپاهی به قصد جنگ با رومیان در واقوصه فرود آمد و با آنها به جنگ پرداخت. پایان سخن طبری.

### این داستان تا کجا رفته

ابن اثیر همین مطالب را از طبری گرفته و در تاریخ خود ثبت کرده، ابن عساکر در ترجمه قعقاع روایت سیف را نقل کرده و در پایان آن می نویسد: قعقاع بن عمرو در مسیر خالد از سوی به واقوصه چنین سروده است:

## حماسه های قعقاع

« ما صحراهای خشک و سوزان را با اسبهای خود در نوردیدیم، و از سوی به جانب فرافر عزیمت کردیم. در همانجا نبرد بهراء را آغاز نمودیم، و همانجا بود که شترهای سفید و زرد مرا به تک به سوی آن بیگانه غیر عربی که می گریخت و فرار می کرد برد. به شهر بصری گفتند، چشمت را باز کن، خود را به کوری زد، چه در مرج الصفر. گروههایی به سر کردگی ایهم و حارث غسانی چون حیوانات درنده خشمگینی اجتماع کرده بودند. ما در مرج الصفر نبرد را آغاز کردیم، و بینی قبیله غسان را همه بریدیم طوری که بر ایشان بینی نماند! در آن روز غسانیان همه گریختند، مگر آنانکه با شمشیر ما پاره پاره بر زمین افتاده بودند. از آنجا به بصری باز آمدیم، و آن را یافتیم و او نیز آنچه را که در خود پنهان داشت برای ما آشکار کرد. درهای بصری را گشودیم و سپس از آنجا بر پشت شتران به جمع عشیره ها به برموک روی آوردیم.»

این رجز را ابن عساکر در پایان روایت سیف نقل کرده است، در حالی که طبری طبق سنتی که غالباً در حذف اشعار و رجزها در تاریخش دارد، آن را نیاورده و از روایت سیف حذف کرده است.

حموی نیز به حدیث سیف در معرفی مصیخ استناد کرده است آنجا که می گوید: مصیخ بهراء آبادی دیگری است در مرز شام، که خالد بن ولید موقعی که به

شام عزیمت کرد، بعد از سوی در آنجا اطراق نموده است و چون خالد مردم مصیخ را در حال غفلت یافت، این بی خیالی آنان را به کام مرگ کشانید. چه خالد به سپاهیان خود فرمان داد تا بر آنها بتازند، بزرگ آن مرد چون چنین دید بانگ برداشت: «ایا ساقیا می صبحگاهی بده پیش از اینکه سپاه ابو بکر برسد، شاید که مرگ ما نزدیک باشد و ما نمی دانیم» که با یک ضربت شمشیر گردنش را زدند و خونس با شرابش به هم آمیخت و چون کار آنها را پاک بساختند اموال ایشان را به غنیمت بردند و خمس غنایم را برای ابو بکر (رض) به مدینه فرستادند.

خالد پس از آن عنان عزیمت به جانب یرموک کشید، و قعقاع بن عمرو ضمن اشعاری از مصیخ بهراء چنین یاد کرده است. آن وقت حموی سه بیت اول اشعاری که گذشت آورده است.

حموی همچنین در موضوع یرموک به همین حدیث سیف استناد کرده که می گوید: قعقاع بن عمرو در مسیر خالد از عراق به جانب شام چنین سروده است... آن وقت قسمت دوم اشعار قبل را بیان می کند.

عبد المؤمن در شرح بر یرموک و مصیخ، در کتاب خود به نام مراصد الاطلاع به نوشته حموی استناد کرده است.

## سنجش روایت سیف با دیگران

آنچه در این مورد از فتوح خالد آوردیم نوشته های سیف بن عمر است. اما در نوشته دیگران اولاً به هیچ روی نامی از مصیخ بهراء برده نشده است. ثانیاً در مورد فتح بصری همه مورخین بر این متفقند که سپاهیان اسلام پیش از اینکه خالد به آنجا برسد، به سرکردگی ابو عبیده جراح، و یزید فرزند ابو سفیان و

شرحبیل فرزند حسنه آنجا فرود آمده بودند که خالد و سپاهیان او رسیدند و به آنها پیوستند بنا بر این فتح بصری تنها وسیله خالد و سپاهیان عراقی او صورت نگرفته است.

### بررسی سند

سیف حدیث خود را در مورد حرکت خالد از عراق به سوی شام از طریق راویانی چون محمد مهلب که از مخلوقهای ذهن او هستند روایت می کند. همچنین از طریق عبید الله فرزند محفز بن ثعلبه که یکی از افراد قبیله بکر بن وائل برایش روایت کرده است. اما عبید خودش از آن دسته راویانی است که شناخته نشده و مخلوق ذهن سیف است، و سیف از او سه حدیث در تاریخ طبری روایت کرده است. ولی آن فرد قبیله بکر بن وائل کیست تا به دنبالش در فهرست روایات حدیث بگردیم؟

### نتیجه سنجش و بررسی

ابن عساکر یک حدیث سیف را از اول تا به آخر آن در ترجمه قعقاع نقل می کند و بخصوص تأکید می کند که این حدیث سیف است. طبری حدیث سیف را در مورد گزارش سفر خالد به شام روایت می کند و رجزهای آن را همچنان که عادت او است حذف می نماید.

حموی قسمتی از آن حدیث را در معرفی مکانی به نام مصیخ و قسمت دیگر را در شرح بر یرموک بدون این که نامی از راوی حدیث بیاورد نقل می کند، و همین امر باعث می شود که شخص محقق را به شک و تردید اندازد که ممکن است نام قعقاع در غیر روایات سیف نیز آمده باشد، همچنانکه همین توهّم در امر مصیخ نیز به چشم می خورد، در صورتی که او نمی داند مصیخ خود زائیده خیالات داستان پرداز و افسانه سازی چون سیف بن عمر است و اصلاً وجود خارجی ندارد.

## دست آوردهای حدیث سیف

**یکم:** ثبت قهرمانیهای برای خالد بن ولید.

**دوم:** خلق مکانی به نام مصیخ که نامش در جغرافیا می آید.

**سوم:** اشعاری از قعقاع تا زینت بخش گنجینه ادبیات عرب گردد.

**چهارم:** ثبت نخستین فتح و پیروزی در شام وسیله خالد بن ولید و سربازان عراقی او عراقی که میهن سیف بن عمر است.

## قعقاع در جنگهای شام

کم من اب لی قد ورثت فعاله  
چه بسیاریند نیاکان من که نیکی و شجاعت را از آنان به ارث برده ام.

قعقاع قهرمان افسانه ای سیف

### داستان جنگ یرموک

طبری ضمن حوادث سال ۱۳ ه از قول سیف می نویسد، که خالد بن ولید در نبرد یرموک فرماندهی یک گردان از هنگ آسواران را به عهده قعقاع بن عمرو گذاشت و به او فرمان داد تا به نبرد با دشمنان برخیزد.  
قعقاع خود را برای نبرد آماده ساخت و چنین خواند:

« ای کاش پیش از در هم آمیختن سپاهیان جنگجو و شجاع،  
تو را در حالی که در میان دسته سواران بودی، در میدان نبرد می  
دیدم و با تو رو به رو می شدم».

سپس طبری از قول سیف به شرح نبرد پرداخته، آرایش جنگی رومیان را به طرز عجیبی توصیف کرده از جمله می گوید: رومیان افراد سپاهی خود را به این ترتیب دسته بندی کرده بودند:



هشتاد هزار نفر آنها در ردیفهای به هم فشرده خود را به یک دیگر بسته بودند! و چهل هزار جنگنده فدایی نیز خویشتن را با زنجیر به یک دیگر مربوط ساخته! و چهل هزار تن سپاهی دیگر نیز دستارهایشان را به یک دیگر بسته بودند! علاوه بر اینها هشتاد هزار سواره، و هشتاد هزار مرد جنگی پیاده، چنین نیرویی عظیم و در عین حال شگفت انگیز سپاه دشمن را تشکیل می داده است.

خالد با سپاهیانش بر پیاده نظام دشمن حمله برد و آنان را چنان در هم کوبید که سپاه دشمن چون دیواری به یک باره فرو ریخت! قوای رومیان به سوی خندق خود شتافتند و مانند برگ خزان گروه گروه در پرتگاه واقوصه بر روی هم در می غلطیدند و از پای در می آمدند. بدین سان قتل گاهی عظیم از آن همه افراد سپاهی که خود را به یکدیگر بسته بودند در واقوصه به وجود آمد. کافی بود که یک تن از آنها از پای در آید تا ده تن از یاران خود را با خود به پرتگاه سرنگون کند، و به این ترتیب یکصد و بیست هزار تن از قوای دشمن به هلاکت رسیدند!!

ابن عساکر در پایان این روایت که از سیف بن عمر در مورد واقوصه نقل کرده، و همچنین آنجا که شرح حال قعقاع را از روایت های سیف آورده، در هر دو مورد اشعار زیر را نقل کرده و گفته است: و قعقاع بن عمرو تمیمی در نبرد یرموک چنین سروده:

« آیا ندیدی که ما در نبرد یرموک پیروز شدیم، آنچنانکه در جنگهای عراق پیروزی به دست آوردیم؟ ما پیش از یرموک شهر بصری را که شهری نفوذ ناپذیر بود گشودیم. و همچنین شهرهایی که بکر بودند، و تاکنون کسی آنها را فتح نکرده بود ما آنها را فتح کردیم، و شهر مرج الصفر را با اسبهای نجیب و باد پای خود گشودیم. هر کس که در مقابل ما پایداری کرد، به ضرب شمشیر تیز آب دار او را کشتیم و با غنایم جنگی باز گشتیم. در نبرد

واقوصه: آنقدر از رومیان را به خاک هلاک افکندیم، و آنها در میدان نبرد برای ما از فضلۀ کبوتری بی ارزشتر بودند. گروه های ایشان را در نبرد واقوصه با شمشیر برآن در هم پاشیدیم و در پهنۀ کار زار واقوصه از پای در آوردیم و در آن هنگام است که بر روی هم در می افتادند، با حالتی بسیار سخت و ناگوار و سرانجامی دردناک و الم بار.»

ابن کثیر این حدیث سیف را با اشعار قعقاع یکجا در کتاب تاریخ خود آورده، ولی ابن اثیر اصل روایت را نقل کرده ولی اشعار مزبور را ثبت نکرده است. و حموی در لغت واقوصه قسمتی از حدیث سیف را آورده چنین می گوید: واقوصه بیابانی است در شام در سرزمین حوران، که در آنجا سپاهیان مسلمین در زمان خلافت ابو بکر فرود آمده با رومیان به جنگ پرداخته اند و قعقاع بن عمرو در آن نبرد چنین سروده است. آنگاه به مقتضای مقام بیت اول و پنجم تا هفتم آن را می آورد.

## ارزیابی حدیث سیف

سیف فتح یرموک را در سال سیزدهم از هجرت، و پس از فتح بصری نقل می کند. ولی ابن اسحق و دیگر مؤرخین فتح اجنادین را بعد از بصری آورده، و فتح یرموک را در سال پانزدهم از هجرت، و آخرین فتح شهرهای آن سامان می دادند. از طرفی در مورد واقوصه در هیچ کجا نامی از آن ندیدم، جز آنچه که بلاذری در این مورد می گوید: رومیان پس از نبرد اجنادین در یاقوصه سپاهی عظیم فراهم کردند، و مسلمانان در آنجا با رومیان پس به نبرد پرداختند و آنها را مجبور به

عقب نشینی کردند.

گویا سیف کلمه یا قوصه را از آن جهت به واقوصه بر گردانیده است تا منظور خود را از ماده وقص که معنای شکستن گردن از آن استفاده می شود، با محصول نبرد آن رزمگاه خیالی که خود پرداخته، از شکسته شدن گردن دشمنان در نتیجه حمله شدید خالد و پیاده نظام او تطبیق داده باشد.

### بررسی سند حدیث

سیف راوی این حدیث را محمد بن عبد الله معرفی می کند که دانستیم از آفریده های شخص سیف است، و نیز ابو عثمان یزید بن اسید غسانی که سیف از او نه روایت در تاریخ طبری و تاریخ ابن عساکر آورده است، و چون نام او را در فهرست و طبقات روایت ندیدیم، او را نیز از آفریده های شخص سیف دانستیم و معلوم شد که چنین شخصی نیز چون سایر راویان او و قهرمانان شکست ناپذیرش وجود خارجی ندارد.

### نتیجه بررسی دست آوردهای حدیث

بنا به گفته سیف آن کس که در یرموک آماده پیکار می شود و نبرد را آغاز می کند، رجز می خواند و حماسه سرایی می کند جز قعقاع بن عمرو، و ابو مفرز، دو تن صحابی بزرگوار، دو پهلوان شکست ناپذیر عراق، دو فدایی صادق و یکرنگ

اسلام، دو قهرمان بزرگ تمیم چه کسی تواند بود؟

در نبرد واقوصه یکصد و بیست هزار تن جوان را سیف با حمله برق آسای خالد بن ولید فرمانده کل قوا، و پیاده نظام مسلمین تنها در نبرد واقوصه به خاک و خون می کشد و عطش سیر ناشدنی خود را با ریختن خون این همه آدمی برای چند لحظه فرو می نشاند، در حالی که دیگران چنین سخنی نگفته اند، از جمله بلاذری است که در کتاب فتوح البلدان جمع کل کشته شدگان در یرموک را هفتاد هزار تن به دست داده است.

و نیز باید دانست که سیف تنها کسی است که فتح یرموک را در سال ۱۳ ه ذکر می کند.

اینها نمونه هایی بود که سیف از جنگها و فتوح قعقاع افسانه‌های در دوران ابو بکر روایت کرده است و نمونه های دیگر جنگهای قعقاع را که به روایت وی که در دوران عمر و در شام انجام گرفته است، در فصل آینده بررسی می کنیم.

## قعقاع در دوران عمر

قتل فیه من لروم ثمانان الفا  
در جنگ فحل هشتاد هزار تن از رومیان به قتل رسیدند!

سیف بن عمر

### داستان فتح دمشق

سیف در مورد فتح شهر دمشق می گوید:  
سرکرده پاسداران شهر دمشق را فرزندى به دنیا آمد، مردم و نگهبانان ولیمه  
ای ترتیب دادند و پاسداران به خوردن و نوشیدن پرداختند، و موقعیت خود را  
پاک از خاطر برده، از حفاظت نقاط حساس که بر عهده داشتند غفلت ورزیدند و  
بر این امر هیچ یک از مسلمانان جز خالد بن ولید واقف نگشت، چه او به هوش  
بود، و هیچ امری از امور ساکنین شهر و پاسداران محل از وی پوشیده نبود!  
چون شب در آمد، خالد از مستی و بی خبری ساکنان قلعه استفاده کرد و با  
تنی چند از نزدیکانش طنابهایی را که قبلاً به شکل نردبان ساخته و تهیه دیده  
بودند برداشته و روی به دیوار قلعه دشمن نهادند.  
پیشاپیش همه، خالد بن ولید و قعقاع بن عمرو، و مذعور بن عدی به پای

دیوار قلعه رسیدند و طنابهای نردبانی شکل خود را به کنگره قلعه پرتاب کردند. از طنابها دو تایی آنها به کنگره گیر کرد که قعقاع و مذکور از آن بالا رفتند. آنگاه آن دو تن، بقیه طنابها را بر کنگره محکم کردند تا سایرین نیز خود را از دیوار بالا کشیدند، و سپس با نگهبانان بی خبر و مست آنجا به زد و خورد پرداختند، و چون به سادگی آنها را از میان برداشتند، در قلعه دمشق را به روی سپاهیان اسلام گشودند...

ابن عساکر نیز پس از اینکه تمامی این داستان را از قول سیف روایت می کند، در آخر آن اضافه می کند: و قعقاع بن عمرو به این مناسبت و فتح دمشق چنین سروده است:

« در کنار دو شهر سلیمان (دمشق و تدمر) ماهها به نبرد ایستادیم، و با رومیانی که به شمشیر خود پناه برده بودند جنگیدیم، و چون در عراق دمشق را در پناه قدرت و نیروی خود گشودیم، همه رزمندگان ایشان تسلیم گردیدند و زمانی که آسیای ما در شهر و خانه ایشان به گردش افتار فرمان دادم که سرهایشان را ببرند و گلوهایشان را بدرند و چون چنگال ما را در دمشق و تدمر در گلوی خویش فرو رفته دیدند، از بیم و وحشت انگشت خود را به دندان گزیدند.»

ولی طبری همچنان که در پیش نیز گفته ایم، او غالباً اشعار را در تاریخ خود از آخر احادیث سیف حذف کرده است، و به همین مناسبت اشعار فوق را در روایت خویش نیاورده است.

## این داستان تا کجاها راه یافته است

داستان فتح دمشق را طبری و ابن عساکر هر دو از سیف گرفته اند، و دیگران، چون ابن اثیر، و ابن کثیر همانها را از طبری گرفته و در کتابهای خود نقل کرده اند. بخصوص ابن کثیر این خبر را چنین شروع می کند: سیف می گوید: و سپس داستان را تا به آخر آن نوشته است.

## سنجش روایت سیف با روایت دیگران

بلاذری در شرح بر فتوح دمشق در کتاب فتوح البلدان چنین می نویسد:  
خالد بن ولید با ساکنان دیری به نام دیر خالد، شرط کرد در صورتی که نردبانی به او بدهند تا بتواند به وسیله آن از دیوار قلعه دمشق بالا رود، در خراج آنان تخفیف قائل خواهد شد. که سرانجام ابو عبیده خواسته خالد را بر آورده ساخت.

## بررسی سند

داستان فتح دمشق را سیف بن عمر یکجا و در یک حدیث از قول راویانی به

نام ابو عثمان، و خالد، و عبادہ روایت کرده است. که دانستیم ابو عثمان از راویای است که سیف در خیالات خود آفریده است.

اما خالد و عبادہ را که سیف در تاریخ طبری و ابن عساکر شانزده حدیث از آنها روایت کرده است: نتوانستیم شرح حال ایشان را در فهرست و طبقات رجال و راویان بیابیم.

## نبرد فحل

طبری و ابن عساکر، از قول سیف چنین روایت می کنند:

ابو عبیده پس از پیروزی بر دمشق و فتح آنجا، عنان عزیمت به جانب فحل کشید. رومیان هشتاد هزار سپاهی برای مبارزه با سپاه اسلام و جلوگیری از پیشرفت آن در آنجا فراهم آورده و در کمین ایشان نشستند و به ناگاه بر سپاه اسلام تاختند. مسلمانان با دلیری و پایداری حمله ناگهانی رومیان را در هم شکستند و جنگی شدید آغاز گردید. این پیکار یک شبانه روز ادامه یافت تا سرانجام به پیروزی مسلمین و شکست کامل رومیان انجامید و دشمن روی به هزیمت نهاد.

رومیان قبلاً پناهگاهی حفر کرده در آن آب انداخته بودند تا پیشرفت سپاه اسلام را مانع شوند. در این عقب نشینی و گریز، رومیان خود در این خندقها افتاده در گل و لای آن فرو رفتند، و حال آنانکه در چنین وضعی گرفتار آیند معلوم است. به این ترتیب هشتاد هزار تن رومی به هلاکت رسیدند. مگر آنکه توانست از مهلکه بگریزد.

ابن عساکر در پایان این داستان چنین اضافه می کند:



و قعقاع بن عمرو به مناسبت این پیروزی در فحل چنین سروده است:

« چه بسیارند نیاکان من، که کارهای نیک ایشان را من به ارث برده ام، نیاکانی که بزرگواریهایشان در فزونی چون دریا خروشان است و آنان نیز فضایل را از پدر و جد خود به ارث برده، کاخهای مکارم و فضایل ایشان را با بصیرت و بینش بالا برده اند. من نیز به نوبه خود کاخهای مفاخر آنها را بالا بردم و آن را ویران نکردم و فرزندان من نیز اگر پس از من بمانند، خود بنیان گذاران مکارم و فضایل خواهند بود.»

« در نبرد فحل، در آن هنگام که اسب از کر و فرش به نفس زدن افتاد و بلاهای گوناگون روی نموده بود، مرا با سر و گردنی افراشته و علامت قهرمانی می دیدند و آن کس که می خواست که چون من تن به بلا دهد و خود را همانند من سازد بیچاره و سست و زبون بود. آن سست عنصری که هیچ از تنگنا نگذشته و در گاه شرط بندی معیوب و سرافکننده بود.»

« اسبهای عربی، در میدان جنگ فحل در حالی که غبار به هوا می افشانند دشمن را لگد مال می کردند، تا اینکه سرانجام اسبهایشان، بزرگانشان را همگی در گل و لای افکندند جایی که بر ایشان جای هیچ حرکتی باقی نمانده بود. در آن روز که روز گل بود، پس از نبرد فحل، به یک ساعت سر نیزه ها بود که پیاپی به سوی دشمنان روان گشت. ما گروه های ایشان را در گل و لای نابود ساختیم و در آن روز همه چشمها به سوی من دوخته شده بود.»

و نیز سیف روایت می کند که قعقاع در نبرد فحل چنین سروده است:

« در نبرد فحل چنان به سختی افتاده بودیم، که از هراس آن قهرمان، سلاح نبرد را در خانه اش فراموش می کرد. من در آن روز بر اسب مشهور خود «کامل»، سوار شده پیاپی بر دشمن تیر باریدم به همراه لشکری جرار، تا اینکه گروه ایشان را که فزونی می کرد به ضرب شمشیر پراکنده و دور ساختیم.»

« ماییم که عراق را با اسبهای خود پیمودیم، و شام را در سایه شمشیرهای خود به چنگ آوردیم، و پس از عراق و جنگهای آن، چه بسیار سر کرده های نصارا را که گروهشان را نابود ساختیم.»

حموی به این حدیث سیف استناد کرده است، آنجا که در باره واژه فحل می نویسد: همان سال که دمشق به دست مسلمانان فتح شد، در فحل نبردی سخت بین مسلمین و سپاه روم که به هشتاد هزار نفر بالغ می شدند روی داده است و قعقاع بن عمرو تمیمی از آن نبرد چنین یاد کرده است. آنگاه چهار بیت از اشعار او را می آورد بدون اینکه به سند روایت اشاره ای بنماید.

### سنجش روایت سیف با روایت دیگران

داستان فحل را طبری به طور کامل از قول سیف روایت می کند، و طبق معمول رجزهای آن را حذف می نماید.

ابن عساکر نیز تمامی داستان فحل را از قول سیف در کتاب خود نقل می کند، و اشعار آن را نیز می آورد و حموی مختصری از آن را بدون ذکر سند به مناسبت واژه فحل نقل می کند. اما مطالب این داستان بر روی هم بر خلاف

مطالبی است که سایر مورخین آورده اند از جمله بلاذری است که مثلاً تعداد کشته شدگان در آن نبرد را در حدود ده هزار تن نوشته است. ضمناً هیچ یک از مورخین اشاره ای به حضور قهرمانان تمیم در نبردهای شام نکرده اند. ابن عساکر می نویسد: مورخین بر آنند که در فتوح شام هیچ یک از افراد قبایل اسد، و تمیم، و ربیعہ، شرکت نداشته اند بلکه به علت موقعیت لشکر گاهشان عراق، با پارسیان در همان میهن خود در نبرد بوده اند:

### بررسی سند

سیف داستان فعل را از قول ابو عثمان یزید روایت می کند که در قبل دانستیم او وجود خارجی ندارد و از راویانی است که سیف در خیالات خود آفریده است.

### نتیجۀ سنجش و بررسی

در فتح دمشق، ساکنان دیر معروف به خالد، به خالد بن ولید نردبانی می دهند تا به وسیله آن از قلعه دمشق بالا برود. در صورتی که سیف می گوید که قعقاع و رفیقش طنابهای نردبان مانند خود را به کنگره قلعه انداختند و از آن بالا رفتند.

سیف می گوید در نبرد فعل هشتاد هزار تن از سپاهیان دشمن به خاک

هلاک افتاده اند. در حالی که دیگران می نویسند کشته شدگان در آن نبرد در حدود ده هزار تن بوده‌اند.

سیف نبرد فحل و شکست قوای دشمن را بعد از فتح دمشق می آورد، در صورتی که طبق گفتهٔ دیگر مورخان، این نبرد پیش از گشودن دمشق صورت گرفته است.

سیف اشعاری را از قول قعقاع بن عمرو قهرمان افسانه هایش در فتح دمشق و فحل نقل می کند، که طبری آنها را طبق روشی که دارد از روایات خود حذف کرده، در صورتی که ابن عساکر بر عکس طبری پس از نقل تمامی حدیث اشعار مزبور را به تمامی نقل نموده، و حموی در لغت فحل چنانکه گفتیم به مختصری از روایات سیف و اشعارش بسنده کرده است.

بالاخره، طبری این داستان را از سیف گرفته، و تاریخ نویسان بعد از وی مانند ابن اثیر و ابن کثیر و ابن خلدون از طبری اقتباس کرده، داستان مزبور را در تاریخهای خود نوشته اند و ابن کثیر بخصوص در این مورد به مصدر داستان که طبری است اشاره کرده در ابتدای آن چنین می نویسد: امام ابو جعفر پس از ذکر فتح دمشق از قول سیف بن عمر چنین روایت می کند.

## دست آوردهای حدیث سیف

**یکم:** نموداری از قهرمانیهای قعقاع پهلوان شکست ناپذیر افسانه ای تمیم در تالا رفتن از دیوار قلعهٔ دشمن و گشودن در آن.

**دوم:** هفتاد هزار کشته انسانها علاوه بر آنچه در نبرد فحل به خاک و خون افتاده اند.

**سوم:** اشعاری حماسی از قعقاع که ثابت می کند که تمیم پادشاهان میدان نبردند، یکی از دیگری شکست ناپذیرتر و نام آورترند و قدرت و مردانگی در آنها از پدر به پسر به ارث می رسد، و به همین ترتیب است که عظمت و افتخار را قعقاع از پدران خود به ارث برده و فرزندانش نیز پس از وی سازندگان همین افتخارند، و اوست که در نبردها محور اصلی پیروزیهاست، و هم او تنها گردی است که چشمها در رزمگاهها به سوی او متوجه است!

### خلاصه بررسی

اینکه قعقاع آن پهلوان شکست ناپذیر همان کسی است که جبهه جنگ یرموک را گشود، و در آن جنگ چون نبردهای عراق پیروزیها به دست آورد. قعقاع در رزمگاههای یرموک و دمشق و فحل شرکت می کند، و در هر یک از آنها اشعاری حماسی می سراید.

دست آورد این نبرد یکصد و ده هزار کشته انسانها است که به دست مسلمانان به خاک و خون غلطیده و بر سایر کشته شدگان اضافه می گردند.

همه این مطالب محصول تخیلات سیف داستان سرا و افسانه پرداز است و هم او تنها قصه پردازی است که چنین یاوه ها به هم بافته است.

اینها مطالبی بود که ما از خلال روایتهای سیف در نبردهای قعقاع افسانه ای در نقاط مختلف شام یافتیم و به روایت او قعقاع بعد از این فتوح شایان دو باره به عراق برگشته و به فتوح و جنگهای دیگر پرداخته که در فصل آینده بررسی می شود.

## قعقاع در جنگهای عراق

از عجهم عمداً بها از عاجا  
اطعن طعنأ صایبأ ثجاجأ

صفوف دشمنن را با حملات پی در پی خود در هم می کوبیم و بر آنان نیزه می زنم نیزه ای که به هدف رسد و خون بریزد.

قعقاع قهرمان افسانه ای سیف

باز گشت قعقاع از شام

ابن عساکر و طبری از قول سیف بن عمر، علت باز گشت قعقاع را از شام چنین آورده اند که خلیفه عمر نامهای به ابو عبیده نوشت تا او سپاهیان عراق مأمور در شام را برای کمک به سعد وقاص به عراق باز گرداند. ابو عبیده فرمان برد و سپاهیان عراقی را دستور داد تا به سرکردگی قعقاع به سوی میهن خویش عزیمت نمایند.

اینک به تفصیل نبردهای قعقاع را تحت فرماندهی سعد وقاص، فرمانده کل قوای اسلام در نبردهای عراق می گذرانیم.

## در جنگ قادسیه

طبری از قول سیف در نبردهای قادسیه، وقایع سه روز آن را به تفصیل چنین شرح داده است.

**یکم:** روز (ارماث). ما وقایع ارماث را، در آنجا که از عاصم بن عمرو برادر قعقاع سخن خواهیم گفت شرح می دهیم.

**دوم:** روز (اغواث). طبری در این قسمت نخست به وصول نامه خلیفه به ابو عبیده و اعزام سپاهیان عراقی به سرکردگی قعقاع به سوی میهنشان پرداخته سپس چنین ادامه می دهد:

قعقاع با شتابی هر چه تمامتر از شام به جانب عراق عزیمت کرد و منازل را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت و سپیده دمان روز اغواث به حوالی نبردگاه قادسیه رسید در آنجا افراد سپاه خود را که به هزار نفر می رسیدند به گروه های ده نفری تقسیم کرد و فرمان داد به این ترتیب به میدان کارزار وارد شوند. دسته اول حرکت می کند، و دسته دوم زمانی به سوی میدان رهسپار می شود که دسته اول از نظرش ناپدید شده باشد و به همین ترتیب دسته سوم و بعد دسته چهارم. آنگاه خود در رأس دسته اول پیش تاخت و خود را به صفوف مسلمین رسانید و به آنان درود گفت و مزده داد که کمک در راه است و آنان را به نبرد و پایداری در برابر دشمن برانگیخت و گفت: هر چه من می کنم، شما هم همان را انجام دهید: سپس به میدان تاخت و هموارد خواست.

در این کر و فر که قعقاع از خود نشان داد، و جرأت و جسارتی که به دیگر

مسلمانان بخشید، گردان و دلاوران سپاه اسلام او را به یکدیگر نشان دادند و گفتند: این قهرمان، همان کسی است که ابو بکر در باره اش گفته است: سپاهی که چنین گردی در آن باشد، هرگز شکست نخواهد خورد!

قعقاع چون در رزمگاه همآورد خواست، ذوالحاجب از سپاه ایران که ابو عبید را در نبرد پل از پای آورده بود، به جنگ قعقاع شتافت.

قعقاع که کشنده ابو عبید را شناخته بود بانگ برداشت: هم اکنون تو را به قصاص یاران خود، ابو عبید و دیگران که در نبرد جسر کشته شده اند خواهم کشت: سپس به سختی حمله برد و با یک ضربت شمشیر ذوالحاجب را بکشت و پس همآورد دیگری را به نام بیرزان که از سپاه ایران به جنگش بیرون شده بود از پای در آورد.

از طرفی سواران قعقاع تا شب هنگام طبق دستور فرمانده خود در گروه های ده نفری و در فواصل مشخص شده خود را به سپاه مسلمین می رسانیدند. هر دسته که از راه می رسید، قعقاع به عنوان اخبار و تقویت روحیه افراد سپاه تکبیر می گفت، و سپاه اسلام نیز به پیروی از او تکبیر می گفتند و در نتیجه آن، موقعیت سپاهیان اسلام قویتر و ارکان سپاهدشمن متزلزل می گردید.

قعقاع برای تقویت هرچه بیشتر روحیه مسلمین بانگ برداشت: ای مسلمانان! دشمن را به شمشیر آب دیده خود مژده دهید که داس اجل آنهاست.

در همین روز اغواث بود که سعد وقاص فرمانده کل قوای اسلام در نبرد قادسیه از جمله هدایایی را که عمر خلیفه، برای شجاعترین و رزمنده ترین افراد سپاهی فرستاده بود، یک رأس اسب به قعقاع بخشید، و قعقاع به این مناسبت اشعار زیر را سروده است:

« اسبهای تازی جز ما را نمی شناسد، در شامگاه اغواث و در نزدیکیهای قادسیه، آن شب که بر دشمن یورش بردیم، و نیزه های



ما چون مرغهای گوناگون به سوی دشمن پر کشیدند ...».

به روز اغواث، افراد پیادهٔ قبیلهٔ تمیم، در گروه های ده نفری با شترهایی که آنها را از سر تا پا پوشیده بودند و به شکل و قیافه ای مهیب و ترس آور درآورده بودند، زیر حفاظت و پاسداری شدید سواره نظام همان قبیله به سپاه خصم حمله می بردند. قعقاع فرمان داده بود تا با آن شتران به صفوف سواره نظام دشمن یورش ببرند، به این امید که اسب های آنان، شترهای مسلمین را با آن شکل که آراسته بودند به جای فیل بگیرند و رم کنند و شکافی در سپاه دشمن پدید آید و شیرازهٔ آن از هم پاره شود و چنین شد و به سپاه مشرکین تلفات سنگینی وارد آمد. تلفاتی که ایرانیان بر اثر این نیرنگ جنگی قعقاع در روز اغواث متحمل شدند، به مراتب بیشتر از تلفات و خسارات جانانهای بود که مسلمین به روز ارماث از پیلان مشرکین به دوش کشیدند.

قعقاع در نبرد روز اغواث هر کجا که جمعیتی از سواره های مشرکین را میدید به آنها حمله می برد و شکستی فاحش بر آنها وارد می ساخت و در هر حمله گروهی نام آور را به خاک و خون می کشید. قعقاع در این روز سی بار این چنین خود را به سپاه خصم زده و در هر نوبت گردی و دلاوری را از پای در آورده است. در بار سیام، بزرگمهر به دست او کشته شده است. و قعقاع به همین مناسبت چنین سروده است:

« آنان را با حملات خود می آزارم، نیزه به ایشان می زنم و درست به هدف میزنم، و با اینکه در بهشت جایی فراخ آرزو دارم. ضربت شمشیر خود را که جانش را می گرفت به او تقدیم داشتم، شمشیری که چون پرتو خورشید می درخشید. در روز اغواث افراد پراکنده و فراری پارسی را با نیزه خود هدف قرار دادم، و من و افرادم تا جان در بدن داریم خواهیم جنگید!».

سوم روز عماس: طبری از قول سیف بن عمر به تفصیل روز عماس را شرح داده چنین می نویسد: قعقاع بن عمرو شبان گاه افراش را به صورت پراکنده به همان جایی هدایت کرد که در شب روز اغواث اجتماع کرده بودند. و با آنان قرار گذارد که صبحگاهان به همان ترتیب روز اغواث منتهی اینبار در گروه های یکصد نفری به سپاه اسلام بپیوندند، تا بدین وسیله امیدواری رزمندگان هر چه بیشتر، و پایداریشان افزونتر شود. به این حیلۀ جنگی قعقاع نیز هیچ یک از افراد سپاهی آگاهی نیافت.

صبحگاهان قعقاع که خود در ستاد فرماندهی قرار داشت، چشم به افق دوخته بود و انتظار رسیدن اولین گروه یکصد نفری خود را می کشید، که گرد سواران وی از دور پدیدار گردید، قعقاع به منظور اخبار رسیدن قوای کمکی تازه نفس بانگ به تکبیر بلند کرد، سپاه اسلام که متوجه شدند آنان نیز تکبیر گفتند و بیش از پیش قوی دل گردیدند...

و چون سعد و قاص دید که صفوف فیله‌ها جنگی دشمن در صفوف آسواران مسلمین شکاف ایجاد کرده، و دیری نخواهد پایید که شیرازۀ لشکر از هم گسیخته شود، قعقاع و عاصم، آن دو برادر نام آور تمیم را فرمان داد تا چاره ای بیندیشند و فیل سفید را که بقیۀ پیلان از او پیروی می کردند از پای در آورند. آن دو برادر پذیرفتند و دو نیزه کوتاه و محکم، و در عین حال نرم و قابل انعطاف برداشتند، و دور از چشم دیگران و با کمال احتیاط با عده ای از سربازان خود، خود را به جلو کشیدند تا سرانجام به پیشتاز پیلان یعنی پیل سفید رسیدند. چون پیل سفید کاملاً به آنها نزدیک شد و به دست رس آن دو رسید با یک حرکت هر دو برادر بر جستند و با هم و با قدرت نیزه های خود را در چشمهای پیل سفید فرو کردند و به این ترتیب هر دو چشم آن را کور ساختند. فیل که از درد به خود می پیچید خشمگین خرطوم خود را آویخت که قعقاع با چالاکي آن

را به یک ضربت شمشیر بینداخت. پیل به پهلو در آمد و از کر و فر بیفتاد و قعقاع به مناسبت این پیروزی چنین خواند:

« خاندان من، فرزندان یعمر مرا به جنگ و نبرد تشویق کردند، و در این تشویق و تحریض چه خوب نیزه های خود را در گاه نبرد تکان می دهند. در آن روز که به حمایت آزاد کردهها برخاسته و به نبرد قادسیه روی نهادند. خاندان من شانه از زیر بار جنگ خالی نکردند. چون به نبرد خصم خود برخیزم، قوی او را هر چه که باشد از هم خواهم گسیخت. در نبردها سختیها را به جان میخرم و با فیلهایی که به بزرگی خانه ای می باشند و می بینیم که حمله می کنند، من نیزه خود را در حدقه و چشم آنها فرو می برم.»

ابن عساکر از قول سیف روایت می کند که عایشه ام المؤمنین گفته است: قعقاع نخستین پهلوانی است که در نبرد قادسیه، قطع کردن خرطوم پیلان را عملاً به مسلمانان آموخت. چه آنگاه که مسلمین باران تیرهای جانگداز خود را به سوی پیلان می باریدند تنها اثرش روی گردانیدن پیلها بود. تا وقتی که خرطومشان را زدند و از پای در افتادند! ابن حجر نیز همین داستان را در شرح حال قعقاع از زبان ام المؤمنین و از قول سیف به طور اختصار نقل کرده است.

## اثر روایات سیف در فرهنگ اسلام

حموی به استناد سخن سیف در باره واژه اغواث می نویسد:

نمی دانم ارمات، و اغواث، و عماس هر کدام نام مکانی است و یا اینکه از واژهٔ رمث، و غوث، و عمس گرفته شده اند. در هر صورت قعقاع بن عمرو به روز اغواث در اشعار خود اشاره کرده است و آن نخستین روزی است که پس از باز گشت از شام در قادسیه به نبرد پرداخته است.

و در بارهٔ واژهٔ عماس می نویسد: عماس به کسر عین، سومین روز از روزهای نبرد قادسیه است، و نمی دانم که عماس نام مکانی است یا خود از واژهٔ عمس که مقلوب معس است گرفته شده است.

روز اغواث که زاییدهٔ خیالات سیف است شهرتی تمام یافت تا آنجا که ابن عبدون در اشعارش به چنین روزی اشاری کرده و ابن بدرون در شرحی که بر قصیدهٔ او نوشته تمام روایت سیف را مربوط به روز اغواث نقل کرده است. قلقشندی که به سال ۸۱۲ هـ گذشته است روز اغواث را از روزهای معروف اسلام معرفی کرده است.

زبیدی که به سال ۱۲۰۰ هـ وفات یافته در تاج العروس در شرح بر واژهٔ اغواث گفته است: روز اغواث دومین روز، از روزهای نبرد قادسیه بوده، و قعقاع بن عمرو در این روز سروده است:

« اسبان تازی، جز ما را نمی شناسند... » تا آخر ابیات.

## لیلۃ الہریر

طبری از قول سیف چنین می نویسد:  
چون روز عماس به شب آمد، جنگ آوران از نبرد با یک دیگر باز ایستادند و در سراسر شب نیز هر دو طرف همچنان سرگرم پیکار بودند. صدای شمشیرها با

نفیر خشم آمیز رزمندگان در هم می آمیخت و صدایی مرموز و گنگ ایجاد می کرد که به همین مناسبت آن را لیلۃ الہریر نامیده اند. یعنی شبی که در آن زوزه می کشیدند.

طبری از سیف روایت می کند که ایرانیان جبۂ مسلمین را زیر رگبار تیرهای جانکاه خود گرفتند که در نتیجہ خالد بن یعمر تمیمی عمری کشته شد. قعقاع چون چنین دید خونس به جوش آمد، و بدون اینکه از سعد وقاص در این مورد دستوری بگیرد، به سوی تیر اندازان دشمن حمله برده و در سوگ خالد چنین می خواند:

« خداوند سیراب کند مزار فرزند یعمر را، به هنگامی که مسافران بار می بندند او بر جای خود باقی است. خدای سیراب کند زمینی را که گور خالد در آن است همیشه به بارانهای صبحگاهی. من سوگند خورده ام که همواره شمشیر من به خون ایشان رنگین باشد و ایشان را بکشد و اگر مردم از اینجا دور شوند، خالد اینجا خواهد ماند.»

سعد فرمانده کل قوا چون نبرد بدون اجازه قعقاع را مشاهده کرد دست به دعا برداشت و گفت: بار خدایا او را از این نا فرمانی ببخشای و او را یاری ده که هم اکنون منش به این نبرد فرمان دادم: سپس به سپاهیان فرمان داد تا به یاری قعقاع بشتابند.

آن شب تا بامدادان تنور جنگ همچنان گرم بود و آتش آن زبانه می کشید و سعد وقاص نخستین صدایی که شنید که او را نوید فتح و پیروزی می داد، صدای قعقاع بود که می خواند:

« ما گروهی را بیش از یک چهار و پنج از پای در آوردیم، و بر این جمع مردانی را که بر پشت اسب خود چون افعی نر بودند به

حساب آوردیم و چون همه آنها را از پای در آوردیم. الله خدای خود را خواندم.»

جنگ آوران آن شب را دیده بر هم ننهادند و همچنان به پیکار با دشمن به صبح آوردند و با این خستگی و بی خوابی، قعقاع در میان لشکر به راه افتاده و به آنان گفت: تا یک ساعت دیگر دشمن روی به هزیمت می نهد، فقط یک ساعت صبر کنید که پیروزی در سایه پایمردی است. بر اثر این گفته قعقاع عده ای از افسران با وی هم داستان شدند و برای یک سره کردن کار نبرد روی به جانب رستم فرمانده کل قوا دشمن نهادند و با پیکاری مرگبار صبحگاهان خود را به نزدیکیهای او رسانیدند. از طرفی بزرگان سایر قبایل چون حمله تعیین کننده قعقاع را دیدند، افراد خود را به پایداری و نبرد برانگیختند، و در همین هنگام بود که بادی شدید وزیدن گرفت و گردبادی هولناک صندلی رستم سپهدار ایران را از روی تخت به زیر افکند، قعقاع و یارانش سر رسیدند و او را کشتند. با کشته شدن رستم شیرازه سپاه دشمن از هم گسیخت و مشرکین با شتابی هرچه تمامتر روی به گریز نهادند و مسلمین پیروز شدند.

سعد وقاص به قعقاع و دیگر سپاهیان فرمان داد تا فراریان را تعقیب کنند. فراریان دشمن چون از پل رود خانه قادسیه گذشتند، آن را برای جلو گیری از پیشروی مسلمین برداشتند.

### اسب طلایی سخن می گوید

بکیر که بر مادیانی به نام اطلال سوار بود و در پی دشمن می تاخت، در کنار رودخانه قادسیه بر اسب خود نهیب زد که: اطلاق خیز بردار! اطلال برای اجرای

دستور سوار، خود را جمع کرد و گفت: به حق سوره بقره که پریدم! آن وقت اطلال خیز برداشت و به آن سوی رودخانه فرود آمد، و دیگر سواران نیز خود را در پی اطلال به رودخانه زدند و از آن گذشتند و به تعقیب فراریان پرداختند و هر کس را که می یافتند می کشتند تا به بلندبهای نجف رسیدند و آنگاه باز گشتند. افسانه سیف در مورد سخن گفتن اطلال اسب بکیر، و سوگندش به سوره بقره برای خیز برداشتن از عرض رودخانه، انتشاری شگفت انگیز داشته و دانشمندان در کتابهای خود با دخل و تصرفی چند در سخن سیف آن را نقل کرده اند گر چه به مصدر آن افسانه یعنی سیف بن عمر اشاره ای ننموده اند، از جمله ابن کلبی است که در شرح بر اطلال چنین می نویسد:

« اطلال نام اسب بکیر بن عبد الله الشداخ الیثی است که به همراهی سعد وقاص در نبرد قادسیه حضور داشته است. می گوید - و خدا دانایتر است - که چون پارسیان پل رودخانه قادسیه را برای جلوگیری از پیشروی مسلمین بر داشتند، بکیر در کنار رودخانه به اسبش اطلال بانگ زد که: اطلال پیر، اطلال خود را جمع کرد و پرید. خداوند مشرکین را در آن روز شکست داد. می گویند عرض رودخانه قادسیه در آن روز چهل ذراع بود، و مشرکین با دیدن پریدن اسب بکیر از آن پهنا شگفت زده گفته اند که این امر آسمانی است! ».

و نیز ابن الاعرابی در کتاب خود (انساب الخیل) و غندجانی در کتاب خود (اسماء الخیل العرب) و بلقینی در کتاب (امرالخیل) همگی به این داستان اشاره کرده اند.

همچنین در فرهنگ واژه ها به این موضوع اشاره رفته است. کما اینکه در باره واژه طلل، در کتاب لسان العرب ابن منظور چنین آمده است:

« مردم می گویند که اطلال در آن هنگام که ایرانیان در نبرد قادسیه روی به هزیمت نهادند سخن گفته است و داستان از این قرار است که مسلمانان فراریان را تعقیب می کنند تا به رودخانه ای که پل آن را پارسیان برداشته بودند می رسند. سوار به اسبش نهیب می زند که: اطلال بپرا! اسب در پاسخ سوار می گوید: به سوره بقره که پریدم! »

فیروز آبادی در قاموس می نویسد: می گویند اطلال در نبرد قادسیه و در کنار رودخانه با سوارش سخن گفته است. وقتی که سوار به او بانگ می زند که: اطلال بپرا! اطلال در پاسخ می گوید: به حق سوره بقره که پریدم. زبیدی نیز در تاج العروس خود همین مطالب را آورده است. اینها مطالبی بود که سیف در مورد روزهای سه گانه نبرد قادسیه آورده است. اما در مورد لیلۃ الہریر، در کتاب فتوح البلدان بلاذری به این نام اشاره شده است، ولی از آنچه سیف به تفصیل در این باره گفته است خبری دیده نمی شود. بکیر و اسبش به نام اطلال حقیقت دارند، و نام بکیر در فتح موقان آمده است، اما در مورد سخن گفتن و سوگند اطلال به سوره بقره چیزی است که فقط سیف آن را می گوید نه کس دیگر.

### بررسی سند روایت

در سند احادیث سیف، در موضوع باز گشت قعقاع از شام به عراق، و شرکت در نبردهای فتوح دوم عراق، به راویانی چون ابو عثمان یزید، و زیاد بن سرجس، و



محمد و غصن برخورد می کنیم که در پیش دانستیم همه آنها مخلوق خیالات  
شخص سیف عمر بوده، وجود خارجی نداشته اند.

و نیز عمرو بن ریان را راوی این احادیث معرفی می کند که نامش در پنج  
حدیث سیف در تاریخ طبری آمده است. این راوی را چنین تعریف کرده اند:  
شخصی است که سیف بن عمر از او روایت کرده است، و مردی است که شناخته  
نشده است و دیگر هیچ.

همچنین راویانی که سیف از آنها تنها به یک حدیث بسنده کرده است چون  
حمید بن ابی شجار، و فرزند محراق از مردی از قبیله طی! و جخدب جرعب از  
عصمه الوائلی! که نام این راویان را جز نزد سیف، در هیچ کتاب و فهرست و  
طبقاتی نیافتیم. و حتی نتوانستیم بفهمیم که سیف، فرزند محراق، و یا آن مرد از  
قبیله طی را در خیال خود چه نام نهاده است!

به نظر می رسد که سیف بن عمر با نقل چنین افسانه هایی و چنین راویانی  
مردم را به مسخره گرفته با آنها شوخی کرده است و هرگز در مقام آن نبوده که  
سخنی به جد گفته باشد به خصوص وقتی که راویان سخنش را فرزند محراق،  
مردی از قبیله طی، و امثال اینها معرفی می نماید. آیا چه چیزی جز زندقه اش او  
را وامیدارد تا چنین افسانه هایی را به هم بپافد و به دنبالش این اسمهای عجیب و  
غریب را سرهم کند و سند سخنانش قرار دهد؟!؟

## این روایت تا کجا رفته و نتیجه بحث

سیف بن عمر تنها کسی است که برای نبرد قادسیه سه روز را به نام اسم می  
برد، و همچنین تنها گوینده ای است که از بازگشت سپاهیان عراق به میهن خود،

در معیت و به سرپرستی قعقاع سخن می گوید و هیچ کس دیگر چنین چیزهایی را نگفته است. آن وقت امام المورخین فرزند جریر طبری می آید و همه این مطالب را از سیف می گیرد و در کتاب تاریخ خود نقل می کند و ابن اثیر هم، که همه آنها را در هم کرده و یکجا آورده است از طبری گرفته است و آن را ذکر نمی کند. ابن کثیر نیز که این داستان را از طبری گرفته است و آن را خلاصه نموده قسمتی از آن را نقل کرده است در آغاز آن چنین می نویسد: ابن جریر - طبری - که خدایش رحمت کند چنین می گوید: آن وقت روایات سیف را می آورد و در ضمن آن نه بار نام سیف بن عمر را می برد.

ابن خلدون نیز در ابتدای نقل این داستان چنین آغاز سخن می کند: سیف می گوید...

میر خواند نیز در روضه الصفا این افسانه ها را آورده، ولی طبق رویه اش هیچ سخنی از مدرک آنها نگفته است.

سیف تنها کسی است که آن افسانه ها را برای نبرد قادسیه ساخت و چنین مطالبی را سر هم کرده است و هم او تنها گوینده تمام افسانه هایی است که در این مورد تاکنون آورده ایم، و مورخین دیگر از او الهام گرفته و در کتابهای خود نقل کرده اند و ما در موارد مختلف این مطلب را ثابت کرده ایم. باید توجه داشت که سیف در ساختن داستانهایش بسیار سعی کرده است تا داستانی مؤید داستان دیگر، و مطلبی گواه بر موضوعی دیگر باشد. از جمله این موارد افسانه ای است که در باره قعقاع و قدرت و دلیری و کاردانی او ساخته و در آن اصرار می ورزد تا از زبان مردم در ستایش و تعریف قعقاع سخن ابو بکر را بار دیگر زنده کند آنجا که می گوید:

مردم در ستایش و تعریف قعقاع او را با انگشت به یکدیگر نشان می دادند و می گفتند این همان پهلوانی است که ابو بکر در حقش گفته است: سپاهی که چون او دلآوری در آن باشد هرگز شکست نخواهد خورد!

سیف به این ترتیب گفته سابق خود را که بر زبان ابو بکر در حق قعقاع قهرمان افسانه‌هایش نهاده بود تأکید می کند، و آن را واقعیتی غیر قابل انکار جلوه گر می سازد.

و نیز دیدیم که افسانه سخن گفتن اطلال اسب بکیر در جولانگاه قادسیه تا آنجا انتشار یافته که بحثش در کتابها می رود و در باره اش قلم فرسایی می کنند، و بدون اینکه در باره اش تحقیقی درخور یک دانشمند و محقق به عمل آورند و منشأ پیدایش آن را با دیده علم و دانش جست و جو نمایند آن افسانه مبتذل را ثبت کرده اند و به این ترتیب خرافه مسلم را به چیزی نمی توان حمل کرد مگر اینکه قبول کنیم که افسانه مزبور همان گونه وضع گردیده که مورد پسند عامه است، و مورد علاقه شیفته گاه شنیدن قصص و کرامات و خوارق عادات سلف صالح و بزرگوار خود، و مگر نه هر قدر که افسانه مهیجتر باشد، بیشتر کسب شهرت و معروفیت می کند؟!

## دست آورد این داستان

اکنون ببینیم سیف با وضع چنین داستانهایی چه به دست آورده است، و محصول افسانه سرایش چه بوده؟

**یکم:** برای پسر عمویش قعقاع تمیمی قهرمانیها و دلاوریهای خلق کرده است که در تاریخ افسانه ها و حتی سرگذشت پهلوانان واقعی اسلام نیز همانندی برای آن نمی توان یافت.

**دوم:** تشریحات تاکتیک دقیق و حساب شده جنگی قعقاع، با دسته بندی کردن سربازان به دسته جات مساوی برای حضور در میدان جنگ دوبار و ظرف دو

روز، تا بدان وسیله تقویت روحی رزمندگان میدان نبرد را در وصف سپاهیان ایجاد می نماید.

**سوم:** قطع خرطوم پیشتاز پیلان، که نتیجه اش پیروزی مسلمانان بر دشمن بود. به خصوص اینکه بر این مدعا ام المؤمنین عایشه تأکید فرموده و گواهی داده است.

**چهارم:** خلق سه روز تاریخی به نامهای ارماث، و اغواث، و عماس و وقایع هیجان انگیز آنها.

**پنجم:** اشعار و حماسه هایی که زینت بخش میراث ادب کهن گردیده است.

**ششم:** و بالاخره معجزه سخن گفتن اطلال اسب بکیر، به ویژه آنانکه آن اسب با زبان عربی فصیح سخن گفته، و به سوره بقره قرآن نیز سوگند خورده است!

## حوادث بعد از جنگ

طبری از قول سیف روایت می کند که پس از شکست ایرانیان و فرار آنها، سی و چند واحد از سپاه دشمن با فرماندهانشان، ننگ فرار را بر خود نپسندیدند و بر جای خود باقی ماندند. سی و چند تن از سران سپاه اسلام نیز مقابل آنها قرار گرفتند و جنگ از نو آغاز گردید. در این رویارویی قعقاع قهرمان شکست ناپذیر تمیم همآورد خود قارن سردار دلیر ایرانی را از پای در آورد، سایر واحدهای پارسی نیز یا کشته شدند و یا روی به گریز نهادند، و سعد وقاص فرمانده کل قوای اسلام دستور تعقیب فراریان را صادر فرمود و قعقاع بن عمرو را به این کار مأمور ساخت.

و نیز روایت می کند که جریر بن عبد الله بجلی در آن روز چنین سروده:

« من جریرم و کنیه ام ابو عمرو است، خداوند - در جنگ -  
باری فرمود در حالی که سعد در قصر خود بود. »

این سخنان از جریر به گوش سعد رسید و سعد در پاسخ جریر گفت:

« من هیچ انتظاری از جنگ جویان قبیلۀ بجیلۀ ندارم و پاداش  
آنها را از خداوند، روز جزا امید دارم. اسبهای ایشان با اسبهایی رو  
به رو شدند و سواران در زد و خورد افتادند. اگر گروه قعقاع ابو  
عمرو، و حمال دو قهرمان تمیمی نبودند، بجیلیان شکست می  
خوردند. چه ایشان بودند که با نیزه و شمشیر خود که پوست  
دشمنان را از هم می دریدند، از گروه شما به دفاع برخاستند، اگر  
دفاع آن دو قهرمان نبود، آن وقت گروه هایی را در پیش رو می  
دیدند، که گروه شما را چون مگس بیچاره می کردند. »

اشعار فوق را سیف ابن چنین آورده است، در صورتی که طبری از قول ابن  
اسحق، پس از دو بیت نخستین چنین آورده است:

« به میدان رزم ایشان پیلهایی آمدند که از بزرگی چون کشتیهای بزرگ  
بودند، و دیگر از سه بیت بعدی آنکه سیف اضافه کرده است خبری نیست.  
معلوم می شود که سیف در روایت خود، بیت سوم را که در آن بجیلۀ قحطانی  
تعریف و تمجید به عمل آمده است حذف کرده، و به جای آن سه بیت شعر که در  
آنها از قعقاع تمیمی و حمال اسدی که هر دو مضر می باشند مدح و تعریف، و از  
بجیلۀ قحطانی یمانی ذم و تقبیح به عمل آمده است ساخته و گنجانیده است و به  
این ترتیب ملاحظه می شود که سیف بن عمر نه تنها تاریخ افسانه ای برای اسلام  
می سازد. بلکه اشعار و سروده های دیگر آن را نیز به سود قبیلۀ مضر دست کاری

می کند.

## زنان بی شوهر یمانی

سیف روایت می کند: در نبرد قادسیه هیچ یک از قبایل عرب، از نظر کثرت زنان بی سرپرست و بی شوهر به پای قبیله بجلیه و نخع نمی رسید، علت این امر این بود که خالد بن ولید در جنگهای خود در عراق، با کشتارهای دسته جمعی و نابودی اهل آن سامان، عراق را آماده سکناى مسلمانان کرده بود، و به این اطمینان و امید دو قبیله یمانی با تمامی خانمانهای خود در جنگ قادسیه شرکت کردند. این جنگ یک هزار و هفتصد تن از مردان دو قبیله مزبور را به کام خود فرو برد و نتیجه این شد که در نخع هفتصد و در بجلیه یک هزار زن، شوهرهای خود را از دست دادند.

مهاجرین با کمال بزرگواری آن زنان بی شوهر را تحت حمایت و سرپرستی خود قرار داده به ازدواج در آورند.

این ازدواج در خلال نبرد، و همچنین پس از پیروزی بر دشمن صورت گرفت و از آن یک هزار و هفتصد بانوی شوهر از دست داده حتی یک تن به جز اروی دختر عامر هلالیه نخع بی سرپرست باقی نماند. (۱) از این بانو نیز پس از نبرد قادسیه، بکیر بن عبد الله - همان سوار کار دلیری که اسبش با وی سخن گفت!! - پاورقی:

---

۱- کسی هم پیدا نشد که از آقای طبری امام المؤرخین بپرسد: تو که این داستان را از سیف دروغگو روایت کرده ای هیچ فکر کرده ای که زنان چه وقت عده وفات نگه داشته اند و به موجب کدام قانون بی عده به خانه شوی دوم رفته اند. (مترجم)

و عتبه بن فرقد اللیثی، و سماک بن خرشه انصاری خواستگاری به عمل آوردند. اروی که این خواستگاران نام آور عرب را می بیند، از انتخاب یکی از آنها حیران می ماند، ناچار از خواهرش هنیده که همسر قعقاع تمیمی بود کمک می خواهد تا نظر شوهرش را در این مورد جویا شود. هنیده موضوع را با همسرش در میان می گذارد، قعقاع در پاسخ می گوید: من با زبان شعر آنان را توصیف می کنم، تو آن را به نظر خواهرت برسان تا انتخاب همسر از میان آنها برایش آسان شود. آن وقت چنین می سراید:

« اگر خواهان درهم و دیناری سماک آن مرد انصاری یا فرقد را به همسری خود انتخاب کن، و اگر مرد نیزه افکن و سوار کاری دلیر می خواهی، بکیر را برگزین، هر یک از ایشان از مجد و افتخار پایگاهی دارند، و من از فردای ایشان خبر دادم حال خود دانی! »

ابن حجر از سیف روایت می کند که عمر به سعد وقاص نوشت: نام آورترین سوارکار نبردهای قادسیه را به من معرفی کن: سعد پس از دریافت نامه خلیفه در پاسخ او نوشت: من گُردی چون قعقاع بن عمرو سراغ ندارم، چه او تنها در یک روز سی بار به سپاه دشمن حمله برد، و در هر نوبت دلاوری سترک را از پای در آورد!

همه این افسانه های نبرد قادسیه را سیف بافته، و سخنانش همه مخالف سخن دیگران در باره این نبرد است. چه طبری نبرد قادسیه را از قول ابن اسحق نیز روایت کرده، و بلاذری در فتوح البلدان خود، و دینوری در اخبار الطوال خویش به شرح نبرد قادسیه پرداخته اند ولی در هیچ یک از آنها این افسانه های سیف به چشم نمی خورد.

## بررسی سند

راوی داستانهای سیف در اخبار بعد از پیروزی در نبرد قادسیه، محمد و مهلب می باشند که بارها گفته ایم مخلوق تخیلات سیف می باشند و وجود خارجی نداشته اند و نیز از راویان ناشناخته دیگر نام برده است.

## نتیجه بحث و بررسی سند

سیف با افزودن و کاستن اشعار فرمانده کل قوا سعد وقاص آن را تحریف کرده و بدان وسیله قبیله بجیله قحطانی را ذم، و سران قبیله مضر را مدح و ستایش کرده است. همچنانکه با خلق افسانه ای یک هزار و هفتصد بانوی قحطانی را افتخار بخشیده و به همسری مردان مضر در آورده و آنان را از نکبت بی سرپرستی رهایی داده است و با استفاده از استعداد و ذوق ادبی اش، اشعاری سروده و در تایید مطالب خود در آن داستان آورده است.

و باز حدیثی جعل کرده که در آن خلیفه عمر بن خطاب از بهترین سوارکاران عرب و رزمنده ترین آنها در نبرد قادسیه جو یا شده، و پاسخ سعد طوری است که نبرد روز اغواث قعقاع قهرمان افسانه ای خود را تأیید می کند بر اینکه در آن روز قعقاع سی بار به سی گروه از جنگ جویمان دشمن حمله برده و در هر حمله گردی را از پای در آورده که آخرین آنها بزرگمهر بوده است.



سیف روایت‌های خود را این چنین می سازد تا یکی مؤید دیگری باشد.

## دست آورد این داستان

سیف در این افسانه ها که ساخته:

**یکم:** برای قعقاع قهرمان شکست ناپذیر تمیم، با کشتن قارن سپهد پارسی، افتخاری بر سایر افتخاراتش خلق می کند.

**دوم:** یک هزار و هفتصد تن زن بی شوهر قحطانی را که لابد به زعم سیف مردانشان بر اثر بی عرضگی و عدم تسلط به رموز جنگی در میدان نبرد کشته شده اند به افتخار همسری مردان مضرى سرافراز می کند.

**سوم:** و بالاخره سعد وقاص فرمانده کل قوا، قعقاع بن عمرو را به عنوان ابرمرد میدان نبردهای قادسیه به خلیفه عمر معرفی می نماید!

## قعقاع در جنگ‌های ایران

اعجزت الاخوات ان یلدن مثلک یا قعقاع!  
زنان از زادن مثل تو نازایند ای قعقاع! (بارق خال قعقاع!!)

از سخنان سیف

داستان فتح بهر سیر

طبری از سیف داستان فتح بهر سیر را چنین نقل می کند: ابو مفضل تمیمی به مأمور و فرستاده پارشاه ایران سخنی گفت که همان موجب فرار پارسیان گردید: تفصیل این قصه در شرح حال ابو مفضل تمیمی که خود از جمله صحابه ساختگی سیف می باشد بیاید.

حمیری در روض المعمار: آنجا که به شرح مدائن می پردازد، حدیث سیف را در بازگشودن آن شهر آورده و در آخر آن می نویسد: و قعقاع بن عمرو به این مناسبت گفته است:

« ما بهر سیر را به سخنی حق که بر زبان ما آمد و پدیدۀ سجع و قافیه بود گشودیم. دل‌های ایشان از بیم ما از جای کنده شد، و اینکه با وجود شمشیرهای آخته و براق ما به نبرد ما برخیزند

بیمناک شدند.»

## فتح مداین

سیف روایت می کند که گردان تحت فرماندهی قعقاع به نام خرساء (خموشان) و سپاه تحت فرماندهی برادرش عاصم بن عمرو و احوال (وحشت) نامیده می شد. عبور این دو سپاه از رود دجله در شرح حال عاصم، صحابی افسانه ای سیف بیابید.

به هر حال سیف ضمن یکی از روایت‌های خود می گوید: در عبور سپاهیان از دجله هیچ یک از افراد سپاهی غرق نشد مگر مردی از قبیله بارق که غرقده نام داشت. غرقده به هنگامی که از دجله می گذشت ناگهان از پشت اسبش به درون آب افتاد، قعقاع بن عمرو متوجه شد دست یازید و دست غرقده را بگرفت و از دجله عبور داد و به ساحل رسانید. غرقده که مردی بس نیرومند بود، و مادر قعقاع نیز از قبیله بارق، با اشاره به مادر قعقاع به آن گرد لشکرشکن گفت: ای قعقاع! خواهرانم دیگر چون تو گردی نزایند!

سیف در مورد ورود سپاهیان به مدائن می گوید: نخستین سپاهیان که به شهر مدائن وارد شد گردان احوال به فرماندهی عاصم بن عمرو، و سپس گردان خرساء بود، سپاهیان در گذرگاه‌ها و کوچه‌های آن هیچ مردی که از لحاظ نظامی درخور ملاحظه باشد ندیدند، زیرا همه آنها در کاخ سفید اجتماع کرده بودند. سپاهیان کاخ را در محاصره خود گرفتند و به آنها پیشنهاد کردند که تسلیم شوند. ایشان نیز ناگزیر تسلیم شده، تن به جزیه دادند.

## قعقاع سلاح پادشاهان را به غنیمت می گیرد

و نیز سیف روایت می کند در آن روز که مدائن گشوده گشت، قعقاع از شهر بیرون شد و به جست و جو پرداخت که به مردی پارسی برخورد نمود که دو چهارپای گرانبار را به دنبال خود می کشند و مردم او را در پناه گرفته بودند. قعقاع به آن مرد حمله برد. او را بکشت و چهارپایش را تصاحب کرد و چون در بار آنها نگریست در یکی از آنها شمشیرهای کسری، و هرمز، و قباد، و فیروز، و هراکلیوس، و خاقان پادشاه ترکستان، و داهر پادشاه هندوستان، و بهرام، و سیاوش، و نعمان وجود داشت و در دو صندوق نیز زره کسری و کلاه خودش، و ساق بند و بازو بندهایش، و زره هراکلیوس، و خاقان و داهر، و زره بهرام چوبینه و سیاوش، و نعمان را که به هنگام رزم از آنها به غنیمت گرفته شده بود قرار داشتند. سلاحهای بهرام چوبینه و نعمان نیز زمانی از ایشان به غنیمت گرفته شده بود که آن دو به مخالفت کسری برخاسته و در آخر از وی گریخته بودند.

قعقاع همه این غنایم را که خود یک تنه به چنگ آورده بود به خدمت سعد وقاص فرمانده کل قوا می برد. سعد به او پیشنهاد می کند تا یکی از شمشیرها را برای خود برگزیند. قعقاع شمشیر هراکلیوس را انتخاب می کند، و سعد نیز زره بهرام چوبینه را به او می بخشد و شمشیر کسری و نعمان را که عرب به آنها معرفتی داشتند به خدمت خلیفه عمر به مدینه می فرستد تا مسلمانان ببینند، و بقیه را نیز به افراد سپاه خرسا می بخشد.

اینها همه سخنان سیف قهرمان افسانه پرداز تمیم است، بررسی این داستان به هنگام عبور سپاهیان از دجله در شرح حال عاصم بن عمرو، و بررسی فتح

بهرسیر در شرح حال ابو مفرز اسود بن قطبه بیاید.

## بررسی سند

سیف این داستان را از طریق محمد و مهلب دو راوی خیالی خود که وجود خارجی ندارد روایت کرده است.

همچنین عصمه بن حارث را راوی معرفی می کند که هم او از جمله اصحابی است که سیف آفریده و شرح حالش از زبان سیف و در جای خود خواهم آمد.

و نیز نضر بن السری راوی او است که سیف از او بیست و چهار حدیث در تاریخ طبری روایت کرده، و رفیل و فرزند رفیل که از آن دو نیز بیست حدیث در تاریخ طبری روایت کرده است که از این راویان نیز در هیچ کتابی جز در روایتهای سیف نامشان را ندیدم.

جالبتر اینکه راوی این داستان علاوه بر راویان فوق که همگی مخلوق تخیلات سیف می باشند، عبارت است از مردی! و مردی دیگر از قبیله حارث! آیا شما می دانید که این دو مرد را چه نام است تا در فهرست روات به دنبالشان بگردیم؟

همچنانکه گفتیم سخن سیف به شوخی و مسخره بیشتر شباهت دارد تا به جدی آنجا که راوی افسانه های خود را مردی! مردی از قبیله حارث! و فرزند رفیل، و امثال اینها معرفی می کند.

توجه کنید، این داستانهای سراسر دروغ و افسانه را سیف گفته، و امام المورخین طبری از او گرفته و در کتاب وزین و معتبر خود ثبت کرده، و دیگر تاریخ نویسان بعد از او نیز به نوبه خود همین مطالب را از طبری گرفته اند.

## نتیجه بررسی و دست آوردهای این داستان

آنچه که از این بحث و بررسی به دست می آید آن است که سیف سپاه تحت فرماندهی دو برادر تمیمی را با نامهای خیال برانگیزی چون گروه خاموشان و وحشت مشخص می کند، و در حدیثی که در آن سخن از عبور سپاهیان از دجله و ورودشان به مدائن کسری رفته است تأکید می کند که: این دو سپاه پیش از دیگر سپاهیان سعد به مدائن وارد شدند: و این امتیاز و افتخار بزرگ تنها بهره دو سردار و دلاور شکست ناپذیر تمیم یعنی قعقاع و عاصم فرزندان عمرو تمیمی می گردد و مگر نه آن بارقی نیرومند پهلوان که امثالش به سختی زبان به تعریف دیگران می گشایند با صراحت گفته بود: ای قعقاع زنان جهان دیگر چون تویی نخواهند زائید!

باز هم قعقاع تمیمی است که به تعقیب و جست و جوی فراریان بر می آید، و محافظین و نگهبانان حامل غنایم جنگی را می کشد، و به آن همه غنیمت دست می یابد؟ و چه غنیمتی از سلاح و جنگ افزارهای کسری، و هرمز، و قباد، و فیروز، و بهرام چوبینه و سیاوش پادشاه های ایرانی بالاتر و یا از جنگ افزارهای خاقان پادشاه ترک، و داهر پادشاه هندوستان، و هراکلیوس امپراطور روم، و بالاخره نعمان سلطان عرب قحطانی یمانی برتر، و کدام افتخار تا این افتخار و سرافرازی قعقاع تمیمی قهرمان شکست ناپذیر و ابرمرد جهان مضر برابری تواند کرد که او از همه شاهان و ملوک زمان باج گرفته و تاج افتخار را بر تارک قبیله تمیم نهاده است.

زهی سیف، و آفرین بر او که به حکم تعصب قبیله ای همه چیز خود را زیر پا

گذاشته تا نردبانی لغزان زیر پای تمیم بگذارد، و تا آنجا که می تواند آن را بالا و بالاتر ببرد، اگر چه به درهم ریختن اساس تاریخ ملتی و تاریخ اسلام بیانجامد!

## فتح جلولاء

طبری از سیف روایت می کند که خلیفه عمر، سعد وقاص فرمانده کل قوا را فرمان داد تا برای جنگ با پارسیان، هاشم را به جلولاء اعزام دارد، و قعقاع بن عمرو را جزء فرمانده پیش تازان سپاه وی قرار دهد و آنگاه خداوند پارسیان را شکست داد و پیروزی بهره مسلمانان شد، حکومت نواحی مرزی میان عراق و ایران را در عهده قعقاع بگذارد.

وقتی که هاشم به جلولاء رسید متوجه شد که ایرانیان در پناه خندقی که گرداگرد خود کشیده اند استتار نموده، اطراف آن را نیز آهن پاره های نوک تیز و سایر آلات جنگی آهنین شکسته پراکنده اند تا با آن وسیله مانع نفوذ سپاه اسلام به پناه گاه خود گردند. ایجاد موانع جنگی پیرامون پناه گاهشان چنان بود که نفوذ در آن به هیچ روی امکان نداشت، و پارسیان هر وقت که خود می خواستند می توانستند از آن همه موانع به راحتی بگذرند.

مسلمانان مدت هشتاد روز مرتب بر مشرکین یورش می بردند ولی در این مدت تقریباً سه ماه پیشروی قابل درک و محاسبه ای نصیب آنها نگشته بود.

قعقاع، آن سوار کار دلیر و شکست ناپذیر تمیم منتظر فرصتی مناسب بود تا تنها گذرگاهی را که مشرکین برای عبور سواره نظام خود از خندق تعبیه کرده بودند متصرف شود. پس چون موقع را مناسب دید، یک تنه به همانجا حمله برد و آن را به تصرف در آورد و بانگ برداشت: ای گروه مسلمین! اینک فرمانده

شماست که در سنگر دشمن است. حمله کنید. قعقاع از آن جهت چنین دروغی را گفت که سپاهیان اسلام قوی دل شوند و به یک باره بر دشمن بتازند. نیرنگ قعقاع کارگر افتاد و سپاهیان دسته جمعی بر مشرکین تاختند و در این هجوم خود هیچ تردیدی نداشتند که هاشم در سنگر دشمن است ولی قعقاع تمیمی را رویاروی خود یافتند که گذر گاه مشرکین را تصرف کرده است. نبردی سخت و بی امان آغاز گردید، و ایرانیان از بیم جان از چپ و راست فرار کردند و در دامی که سر راه دشمن قرار داده بودند، خود گرفتار آمدند و به هلاکت رسیدند، تعداد کشته های دشمن به یکصد هزار تن بالغ گردید و زمین از کشته پوشیده شد و به همین مناسبت بود که نبرد آنجا را جنگ جلولاء (۱) نامیده اند!!

قعقاع به تعقیب فراریان پرداخت، و تا خانقین پیشرفت. عده ای را بکشت، و جمعی را به اسارت گرفت، و مهران فرمانده ایرانی را نیز از پای در آورد. سپس قعقاع به جانب قصر شیرین تاخت و به یک فرسنگی حلوان رسید، مرزبان حلوان به جلوگیری از پیشروی قعقاع کشته شد، و مسلمین بر حلوان نیز دست یافتند. قعقاع بن عمرو، تا زمانی که سعد وقاص فرمانده کل قوا، از مدائن به کوفه باز گشت حکومت قسمتهای متصرف شده و نواحی مرزی را به عهده داشت، و چون به قصد پیوستن به سعد وقاص عازم کوفه گردید، قباد خراسانی را به مرزبانی برگزید.

حموی در ترجمه جلولاء می نویسد: رود بزرگی است که تا بعقوبه امتداد دارد، و در دو طرف سواحل آن خانه های روستاییان ساکن آن ناحیه ساخته شده است.

پاورقی:

---

۱- جله: یعنی پوششی بر آن گذاشت که همه آن را فرا گرفت، سیف می گوید چون آن زمین را پوششی از خون فرا گرفت آن را (جلولاء) خواندند یعنی زمین پوشانیده شده از خون.



در آنجا و به سال ۱۶ هجری جنگی سخت و معروف میان مسلمانان و ایرانیان اتفاق افتاد، که در آن ایرانیان متحمل تلفات سنگین شدند، و میدان کارزار پر از کشته گردید و زمین از کشته پوشیده شد و به این مناسبت آن را به (جلولاء وقیعه) نامیدند، همچنانکه سیف می گوید: خداوند در نبرد جلولاء، از مشرکین یکصد هزار تن را به خاک هلاک انداخت، و از کشته ایشان زمین پوشیده شد و به این معنی آن را نبرد جلولاء نامیده اند، و قعقاع بن عمرو در نبرد جلولاء گفته:

« ما در جلولاء اثابر و مهران را کشتیم، در همان هنگام که راهها به رویشان بسته شد، و آنگاه که نیروهای ما پارسیان را فرو گرفتند، فرزندان پارسی همگی نابود گردیدند.»

و شعرهایی که در این نبرد سروده شده است بسیار است.  
حموی هم چنین در ترجمه حلوان می نویسد که: آنجا در سال نوزده هجری به دست مسلمین گشوده شد، در صورتی که سیف بن عمر در کتاب خود آن را به سال ۱۶ هجری نوشته است و قعقاع بن عمرو تمیمی به مناسبت فتح حلوان چنین سروده است:

« آیا به یاد می آورید که ما و شما در خانه های کسری منزل کردیم. ما در نبرد حلوان به پشتیبانی شما برخاستیم و سرانجام همگی باهم در آنجا فرود آمدیم و پس از آنکه زنان و کنیزان بنای گریه و زاری را بر کسری نهادند، ما در خلوان پیروزی را به دست آوردیم.»

## سنجش روایت سیف با روایت دیگران

طبری به جز روایت سیف بن عمر تمیمی در مورد فتح جلولاء و حلوان، روایت شخص دیگری را در کتاب خود نیاورده است. در صورتی که آن داستانها بر خلاف وقایعی است که دینوری و بلاذری در کتابهای خود ثبت کرده اند. آن دو می نویسند: حمله سپاه مسلمین در جلولاء در یک روز آغاز شد، و آن روز تا شامگاه نبرد ادامه داشت، و چون آفتاب به زردی گرایید نشانه پیروزی مسلمین آشکار شد و دشمن روی به گریز نهاد و نبرد شامگاهان پایان یافت، و خیمه و خرگاه سپاه دشمن به دست مسلمانان افتاد. در حالی که سیف می گوید حمله و پیشروی مسلمین مدت هشتاد روز به طول انجامید، و نیز می گوید حکومت قسمتهای مرزی به قعقاع بن عمرو تمیمی سپرده شد. در صورتی که بلاذری و دینوری نوشته اند که جریر بن عبد الله بجلی قحطانی یمانی، به سرکردگی چهار هزار جنگجو به حکومت جلولاء رسید و هم او بود که حلوان را فتح کرده است نه قعقاع بن عمرو تمیمی.

### بررسی سند

این داستان را سیف از قول محمد و مهلب، که پیش از این دانستیم از جمله راویان مخلوق او هستند روایت کرده است.

همچنین سیف راوی این حدیث را عبد الله محفز، و او از پدرش معرفی می کند که سیف از قول عبد الله محفز روی هم رفته شش حدیث در تاریخ طبری روایت کرده است.

و نیز راوی این حدیث نزد سیف بن عمر، مستنیر بن یزید است، که سیف از او در تاریخ طبری هجده حدیث روایت نموده است.

و بطن بن بشر، که سیف از او در تاریخ طبری تنها یک حدیث روایت کرده، و حماد بن فلان!! البرجمی، از پدرش، راوی این حدیث سیف است که سیف در تاریخ طبری از او دو حدیث روایت نموده است.

ما در فهرست روات و طبقات راویان حدیث، در پی این راویان که سیف معرفی کرده است سخت به تجسس پرداختیم ولی کمترین نشانه ای از آنها به دست نیاوردیم، و نامشان را جز نزد سیف، نزد هیچ سخن پرداز دیگری ندیدیم و با توجه به سابقه ای که از او در خلق اشخاص داریم، این راویان را نیز مخلوق تصورات و تخیلات سیف می دانیم.

از طرفی همان طور که گفته ایم باز هم تکرار می کنیم که سخن سیف به مسخره و شوخی بیشتر شباهت دارد تا به جدی، آنجا که راویان افسانه های خود را اشخاصی چون حماد پسر فلانی؟! که از آقای فلانی!! روایت کرده است معرفی می نماید.

## سنجش روایت با روایت های دیگران

دیدیم طبری از قول سیف در مورد نبرد جلولاء، و علت تسمیه آن به جلولاء و مقدار کشته های در آن جنگ مطالبی آورده، که همه بر خلاف آن چیزی است

که دیگران روایت کرده اند.

حموی قسمتی از داستانهای سیف را با چند بیت شعر، از اشعاریکه سیف به قعقاع قهرمان تمیم نسبت داده است، در ترجمهٔ جلولاء به عنوان گواه بر مطالب خود آورده و تأکید کرده است که در مورد جلولاء و حلوان، در کتاب سیف اشعار بسیاری وجود دارد.

اما طبری بنا به عادتی که دارد، از آن همه اشعار، چیزی در تاریخ خود نقل نکرده و بنا به گفتهٔ سیف، حکومت شهرهای مرزی عراق و ایران را در عهدهٔ قعقاع ابن عمرو تمیمی می گذارد، و حلوان به دست او گشوده شده است. در صورتی که حقیقت این است که حکومت آن قسمت در عهدهٔ جریر بن عبد الله بجلی قحطانی یمانی بوده و هم این جریر یمانی است که حلوان تا کرمانشاه را فتح کرده است نه قعقاع تمیمی.

و به طوری که در پیش گفتیم و بارها این مطلب تکرار شده است، چون مطالب پیش، طبری این داستان را مستقیماً از سیف گرفته و در تاریخ خود ثبت کرده، و تاریخ نویسان دیگر امثال ابن کثیر، و ابن اثیر، و ابن خلدون و میر خواند همه از طبری گرفته و در تاریخهای خود نقل کرده اند.

## دست آورد این حدیث

**یکم:** ثبت افتخاری برای قعقاع تمیمی با تصرف سنگر نفوذ ناپذیر دشمن.

**دوم:** کشته شدن مهران، فرمانده ایرانی به دست قعقاع قهرمان افسانه ای

تمیم.

**سوم:** فتح حلوان و کشتن مرزبان آن.

**چهارم:** حکومت بر مرزها و شهرهای گشوده شده همه تاجهای افتخاری است که بر تارک قبیله تمیم وسیله قهرمان شکست ناپذیر آن قعقاع می درخشید.

**پنجم:** و بالاخره یکصد هزار کشته انسانها، تنها در یک نبرد، نبرد جلولاء اضافه بر سایر کشته هایی که در پهنه کارزارها وسیله لشکرکشی مسلمین به جای گذاشته شده، تا سندی باشد برای آنانکه مدعیان اسلام به زور شمشیر پیش رفته است.

تا به اینجا روایت سیف را در باره فتوح قعقاع در ایران بررسی نمودیم، در فصل آینده فتوح دیگری که سیف برای این قهرمان افسانه ای خود دوباره در شام پس از فتوح ایران تخیل نموده بررسی می کنیم.

## قعقاع بار دگر در شام

یدعون قعقاعاً لکل کریهه فیجیب قعقاع دعاء الهاتف  
در هر حادثه خطرناکی قعقاع را به کمک می خوانند او نیز به فریادش می  
شتابد.

(قعقاع قهرمان افسانه ای)

### داستان فتح حمص

طبری از قول سیف ضمن حوادث سال هفده هجری روایت می کند که ابو  
عبیده جراح که از جانب خلیفه عمر در شام مأموریت داشت، از خلیفه کمک  
خواست. خلیفه به سعد نوشت ابو عبیده به محاصره دشمن گرفتار آمده، هم  
اکنون که نامه من به تو می رسد، قعقاع بن عمرو را با سپاهی به یاری او بفرست،  
چه ابو عبیده را دشمن فرا گرفته است.

قعقاع در امتثال امر با چهار هزار سپاهی در همان روز وصول دستور خلیفه به  
شام عزیمت کرد. چون خبر رسیدن قوای کمکی مسلمین برای ابو عبیده به  
مشرکین رسید، دست از محاصره او برداشتند و پراکنده شوند، بدین سان خداوند  
به برکت وجود قعقاع شهر حمص را به دست ابو عبیده گشود.

قعقاع در معیت افرادی سه روز پس از این واقعه و فتح حمص به ابو عبیده

پیوست. ابو عبیده موضوع فتح حمص، و اینکه پس از گذشتن سه روز از تاریخ فتح قعقاع و قوای کمکی او رسیده اند به عمر گزارش داد و نسبت به تقسیم غنایم جنگی با خود شریک گردان چه آنان به یاری تو آمده اند، و به وسیله آنها بوده است که دشمنان دست از محاصره تو برداشته اند و در آخر نامه خود افزود: خداوند کوفیان را پاداش نیکو دهد که میهن خود پاس دارند، و دیگر شهروندان را یاری دهند!

### سنجش روایت سیف با روایت دیگران

ابن عساکر در شرح حال قعقاع، داستان حمص را از قول سیف آورده و در ضمن آن نوشته است: قعقاع بن عمرو جنگ دوباره حمص را به شعر شرح داده آنجا که می گوید:

« قعقاع را برای رویارویی با هر سختی و عذابی می طلبند، و او نیز کمک خواه را فریاد می رسد.  
ما به قصد رویارویی با دشمن رهسپار حمص شدیم، همچون کسی که به فریاد بیچاره ای می شتابد.  
چون به دشمن رسیدیم خداوند هیبت ما را بر صورتشان کوبید و رویشان را از ما بگردانید.  
من در دامن دشت و تنگنا پیاپی بر دشمن تیر انداختم تا اینکه حمص را بار دیگر پس از اینکه نیزه ها زدیم و شمشیرها فرو آوردیم به زور و غلبه متصرف شدیم.»

ابن حجر در الاصابه بیت اول این اشعار را در ترجمه قعقاع و از حدیث سیف روایت کرده است. ولی طبری بنا به روشی که دارد آن را حذف کرده و تنها به شرح وقایع از روایت سیف اکتفا کرده است.

حموی حدیث سیف را در مورد نبرد دوباره حمص نادیده گرفته، داستان و اشعار آن را در این مورد به خصوص در کتاب ثبت نکرده است. به جز حموی، دیگران که مطالبی در تصرف دوباره حمص گفته اند، سخن از سیف بن عمر گرفته اند. زیرا به طوری که در گذشته نیز متذکر شده ایم همه تاریخ نویسان بر این امر متفقند که در فتوح شام هیچ یک از افراد قبیله تمیم شرکت نداشته اند.

در هر صورت این داستان را به طوری که گذشت، طبری از سیف گرفته و در تاریخ خود ثبت نموده، و دیگر تاریخ نویسانی که پس از وی آمده اند (۱) مطالب خود را از طبری گرفته و در کتابهای خود ثبت کرده اند.

### بررسی سند

سیف در سند ابن داستان، محمد و مهلب را نام می برد که در گذشته دانستیم وجود خارجی ندارند و از جمله راویان مخلوق تخیلات سیف می باشند.

پاورقی:

---

۱- منظور از دیگر تاریخ نویسان بعد از طبری، مخصوصاً ابن اثیر، و ابن کثیر و ابن خلدون است که در صفحات پیش بخصوص مراجعه ایشان را به تاریخ طبری از زبان خودشان آورده ایم که تأکید کرده اند در مورد وقایع بعد از پیامبر اسلام و اصحاب آن حضرت به تاریخ طبری استناد کرده اند. ما در قسمت فهرست مصادر کتاب شماره صفحه کتاب آنان را نیز آورده ایم.



## نتیجه بحث و بررسی و سنجش سخن سیف با دیگران

از بررسی روایت‌های سیف در فتح حمص و مقایسه آن با روایت‌های دیگران روشن می‌گردد که سیف بن عمر تنها کسی است که داستان دوباره حمص را روایت کرده، و اتفاقات و وقایعی برای آن ذکر می‌کند و بخصوص نامه ستایش آمیز عمر را می‌آورد، در صورتی که ابن اسحق، و بلاذری چنین چیزی نگفته‌اند.

### دست آورد این حدیث

اکنون ببینیم سیف با ساختن چنین داستانی چه چیز را ثابت کرده، و چه چیزهایی را به دست آورده است:

**یکم:** افتخاری برای قعقاع بن عمرو تمیمی، و کوفیان که هم شهری‌های سیف بن عمرند. زیرا تنها انتشار خبر عزیمت قعقاع و سپاه کوفی او بود که ارکان قوای دشمن را متزلزل ساخت، و ترس از آنها بود که موجب پراکندگی دشمن گردید، و به پیروزی مسلمانان انجامید.

**دوم:** سخن خلیفه عمر، و گواهی او مبنی بر اینکه: خداوند کوفیان را پاداش نیکو دهد، که میهن خود پاس دارند، و دیگر شهروندان را یاری دهند. خلق چنان داستانی، برای پیوند چنین گواهی و تأییدی آن هم از طرف شخصیتی چون

خلیفه عمر بن خطاب، از دیدگاه نابغهٔ افسانه پرداز و دروغ سازی چون سیف بن عمر، برای رسیدن به اهداف شیطانی که دارد، بسی ارزنده و گرانقدر است.

**سوم:** رجز خوانی و حماسه سرایی قعقاع، که خود مؤید این نکته است که او را همیشه برای کارهای بزرگ و سخت و سنگینی فرا می خوانند، چه او گره گشای هر مشکلی، و یگانه فاتح در هر کارزاری است. او نیز با جوانمردی که دارد، همیشه چنان خواهشهایی را پاسخگو بوده است و دلیل آن هم سخن خلیفه است که می گوید: این کوفیان هستند که از میهن خود به نیکوترین وجهی پاس می دارند، و در شدائد و سختیها دیگران را یار و پشتیبان می باشند!

## قعقاع در جنگ نهاوند

قتل من الفرس ما طبق ارض المعركة  
در جنگ نهاوند از ایرانیان به اندازه ای کشته شد که زمین میدان از لاشه  
آنان پوشانده و از خویشان اغزنده گردید.

(سیف بن عمر)

### داستان جنگ نهاوند

قعقاع با سپاه کوفیان به عراق باز می‌گردد، اما کی و چگونه و چرا؟  
ما در این مورد نه از طبری و نه از دیگر راویان سیف، چیزی که جوابگوی این  
مطلب باشد نیافتیم، و ندانستیم که سیف در این باره چه خیال بافی کرده است.  
به هر حال طبری از قول سیف در باره نبرد نهاوند می‌گوید:  
نبرد نهاوند در سال هجده هجری اتفاق افتاد، پارسیان به قلعه نهاوند پناه  
برده بودند، و از آن بیرون نمی‌شدند مگر به میل و بنا به مصلحت خود، و احیاناً  
برای پیکار. مسلمانان آنجا را به محاصره گرفتند و کار محاصره سخت به طول  
انجامید. فرماندهی کل قوای مسلمین را نعمان بن مقرن به عهده داشت، نعمان،  
قعقاع بن عمرو را مأمور ساخت پارسیان را به میدان جنگ بکشاند.

قعقاع بن عمرو - آن قهرمان افسانه ای تمیم - که بر سواره نظام پیشتاز فرماندهی داشت، تمهیدی چید و آماده کارزار شد، خود با سپاهیانش به دژ حمله بردند، پارسیان به مقابله پرداختند قعقاع قوای خود را عقب کشید و با این تدبیر به جنگ و گریز پرداخت و همین طور عقب می نشست. ایرانیان به این امید که مسلمین را شکست داده اند جسارت یافته برای یکسره کردن کار آنها از قلعه و سنگرهای خود بیرون آمده و هرچه بیشتر دورتر شدند تا آنجا که تمام سپاهیان پارسی روی به میدان نهادند، و جز دژبانان کسی بر جای نماند، و مسلمانان که آماده جنگ بودند، چون فرمانده دستور جنگ حقیقی داد، جنگی سخت و نمایان آغاز گردید و از ایرانیان آنقدر کشته شد که زمین از لاشه کشته ها پوشیده شد و از خون آنها سخت لغزنده، به حدی که سوار و پیاده بر آن سر می خوردند! و هنوز شب نشده بود که مشرکین روی به گریز نهادند و سراسیمه به هر جانب می گریختند و راه را از چاه باز نمی شناختند به همین سبب به جای روی آوردن به قلعه و پناهگاه خود، به جانب پرتگاهی روی آوردند که خود در پیش برای دشمن تهیه دیده در آن آتشی عظیم برافروخته بودند. سربازان فراری دشمن در آن پرتگاه مخوف پر از شعله آتش سرنگون می شدند و هر یک به هنگام سقوط در آن به فارسی فریاد می کشید (وای خرد!!) به این مناسبت آن سرزمین به (وای خرد) معروف گردید! و تا امروز نیز به همین نام نامیده می شود!! تعداد افراد سپاه ایرانی که در آن آتش سوزان جان خود را از کف دادند به یکصد هزار نفر و حتی بیشتر از آن می رسید و این تعداد به غیر از آن عده بشمارای بوده که در پهنه کارزار به خاک و خون در افتادند و کمتر کسی توانست از آن معرکه جان سالم به در ببرد. از جمله فیروزان فرمانده سپاه ایران بوده که با زرنگی خاص از آن معرکه بیرون جست و به جانب همدان گریخت. قعقاع بن عمرو، فیروزان را تعقیب کرد تا در تنگه همدان! به او رسید.

آن گذرگاه در آن موقع پر از چارپایانی بود که بار عسل بر پشت داشتند.

کثرت آن چهارپایان در آن گذرگاه تنگ راه گریز را بر فیرزان سد کرده بودند، ناچار از اسب خود پیاده شد و با شتاب از کوه بالا رفتن گرفت، در همین موقع قعقاع که به دنبالش بود سر رسید، و بر فراز کوه به تعقیبش پرداخت و چون به او رسید، او را گرفت و همان جا بکشت. به این مناسبت آن گذرگاه را از آن تاریخ گذرگاه عسل نام نهادند، و سپاهیان اسلام، با توجه به نتیجه ای که عسل در این گذرگاه داده است گفتند: و خدای را سپاهیان از عسل است!

از سوی دیگر فراریان لشکر ایران شتابان خود را به همدان رسانیدند، و مسلمانان که در تعقیب آنها بودند، همدان را در محاصره خود گرفتند و نواحی مختلف آنجا را به تصرف در آوردند. اهالی همدان چون چنین دیدند و دریافتند که از عهده سپاه اسلام بر نخواهند آمد ناگزیر امان خواستند که مورد قبول قرار گرفت و به آنها امان دادند.

چون خبر تسلیم و سقوط همدان به اهالی ماهان رسید، و اطلاع یافتند که نعیم بن مقرن، و قعقاع بن عمرو در همدان فرود آمده اند، اهالی ماهان نیز به اهالی همدان تاسی جستند و پیش از آنکه مسلمانان بر دروازه آنان در آیند، از آنها امان خواستند، که به آنها نیز امان داده شد و ذیل امان نامه ای را که برای اهالی ماهان نوشتند، قعقاع بن عمرو تمیمی تأیید و گواهی فرموده است و این فتح، یعنی فتح نهاوند، فتح الفتوح نامیده شد.

### سنجش روایت سیف با روایت دیگران

این خلاصه ای است از آنچه که طبری از قول سیف در مورد فتح نهاوند روایت کرده است و دیگر تاریخ‌نویسانی که بعد از طبری آمده اند، (۱) همین

مطالب را از او گرفته و در کتابهای خود نوشته اند.

اما حموی داستان فتح نهاوند را به صورت پراکنده در شرح به واژه های نهاوند، و وای خرد، و ماهان آورده است. کما اینکه در مورد نهاوند می نویسد: مسلمانان فتح نهاوند را فتح الفتوح نامیدند، و قعقاع بن عمرو به مناسبت چنین سروده است:

« خدای آن کس را که بی سبب از خاندانی به بد گویی پردازد،  
به بلایی دچار کند که از ناراحتیش موی سرش سپید شود. پس تو  
نیز زبان شماتت را از من کوتاه کن، که من در برابر دشمن از  
شرافت خود دفاع می کنم. چه آنگاه که ما به آب نهاوند وارد  
شدیم، از آن سیر آب بیرون شدیم در حالی که دشمن تشنه کام از  
بیچارگی در جای خود ایستاده بودند.»

و نیز گفته است:

« از نهاوند بیرس: حمله های ما چگونه بود آنگاه که بلا و  
مصیبت از در و دیوارش می باریدیم؟»  
« و ما، در شوم ترین شبهایی که بر عجم گذشت، اسبهای خود  
را در تمامی نقاط نهاوند نگه داشتیم و همه جا را پر کرده بودیم. ما،  
نوید تلخ کامی و مرگ آنان بودیم. در حقیقت روز نهاوند از

باورقی:

---

۱- مقصود ما از دیگر تاریخ نویسان ما به خصوص ابن اثیر، و ابن کثیر، و ابن خلدون می باشد، که در جای خود، به خصوص عین گفته ایشان را که دلالت بر اخذ تمام مطالب کتابشان از طبری دارد آورده ایم. و ما آنجا که از مصادر کتاب خود سخن به میان خواهیم آورد، شماره صفحه کتاب ایشان را در هر مورد جداگانه ارائه خواهیم داد تا مراجعه به آنها برای طالبین و محققین آسان باشد.

روزهای بسیار سختی بود که بر آنان گذشت. ما، دره هایی را که از آتش سوزان زبانه می کشید از سواره و پیاده آنان پر ساختیم، و گذرگاه های صاف و باز کوه بر فیروزان که بر کوه های صاف می گریخت مجال گریختن نداد.»

و در واژه (وای خرد) می نویسد:

وای خرد نام پرتگاهی است نزدیک نهاوند که افراد سپاه ایران در آن سرنگون شده اند، و چون یکی از آنها در آن می افتاد فریاد می کشید (وای خردا) و به همین مناسبت آن مکان را وای خرد نامیده اند. این مطلب را نویسنده کتاب فتوح، سیف بن عمر تمیمی نوشته... و قعقاع بن عمرو از آن چنین یاد کرده است:

« و چون در (وای خرد) سرنگون شدند، صبحگاهان کرکسها و لاشخورها به دیدارشان آمدند. آنقدر از ایشان کشتیم، تا آنجا که پرتگاهی که در آن آتش افروخته بودند از لاشه های ایشان پر گردید.»

و ضمن اشعاری دیگر چنین گفته است:

« در جنگ نهاوند بی هیچ ترس و اندیشه ای شرکت جستیم، و در آن روز همه قبایل عرب نیکو جنگیدند. شامگاهان که فیروزان از بیم شمشیرهای برنده ما، و به امید نجات به جانب کوه گریخت، جوانمردی شجاع و رزمنده از ما تا آنجا به تعقیبش پرداخت که پیش پای چارپایان او را به خاک افکند. لاشه های دشمن در (وای خرد) افکنده شده اند تا گرگهای بیابانی به دیدارشان در آیند و بیایپی بر سفره شان بنشینند.»

و در بارهٔ ماهان می نویسد:  
عرب آن را به لفظ جمع، و ماهات می گوید... و قعقاع بن عمرو در بارهٔ ماهان  
چنین سروده است:

« بینی پارسیان را در ماهات با کشتن فرزند ایشان که شیر  
زادگان و شیر بچه هایی بودند بریدم، و خانه هایشان را ویران  
ساختم، در همان روز که به نام جنگ با ایشان رو به رو شدم، و هر  
کس که به جنگ چون منی در آید چنین سرانجامی خواهد داشت ».

اینها همه مطالبی است که سیف سر هم کرده و حقیقت ندارد. زیرا:

**یکم:** بلاذری و دینوری روایت کرده اند که فرماندهی کل سپاه ایران در عهد  
مردانشاه ذوالحاجب بوده نه با فیروزان.

**دوم:** دینوری چگونگی بیرون کشیدن ایرانیان را از سنگرهایشان چنین  
آورده است: عمرو بن معدی کرب به نعمان بن مقرن فرمانده کل قوای اسلام  
پیشنهاد کرد تا وفات خلیفه عمر را اعلام کند، و با تمام قوای نظامی خود به جانب  
عراق عقب بنشیند. و بدین وسیله ایرانیان را فریب دهد. نعمان این رأی را  
پسندید و عمل کرد، ایرانیان که فریب خورده بودند این خبر را به یک دیگر مژده  
دادند و به تعقیب مسلمین پرداختند که ناگهان مسلمانان باز گشته و شمشیر در  
میان آنها نهادند و ...

**سوم:** طبری نوشته است که تاریخ فتح نهاوند را سیف بن عمر سال هجده  
هجری روایت کرده، در صورتی که دیگران آن را در سال بیست و یک هجری ثبت  
کرده اند.

**چهارم:** بلاذری چگونگی کشته شدن مردانشاه فرمانده کل قوای ایران را



چنین روایت کرده است: او از قاطری که بر آن سوار بود به زیر افتاد و شکمش پاره شد، و بر اثر آن جان داد.

**پنجم:** و نیز بلاذری گفته است که فتح همدان وسیله جریر بجلی قحطانی انجام گرفته است نه وسیله قعقاع بن عمرو تمیمی.

**ششم:** موضوع (خدای را سپاهیانی از عسل است) همچنانکه در شرح بعلبک در کتاب معجم البلدان آمده است، مشهور چنان است که این سخن از معاویه فرزند ابو سفیان است در آن هنگام که مالک اشتر همدانی را به نیرنگ با عسلی آغشته به زهر از پای در آورد. ابن کثیر نیز می گوید: معاویه و عمروعاص هر دو این سخن را آن هنگام که مالک اشتر بر اثر سم آغشته به عسل کشته شد بر زبان آورده، گفتند که (خدای را سپاهیانی از عسل است). طبری نیز می گوید که عمروعاص پس از کشته شدن مالک اشتر بر اثر سم آغشته به عسل این سخن را گفته است. (۱)

به غیر از اینها، آنچه را که سیف در این مورد گفته است، ساخته او بوده خودش تنها گوینده آنها است و دیگران چنین چیزهایی را نگفته اند و همه بر خلاف گفتار و نقل تاریخ نویسان دیگر است.

پاورقی:

---

۱- رجوع شود به تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۱۲ و تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۴۲.

## بررسی سند

این داستان را سیف از طریق محمد و مهلب دو راوی مخلوق خود روایت کرده است و آن دو را قبلاً شناسایی کرده ایم. همچنین، عروه بن ولید، و ابو معبد العبسی که از خویشاوندان خود شنیده اند راوی آن داستان معرفی کرده است. ما نامی از عروه و ابو معبد به جز در حدیث سیف، در هیچ کجای دیگر نیافتیم، تا چه رسد به خویشاوندان مجهول الهویه آنها که در مرتبه خود دو بار ناشناخته باقی می ماند.

## نتیجه سنجش و بررسی

به طوری که دیدیم، سیف نام فرمانده پارسی را تغییر داده، چگونگی بیرون کشیدن ایرانیان را از سنگرهایشان تحریف کرده، سال فتح و پیروزی را نیز عوض کرده است و شاید داستان گذرگاه عسل را از آن جهت ساخته تا عمل معاویه فرزند ابو سفیان مضر، و سخن او را در باره کشتن مالک اشتر با عسل آغشته به زهر لوث کرده باشد. از طرفی آشکارا دیدیم که فتح همدان را به جای جریر بجلی قحطانی یمانی در عهده قعقاع بن عمرو تمیمی و سرشناسان مضر اعلام داشته است.

## دست آورد این داستان

**یکم:** خلق منزلت و مقامی خاص و قابل احترام و ستایش برای پهلوان شکست ناپذیر تمیم قعقاع بن عمرو، در بیرون کشیدن پارسیان از سنگرهایشان به حیلۀ جنگی!!

**دوم:** اعلام بیش از یکصد هزار کشته به آتش سوختۀ دشمنان در جهنمی که ایرانیان به دست خویش در پرتگاه (وای خرد) نهانند ساخته بودند.

**سوم:** تأکید به این موضوع که تسخیر نهند، یکصد هزار کشته، و یکصد هزار نفر سوخته داشته، که بر روی هم دویست هزار تن قربانی از انسانها گرفته است.

**چهارم:** خلق یک شخصیت بر جسته ایرانی به نام فیروزان که فرماندهی سپاه ایران را در نبرد نهند به عهده داشته است.

**پنجم:** آفرینش پرتگاهی به نام (وای خرد) تا نامش در کتابهای جغرافیا بیاید.

**ششم:** خلق تنگه ای به نام گذرگاه عسل، تا راه را بر دشمن اسلام ببندد، و افتخاری با کشتن او بر سایر افتخارات قعقاع افسانه ای بیفزاید.

**هفتم:** خلق افتخاری دیگر برای قهرمان افسانه ایش قعقاع تمیمی در نسبت دادن فتح همدان به او و دیگر سران مضر.

**هشتم:** رجزها، و اشعار حماسی، بر اثر چنان نبرد پر احساسی و تحرک از پهلوان بی مانند‌ی چون قعقاع بن عمرو زینت بخش گنجینه ادبیات عرب گردد.

**نهم:** پیمان نامه های صلح و امان برای اهالی همدان و ماهان تا بر سایر اسناد و مدارک تاریخی، به عنوان سندی قاطع و غیر قابل انکار، بر وجود چنین قهرمانان و چنان وقایع و اتفاقاتی اضافه گردد و برای همیشه باقی بماند.

### خلاصه بحث

اینکه قعقاع افسانه ای سیف، که گردی دلاور، و خردمندی سیاستمدار، و حماسه سرایی بنام، و مبارزی شکست ناپذیر در تمام نبردها و کشورگشایی های اسلامی است، نامش و دلاوریهایش، تیزبینیها، و ژرف نگریهایش، و خدمات ارزنده، و گراندرش در کتابها آمده و آوازه نامش در سراسر جهان پیچیده است. طبری دوری دیگر از فعالیتهای او را از قول سیف بن عمر تمیمی در حوادث سال ۳۴-۳۵ هجری و به دوران خلافت عثمان چنین روایت کرده است: عثمان خلیفه، قعقاع را به فرماندهی کل سپاه جنگی کوفه برگزید. کوفه در آن زمان پایتخت شرقی ممالک اسلامی بود، و از نظر نظامی موقعیتی خاص داشته بسیار مهم بوده است بنا بر این روایت سیف، عثمان خلیفه وقت، قعقاع بن عمرو را به سمت فرماندهی کل قوا در ناحیه شرقی ممالک اسلامی تعیین کرده است. بنا به روایت سیف از این زمان به بعد فعالیت قعقاع به شکلی دیگر متجلی و موقعیت و مکانتی دیگر پیدا می کند، آخر مگر نه این که چنین مرد افسانه ای از هر حیث و هر جهت باید کامل و قابل باشد!

در این دوره از فعالیت، قعقاع را می بینیم که در مقام مردی خیراندیش، و سفیر صلح و آشتی، و پیام آور دوستی و برادری، در آشوبها و فتنه های زمان حکومت عثمان و علی سخت می کوشد. ما این قسمت را به خواست خدا در فصل آینده بررسی می کنیم.

## قعقاع در دوران عثمان

انی لکم ناصح و علیکم شفیع.  
من دوست قهرمان و خیر خواه شمایم.

(قعقاع خیر خواه افسانه ای)

### قعقاع در آشوبهای دوران عثمان

طبری از سیف روایت می کند:

چون قعقاع بن عمرو، گردهمایی سبائیان را در مسجد کوفه که خواهان برکناری عثمان بودند مشاهده کرد، خود را به جمع آنها رسانید و بر ایشان نهیب زد و از کارشان جويا شد. سبائیان هدف از گردهمایی خود را از او پوشیده داشتند و گفتند که ما خواهان برکناری سعید از حکومت بر کوفه هستیم؛ قعقاع در پاسخ آنها گفت: خواسته شما فقط همین باشد! سپس آنها را متفرق ساخت و مانع گردید تا در مسجد بنشینند.

و نیز می نویسد: زمانی که مالک اشتر، آشوب گران را به سبکسری وا داشت و آنان را برانگیخت تا از ورود سعید به عنوان استاندار به کوفه جلوگیری نمایند، معاون فرماندار به نام عمرو بن حرث به جلوگیری برخاست و در مقام نصیحت و

راهنمایی آنها برآمد، و آنان را از انجام هر گونه عمل تندی در این مورد بر حذر داشت. در همین هنگام قعقاع می رسد و به او می گوید: بر آن سری که امواج خروشان سیل را با زبان نصیحت باز پس زنی!! و رود فرات را با مدارا و نرمی به سر چشمه بازگردانی؟! این کاری است ناشدنی، به خدای سوگند شعله های این هنگامه و آشوب، را جز شمشیر آبدار فرو نمی نشاند، و چیزی نمانده است که این شمشیر از نیام به در آید. در آن موقع است که فریاد و ناله ایشان برخیزد و آرزوی زمان از دست رفته را بنماید، که به خدا قسم دیگر دیر شده و هرگز به آن نخواهند رسید!! پس تو نیز منتظر چنان روزی باش و شکیبایی پیشه کن!

فرزند حریث نصیحت و راهنمایی قعقاع را پذیرا شد و به خانه خود رفت. و نیز آورده است زمانی که یزید بن قیس در مسجد کوفه مردم را علیه سعید بر انگیخت و علیه عثمان به بد گویی پرداخت، قعقاع بر می خیزد و در مقابل او قرار می گیرد و به او می گوید: آیا تو غیر از کناره گیری ما - والیان عثمان - چیز دیگری می خواهی! ما این خواسته تو را انجام خواهیم داد!!

و نیز روایت کرده است که وقتی که عثمان به محاصره افتاد، خلیفه نامه ای به شهرهای مختلف اسلامی نوشت، و از آنان یاری خواست. در پاسخ عثمان، قعقاع بن عمرو با جمعی از یارانش از کوفه به قصد مدینه بیرون شدند و به یاری خلیفه عثمان شتافتند. از طرف دیگر، چون آشوبگران که عثمان را در محاصره خود داشتند، از عزیمت مردم از شهرهای مختلف اسلامی به یاری عثمان آگاهی یافتند؛ و دانستند که معاویه از شام، قعقاع بن عمرو از کوفه و... برای نجات جان خلیفه در راه مدینه هستند، حلقه محاصره را تنگتر کرده کار عثمان را یکسره ساختند و او را کشتند. چون خبر کشته شدن عثمان در بین راه به قعقاع رسید، او با گروهی که وی را همراهی می کردند به کوفه باز گشت.

این بود روایت سیف در باره قیام مردم علیه عثمان و نقش قعقاع در آن، در فصل آینده به روایت سیف در باره نقش قعقاع در دوران علی بررسی می کنیم.

## قعقاع در دوران علی

نادی علی ان اعقروا والجمل  
علی ندا کرد که شتر را پی کنید

(مورخین)

امر قعقاع بالجمل فعقر  
قعقاع فرمان داد شتر را پی کنید و کردند

(سیف بن عمر)

### داستان جنگ جمل به روایت سیف

طبری از سیف چنین روایت می کند:

در زمان خلافت علی بن ابیطالب مردم کوفه هم داستان شدند تا به یاری امام برخاسته، با وی به بصره روند، ولی ابو موسی اشعری که از زمان عثمان استاندار کوفه بود از حرکت آنها به جانب بصره جلوگیری به عمل آورد. این کار باعث شد که زید بن صوحان به ابو موسی سخت پرخاش کرد، و بین آن دو سخنان تندی رد و بدل شد! بالاخره قعقاع برخاست و گفت:



من ناصح و دوست دار همه شما هستیم، می خواهیم که بر سر عقل آیید و سخن مرا بشنوید، زیرا حرفی که می زنم عین حقیقت است. آنچه را که استاندار - ابو موسی اشعری - گفت سخن حق است ولی در دسترس نیست، اما گفتار و سخنان زید از آنجا سر چشمه می گیرد که خود که در این آشوبها دست داشته است پس هیچ چیزی را از او نپذیرد (۱) سخن حق، و حقیقت مطلب این است که مردم بی شک نیازمند به حکومت و خلیفه می باشند، تا او با تمام قوا به اصلاح جامعه بکوشد و رعایت نظم اجتماعی را بنماید، و دست ستمگران را کوتاه کند، و داد مظلومان بستاند. اینک علی به امر حکومت بر مردم پرداخته، و به نیکوترین وجهی آنان را به همراهی با خود فرا خوانده است، او مردم را به اصلاح می خواند، پس به سوی او بشتابید و مطیع و فرمانبردارش باشید.

## سفیر صلح

و نیز روایت کرده است که: قعقاع بن عمرو نخستین فرماندهی بود از فرماندهان سپاه کوفه که به علی پیوست. و چون در ذی قار به خدمت علی رسید، آن حضرت او را فرا خواند و به رسالت نزد بصریان گسیل داشت و به او فرمود: ای فرزند حنظلیه این دو مرد را (کنایه از طلحه و زبیر) ملاقات کن (سیف می گوید که قعقاع از اصحاب رسول خدا بوده است) و آن دو را به همبستگی و همگامی با جامعه اسلامی فراخوان، و سرانجام دو گانگی و جدایی از جامعه را بر

پاورقی:

۱- سیف در این افسانه که ساخته است زید بن صوحان را با موقعیت و مقامی که از او سراغ داریم مخصوصاً جزء سبائیان به حساب آورده و از زبان قعقاع وی را چنین توصیف کرده است.

ایشان خاطر نشان ساز. آنگاه فرمود: در پاسخ آنچه که از آنها می بینی و می شنوی چه خواهی گفت، جایی که دستوری خاص در آن مورد از ما نداشته باشی؟! قعقاع در پاسخ گفت:

طبق دستورت آن دو را ملات خواهیم کرد، و چنانچه از آنها موردی دیده شد که از تو دستوری مخصوص نداشتیم، به رأی و اجتهاد خود آن را علاج خواهیم کرد، و با آنان به هر چه سزاوار باشد و بر طبق آنچه دیده و شنیده ایم سخن خواهیم گفت.

علی در پاسخ گفت: تو در خور این کاری، برو! قعقاع به سوی مأموریت خود شتافت، و چون به خدمت آنان، (عایشه، و طلحه و زبیر) رسید و با ایشان سخن گفت، عایشه ام المؤمنین سخن او را پذیرف، و طلحه و زبیر نیز موافقت کردند و گفتند: آفرین! درست می گویی، و حق همین است: و با ایجاد صلح و آشتی بین دو دسته موافقت کردند. چون قعقاع با نوید صلح و آشتی به خدمت علی باز گشت، علی برخاست و بر منبر برآمد و سخنرانی کرد و در ضمن آن گفت: همه شما این را بدانید که من فردا از اینجا حرکت می کنم، شما هم آماده حرکت باشید. ولی هر کس که علیه عثمان (رض) اقدامی کرده است نباید با ما حرکت نماید و سفیهان مرا از تعقیب خود بی نیاز کنند...

## شورای سبائیان

سبائیان با شنیدن خبر صلح بین دو سپاه، شتاب زده گرد یکدیگر نشستند و به رای زنی پرداختند و پس از گفت و شنود بسیار، در آخر عبد الله فرزند سبأ

پیشنهاد کرد که شبانگاه بدون آنکه هیچ یک از سران دو سپاه در یابند، آتش جنگ را روشن کنیم و دو لشکر را به جان یک دیگر اندازیم. این رأی مورد موافقت همه سبائیان قرار گرفت و پس از قرار و مدار لازم متفرق گردید.

از این طرف دو سپاه در مقابل یکدیگر صف آرایی نمودند، علی و طلحه و زبیر فرماندهان واحدهای مختلف سپاه خود را احضار کرده به آنها آگهی دادند که بین دو دسته پیمان صلح بسته می شود و جنگی در کار نیست. در نتیجه سپاهیان دو طرف به امید صلح و آشتی آن روز را به خرمی به شام آوردند. ولی در تاریکی همان شب بود که سبائیان تحت رهبری عبد الله سبأ آتش جنگ را بر افروختند، و دو سپاه را به جان یکدیگر انداختند.

## نبرد قعقاع

جنگ آغاز گردید، و در گرما گرم آن قعقاع با تنی چند از یارانش چون از کنار طلحه می گذشت شنید که می گوید: ای بندگان خدا! به سوی من آیید، شکیبا باشید، شکیبا باشید. قعقاع به طلحه گفت: تو زخم برداشته ای، و توانایی خود را از دست داده ای، به خانه باز گرد!

و نیز طبری از قول سیف روایت می کند:

قعقاع بن عمرو در آن هنگامه نبرد به شماتت اشتر پرداخت و به او گفت: به جنگ باز نمی گردی؟! و چون اشتر پاسخی نگفت، قعقاع در دنباله سخن خود گفت: ما مضریها در جنگ و برابری با هم، از دیگران واردتریم. آنگاه به نبرد پرداخت و چنین رجزی را شروع به خواندن کرد:

« چون به آبشخوری آلوده در آییم، آن را پاک و مصفا سازیم،

و کسی را یارای آن نیست تا به آبی که ما بدان دست یافته از آن  
جلوگیر باشیم دست درازی کند.»

و نیز طبری روایت می کند که زفر بن حارث آخرین کسی بوده که به میدان  
تاخت و به جنگ مشغول شد، که قعقاع خود را برابر او رسانید و به نبرد پرداخت.  
تنور جنگ پیرامون شتر عایشه سخت زبانه می کشید، و به گرد آن شتر از  
قبیله بنی عامر مردی کامل باقی نماند که به سوی مرگ نشتابد و به خاک و خون  
در نغلطد، آنگاه قعقاع بن عمرو فرمان داد تا شتر عایشه را پی کردند و پس از  
کشته شدن شتر عایشه هم او بود که فرمان عفو عمومی داد و به لشکریان گرد  
خود گفت: شما در امانید! سپس او و زفر بن حارث تنگهای شتر را از یکدیگر  
دریدند و هودج عایشه را از روی آن برداشتند و آرام بر زمین نهادند، و در  
پیرامون آن به پاسداری پرداختند.

چون شتر عایشه سرنگون شد همه مردم (هواداران جمل) روی به گریز  
نهادند و آتش جنگ به یکباره فرو نشست و این خود به فضل وجود قعقاع مضر  
تمیمی عمری حاصل گردید که هیولای جنگ رخت بر بست و داس اجل از کار باز  
ماند.

افتخار نبرد جمل از اول تا به آخر آن به تمیم باز می گردد، از گشایش باب  
دوستی و آشتی بین سردمداران قوم، و همچنین پس از اینکه سبائیان به  
سرکردگی عبد الله سبأ در دل شب آتش جنگ را ناجوانمردانه دامن زدند، و  
زحمات قعقاع را به باد دادند و جنگ برادر کشی به راه انداختند، و تفرقه و  
اختلال را بین مسلمین ایجاد کردند، باز هم قعقاع بن عمرو تمیمی است که همت  
می کند و این آتش که می رفت پایان داده، عفو عمومی هم جناب ایشان صادر  
می فرماید.

## پشیمانی علی و عایشه

طبری در اینجا از قول سیف، گفت و شنود عایشه و قعقاع را چنین روایت می کند:

عایشه به قعقاع بن عمرو گفت:

به خدا قسم! آرزو دارم که بیست سال پیش از این مرده بودم! و علی (علیه السلام) نیز به قعقاع چنین گفت، و سخن عایشه و علی (علیه السلام) هر دو یکی بود!

و نیز روایت می کند:

علی ابن ابیطالب (علیه السلام) قعقاع بن عمرو را مأموریت داد تا دو مردی را که بر در خانه عایشه شعری سروده و بدان وسیله به ام المؤمنین جسارت کرده بودند گردن بزنند! زیرا یکی از آن دو خوانده بود:

- ای مادر! پاداش تو نافرمانی ماست.

و دیگری خوانده بود:

- ای مادر! توبه کن که خطا کردی.

علی (علیه السلام) پس از صدور این دستور به قعقاع گفت: نه، آنها را به سختی مجازات می کنم. سپس فرمان داد تا لباس از تن آن دو بر گرفتند، و به هر کدام صد تازیانه زد!



## مورخین روایت سیف را از طبری نقل کردند

این مختصری بود از آنچه طبری از قول سیف بن عمر، در موضوع جنگ جمل، و عوامل وقوع آن، و خدمات برجسته و فعالیت‌های چشم‌گیر قعقاع بن عمرو تیمیمی، قهرمان افسانه‌ای او روایت کرده است.

و همین مطالب را ابن اثیر و ابن کثیر از طبری گرفته و در تاریخ‌های خود ثبت کرده‌اند. چه ابن کثیر در آغاز سخن می‌گوید: سیف بن عمر چنین گفته ... و در پایان آن می‌نویسد: این مختصری است از آنچه ابو جعفر طبری ...

ابن خلدون نیز در پایان داستان جمل خود نوشته است: این خلاصه‌ای است از جنگ جمل بنا بر روایت ابو جعفر طبری...

مورخین دیگر نیز افسانهٔ سیف را از طبری اقتباس کرده‌اند از آن جمله میرخواند است که در روضه الصفا مطالب طبری را در جنگ جمل آورده است.

ارزبایی موارد مردود و نادرست این مطالب را شرح و تفضیلی وافی لازم است که اینجا را مقام آن نیست، و ما قسمت مهمی از آن را در بخش عایشه در دوران دامادهای پیامبر خدا، در کتاب نقش عایشه در تاریخ اسلام، به دست داده ایم، و در اینجا تنها به قسمتی از آن به طور اختصار می‌پردازیم تا روشن شود که سیف ابن عمر، این افسانه پرداز قرن دوم هجری چگونه حقایق را تحریف کرده، و چه سان اسلام و تاریخ آن را به بازی گرفته، اهداف پلید و ناپاک خود، و زندقه و مانویت خویش را در لباس دوستی در کوبیدن اساس اسلام تعقیب کرده است و نیز در خلال آنها دریافته شود که چگونه و چرا شخصیتی به اصطلاح جهانی، و تاریخ نویسی بنام، چون امام المورخین ابو جعفر جریر طبری آلت دست چنان

دروغ گویی شاید و افسانه پرداز قرار گرفته است.

## داستان جنگ جمل به روایت غیر سیف

طبری در مورد بسیج کوفیان برای شرکت در جنگ جمل روایت می کند:  
امیر المؤمنین علی، (علیه السلام) هاشم بن عتبه را به همراه نامه ای به کوفه نزد ابو موسی اشعری که از زمان خلافت عثمان حکومت آن سامان را به دست داشت اعزام فرمود، و طی آن نامه به ابو موسی فرمان داد تا از کوفیان قوای کمکی برای جنگ در بصره به خدمتش اعزام دارد.  
ولی چون ابو موسی از دستور امام سر پیچی کرد، و در مورد اعزام کوفیان به یاری امام اقدام ننمود، آن حضرت فرزندش حسن، و عمار یاسر را به کوفه فرستاد، و ابو موسی را از حکومت کوفه عزل فرمود.  
حسن ابن علی، و عمار یاسر به کوفه وارد شدند و در مسجد به سخنرانی و ارشاد پرداختند و در نتیجه سخنرانیهای آن دو بود که مردم کوفه آمادگی خود را برای شرکت در نبرد بصریان اعلام داشتند و در نتیجه، از کوفه در حدود دوازده هزار مرد جنگی به علی (علیه السلام) پیوست.  
و نیز طبری در مورد نامه ها و گفت و شنودهایی که ظرف این مدت بین دو طرف در جریان بوده چیزی ننوشته ولی قسمتی از آنها را ابن قتیبه و ابن اعثم، سید رضی در کتابهای خود آورده اند. از آن جمله نامه زیر است که امام برای طلحه و زبیر نگاشته و برایشان ارسال داشته است:

« پس از حمد و ستایش خدا و درود بر پیامبرش، شما دو تن خوب می دانید، و به دل اقرار دارید اگر چه بر زبان نمی آورید و

اعتراف نمی کنید که، من به دنبال مردم نفرستادم و از آنها نخواستم تا با من بیعت کنند، بلکه آنها بودند که مرا وادار به قبول حکومت و بیعت خود کردند، و از پای ننشستند تا با من به خلافت بیعت به عمل آوردند.

شما دو نفر نیز به همراه همانها بودید. بارها به دنبال آمدید و از من خواستید تا حکومت را بپذیرم، و آرام نگرفتید تا آن وقت که به خلافت با من بیعت کردید. از طرفی مردم که به خلافت من گردن نهادند و بیعت با من را پذیرا شدند، نه به سودای مالی که فرا چنگ آرند در این راه قدم گذارده اند، و نه بر اثر اعمال قدرت و زور و یا خشونت و تهدیدی با من بیعت کرده اند.

با این همه اگر شما دو تن نیز بنا به میل و خواسته، و اختیار خود با من پیمان بسته و به خلافت من بیعت کرده اید، از این راه که در پیش گرفته اید (و علم طغیان و مخالفت که بر افرشته اید و از ایجاد اختلاف و تفرقه بین مسلمانان) هر چه زودتر باز گردید، و از خدای به دل پوزش بخواهید و اگر به خلاف خواسته دل پیمان بیعت مرا به گردن نهاده اید، شما را هیچ عذر و بهانه ای نیست بلکه این حق من است که از شما باز خواست کنم و علت این تظاهر و دورویی را جويا شوم، که چرا به ظاهر دست ارادت به سوی من دراز کردید، (و فداکاری خود را در راه هدف و برنامه حکومت من اعلام داشتید) و در باطن تخم مخالفت با من، و ایجاد اختلاف بین امت اسلامی را در سر پروراندید؟ چه به جان خودم سوگند که شما دو نفر چیزی از دیگر مهاجرین کم نداشتید، و بیچاره و ضعیف نبوده تا شایسته تر، و سزاوارتر از آنها به ظاهر باشید، و با تقیه خواسته دل خود پنهان دارید؟ چه (با توجه به اهمیت، و رسوایی



بیرون کشیدن شانه خود از زیر بار بیعت با من پس از اینکه آن را پذیرفتید و اعلام داشتید) برای شما خیلی ساده تر بود که همان روز اول، به زیر بار بیعت من نمی رفتید، و خلافت مرا گردن نمی نهادید.

بهانه خود را در این مخالفت و سرکشی، خون عثمان قرار داده چنین شایع کرده اید که من عثمان را کشته ام. بین من و شما، از اهالی مدینه آنهایی حکم باشند، که پای خود از یاری هر دوی ما باز پس کشیده بی طرفی را پیش گرفته اند، تا معلوم کنند کشتندگان عثمان چه کسانی هستند، آن وقت هر کس به اندازه جرمی که در این راه مرتکب شده است وبال آن را به گردن بگیرد.

پس ای دو پیر مرد! از این افکار (پوچ و بی اساس) که در سر می پرورانید دست بردارید و انصراف خود را از این اقدام نابخردانه، گرچه به نظر تان ننگی عظیم است اعلام دارید، پیش از آنکه به روز رستاخیز این ننگ بزرگ با لهیب آتش دوزخ به جانتان همراه گردد». والسلام

آنگاه عبد الله بن عباس را مأموریت داد، تا زبیر را تنها ملاقات کند و به او چنین گفت:

به سراغ طلحه نرو، چه اگر او را ببینی، او مانند گاو نری است که سر فرود آورده شاخهای خود را مقابل حریف گرفته آماده حمله است، مردی است متکبر و خود خواه و تند خو، به کارهای سخت و گران می پردازد، و می گوید چیزی نیست، ساده است.

اما بر عکس زبیر را ملاقات کن که مردی ملایم طبع و با گذشت بوده گوشه شنوا دارد. به او بگو پسر داییت می گوید: تو مرا در حجاز (که زادگاهمان بود)

آشنا و پشتیبان بودی، چه پیش آمد که در عراق، (در سرزمین غربت) مرا بیگانه گشتی و به مخالفت و دشمنیم پرداختی؟ (سخن زیبا و دلنشین آن حضرت که می فرماید: **عرفتني بالحجاز، و انكرتني بالعراق، عما عدا مما بدأ؟**)

ابن عباس می گوید: پیغام امام را بی کم و کاست به زبیر رسانیدم، زبیر لختی به فکر فرو رفت و آنگاه در پاسخم فقط گفت: به او بگو ما با همه مواعی که در این راه وجود دارد، و بیم و هراسی که بدل داریم، با این همه امیدواریم!

عبد الله فرزند زبیر نیز به من گفت: (۱) به او بگو که بین ما دو طرف، مسأله خون عثمان مطرح است، و واگذاری انتخاب خلیفه به دست شورایی که عمر دستور تشکیل آن را داده، که در آن صورت این را باید بدانی که دو نفر از آنها یعنی طلحه و زبیر در یک صف قرار گرفتند، و ام المؤمنین عایشه نیز جانب آن دو را فرو نخواهد گذاشت، و با نفوذی که عایشه در مردم دارد، آنها نیز جانب وی را رها نخواهند کرد، و اگر کار به مراجعه به آراء مردم بکشد، اکثریت را عایشه و طرف داران او به دست خواهند آورد و در چنین وصفی تو تنها خواهی بود!

ابن عباس می گوید: با این سخنان فرزند زبیر دانستم که پشت سر این حرفها، فقط جنگ حکومت می کند. به خدمت علی (علیه السلام) باز گشتم و او را از ما وقع با خبر ساختم.

بار دیگر امام، ابن عباس را به همراهی زید بی صوحان به خدمت عایشه مأمور و به وی چنین پیغام فرستاد:

« خداوند تو را فرمان داده که در خانه خود بمانی، و به هیچ روی از آن خارج نشوی، و تو خود این را کاملاً می دانی. مسأله

**پاورقی:**

---

۱- و قال لی ابنه عبد الله: قل له بیننا و بینک دم خلیفه، و وصیة خلیفه، و اجتماع اثین، و انفراد واحد، و أم مبرورة و مشاوره العامة: قال ابن عباس. فعلمت انه لیس وراء هذا الكلام الا الحرب.

اینجا است که عده ای تو را برانگیختند، و از نقاط ضعفت به سود خود، و زیان تو به سادگی استفاده کرده اند، و وا داشتند تا از خانه ات، خانه رسول خدا پای بیرون گذاردی، و با این پیمان که با آنها بستنی، و هم گامی و هم فکری که با آنان نمودی، مردم را به ورطه بلا و نابودی کشانیدی و آتش اختلاف و تفرقه را بین صفوف مسلمین دامن زدی.

اکنون با این همه تو را این بهتر که به خانه خود باز گردی، و به هیچ روی گرد دشمنی و جنگ برادر کشی نگردی.

چنانچه این راهنمایی، تو را قبول نیفتد و به خانه خود باز نگردی، و این آتش فتنه که تو خود بر افروخته ای خاموش نسازی، بی شک جنگی خونین به دنبال خواهد داشت که گروهی عظیم از انسانها را به کام خود خواهد کشید، و وبال آن بی هیچ تردیدی به گردن آتش افروزان جنگ خواهد افتاد.

پس ای عایشه! از خدای بترس و از این راه که در پیش گرفته ای پوزش بخواه که خداوند پوزش بندگانش را پذیرا است، و بخشاینده خطاهای آنان و مبادا علاقه ای که به فرزند زبیر و خویشاوندی که با طلحه داری تو را به ورطه ای کشاند که سر انجامش دوزخ و آتش جهنم باشد.»

فرستادگان امام، به خدمت عایشه رسیدند و رسالت بگذاشتند. او در پاسخ امام تنها گفت: من چیزی در پاسخ فرزند ابو طالب نمی گویم، چه در سخنوری و قدرت استدلال به پای او نمی رسم.

و در روایت دیگر آمده است که طلحه با صدای بلند یاران خود را مخاطب ساخته گفت: به پیکار این مردم برخیزید، که شما را نیروی برابری با استدلالهای

فرزند ابوطالب نیست.

عبدالله فرزند زبیر نیز در آن روز خطبه ای ایراد کرد و در ضمن آن گفت:

«ای مردم! علی بن ابیطالب، خلیفهٔ راستین عثمان بن عفان را کشته و اینک با سپاهی گران به جانب شما شتافته تا سرزمینتان را تسخیر، و شما را به اطاعت از خود در آورد.

اکنون نوبت شما است تا مردانه به پای خیزید و با خون خواهی از خلیفهٔ خود آبرو و حیثیت خویش را نگه دارید، و شرف و نوامیس، فرزندان و اموال، و بالاخره شخصیت خود را پاس دارید و در حفظ و نگهداری آنها به جان بکوشید. با وجود دلاورانی چون شما، ناموس پرستان و تعصب ورزانی چون شما، و چون شما فداکارانی در راه عثمان و عایشه، آیا روا میدارید که کوفیان به شهر و دیار شما در آیند و آن را تصاحب کنند؟!»

اینکه اینها به شما روی آورده و به شخصیت شما توهین کرده، احساسات شما را سخت جریحه دار نموده اند، جا دارد که به خشم آیید، و هر گونه ملاحظه ای را کنار گذارده، پاسخ اسلحهٔ آنها را با اسلحه بدهید، و به نبرد و پیکار با آنها بپردازید. در نبرد با علی (ع) هیچ تردید و دودلی نداشته باشید که او جز خود هیچ کس دیگر را لایق و سزاوار حکومت و خلافت نمی شناسد. به خدا قسم اگر او بر شما دست یابد و پیروز شود، دین و دنیای شما را به تباهی خواهد کشید و شما را به خاک مذلت و نیستی خواهد نشانید...»

و از این مقوله سخن بسیار گفت.

سخنان فرزند زبیر به علی بن ابیطالب (علیه السلام) گزارش داده شد، امام روی به فرزند خود حسن کرد و فرمود: ای فرزندان! به پاسخ گویی فرزند زبیر

برخیز:

فرزند علی (علیه السلام) از جای برخاست و پس از حمد و ستایش خدا، و درود بر روان پاک پیامبر اسلام گفت:

« ای مردم! ما سخنان فرزند زبیر را در حق پدرم شنیدیم که می گوید او عثمان را کشته است. چه بهتانی بزرگ. شما ای گروه مهاجرین و انصار! و شما ای مسلمانان! شما بهتر می دانید که زبیر در حق عثمان چه می گفت، و او را چه نام گذاشته بود و به چه اسمی او را به مردم معرفی می کرد و عاقبت چه بر سرش آورد، و چه جنایتها که در حق عثمان مرتکب شد و چه ستمها که به او کرد.

اما طلحه، همین طلحه، عثمان هنوز زنده بود که پرچم مخالفت و طغیان را علیه او برافراشت، و پرچمش بر بیت المال در اهتزاز بود، و بر خزانه عمومی ملت بر خلاف حق و عدالت دست تسلط دراز کرد. در حالی که عثمان هنوز حیات داشت و خلیفه بود.

با این سوابق که این دو تن در طول خلافت عثمان داشته اند و (این همه خیانتها و جنایتها که بر او روا داشته اند، و سرانجام به خاک و خونش کشیده اند) ایشان را نمی رسد که پدر مرا به کشتن عثمان متهم نمایند، و زبان به بد گویی او بکشایند. اگر ما بخواهیم آنچه را که لازم است در باره آنان بر زبان خواهیم آورد.

اما اینکه می گویند، علی (علیه السلام) قدرت را به زور به دست آورده و بر مردم حکومت می کند، بزرگترین دلیلی که فرزند زبیر در مقابل این ادعا ارائه می دهد این است که می گوید پدرش

به دست، با علی بیعت کرده است نه با قلبش. با این سخن او اقرار و اعتراف بر بیعت می کند و سپس بهانه تراشی می نماید، اگر راست می گوید در این مورد دلیل و برهانی بیاورد، ولی هرگز نمی تواند.

و اما شگفت فرزند زبیر از روی آوردن کوفیان بر بصریان بسی بی مورد است. زیرا چه تعجبی دارد اگر هواداران حق و حقیقت بر پیروان تباهی و گمراهی بتازد؟

اما یاران و یاری دهندگان عثمان: ما با آنها سر جنگ و نبرد نداریم، بلکه نبرد ما علیه آشوبگران و اخلاطگرنانی چون آن بانوی شتر سوار، و یاران و پیروان او می باشند، نه انصار عثمان». (۱)

چون فرستادگان امام، از نزد عایشه و طلحه و زبیر باز گشتند و پیغام آنان را که بوی خون می داد و اعلان جنگ داده بودند به امام گزارش دادند. علی برخواست سپاس و ستایش خدا را به جای آورد، و بر پیامبر و خاندانش درود فرستاد و سپس گفت:

پاورقی:

---

۱- علی مدارا می کرد تا شاید وضعی پیش آید و جنگی صورت نگیرد و خون بی گناهی ریخته نشود و از این بیشتر در صفوف مسلمین شکاف نیفتد. پیغام می داد، نامه می فرستاد، صبر و شکیبایی می کرد، نصیحت و ارشاد می فرمود، حقایق را باز گو می نمود تا مگر از این رهگذر آتش فتنه و آشوبی را که هواداران آن برافروخته بودند به سر پنجهٔ تدبیر خاموش سازد. شاید او بیهوده می کوشید تا مگر سوابق درخشان و تابناک، و فداکاریهای صدر اسلام اصحابی چون طلحه و زبیر را از دست خوش حوادث و اتفاقات ناگوار محفوظ دارد. چه دیدهٔ آنها را ریاست دنیا، و حکومت سخت کور ساخته تا آنجا که دین خدا و حقیقت اسلام، و آن همه سفارشات پیامبر خدا را پشت سر انداخته بودند.

آیا به راستی اقدامات آنان را که این همه خون انسانها به دنبال داشت به چه چیز جز مخالفت با خدا و پیغمبرش می توان تأویل کرد، و به روز رستاخیز در پیشگاه عدل الهی چه پاسخ خواهند داشت؟! (سردار نیا)

« ای مردم! من با اینان مدارا کردم، و ملایمت و نرمی نشان دادم تا مگر آنها نیز شرمی داشته باشند، و از تحریک دیگران و ایجاد تفرقه و اختلاف بین مسلمین کوتاه آیند.

آنان را به پیمان شکنی و گسستن قید بیعتشان سرزنش نمودم، و موارد سرکشی و گمراهیشان را آشکارا به آنها نشان داده گوشزد نمودم، و در ارائه طریق حق و راستی اصرار ورزیدم شاید به خود آیند و پیروی از حق را بر باطل اختیار کنند، ولی زیر بار نرفتند و پیروی از هوای نفس را بر حقیقت مقدم داشتند و دعوت مرا اجابت نکردند، و بر عکس در مقام بیم دادن و ترسانیدن من برآمدند و پیغام داده اند که خود را برای رویارویی با ضربات نیزه و شمشیر آماده سازم و اینکه به خیره خود را به آرزوهای دور و دراز خوش داشته است، و تو را به اشتباه و غرور انداخته.

سویکیان به سوکشان بنالند. در باره من چه تصور می کنند، و مرا چگونه مردی به حساب آورده اند؟ در حالی که هم آنها به چشم خود دیده، و به تمام وجود دریافته اند که من نه آن مردی هستم که از تهدید دشمن به نبرد به هراسم، و یا از چکاچاک شمشیر و غوغای میدان جنگ بیمی به دل راه دهم، و **لقد انصف القاره من رامها** (۱).

باورقی:

۱- «قد انصف القاره من رامها». مثلی است در زبان عرب، و موضوع آن چنین بوده است که افراد قبیله قاره در تیر اندازی و کمان کشی سخت ماهر و شهرتی بسزا داشتند و در این فن کسی نمی توانسته است که با آنها برابری کند. پس وقتی که طلحه و زبیر امام را به جنگ می طلبند، مثل این است که قبیله قاره را به تیر اندازی فرا خوانده او را تهدید کرده باشند. و روی همین اصل امام این مثل را در سخنان خود آورده است.

(اینکه مرا در این فتنه و آشوبی که خود برانگیخته، و در پاسخ فرستادگانم به میدان نبرد فرا خوانده اند، و به جنگ تهدید کرده اند، و در مورد جنگ و نبرد با من به حق و انصاف رفتار کرده اند). بگذار تا بفرند، حماسه بخوانند، و معرکه بگیرند، آنگاه خودی بنمایانند که ما را نیازی به خود نمایی نیست. آنان خود از دیر باز مرا در میدانهای نبرد دیده اند و ضرب دستم را در پهنه کارزار به خوبی دریافته اند.

اکنون مرا چگونه می یابند؟ من همان علی، همان ابو الحسنی هستم که دیروز صفوف به هم فشرده مشرکین را از هم می شکافتم، و قدرت آنها را در هم می شکستم. امروز نیز با همان قلب مطمئن و قوی با دشمنانم رو به رو خواهم گردید، و هیچ بیم و هراسی هم به دل راه نخواهم داد چه، من به وعده ای که خدا به یاری من فرموده ایمان دارم، و به حقانیت خود در این راه که در پیش گرفته ام یقین دارم، و در این ایمان ثابت هیچ شک و تردیدی راه ندارد...»

تا آنجا که فرمود:

بار خدایا! تو می دانی که طلحه بیعتم را شکست، و هم او بود که بر عثمان شورش کرد و عاقبت او را کشت، آنگاه به ناروا مرا به کشتن او متهم ساخت. بار خدایا او را مجالی برای خود نمایی نده. خداوندا! زبیر خویشاوندی مرا نادیده گرفت و با من قطع رحم کرد و بیعتم را شکست، و دشمنان را به جنگم کشانید، بار خدایا هر طور که میخواهی شرش را امروز از من دور گردان.»

آنگاه از منبر به زیر آمد.



## سفارشهای امام پیش از جنگ

حاکم و ذهبی و متقی می نویسند: علی (علیه السلام) در روز جنگ جمل با بانگ بلند به سپاهیان خود چنین فرمود:

« پیش از آنکه آنها جنگ را آغاز کنند، شما مجاز نیستید تا کسی را به نیزه یا تیر بزنید، و یا شمشیری بر کسی فرود آورید و به نبرد پیش دستی نمایید. بلکه پیش از اینکه پیکار آغاز شود، با آنها به رفق و مدارا رفتار کنید، و به نرمی با آنها سخن بگویید، و بیانی گرم و دوستانه داشته باشید. چه، هر که در اینجا - با پیروی از دستورات امام - رستگار گردید، روز باز پسین نیز رستگار خواهد بود.»

راوی می گوید: دو سپاه رویاروی یکدیگر به صف ایستاده بودند، و تا ظهر هیچ اقدامی از دو طرف صورت نگرفت، مگر اینکه هواداران جمل که گاه با هم و دسته جمعی بانگ بر می داشتند (یا لَثَارَاتِ عَثْمَانَ) بشتابید به خون خواهی عثمان. که امیرالمؤمنین دستهای خود را به آسمان بلند کرد و فرمود: بار خدایا! کشدگان عثمان را امروز به خاک هلاک افکن.

راویان، و نویسندگان دیگری نیز آورده اند: چون دو سپاه رویاروی یکدیگر قرار گرفتند. امام به سپاهیان خود فرمود:

« سپاس خدای را که شما پیروان من بر حق هستید، بنا بر این

خودداری و مدارا و جوانمردی کنید، تا هیچ بهانه ای برای آنها باقی نماند و بهانه‌ آغاز جنگ را به آنها ندهید، تا آنها به نبرد آغاز کنند که خود دلیل دیگری بر حقانیت شما خواهد بود.

و در آن هنگام که نبرد آغاز گردید، بر زخمیها رحمت آورید، و آنان را نکشید و چون دشمن شکست خورد، و روی به گریز نهاد، فراریان را دنبال نکنید. و کشته شدگان میدان نبرد را برهنه نسازید، و گوش و بینی ایشان را نبرید و مثل نساژید.

چون به شهر و دیار آنها دست یافتید، پرده حرمت نوامیس آنها را پاره نکنید، و بی دستوری به خانه ای وارد نشوید، و به اموال و دارایی آنها به چیزی تجاوز ننمایید.»

مسعودی دنباله سخنان امام را چنین آورده است:

« ... مال و دارایی آنان بر شما حرام است، مگر آنچه را که در اردوگاه دشمن از ابزار جنگی، و چارپایان، و بردگان، کنیزان به دست آورید. به جز اینها بقیه اموال آنها طبق قانون اسلام و کتاب خدا ارث است، و به بازماندگانشان تعلق خواهد داشت.

هیچ بانویی را حق ندارید به پرخاش وا دارید، و او را آزار دهید، اگر چه ناسزایان بگویند، و به شرف و نوامیستان توهین کند، و به پاکان، و فرمان روایان دشنام دهد. چه آنها به خرد و روان ضعیف و ناتوانند و در خور ملاحظه و گذشت، و ما آن روز که در رکاب رسول خدا با کفار می جنگیدیم، دستور داشتیم تا از آنها در گذریم، با وجودی که ایشان زنانی کافر بودند و مشرک. و در گذشته اگر مردی زنی را به عصا یا چوب دستی خود می آزد، پس از او حتی بازماندگانش نیز به آن کار زشت و خلاف او سرزنش و

نکوهش می شدند.»

## هواداران جمل جنگ را آغاز می کنند

حاکم در مستدرک نوشته است که زبیر به اطرافیان خود گفت: سپاهیان علی را تیر باران کنید: گویی زبیر بدین وسیله می خواست آغاز جنگ را اعلام کند. ابن اعثم و دیگران روایت می کنند که عایشه گفت: مشتى سنگ ریزه به من بدهید! آنگاه مشتى سنگ ریزه به سوى سپاه علی پاشید و تا آنجا که در قدرت داشت فریاد کشید: رویها سیاه باد!

عمل عایشه تقلیدی بود از رفتار رسول خدا در جنگ حنین با مشرکین. واکنش این کار عایشه این شد که مردی از سپاه علی، خطاب به عایشه فریاد کشید: این تو نبودی که سنگ ریزه پراندی بلکه شیطان بود که سنگ ریزه پاشید. (۱)

طبری و دیگران روایت می ۸۹ کنند:

علی (علیه السلام) روز جنگ جمل قرآنی را به دست گرفت و در میان سپاهیاناش گردید و فرمود:

پاورقی:

۱- سخن عایشه: شاهدت الوجوه: و پاسخ آن مرد: و ما رمیت اذرمیت و لکن شیطان رمی، و موضوع این بود که در جنگ حنین پیامبر خدا مشتى سنگ ریزه بر لشکر مشرکین پاشید و فرمود: «شاهدت الوجوه». (رویها سیاه باد) آیه نازل شد که «و ما رمیت و لکن الله رمی» ای پیامبر! این تو نبوده ای که سنگ ریزه انداختی بلکه خدا انداخت. این کار عایشه و جواب آن مرد اشاره ای به آن کار رسول خدا بوده است. (سردار نیا)

چه کسی این قرآن را به سپاه دشمن عرضه می کند و آنان را به پیروی و عمل به آن فرا می خواند و حال آن که کشته خواهد شد؟ جوانی نو رسته از کوفیان که قبایی سفید پنبه دوزی شده بر تن داشت پیش آمد و گفت: من، امام چون در او نگریست، و کم سالی او را دید از وی روی بگردانید و سخن خود از سر گرفت. باز همان جوان آمادگی خود را برای این فداکاری اعلام کرد. علی قرآن را به او داد.

جوان روی به جانب سپاه هواداران جمل نهاد، و طبق دستور امام آنان را به عمل به قرآن، و پیروی از دستورات آن فرا خواند. جنگ افروزان بصره، به این اقدام علی حتی لحظه ای هم زحمت فکر کردن را به خود ندادند و ناجوانمردانه دست راست آن جوان را با ضربه شمشیر از بدن جدا ساختند. جوان قرآن را به دست چپ برداشت و همچنان به تبلیغ مأموریت خود پرداخت که دست چپ او را نیز از بدن انداختند. جوان قرآن را با بازوان بریده بر سینه خود بلند کرد، خون سیل آسا از هر دو دست بریده او بر قرآن و بر قبای سفید و بلندش جاری بود و او همچنان تبلیغ می کرد تا سر انجام به خاک هلاکش افکندند!

طبری همین داستان را به روایت دیگر چنین آورده است:

علی به یارانش گفت: کدام یک از شما این قرآن را به آنان عرضه می دارد و به پیروی از محتوای آن فرا می خواند، حتی اگر دستش بریده شود، قرآن را به دست دیگر بگیرد، و اگر آن دست هم قطع شود، قرآن را به دندان عرضه بدارد؟ جوانی کم سن و سال گفت: من. علی همچنان پیشنهاد خود را تکرار می کرد، و در میان یارانش می گردید، و هیچ کس جز آن جوان پیشنهاد امام را نپذیرفت. علی قرآن را به او داد و گفت: این قرآن را بر آنان عرضه کن و بگو کتاب خدا از اول تا به آخر آن بین ما و شما حکم و داور باشد، و خدای را در ریختن خون یکدیگر فرا چشم داریم، و بی سبب خون یک دیگر را نریزیم.

جوان قرآن را به دست گرفت و به جانب سپاه دشمن پیش رفت و به تبلیغ

رسالت خود پرداخت، و همان طور که گفته شد دستهایش را بردند تا قرآن را به دندان گرفت و سرانجام او را کشتند.

پس از این واقعه بود که علی گفت با این جرأت و جسارت که جانب حرمت قرآن را نگه نداشتند، نبرد با ایشان واجب شد.

مادر آن نوجوان در سوگ فرزندش چنین نوحه سرایی می کرد:

« بار خدایا! (فرزندم مسلم) از آنان نهراسید و ایشان را به کتاب خدا فرا خواند، و مادرشان (عایشه) ایستاده بود و آنها را می نگریست که چگونه در گمراهی و سرکشی با یک دیگر قرار گذاشته اند، و ایشان را از این کارشان نهی نمی کرد، در حالی که ریش آنها به خون خضاب می گردید.»

ابو مخنف نوشته است که بانوی نوحه گر بر آن جوان، ام ذریح عبیده بوده است.

ابن اعثم می نویسد: آن نوجوان از قبیله مجاشع بود، و آن کس که دست او را با ضربت شمشیر قطع کرد یکی از نوکران عایشه بوده است.

مسعودی می نویسد:

عمار یاسر بین دو سپاه به سخن پرداخت و گفت: ای مردم! شما با پیامبرتان انصاف نکردید، چون همسران خود را در خانه های خود به جای گذاشتید، و همسر او را (عایشه) به میدان نبرد کشانیدید، و در معرض شمشیرها و نیزه های رزمندگان کارزار قرار دادید.

و نیز مسعودی روایت می کند:

عایشه در هودجی قرار داشت که از لوحهای تخته ساخته شده، آن را با پلاس و پوست گاو پوشانیده و در زیر، آن را با نمد محکم کرده بودند، و برای اینکه جنگ افزارها بر آن کارگر نباشد و در برابر ضربات شمشیر و نیزه محفوظ بماند،

بر روی همه آنها زره های آهنی انداخته بودند. و این مجموع که بر روی شتری قرار داشت دژی فولادین و زره پوشی مطمئن می نمود. عمار، چون از سخن گفتن با آن مردم پرداخت، قدم پیش گذاشت و در مقابل هودج عایشه قرار گرفت و از او پرسید: مرا به چه دعوت می کنی و از ما چه می خواهی؟

عایشه جواب داد: به خون خواهی عثمان!

عمار گفت: خدا بکشد سرکش را، و هر کس که ناحق چیزی را طلب کند. پس از این گفت و گو عمار بار دیگر روی به مردم کرد و گفت: ای مردم! شما بهتر می دانید که دستهای کدام یک از ما به خون عثمان رنگین است؟ در این موقع هواداران جمل عمار را هدف تیرهای جانکاه خود گرفتند و به سختی تیر باران نمودند. عمار در چنان هنگامه ای روی به جانب عایشه کرد و فی البداهه چنین سرود:

« فتنه را تو بنیان نهادی، و ناله و شیون را بر عثمان تو نخستین بار دادی، پس طوفان و باد از تو بود و باران از تو، تو فرمان به کشتن خلیفه عثمان دادی، و ما آن کس را که فرمان داده است قاتل می شناسیم.»

تیرهای دشمن چون باران به سوی عمار می بارید. ناگزیر اسب خود را بر جهانید و به سپاه امام باز گشت و به علی گفت: ای امیرالمؤمنین منتظر چه هستی، این مردم در پاسخ شما چیزی جز به راه انداختن جنگ و خون ریزی در سر ندارد.

## علی فرمان پاسخ به حمله می دهد

ابو مخنف و دیگران نوشته اند که هواداران جمل سپاه علی را به شدت تیر باران کردند، تا جایی که سپاهیان امام به تنگ آمده گفتند: ای امیرالمؤمنین، دستوری ده که تیرهای دشمنان ما را درو می کند.

امام در خیمه کوچکی بود که کشته ای را به خدمتش آوردند و گفتند: این فلانی است که کشته شد. امام فرمود: بار خدا یا گواه باش و اضافه کرد صبر کنید و شکیبایی داشته باشید، تا برایشان عذر و بهانه ای باقی نماند. در همین احوال عبد الله بدیل برادرش عبد الرحمن بدیل را که جزء اصحاب رسول خدا، و بر اثر تیر هواداران جمل از پای در آمده بود به دوش کشیده به خدمت علی آورد، و جسد بی جان وی را پیش روی او بر زمین نهاد و گفت: ای امیرالمؤمنین! این برادر من است که به شهادت رسیده است. علی (علیه السلام) گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. آنگاه فرمان داد تا زره رسول خدا را که ذات الفضول نام داشت برایش آوردند، آن را پوشید و چون بر شکم حضرتش آویخته شد، به یکی از خاندانش دستور داد تا میان آن را با دستاری ببندد. سپس ذوالفقار را حمایل ساخت و پرچم سیاه رنگ پیامبر را که عقاب نامیده می شد به دست فرزندش محمد حنفیه داد، و به دو فرزند دیگرش حسن و حسین فرمود: از آن روی پرچم را به دست برادرانتان دادم، و شما دو تن را در این مورد نادیده گرفتم، که مقام و موقعیت شما، با نسبتی که با رسول خدا دارید بس گرامی و پر ارج است. (۱)

ابو مخنف مینویسد:

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در حالی که این آیه: «**أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ**

تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمُ الْأَسَاءِ وَ الضَّرَاءِ وَ زُلْزَلُوا « (۲) را تلاوت می فرمود در میان سپاهیان خود می گردید. آنگاه فرمود: صبر و شکیبایی را خداوند به ما و شما ارزانی داد، و به پیروزیمان سرافرازی عنایت فرماید، و به هر کاری یار و پشتیبانمان باد.

ما به همین مقدار از نقل عین مطالب مورخان در چگونگی بروز جنگ بین سپاه امام، و هواداران جمل بسنده کردیم، و از باز گویی بقیه مطالب چون رویارویی زبیر و علی پیش از آغاز نبرد که باعث شد تا زبیر میدان جنگ را ترک گوید، و دست از دشمنی و مخالفت با امام بردارد. یا کشته شدن طلحه به دست مروان حکم درگیر و دار جنگ و امثال اینها دوری جستیم، و تنها به چگونگی پایان یافتن جنگ جمل می پردازیم، تا سنجش و مقایسه احادیث سیف بن عمر در باره جمل و سخن راویان دیگر کاملاً میسر و فراهم گردد.

## چون شتر کشته شد جنگ پایان یافت

ابو مخنف می نویسد:

چون امام دید که پیرامون افسار شتر عایشه باران مرگ می بارد، و داس اجل

باورقی:

۱- چون در جنگها همه تلاش لشکر دشمن بر این است که پرچم دار را از پای در آورد، امام خواست این آسیب متوجه دو نبیره پیامبر خدا نگردد و در روایتی دیگر آمده است که حضرت پس از جنگ در جواب سؤال محمد فرمود: فرزندم تو به منزله دست و بازوی من هستی، و آن دو به منزله دو چشم، مرد با دست خود گزند را از چشمان خود دور می کند.

۲- آیا گمان می برید به بهشت در آید، و برای شما پیش نیاید مانند آنانکه پیش از شما در گذشتند، جنگها و سختیها به ایشان رسید و تکانها خوردند... . سورة بقره، آیه ۲۱۴ .



رزمندگان او هواداران جمل را درو می کند، و تا دستی شتر را می گیرد از بدن می افتد و جانها پیرامون آن به باد می رود، فرمود: اشتر و عمار را بخوانید، چون آن دو به خدمت رسیدند، امام به ایشان فرمود: پیش روید و این شتر را به خاک اندازید، چه مادام که این شتر بر پاست، آتش جنگ فرو نمی نشیند که هواداران جمل، شتر عایشه را قبله خود ساخته اند.

طبری می نویسد:

علی فریاد زد: شتر را پی کنید. چه اگر شتر از پای در آید، جنگ پایان می یابد و سپاهیان هوادارش پراکنده می شوند.  
در روایت دیگر ابو مخنف آمده است:

علی چون مرگ رزمندگان را پیرامون شتر عایشه به چشم دید، و دریافت که مادام آن شتر بر پاست آتش جنگ فرو نخواهد نشست، شمشیر برهنه خود را بر دوش نهاد و به جانب شتر شروع به پیشروی کرد، و فرمان داد تا یارانش نیز چنان کنند، و چون او به سوی هواداران جمل و افسار داران آن حرکت نمایند.

در آن موقع افسار شتر عایشه بین افراد قبیله بنی ضبه دست به دست می گردید، و هر یک از آنها که به خاک می افتاد، دیگری می جست و افسار را به دست می گرفت تا کشته می شد. تنور جنگ پیرامون شتر عایشه به شدت زبانه می کشید، و افراد قبیله بنی ضبه، افسارداران شتر او به سرعت و یکی پس از دیگری به خاک و خون درمی غلطیدند و جمعی بسیار از آنها کشته شد، تا اینکه علی و یارانش صف دفاع و مقاومت ایشان را در هم شکستند، و به جای آنان خود در کنار شتر عایشه قرار گرفتند. در این حال امام به یکی از افراد قبیله نخع به نام بجیر گفت: ای بجیر شتر را دریاب. بجیر با شدت شمشیری بر تهی گاه شتر زد که بر اثر آن شتر به پهلو در آمد، و سینه بر زمین کوبید، و چنان نعره ای سر داد که به آن شدت تا آن موقع شنیده نشده بود.

چون شتر عایشه فرو افتاد و کشته شد، هوادارانش از پیرامون آن چون سیل

ملخ که در معرض طوفان قرار گرفته باشد پراکنده شده روی به گریز نهادند، و به یک باره آتش جنگ فرو نشست. امام بانگ زد، طنابهای هودج را ببرید. یاران علی به سرعت طنابهایی را که هودج را بر پشت شتر محکم کرده بود از هم گسیختند، و هودج را که عایشه در آن قرار داشت بر روی دست بلند کردند و بر زمین نهادند.

### عفو عمومی امام

چون کارزار پایان یافت سخنگوی علی به دستور امام بانگ زد: به زخمیه‌ها آسیبی نرسانید. فراریان را دنبال نکنید و آنان را مجروح نسازید. از سپاه دشمن هر کس که اسلحه بر زمین گذارد، در امان است. آن کس که در خانه خود قرار می‌گیرد، و در به روی خود ببندد در امان است و سپس همه را امان داد و به این ترتیب عفو عمومی صادر، و همگی از حمایت او برخوردار شدند.

طبری روایت می‌کند: طبق دستور علی، محمد فرزند ابو بکر برادر عایشه، عایشه را با هودجش به گوشه ای برد و برایش خیمه ای مخصوص بر پا داشت. سپس علی (علیه السلام) به پشت خیمه آمد و ضمن سخنانی بسیار به عایشه گفت: مردم را وادار ساختی تا علیه من قیام کنند، و آنان را بر انگیختی، و به جان یکدیگر انداختی، تا یکدیگر را به خاک و خون کشند.

طبری آن سخنان بسیار امام را نیاورده، و حتی ننوشته که شامل چه مطالبی بوده است. (۱)

مسعودی در مروج الذهب خود می‌نویسد:

علی (علیه السلام) به عایشه فرمود: آیا رسول خدا تو را چنین دستور داده

بود؟ آیا او به تو نفرموده بود که در خانه ات آرام بگیری، و پای از آن بیرون نگذاری؟ به خدای سوگند آنان که تو را به میدان نبرد کشیدند، و پردگیان و بانوان خود را در خانه خویش در امان نهادند به تو ستم کرده اند.

طبری می نویسد: عایشه در پاسخ امام گفت: ای فرزند ابو طالب! اکنون که جنگ را بردی و پیروز شدی از گذشته در گذر. امروز با قوم و خویش خود چه خوب رفتار کردی!

و نیز طبری روایت می کند که چون جنگ پایان یافت عمار یاسر به عایشه گفت: ای ام المؤمنین! کردار تو، از وصیتی که به تو شده است چقدر دور است؟! عایشه سخن عمار را نشنیده گرفت و پرسید: تو ابو الیغثانی؟ عمار پاسخ داد: آری.

عایشه گفت: به خدا سوگند که همیشه سخن به حق می رانی!  
عمار جواب داد: سپاس خدای را که حکم به سود من بر زبانت راند.

## بررسی سند روایات سیف درباره جنگ جمل

راوی سخنان سیف، آنجا که در داستان فتنه (۲) سخن می گوید محمد و مستنیر است که پیش از این دانستیم وجود خارجی نداشته اند و از آفریده های

پاورقی:

- ۱- آن وقت همین طبری (واوی) از افسانه های عجیب و قریب سیف دروغ پرداز را پس و پیش نمی کند. شما می دانید سر این کار طبری چیست؟ چقدر خوشحال می شدید اگر ما را از آن با خبر می فرمودید. (سردار نیا)
- ۲- مورخین داستان قتل عثمان و جنگ جمل را فتنه نامیده اند.

شخص سیف بن عمر می باشند. راوی دیگر او قیس بن یزید نخعی است که از او سه حدیث و جریر بن اشرس که از وی نیز دو حدیث، و صععه مزنّی، و مخلد بن کثیر که از هر یک از دو نفر اخیر یک حدیث در تاریخ طبری روایت کرده است می باشند. ما نام این چهار راوی را جز در احادیث سیف، در هیچ کجای دیگر نیافتیم، بنا بر این آنها را هم جزء آفریده های سیف به حساب می آوریم. همچنین راوی دیگری را به نام پی مردی از قبیله بنی ضبه، نیز مردی از قبیله بنی اسد معرفی می کند که ما ندانستیم نام این دو تن ضبه ای و اسدی را چه خیال کرده است تا در فهرست طبقات راویان حدیث به شناسایی آنها اقدام کنیم.

### نتیجه بررسی سخنان سیف با دیگران

روایت‌های سیف بن عمر تمیمی، با خلق آن افسانه ها و کارها و مأموریت‌های اعجاب انگیز قهرمان افسانه‌ها یش ققاع بن عمرو تمیمی، همگی در اصل با گفته های مورخین، از آشوب‌های زمان عثمان به بعد مخالف و مغایر است.

سیف می گوید که ققاع باعث شد تا مردم کوفه به یاری علی بشتابند در صورتی که دیگران متفقند که اعزام نیروی کوفیان، وسیله حسن بن علی، و عمار یاسر، و مالک اشتر انجام پذیرفته است.

سیف می گوید امام، ققاع را به سفارت برای طرح آشتی با هواداران جمل مأموریت داد، در حالی که این مأموریت را ابن عباس، و فرزند صوحان انجام داده اند.

سیف مدعی است که سران جمل و هواداران آنها، با تمام قوا پیام‌های آشتی و نصیحت‌های امام را به چیزی نگرفتند، و به جنگ با امام ثابت قدم و شتاب زدگی

نشان داده و او را به جنگ و نبرد تهدید کردند.

سیف تنها گوینده ای است که می گوید سبائیان کنگره ای از سران خود، که در رأس آنها عبد الله سبأ قرار داشت، در همان شب جنگ تشکیل دادند، و فرزند سبأ در مقام یک پیشوای دورانیش گزارشهای لازم را به گوش سران مجمع رسانید و متذکر شد نقشه اهریمنی آنها نقش بر آب شده، و دو سپاه که به عنوان پیکار رویاروی یک دیگر قرار گرفته اند، صبحگاهان دست دوستی و آشتی با یک دیگر را می فشارند، و راه و چاره را از هر یک از رؤسای شیطان صفت یمانی چون خود را جویا می شود، و سرانجام نظر شیطانی خود را در میان می گذارد که سبائیان باید خود را در میان دو سپاه جا زده و سحرگاهان بدون اینکه سران دو سپاه اطلاعی حاصل نمایند آتش جنگ را بر افروزند، که کنگره سبائیان این رأی را می پسندد و در پی اجرای آن متفرق می شوند.

سیف با زرنگی خاص خود، این کنگره را همانند کنگره های قرارداد که کفار قریش در دارالندوه و برای کشتن پیامبر خدا تشکیل داده بودند. در آن کنگره شیخ نجدی (شیطان که به صورت او در آمده بود) نظر یکایک اعضاء کنگره دارالندوه را می شنود، سپس خود همه آنها را رد کرده رأی خود را به اعضاء ارائه می دهد.

اختلافی که در میان این دو کنگره شیطانی در دو زمان متفاوت به چشم می خورد این است که کنگره دارالندوه به رهبری شیخ نجدی مواجه با شکست می شود و رسول خدا جان سالم به در می برد، در صورتی که در این کنگره که ریاست آن را عبد الله سبأ به عهده داشته است نقشه های اهریمنانه او عملی می شود، و بدون اینکه سران دو سپاه مضری، چون امیرالمؤمنین و عایشه و طلحه و زبیر از آن اطلاعی پیدا کنند و یا قبلاً رضایت خاطر ایشان جلب شده باشد دو سپاه را در دل شب به جان یک دیگر می اندازند، و جنگ برادر کشی، و آتش اختلاف و نفاق را بین جامعه مسلمانان دامن می زنند!

نتیجه طرح چنین داستانی، با چنان ریزه کاریهایی که از هر حیث و هر جهت با سیاست قدرت مطلقه روز هماهنگی داشته این می شود که گناه خونهایی که در چنان جنگ خانمان برانداز و چندش آور بر زمین ریخته شده است تماماً و تنها به گردن عبد الله بن سبأ، رهبر و لیدر سبائیان یمانی می افتد و دامن آتش افروزان حقیقی جنگ چون عایشه و طلحه و زبیر از سران قبیله مضر از لوث چنان اتهامی پاک می ماند و از طرفی تا پایان جهان بار ننگ و رسوایی چنان اقدام تبه کارانه دور از انسانیته بر دوش قبایل قحطانی یمانی سنگینی خواهد کرد. این نخستین و آشکار ترین برداشتی است که سیف از به هم بافتن چنان افسانه ای عایدش می شود و در آن تعصبات قبیله ای خود را به نحوی دل خواه ارضاء می نماید.

از طرف دیگر در سایه حمایت قدر مطلقه روز با خلق چنان افسانه ای، حقایق را تحریف کرده مسیر تاریخ اسلام را بنا به ذوق و سلیقه هم مسلمان مانوی خویش تغییر می دهد، و جامعه مسلمین را دست خوش اختلاف آراء و عقاید کرده به جان یکدیگر می اندازد و در پاسخ به ندای زندگه خود تیشه بر ریشه اسلام می زند و مقدمات تضعیف آن را فراهم می سازد.

در صورتی که دیدیم بر عکس گفته سیف دایر به موافقت هواداران جمل به آشتی و صلح، امام، مسلم مجاشعی آن جوان نو رسیده را با قرآن به جانب آنها می فرستد تا ایشان را به عمل قرآن و قبول دستورات آن بخواند، که عکس العمل هواداران جمل بریدن دستها و کشتن آن نوجوان است.

اما آنچه را که سیف در مورد خودداری مالک اشتر نخعی یمانی از جنگ عنوان کرده است، با شهرت مالک به شجاعت و دلاوری نیازی به پاسخ ندارد. سیف می گوید در حقیقت قعقاع بن عمرو با صدور فرمان کشتن شتر عایشه جنگ را پایان داد. در حالی که این امر وسیله امام صادر شد، و خود و یارانش رأساً به این مهم اقدام کرده اند.

سیف نوشته است که پیش از پایان جنگ، این قعقاع بن عمرو بود که عفو

عمومی داد. و گفت شما در امانید، در صورتی که دیدیم این فرمان وسیله سخن گوی امام و طبق دستور آن حضرت ابلاغ شده است. به فرض هم اگر قعقاعی وجود داشته باشد، او را در برابر امام و پیشوای ملت چه حد است که چنین دستوری را از پیش خود صادر کند.

و نیز سیف مدعی است که در پایان نبرد، قعقاع و چند تن دیگر هودج عایشه را از پشت شتر کشته شده برداشتند و به گوشه ای نهادند، و حال آنکه امام بود که دستور داد تا محمد فرزند ابو بکر و برادر عایشه چنین کاری را عهده دار شود.

در آخر سیف سخنانی را به امام، و هم چنین ام المؤمنین عایشه نسبت داده است که همگی بر خلاف حقیقت و مطالبی است که سایر تاریخ نویسان از طرق مختلف نوشته اند.

## دست آورد داستان جمل

در احادیث سیف، در آشوبهایی که از زمان عثمان به بعد وقوع یافته است، برای هیچ کس چون قعقاع بن عمرو تمیمی قهرمان افسانه ای، چنین فعالیت چنین چشم گیر و شایان تمجیدی در فرو نشانیدن آتش آن آشوبها به دست داده است.

چه این قعقاع است که سبائیان آشوبگر را از تجمع در مسجد کوفه باز می دارد؛ و آتش فتنه ای که می رفت بین آنها و فرماندار در آن روز زبانه کشد خاموش می سازد.

و هم او بوده است که به فرماندهی سپاهی روی به جانب مدینه می گذارد تا

خلیفهٔ محصور، عثمان بن عفان را از محاصرهٔ متجاسرین و اخلال گران برهاند، ولی چون در راه مدینه خبر کشته شدن عثمان را می شنود، ناگزیر به کوفه باز می گردد.

و نیز هم قعقاع بوده که به حکمیت بین مردم و استاندار کوفه برمی خیزد، و سخنش در این حکمیت نافذ است، و فرمان می دهد تا مردم برای یاری امام به لشکرگاه او عزیمت نمایند و مردم نیز فرمان می برند.

و هم قعقاع بوده است که امام به وی اعتماد می کند، و فرمان می دهد تا در سمت سفیر صلح و آشتی بین امام و هواداران جمل فعالیت کند، و اقدامات او به نتیجهٔ مطلوب می رسد، و مقدمات صلح بین دو دسته فراهم می گردد، که دخالت و اقدامات اهریمنانهٔ عبد الله سبأ یمانی آن همه فعالیتها را نقش بر آب می سازد، و یا دسیسه بازی سبائیان آتش جنگی که به تدبیر و درایت قعقاع می رفت که خاموش گردد، با بیرحمی هرچه تمامتر از نو زبانه می کشد، و خلقی بسیار را به کام خود می برد.

و باز هم قعقاع بود که با صدور فرمان کشتن شتر عایشه، جنگ را پایان می دهد.

و باز هم قعقاع بوده است که در پایان جنگ با صدور فرمان: شما در امانید، به سپاهیان جمل عفو عمومی می دهد، و خاطر پریشان رزمندگان به هوای جمل را از بیم عاقبت شوم آن می رهاند.

و بالاخره قعقاع است که هودج عایشه را بر میدارد، و بر زمین می گذارد. آری. این همه افتخارات و سر فرازی از آن اوست، از آن قعقاع بن عمرو، قهرمان شکست ناپذیر، دوستدار امت، دل سوز مسلمین، فرمانده مطاع، رهبر نافذ الکلمهٔ تمیم است، که چون تاجی بر تارک قبیلهٔ تمیم و بالاخره مضر می درخشد و همهٔ این افتخارات را نصیب او می سازد.

و در برابر همهٔ اینها، تمام دشنامها، بدیها، آشوبها، و فتنه انگیزیها و کار



شکنیها، و بلاها و بد بختیهایی که به جامعه اسلامی رسیده است، و بنا بر این همه نفرینها و ناسزاها به سبائیان و بالاخره به همهٔ یمانیها خواهد رسید.

سیف بن عمر تمیمی، از این همه مقدمه چینی، و خلق این همه افسانه های عجیب و غریب و دستکاری در سالهای تاریخ، و تغییر در نامه فرماندهان، خلق جنگها و نبردگاه ها و به خصوص طرح افسانهٔ سبائیان و ابن سبأ خواسته است به این هدف شیطانی خود برسد که خوشبختانه از نظر سیف بن عمر در سایهٔ لطف و توجهات خاصی که امام المؤمنین ابو جعفر جریر طبری به افسانه های او مبذول داشته است به این هدف پایدارش خوب هم رسیده است زیرا بیش از دوازده قرن است که حقایق تاریخ اسلامی در پشت ابری ضخیم از اوهام و خرافات و افسانه های سیف بن عمر پنهان گردیده است.

و بالاخره آیا بهتر نیست که بگوییم، سیف تعصب قبیله ای را بهانه ساخته و در پناه این شعار، به حکم دینی که داشته است در مقام تضعیف اسلام، و از بین بردن آن بوده است. آخر مگر نه اینکه سیف را زندیق و مانوی مذهب معرفی کرده اند؟

## پایان کار قعقاع

تا به اینجا، آنچه از روایتهای سیف بن عمر، در مورد قهرمانی ها، اشعار حماسی، و کارهای شگفت انگیز پهلوان افسانه ای شکست ناپذیر قعقاع بن عمرو به ما رسیده است پایان می پذیرد.

پس از جنگ جمل دیگر نامی از قعقاع برده نمی شود، تا اینکه باز هم طبری از قول سیف، در مورد تشابهی که جنگ صفین با جنگ جمل داشته است از

قعقاع بن عمرو چنین روایت می کند: در دنیا هیچ چیز را به شباهت دو نبرد صفین و جمل ندیدم. زیرا دو سپاه به قدری به هم نزدیک شده بودند که ما ناگزیر بودیم تا بر بن نیزه های خود تکیه کنیم، و با دندان با یکدیگر بجنگیم! این رویارویی، و قرار گرفتن نیزه ها بر زمین تا آنجا فشرده و نزدیک به هم بود، که اگر مردان می خواستند بر سر نیزه ها قدم بگذارند و راه بروند امکان پذیر بود!!

با این توصیف عجیب و غریبی که سیف از نبرد صفین کرده، قهرمان افسانه ای خود قعقاع را در آن شرکت داده است، زیرا این قعقاع است که نبرد را از نزدیک دیده و مود در آن شرکت داشته است.

به جز این روایت، حدیث دیگری که مبین شرکت قعقاع در نبرد صفین یا غیر صفین باشد از سیف روایت نشده است.

آخرین خبری که از سیف در باره پایان زندگانی قعقاع در دست ما است حدیثی است که طبری ضمن ذکر حوادث سال یازده هجری روایت کرده است و آن اینک: معاویه بعد از سال اتحاد و یک پارچگی ملت (عام الجماعه)، سالی که در آن امام حسن و معاویه صلح کردند، دوستان و پیروان علی را از کوفه بیرون راند، و به جای آنان دوستان و هواداران خود را ساکن ساخت. اینان به نام جا به جا شدگان در شهرها نامیده شدند. از جمله اشخاصی که از کوفه تبعید شد قعقاع بن عمرو بود که به ایلای فلسطین رانده شد، و به جای او افراد تغلب را که سجاج از جمله آنان بود، در محله قعقاع و دیگر بستگانش از بنی عقفان در کوفه جای داده شدند.

## نام قعقاع در مدارک اسلامی

اینها، و همه آنچه را که تاکنون از قعقاع بن عمرو گفته ایم دست به دست هم دادند تا ابو جعفر محمد بن حسن ملقب به شیخ طوسی متوفی سال چهار صد و شصت هجری را بر آن دارد تا نام قعقاع را در دو جای کتاب رجال خود، و جزء اصحاب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بیاورد. در یکجا می نویسد: نامش قعقاع بوده و در جای دیگر می نویسد: قعقاع فرزند عمیر تمیمی، بدون اینکه در هیچ یک از این دو جا شرحی بر آن بیفزاید.

پس از شیخ طوسی، دیگر دانشمندانی که از او مطلب گرفته اند، مانند اردبیلی متوفای ۱۱۰۱ هجری در کتاب جامع الروات، و قهپایی در کتاب مجمع الرجال که تألیف آن را به سال ۱۰۱۶ هجری به پایان برده، و مامقانی در کتاب تنقیح المقال از قعقاع با اشاره به کتاب رجال شیخ طوسی نام برده اند.

مامقانی می نویسد:

قعقاع... شیخ (رض) در باب اصحاب علی (علیه السلام) در کتاب دجالش دو جا نام او را برده است. در یکی، فقط نام او را ذکر کرده، و در جای دیگر پدر و قبیله او را نیز آورده است بدون این که ما را از چگونگی حال و مال او اطلاع داده باشد. شیخ پدر قعقاع را عمیر نامیده، در صورتی که ابن عبد البر و ابن اثیر او را عمرو نوشته اند و دور نیست که این نام درست تر باشد. همچنین در اسد الغابه برای قعقاع در نبرد قادسیه و غیره که با ایرانیان صورت گرفته است، خدمات شایان توجه ذکر گردیده، او را شجاع ترین مردان روی زمین، و گردی سترک، و پهلوانی بی مانند معرفی کرده است. و نیز در آن آمده است که قعقاع در جنگ

جمل و دیگر نبردها با علی (علیه السلام) شرکت داشته، با طلحه و زبیر چنان نیکو سخن گفته که سبب آن مردم به آشتی با یک دیگر نزدیک شده اند، و هم او است که ابو بکر در باره اش گفته که: صدای قعقاع در لشکر به از هزار مرد است! صاحب قاموس الرجال در ترجمه قعقاع، تمام سخنان مامقانی را در این مورد آورده سپس می گوید:

ظاهراً مراد شیخ طوسی در کتاب رجالش از قعقاع اول، قعقاع بن ثور است که ابی ابی الحدید در باره اش گفته است که علی (علیه السلام) او را به حکومت لشکر تعیین فرمود، و او زنی را صد هزار درهم مهر داد و از بیم باز خواست علی (علیه السلام) به معاویه پیوست.

## خلاصه فصول گذشته

تخیل سیف القعقاع بن عمرو تمیمیا

سیف قهرمان خیالی خود را فرزند عمرو و قبیله خود تمیم قلم داد کرده است.

(مؤلف)

## نسب و منصب قعقاع

سیف در خیال خود قعقاع را فرزند عمرو، و نواده مالک تصویر و از قبیله تمیم که قبیله خود سیف می باشد معرفی کرده است و گفته: مادرش حنظلیه بوده و داییهایی او از قبیله بارق بوده، و همسرش هنیده دختر عامر از هلال نخع است.

سیف می گوید قعقاع از اصحاب رسول خدا بود و از آن حضرت حدیث روایت کرده است، در سقیفه بنی ساعده حضور داشته و از اوضاع و اخبار آن اطلاع داده است.

اینک فعالیت‌های رزمی او:

## قهرمانی قعقاع در دوران ابوبکر

در حمله به قبیلهٔ هوازن، به سر کردگی سپاهی به فرمان ابوبکر شرکت می‌کند که سر دستهٔ آنها علقمه از چنگ او می‌گریزد، قعقاع خانوادهٔ علقمه را به اسارت می‌گیرد.

در جنگهای فتوح، ابو بکر قعقاع را به کمک خالد بن ولید فرماندهٔ کل قوا برای جنگ در منطقهٔ عراق مأمور می‌کند، و چون به ابو بکر خرده می‌گیرند که: آیا خالد را که از تو سپاه و لشکری کمک خواسته است، تنها با اعزام یک مرد او را یاری می‌دهی؟! ابو بکر جواب می‌دهد: سپاهی که چنین گُردی در آن باشد هرگز شکست نخواهد خورد!

قعقاع در جنگ ابله شرکت می‌کند، و چون در می‌یابد فرمانده سپاه دشمن که برای نبرد با خالد به میدان آمده، در مقام نیرنگ به خالد است، یک تنه به سپاه دشمن می‌تازد، و نقشه دشمن را نقش بر آب می‌سازد. سپس قعقاع، با خالد بن ولید در جنگ المذار، و الثنی، و الواجه، و الیس شرکت می‌کند.

در الیس خالد بن ولید برای ادای سوگندی که خورده است، سه شبانه روز اسیران جنگی را گردن می‌زند تا از خون آنها رودی بسازد! ولی خون بر زمین جاری نمی‌شود، تا اینکه قعقاع و هم‌فکرانش به یاری خالد می‌شتابند، و به او یاد می‌دهند تا بر روی خون آب روان سازد، و به این ترتیب سوگند خالد عملی می‌شود و سه شبانه روز رودی عظیم از خون جاری می‌گردد که نان سپاهیان خالد، وسیلهٔ آسیبهایی که با این رود خون به کار می‌افتد تهیه می‌شود.

پس از فتح حیره، خالد بن ولید، قعقاع را به فرماندهی و حکومت مرزها می‌گمارد، و قعقاع رسیدی را که خالد به خراج گذاران می‌دهد گواهی و امضاء می‌نماید. هنگامی که خالد به یاری عیاض از حیره عزیمت می‌نماید، قعقاع را به جانشینی خویش، به حکومت حیره منصوب می‌سازد.

قعقاع در نبرد حصید فرماندهی سپاه را به عهده می‌گیرد، و روزمهر سپهبد یارس را می‌کشد، و با سایر فرماندهان سپاه در نبردهای مصیخ بنی البرشاء و فراض شرکت می‌کند و در همین نبرد اخیر است که خالد بن ولید در پایان نبرد دستور می‌دهد تا فراریان دشمن را از دم تیغ بگذرانند، و به این ترتیب تعداد کشته شده‌های پهنه نبرد و بعد از آن روی هم به یکصد هزار تن انسان بالغ می‌گردد.

در آن هنگام که ابو بکر، خالد بن ولید را فرمان می‌دهد تا به شام عزیمت کند، و فتح عراق را وسیلهٔ او نا تمام می‌گذارد، خالد گمان می‌برد که عمر از نظر حسادتی که با او داشته ابو بکر را به انجام چنین دستوری وادار نموده است که قعقاع به یاریش می‌شتابد، و با نصیحت، سوء ظن او را نسبت به عمر، به حسن ظن تبدیل می‌کند.

قعقاع در سپاه خالد از عراق به جانب شام حرکت می‌کند، و با او در نبردهای مصیخ بهراء، مرج الصفر، و قنات بصری که نخستین شهر شام است که به دست سپاهیان عراق گشوده می‌شود شرکت می‌کند، و پس از آن در نبرد واقوصه شرکت می‌نماید.

قعقاع در تمام این نبردها به مناسبت شعر می‌سراید و حماسه و رجز می‌خواند و آنها را به گنجینهٔ ادبیات عرب می‌سپارد.

در نبرد یرموک خالد او را بر گردانی از سپاه عراق فرماندهی می‌دهد و او را مأمور حمله می‌سازد و قعقاع فرمان می‌برد و اشعاری می‌سراید، و در پایان نبرد تعداد کشته‌های رومیان در نبرد واقوصه به یکصد هزار تن می‌رسد.

در نبرد دمشق قعقاع، و پهلوانی دیگر با کمندهایی که بر کنگره قلعه دمشق انداخته اند بالا می روند، و کمندهای سایرین را بر کنگره محکم می کنند، و به این ترتیب بالا روندگان از دیوار قلعه، با دژبانان به زد و خورد و نبرد می پردازد تا موفق به گشودن در قلعه به روی سپاهیان اسلام می شوند و شهر را می گیرند، و قعقاع اشعاری نیز در این زمینه به مناسبت می سراید.

### قهرمانیهای قعقاع در دوران عمر

قعقاع سپس در نبرد فحل که در آن هشتاد هزار تن رومی کشته می شود شرکت می کند، و دو حماسه جاودان می سراید و بعد از آن به سرکردگی سپاهی از شام به جانب عراق حرکت می نماید تا به یاری سعد وقاص فرمانده کل قوای اسلام در نبرد قادسیه شرکت جوید.

قعقاع با یک هزار تن افراد تحت فرماندهی خود با شتابی هر چه تمامتر منازل را یکی پس از دیگری پشت سر می گذارد و به روز اغواث به سرزمین موعود و نبردگاه قادسیه می رسد. او افراد خود را به دستجات ده نفری تقسیم می کند، و فرمان می دهد که آنها در فواصل یک قدرت دید به میدان نبرد وارد شوند تا کثرت دستجات موجب تقویت روحیه سربازان اسلام گردد و خود در مقدمه دسته اول حرکت می کند و سپاه را به رسیدن قوای کمکی دلگرم می سازد و به آنان می گوید: هر چه من می کنم شما هم به جای آورید: آنگاه یک تنه به میدان می رود و هموارد می خواهد و ذو الحجاب اسپهبد دشمن را که کشنده مثنی بوده است می کشد و بیرزان پارسی، یکی از فرماندهان دشمن را نیز به خاک و خون می افکند. سپاهیان اسلام او را به یکدیگر نشان می دهند و می



گویند که این همان پهلوانی است که ابو بکر درباره اش گفته است: سپاهی که چنین گردی در آن باشد هرگز شکست نخواهد خورد! و سپاهیان قعقاع طبق دستور او همچنان تا شامگاهان در دستجات ده نفری به سپاه اسلام می پیوندند، و با ورود هر دسته قعقاع تکبیر می گوید، و مسلمین نیز تکبیر می گویند، دوستان قوی دل می شوند و دشمنان هراسناک و پریشان.

و هم در این نبرد است که قعقاع افراد تمیمی را فرمان می دهد تا بر شتران خود پارچه ای بکشند و آنها را چنان بیارایند تا چون پیلان به نظر آیند، و در گروه ده تایی آنها را بر اسبهای پارسیان عرضه کنند تا آنها را به وحشت اندازند و شکاف در صفوف سواره نظام دشمن ایجاد کنند، و چابک سواران تمیم نیز از آنها حمایت نمایند.

و در شب عماس، قعقاع افراد خود را دور از چشم دوست و دشمن و به پنهانی به همان مکان می برد که در روز اغواث نگه داشته بود؛ ولی این بار دستور می دهد تا افراد وی به همان ترتیب روز اغواث و در گروه صدتایی به نبردگاه روی آورند! و چون صد نفر اول از نظر ناپدید شدند، صد نفر دیگر حرکت کنند، و به همین ترتیب بقیه نفرات و با این نیرنگ جنگی، در این روز هم مسلمانان چون روز اغواث به رسیدن قوای کمکی قوی دل می گردند.

و چون سعد وقاص می بیند که گردان پیل سوار ایران چگونه صفوف سپاه اسلام را در هم پیچیده و آن را پراکنده و متفرق ساخته است، به قعقاع و برادرش عاصم فرمان می دهد تا کار فیل سفید، پیشتاز بقیه پیلان را بسازد که قعقاع و برادرش چشمها آن پیل را کور می کنند و قعقاع خرطوم آن را با یک ضربت شمشیر قطع می نماید و بالاخره آن را می کشد و حماسه ای جاویدان در این مورد می سراید.

در نبرد لیلۃ الہریر، قعقاع پیش از دیگران به میدان نبرد می شتابد، و با ایراد یک سخنرانی آتشین، پیاہ را به پیکار با دشمن بر میانگیزد، و با یاری و پایمردی

دیگر قهرمانان و دلاوران رستم فرمانده کل قوای دشمن را می کشد، و سپاه مشرکین را تار و مار می کند و در برابر سی و چند واحد از دلاوران ایرانی، هموردانی نیز از سپاه مسلمین به مبارزه برمی خیزند که در آن میان قعقاع همورد خود قارن را به خاک هلاک می افکند، و بقیه ایرانیان یا کشته می شوند و یا می گریزند و سعد وقاص دستور تعقیب فراریان را صادر می کند و در پایان سعد با سرودن اشعاری به ستایش و تمجید قعقاع می پردازد.

بر اثر نبرد قادسیه یک هزار و هفتصد بانوی قحطانی که شوهران خود را از دست داده اند به همسری مهاجرین از قبیله مضر در می آیند که یکی از آنها خواهر هنیده همسر قعقاع بوده و او به وسیله خواهرش نظر قعقاع را برای انتخاب جفت جویا می شود، و قعقاع با سرودن اشعاری او را راهنمایی می کند و اشعارش نیز در فتح بهر سیر می سراید.

به هنگام عبور سپاهیان از رود دجله، غرقده از قبیله بارق از پشت زین به درون آب دجله می غلطد که قعقاع دست او را می گیرد و از دجله عبورش می دهد و غرقده مردی سخت نیرومند بوده است در مقام ستایش قعقاع می گوید:  
زنان دیگر چون تویی نخواهند زایید!

گردان قعقاع که به احوال معروف بوده است نخستین سپاهی بوده که قدم به مدائن گذاشته است.

و نیز قعقاع در تعقیب فراریان لشکر شکست خورده پارس به شخصی برخورد می کند که جمعی را به حمایت خود گرفته است، قعقاع آن مرد را می کشد و به دارایی او که بر دو رأس چهارپا بار کرده بود دست می یابد و آنها را به غنیمت می گیرد، و چون در آنها نظر می افکند، جنگ افزار پادشاهان ایران و روم و ترک و عرب را مشاهده می کند، و سعد وقاص فرمانده کل قوای اسلام، از آن همه غنیمت که قعقاع به دست آورده، شمشیر هراکلیوس امپراتور روم، و زره بهرام را به قعقاع می بخشد، و بقیه را به مدینه خدمت خلیفه عمر می فرستد.

## در نبرد جلولا

در نبرد جلولا، خلیفه سعد را دستور می دهد تا قعقاع را به فرماندهی گروه پیشتازان مأمور فتح جلولا منصوب، و پس از فتح حکومت نواحی غربی ایران را تا کوفه در عهده قعقاع گذارد و او را به این سمت منصوب سازد. قعقاع به جلولا عزیمت می کند و پارسیان را که در پناه سنگرهای خود موضع گرفته اند به محاصره می گیرد، ولی ایرانیان با پراکندن آهن پاره ها در پیرامون خود مواضعی برای عبور و تجاوز مسلمین ایجاد می کنند و فقط راهی برای خود باقی می گذارند و جز در مواقع لزوم و دلخواه از پناه گاه های خود بیرون نمی شوند و این وضعیت مدت هشتاد روز به طول می کشد.

قعقاع که در این مدت منتظر فرصتی مناسب بوده است، با یک حمله غافلگیر کننده تنها راه ورود به سنگرهای دشمن را تصرف می کند و با نیرنگ جنگی مسلمین را به نبرد و حمله به دشمن تشویق می نماید، و همین امر موجب شکست دشمن می گردد، و مشرکین یکصد هزار کشته بر جای می گذارند و بقیه می گریزند، و مسلمین فراریان را تا خانقین تعقیب می کنند، جمعی کشته و عده ای اسیر می شوند که مهران اسپهبد پارس نیز جزء کشته شدگان می باشد.

قعقاع پیشروی خود را تا قصر شیرین ادامه می دهد، و مرزبانان حلوان را می کشد، و پایگاه و شهرش را تصرف می نماید و در همانجا اطراق می کند تا زمانی که سعد به کوفه باز می گردد، در آن وقت قباد خراسانی را به جای خود به حکومت می گمارد و خود به همراهی سعد وقاص به کوفه باز می گردد. قعقاع در جلولا و حلوان به مناسبت اشعاری می سراید.

ابو عبید در شام از خلیفه عمر تقاضای کمک می کند، و خلیفه به سعد دستور می دهد تا قعقاع را به فرماندهی سپاهی به یاری ابو عبید به شام گسیل دارد. قعقاع با چهار هزار مرد جنگی به شام عزیمت می کند و چون خبر حرکت قعقاع و سپاهیان‌ش به مشرکین می رسد، دست از محاصرهٔ ابو عبید برمی دارند و پراکنده می شوند، و ابو عبید پیش از رسیدن قوای کمکی قعقاع، حمص را بار دیگر به تصرف خود در می آورد، و عمر دستور می دهد تا قعقاع و سپاهیان‌ش را در غنایم جنگی شرکت ده و قعقاع به همین مناسبت اشعاری می گوید.

### در نبرد نهاوند

در نهاوند، ایرانیان به قلعه پناه می برند، و جز به خواست خود از آن بیرون نمی شوند. کار محاصرهٔ قلعه نهاوند وسیلهٔ مسلمانان به درازا می کشد، و عاقبت قعقاع تدبیری می اندیشد و جنگ را آغاز می کند و حمله می نماید و چون مشرکین در مقام دفاع برمی آیند، مسلمین روی به هزیمت می گذارند، ایرانیان آنها را دنبال می کنند و مسلمین مرتباً عقب می کشند تا به این وسیله دشمن را از قلعه و پناهگاهشان بیرون کشیده از آنجا دور می سازند تا جایی که جز دژبانان کسی در قلعه باقی نمی ماند، که ناگاه مسلمین بر می گردند و شمشیر در میان آنها می گذارند و از کشتهٔ آنها پشته می سازند. زمین را قشری ضخیم از خون آنها فرا می گیرد و لغزنده می شود طوری که سوار و پیاده بر آن سر می خورند، و چون شب فرا می رسد و تاریکی همه جا را می گیرد، ایرانیان شکست خورده روی به هزیمت می گذارند و راه را از چاه باز نمی شناسند و نادانسته روی به پرتگاه پر از آتشی که برای دشمن خود تهیه دیده بودند می گذارند و یکی بعد از

دیگری در آن سقوط می کنند و می سوزند و هر یک از آنها به هنگام سقوط به فارسی می گویند (وای خرد!). یکصد هزار تن انسان در آن آتش می سوزند و خاکستر می شوند، و تازه این تعداد، علاوه بر آن عده از کشته شدگانی است که در پهنه نبرد به خاک و خون در افتاده اند!

در نبرد نهایند فیرزان فرمانده سپاه پارسیان به تردستی از معرکه بیرون می جهد و به جانب همدان می گریزد، قعقاع او را تعقیب می کند و در تنگه همدان به او می رسد. ولی بر اثر راه بندانی که وسیله چهارپایان حامل عسل در آن تنگه ایجاد می شود ناگزیر فیرزان پیاده شده از کوه بالا می رود که قعقاع سر می رسد و او را می کشد و همین موضوع راه بندان چهارپایان عسل باعث آن می شود که این سخن بر سر زبانها بیفتند: خدای را سپاهییانی از عسل است! پس از کشته شدن فیرزان اهالی همدان و ماهان امان می خواهند که به آنها امان داده می شود. امان نامه می نویسند و قعقاع آن را تأیید و گواهی می نماید و اشعاری به مناسبت می سراید.

## قعقاع در دوران عثمان

در آخر کار عثمان بین سالهای ۳۴ و ۳۵ هجری قعقاع را به سمت فرماندهی کل قوای منطقه کوفه منصوب می کند و وزارت جنگ قسمت شرقی ممالک اسلامی را در عهده او می گذارد.

و به هنگامی که بروز فتنه و آشوب، قعقاع مشاهده می کند که سبائیان در مسجد کوفه اجتماع کرده برکناری و عزل عثمان را می خواهند، بر آنها نهیب می زند و سبائیان نیز ترسیده خواسته خود را پنهان داشته تظاهر می کنند که

خواهان عزل فرماندار کوفه هستند که قعقاع به آنان می گوید: خواسته شما عملی می شود. سپس دستور می دهد که متفرق شوند، و از اجتماعشان در مسجد کوفه جلوگیری می نماید.

و چون مالک اشتر آشوبگران را تحریک می کند تا از ورود استاندار کوفه جلوگیری به عمل آورند، و معاون استاندار به نصیحت آنها بر می خیزد و مانع آشوب آنها می شود، قعقاع معاون استاندار کوفه را امر به صبر و شکیبایی می کند که او هم می پذیرد و به خانه خود می رود.

و چون بار دیگر سبائیان در مسجد کوفه اجتماع می کنند و از عثمان به بدگویی می پرازند، قعقاع سبائیان را آرام می کند، و وعده می دهد والیانی که عثمان تعیین کرده است همه از کار برکنار روند و خواسته آنها عملی شود.

و زمانی که عثمان از مردم شهرها یاری خواست تا او را از محاصره برهانند، قعقاع از کوفه، و دیگران از شهرهای دیگر به یاری عثمان بیرون می شوند و روی به جانب مدینه می گذارند و چون سبائیان که عثمان را به محاصره گرفته بودند از حرکت یاران عثمان به سوی مدینه آگاه می شوند کار عثمان را یکسره می سازند و او را می کشند که با شنیدن خبر کشته شدن عثمان، قعقاع نیز به کوفه باز می گردد.

### قعقاع در دوران علی (علیه السلام)

و آنگاه که امام علی (علیه السلام) از کوفیان برای جنگ جمل در بصره یاری خواست و ابو موسی اشعری در این مورد کار شکنی کرد، و بین او و مردم اختلاف افتاد، قعقاع به عنوان شخصیتی مصلح پادرمیانی می کند و مردم را نصیحت می نماید و آنان را بر می انگیزد تا دعوت امام را برای اصلاح جامعه اجابت کنند، و

مردم هم سخن او را می شنوند و به سپاه امام می پیوندند، و خود قعقاع نیز از جمله بزرگان و فرماندهانی است که با پنج هزار تن به خدمت علی (علیه السلام) می رسد. (۱) امام دستور می دهد تا قعقاع به سمت سفیر صلح و آشتی، و ایجاد هماهنگی نزد طلحه و زبیر و عایشه برود، که بر اثر فعالیت‌های قعقاع و حسن نیت او اختلاف و تفرقه می رفت که به برادری و صلح و آشتی انجامد، ولی سبائیان شیرازهٔ این آشتی را از هم گسیختند و شبانگاه بدون علم و اطلاع و رضایت طرفین، آتش جنگ را بر افروختند.

قعقاع به همراهی امام در نبرد شرکت جست؛ و خود را به شتر ام المؤمنین عایشه می رساند، و سپس فرمان می دهد شتر را پی کنند و در خاتمهٔ جنگ به هواداران جمل عفو عمومی ارزانی می فرماید و می گوید در امانید.

ام المؤمنین از این پیش آمد اظهار ندامت و پشیمانی می کند، امام نیز اظهار پشیمانی کرده و هر دوی آنها آرزو می کنند که ای کاش بیست سال پیش از این واقعه مرده بودند!!

اما به قعقاع دستور می دهد تا آن دو نفر را که بر در خانهٔ عایشه زبان به بی حرمتی ام المؤمنین گشوده بودند به هر یک صد ضربه تازیانه بزند.

و بالاخره سیف حدیثی آورده که دلالت می کند قعقاع در نبرد صفین نیز شرکت کرده، و در خاتمه معاویه پس از عام الجماعه قعقاع را که از دوستان و هواداران علی بوده، ضمن تبعید سایر شیعیان علی، از کوفه، به ایلیای فلسطین تبعید کرده و دوست داران خود را به جای آنها در کوفه ساکن ساخته است، و سیف برای این نیز نامی ساخته و گفته است: « به ایشان جا به جا شدگان در شهرها نام نهادند ».

پاورقی:

۱- تاریخ طبری چاپ اروپا، ج ۱، ص ۳۱۶.

## سلسله راویان احادیث سیف

لم نجد لهم ذكراً في غير احاديث سيف  
اسم راویان را جز در احادیث سیف در هیچ کتاب روایتی نیافتیم.

(مؤلف)

در فصلهای پیش احادیث سیف را درباره قعقاع مورد بحث و بررسی قرار دادیم، در این فصل نخست در باره راویانی که سیف آن احادیث را از آنها روایت کرده بحث می کنیم سپس به کتابهایی می پردازیم که از سیف نقل می کنند.

۱- کسانی که سیف از آنها روایت کرده است  
افسانه قعقاع بن عمرو در ۶۸ حدیث سیف آمده است که غالب آنها را امام المورخین طبری در تاریخ خود نقل کرده است.  
چون به سند این احادی مراجعه می کنیم می بینیم که:

۱- در سی و هشت حدیث او نام محمد به عنوان راوی آمده است.  
سیف این محمد را فرزند عبد الله پسر سواد بن نویره معرفی می کند، و به طور اختصار او را به نام محمد نویره، یا محمد بن عبد الله و بیشتر به نام محمد نام می برد.



۲- راوی دیگر او مهلب بن عقبه اسدی است که پانزده حدیث خود را وی روایت کرده . طبری به اختصار او را مهلب می خواند.

۳- یزید بن اسید غسانی راوی دیگر او است که نامش را در سند ده حدیث خود آورده و کنیه او را ابو عثمان معرفی کرده است.

۴- زیاد بن سرجس احمري در هشت حدیث سیف راوی است که به اختصار او را زیاد، یا زیاد بن سرجس معرفی می کند.  
و در دو حدیث اسامی زیر را راوی معرفی کرده است.

۵- الغصن بن قاسم کنانی.

۶- عبد الله بن سعید بن ثابت بن جذع که نامش را به اختصار عبد الله بن سعید، یا عبد الله می آورد.

۷- ظفر بن دهی، که از جمله اصحابی است که خود سیف خلق کرده و به جای خود نیز جزء راویان احادیث او است.

۸- قعقاع بن عمرو تمیمی که هم مانند ظفر جزء اصحاب مخلوق سیف است و هم راوی احادیث او.

راویان زیر هر کدام یک بار نامشان در روایتهای سیف در باره قعقاع آمده است.

۹- صعب بن عطیه بن بلال از پدرش، که پدر و پسر هر دو از یک دیگر و به یک شکل روایت کرده اند.

۱۰- نضر بن سری الضبی، که نامش گاهی به طور اختصار در احادیث سیف به نام نضر برده می شود.

۱۱- فرزند رفیل از پدرش روایت می کند، که پدر رفیل را سیف بن عمر، رفیل بن میسور می نامد.

۱۲- عبد الرحمن بن سیاه احمری، که سیف نامش را بدون لقب می آورد.

۱۳- مستنیر بن یزید، که هدف سیف از این نام مستنیر بن هزید نخعی است.

۱۴- قیس، که سیف او را برادر مستنیر معرفی میکند.

۱۵- سهل که سیف او را سهل فرزند یوسف سلمی خیال کرده است.

۱۶- بطان بشر.

۱۷- فرزند ابو مکنف.

۱۸- طلحه بن عبد الرحمن که کنیه اش ابو سفیان است.

۱۹- حمید بن ابی شجار.

۲۰- المقطع بن هیثم بکایی.

۲۱- عبید الله بن محفز بن ثعلبه از پدرش روایت کرده که پدر و فرزند در یک حدیث راوی سیف می باشند.

۲۲- حنظله بن زیاد فرزند حنظله تمیمی.

۲۳- عروه فرزند ولید.

۲۴- ابو معبد عبسی.

۲۵- جریر بن اشرس.

۲۶- صعصعۃ المزنی.

۲۷- مخلد بن کثیر.

۲۸- عصمۃ الوائلی.

۲۸- عمرو فرزند ریان.

۲- کسانی که از سیف گرفته اند

تمام افسانه هایی را که تا کنون از قعقاع آورده ایم برای نخستین بار:

۱- سیف بن عمر تمیمی متوفی در حدود سال ۴۷۱ هجری در دو کتاب خود به نام فتوح و جمل ثبت و ضبط کرده است.

دانشمندان نام برده زیر روایتهای سیف را در باره قعقاع در کتاب های خود نقل کرده اند:

۲- طبری متوفی ۳۱۰ هجری در کتاب تاریخ کبیر خود.

۳- الرزای متوفی ۳۷۷ هجری در کتاب جرح و تعدیل.

۴- ابن السکن متوفی ۳۵۳ هجری در کتاب حروف الصحابه.

۵- ابن عساکر متوفی ۵۷۴ هجری در کتاب تاریخ مدینه دمشق.

و از اینان نیز، نویسندگان زیر در کتابهای ادب خود مطالب سیف را گرفته اند:

۶- الاصبهانی متوفی ۳۵۶ هجری در کتاب اغانی که از طبری مطلب گرفته.

۷- ابن بدرون متوفی ۵۳۰ هجری در شرح بر قصیده ابن عبدون که از طبری گرفته.

این افسانه ها به نوبه خود در کتابهای زیر که به شرح حال اصحاب اختصاص دارد وارد شده است.

۸- ابن عبد البر متوفی سال ۴۶۳ هجری در کتاب الاستیعاب که از رازی مطلب سیف را گرفته است.

۹- ابن اثیر متوفی سال ۶۳۱ هجری در کتاب اسد الغابه که از ابن عبد البر مطلب سیف را گرفته است.

۱۰- ذهبی متوفی سال ۷۴۸ هجری در کتاب التجرید که از ابن اثیر مطلب گرفته.

۱۱- ابن حجر متوفی سال ۸۵۲ هجری در کتاب الاصابه که مطالب خود را او خود سیف بن عمر، و طبری، و رازی، و ابن سکن، و ابن عساکر گرفته است.

افسانه های سیف در کتابهای تاریخ عمومی زیر آمده است:

۱۲- ابن اثیر متوفی سال ۶۳۱ هجری در تاریخ کامل که از طبری گرفته.

۱۳- ابن کثیر متوفی سال ۷۷۱ هجری در تاریخ البدایه از طبری گرفته.

۱۴- ابن خلدون متوفای سال ۸۱۸ هجری در تاریخ المبدأ که از طبری گرفته. و بالاخره در کتب جغرافیایی نیز:

۱۵- الحموی متوفی سال ۶۲۶ هجری در کتاب معجم البادان مستقیماً از سیف بن عمر.

۱۶- عبد المؤمن متوفی سال ۷۳۱ هجری در کتاب مراصد الاطلاع از حموی گرفته.

۱۷- الحمیری متوفی سال ۷۱۱ هجری در کتاب روض المعطار مستقیماً از سیف.

نشر افسانهٔ قعقاع در این کتابها سبب شد تا نام وی در کتابهای رجال شیعه نیز برده شود مانند:

۱۸- شیخ طوسی متوفی سال ۴۶۰ هجری در کتاب رجال.

۱۹- قهپایی سال تألیف ۱۰۱۶ هجری در کتاب مجمع الرجال که از کتاب رجال شیخ مطلب گرفته.

۲۰- اردبیلی متوفی سال ۴۴۱۴ هجری در کتاب جامع الروات که از کتاب رجال شیخ مطلب گرفته.

۲۱- مامقانی متوفی سال ۴۳۵۱ هجری در کتاب تنقیح المقال که از کتاب رجال شیخ مطلب گرفته.

۲۲- شوشتری معاصر که از تنقیح مامقانی و رجال شیخ مطلب گرفته است.

## خلاصهٔ روایتهای شصت و هفت گانهٔ سیف در بارهٔ قعقاع

خبر قعقاع و کارهای شگفت انگیز و حماسه هایش در این کتابها، و سایر مصادر معتبر تاریخ اسلام انتشار تمام یافته که همگی آنها از سیف بن عمر تمیمی الهام گرفته اند. چه این سیف است که روایت می کند قعقاع بن عمرو، قهرمان بی نظیر و شکست ناپذیر تیم درک صحبت پیامبر اسلام را کرده و از او روایت نموده است. سقیفهٔ بنی ساعده را دیده و از آن خبر داده است. درسی و یک نبرد

از جنگهای ارتداد و فتوح اسلامی شرکت کرده که در همان نبردها بیش از هفتصد هزار انسان کشته شده و به خاک هلاک افتاده، گردن زده شده، و سوخته و خاکستر شده است و قعقاع بن عمرو، قهرمان یکه تاز میدانهای نبرد، و محور اصلی آن جنگها، و شیر اوژن آن نبردها بوده و سی و یک حماسه جنگی به مناسبا ساخته است.

سیف همه این مطالب را در ضمن شصت و هشت حدیث به دست داده، و هر حدیث را از زبان راویانی آورده که چهل و چند نفر آنها را فقط نزد سیف می توان یافت.

همچنان که سیف از جنگهایی اسم برده است که هرگز وقوع نیافته و از جاهایی نام برده که ابداً وجود خارجی نداشته است و هم او تنها کسی است که از آن جنگها و آن مکانها نام رده معرفی کرده است.

سیف به تنهایی برای بیست و شش سال تاریخ سلامی، اخبار و وقایعی را شرح می دهد که هرگز وقوع نیافته، و هیچ خبرگزاری دیگری چنان سخنانی نگفته است. بلکه سیف به تنهایی آنها را وضع، و در خیالات خود خلق و ترسیم نموده است.

## منابع تحقیق

ما به دنبال راویان احادیث سیف در کتابهای مختلفی که به شرح حال تمامی راویان تاریخ و حدیث پرداخته اند مانند کتابهای نام برده زیر رفتیم و با دقت ملاحظه نمودیم:

علل و معرفة الرجال تألیف احمد بن حنبل متوفی ۲۴۱ هجری.

تاریخ بخاری تألیف بخاری متوفی ۲۵۶ هجری.  
جرح و تعدیل تألیف رازی متوفی ۳۲۷ هجری.  
میزان الاعتدال، و العبر، و تذکره الحفاظ ذهبی ۷۴۸ هجری.  
لسان المیزان و تهذیب التهذیب، و تقریب التهذیب و تبصیر المنتبه تألیف  
ابن حجر متوفی ۸۵۲ هجری.  
خلاصه التهذیب تألیف صفی الدین که تاریخ تألیف آن ۹۲۳ هجری می باشد.  
و نیز در کتب طبقات مانند:  
طبقات ابن سعد متوفای ۲۳۰ هجری، طبقات حنیفه بن خیاط متوفی ۲۴۰  
هجری.  
همچنین در کتب انساب، چون جمهره انساب العرب ابن حزم متوفی ۴۵۴  
هجری.  
و انساب سمعانی متوفی ۵۶۲ هجری و اللباب ابن اثیر متوفی ۶۳۰ هجری.

### نتیجه تحقیق

ما در همه این کتابها سخت به جست و جو پرداختیم، و به اینها نیز بسنده  
نکردیم و به دهها مصدر دیگری که با موضوع مورد بحث ما ارتباط داشت مراجعه  
کردیم، از قبیل: کتابهای حدیث، مانند دوره مسند احمد، و دوره های کتب صحاح  
شش گانه حتی کتابهای ادبی چون عقد الفرید ابن عبد البر متوفی ۳۲۸ هجری و  
اغانی نوشته اصفهانی متوفی ۳۵۶ هجری، و دهها کتاب دیگر تا شاید نام یک تن  
از آن همه راویان که سیف بن عمر صدها حدیث از زبان آنها بازگو کرده است  
بیابیم، ولی این اسامی را جز نزد سیف در هیچ کجا ندیدیم! روی این اصل آنان را

نیز جزء آفریده های سیف از گروه راویان به حساب آوردیم، و به خواست خدا آنجا که از راویان مخلوق ذهن سیف سخن خواهیم گفت به شرح حال آنان از زبان سیف خواهیم پرداخت.

در ضمن به جز آنها که نام بردیم، سیف در احادیث قعقاع، اسامی منفردی را به عنوان راوی معرفی می کند مانند: خالد که در سه حدیث، و عباده که در دو حدیث و عطیه و مغیره و دیگر لقبها و اسامی مجهول که امکان نیست آنها را شناسایی کرد، با این حال چگونه ممکن است، (مردی از بنی کنانه)، و (مردی از بنی ضبه)، و (مردی از بنی اسد) و مردی از بنی سعد، مردی از بنی حارث، مردی از طی، و پیر مردی از بنی ضبه، و یا مردی و (از کسی که خود از بکر بن وائل شنیده)، (از کسانی که، از خویشانشان شنیده بودند)، (فرزند محراق از پدرش)، و امثال اینها که سیف از آنها روایت کرده است، شناخت؟!

نزدیک به یقین می توان گفت که سیف در مقام معرفی چنین راویانی سخن به جد نگفته بلکه با مردم سر شوخی داشته و خود مسلمانان را به مسخره گرفته است.

با توجه به آنچه گذشت، وقتی که حال راویان احادیث سیف چنین باشد، اصل احادیث و سخنان سیف را تا چه پایه اعتبار تواند بود؟!



# بخش سوم

۲- عاصم بن عمرو تمیمی

\* در نبرد عراق

\* در نبرد دومه الجندل

\* در نبرد مثنی

\* در نبرد قادسیه

\* در روز جراثیم

\* در سرزمین ایران

\* فرزند و خاندان عاصم

\* راویان احادیث سیف در باء عاصم

## عاصم در جنگ عراق

مصدر الجمیل فی ما ذکرُوا هو احادیث سیف  
تمام آنچه دانشمندان دربارهٔ عاصم گفته اند از سیف گرفته شده.

(مؤلف)

### عاصم کیست؟

سیف بن عمر، عاصم را در خیال خود برادر قعقاع و فرزند عمرو تمیمی آفریده است، و برای او فرزندی به نام عمرو خلق کرده که بعد از پدر از او نیز سخن به میان خواهد آمد.

عاصم بن عمرو دومین شخصیتی است از قهرمانان افسانه ای سیف، که از نظر نیروی بازو، و دلاوری، و موقع شناسی و درایت، و سخن آوری و شعر ادب و غیره، در درجهٔ دوم از اهمیت برادرش قعقاع در افسانه های سیف قرار گرفته است.

ابن حجر در کتاب الاصابه، عاصم بن عمرو را چنین تعریف کرده است: « یکی از سوار کاران بنام، و شاعری نامی ».

ابن عساکر نیز عاصم بن عمرو را در تاریخ بزرگش چنین معرفی کرده است:

«عاصم از دلاوران قبیلهٔ بن یتمیم» و یکی از شرای بنام آن قبیله است.

در کتابهای استیعاب و تجرید نیز از او معفی به عمل آمده، و در تاریخ طبری نیز سخن از او به تمام رفته و دیگران که از تاریخ اقتباس کرده اند نیز از عاصم بن عمرو تمیمی سخن گفته اند. با توجه به اینکه سرچشمه تمام خبرهای عاصم چه نزد طبری و چه نزد دیگران احادیث و روایتهای ساختگی سیف بن عمرو تمیمی می باشد.

از آنجایی که طبری اخبار عاصم بن عمرو را ضمن حوادث سال ۱۲ تا ۲۹ هجری با شرح و تفصیلی هر چه بیشتر در کتاب تاریخ خود آورده است، ما نیز سخن در باره عاصم را به نوشته های او مراجعه می کنیم و سپس برای بررسی و دست یابی به حقایق، سخن دیگران را مربوط به وقایع سالهای ۱۲ تا ۲۹ هجری با نوشته های او مورد سنجش و ارزیابی قرار خواهیم داد.

## عاصم به همراهی خالد در عراق

طبری از قول سیف بن عمر، ضمن وقایع و اتفاقات تاریخی سال ۱۲ هجری روایت می کند:

چون خالد بن ولید از نبرد با مرتدهای یمامه (۱) بپرداخت، عاصم فرزند عمرو را پیشاپیش خود به عراق اعزام داشت.

عاصم به همراه سپاهی که فرماندهی آن با خالد بن ولید بود، در نبرد المذار شرکت جست و با ایرانیان که به فرماندهی انوشجان در المذار سپاه فراهم ساخته بردند به جنگ پرداخت.

پاورقی:

---

۱- یمامه از بلاد نجد و تا بحرین ده روز راه فاصله دارد! معجم البلدان.

و نیز طبری از قول سیف در نبرد المقر، و دهانه فرات باذقلی، و فتح حیره می نویسد:

خالد به جانب حیره حرکت کرد و افراد و بار و بنه خود را به کشتی نشانید. مرزبان حیره برای جلوگیری از پیشرفت سپاهیان اسلام فرزندش را مأمور ساخت که با بستن سد، کشتیهای خالد را به گل بنشانند. خالد با سپاهیان فرزند مرزبان حیره به نبرد پرداخت و گروهی از ایشان را در مقر از پای در آورد و فرزند مرزبان را نیز در ناحیه فرات باذقلی بکشت و قوای مرزبان را در هم شکست و افرادش را پراکنده ساخت و خود مرزبان نیز از چنگ خالد بگریخت و جان به سلامت برد، خالد با قوای خود به حیره وارد شد و بر کاخها و خزاین آن دست یافت.

خالد چون حیره را فتح کرد، عاصم بن عمرو تمیمی را به سمت فرماندهی پادگان و مهمات جنگی کربلا تعیین و منصوب ساخت.

اینها خلاصه مطالبی بود که طبری و ابن عساکر هر دو از قول سیف درباره عاصم و شرکت او در این نبردها روایت کرده اند.

حموی با توجه به روایت‌های سیف به ترجمه اماکن آن پرداخته درباره مقر در کتاب خود می نویسد:

مقر به محلی از سرزمینهای حیره و نزدیک فرات باذقلی گفته می شود که در آنجا مسلمانان تحت فرماندهی خالد بن ولید در زمان خلافت ابو بکر (رض) با ایرانیان به نبرد پرداخته، و عاصم بن عمرو از آنجا چنین یاد کرده است:

« ما را ندیدی که در سرزمین مقر آشکارا به آبهای روان و ساکنان آنجا دست یا فتیم، در آنجا ایشان (دشمنان خود) را از پای در آوردیم، و سپس به جانب دهانه فرات، و آنها که آنجا پناهنده شده بودند روی آوردیم، و هم در آنجا بود که با سواران ایرانی که نمی خواستند از جنگ بگریزند رو به رو گردیدیم.»

و نیز در ترجمهٔ حیره چنین گفته است:  
حیره شهری است در فاطلهٔ سه مایلی از نجف... تا آنجا که می گوید: به شهر  
حیره، حیرهٔ الروحاء می گویند، هم چنانکه عاصم بن عمرو از آنجا چنین یاد کرده  
است:

« صبحگاهان سواره و پیاده به حیره روحاء حمله بردیم، و در  
نواحی آنجا کاخهایی را که مانند دندانهای سگ سپید می نمود به  
محاصرهٔ خود در آوردیم.»

### سنجش روایت سیف با روایات دیگران

اینها مطالبی است که سیف گفته. اما دیگران، ما ندیدیم آنها چیزی در مورد  
مقر، و فرات باذقلی نوشته باشند. ولی در بارهٔ مرزبان حیره، به طوری که در  
داستان قعقاع بن عمرو از قول بلاذری گفتیم، مثنی در زمان خلافت ابو بکر با  
مرزبان المذار جنگید و او را شکست داد، و در زمان خلافت عمر بن خطاب، عتبهٔ  
بن غزوان مأمور فتح حیره گردید و مرزبان المذار به مقابله با او برخاست، و در  
نتیجهٔ نبردی که بین آن دو در گرفت ایرانیان شکست خوردند و همگی در آب  
غرق گردیدند و مرزبان را نیز گردن زد.

## بررسی سند

در سند حدیث سیف نام مهلب اسدی، و عبد الرحمن بن سیاه احمری، و زیاد بن سرجس احمری آمده است که پیش از این در بررسی افسانه قعقاع دانستیم همگی آنها ساختگی و جزء راویان آفریده خیالات سیف می باشند. و نیز نام ابو عثمان به عنوان راوی برده شده است که در احادیث سیف این نام به دو نفر اطلاق می گردد که یکی از آنها یزید بن اسید می باشد و در اینجا معلوم نیست مراد سیف کدام یک از آنها بوده است.

## نتیجه سنجش

سخن سیف با دیگران در المذار هماهنگی ندارد، و در مورد المقر و فرات باذقلی سیف گوینده منحصر به فرد است چه دیگران حتی نام این دو موضع را در نوشته های خود نیاورده اند، تا چه رسد به ذکر وقایعی که به قول سیف در آنجاها اتفاق افتاده است.

طبری را می بینیم که احادیث سیف را در مورد آن مکانها در تاریخش روایت کرده و بنا به عادتش رجزها و حماسه های عاصم را از آخر آنها حذف نموده، و حموی اسامی جاها و اماکن را از سخنان سیف افسانه ساز گرفته و به اشعار و حماسه های قهرمانان افسانه ای او نیز استناد کرده است، همچنان که مقر را از این

طریق معرفی کرده، و به معرفی حیره با اشاره به اینکه آن را عاصم بن عمرو و حیره الروحاء در اشعارش ذکر کرده است می پردازد، در صورتی که به نظر ما ضرورت شعری ایجاب کرده است تا سیف کلمهٔ روحاء را به دنبالهٔ حیره بیاورد، نه اینکه روحاء اسم اضافه ای است بر نام حیره همچنان که حموی پنداشته است.

## دست آورد روایات سیف

**یکم:** خلق مکانی به نام مقر که جای خود را در کتابهای جغرافیا باز کرده است.

**دوم:** خلق فرماندهی برای پارسیان به نام انوشجان.

**سوم:** روزهای نبردی خیالی که در تاریخ ثبت شده است.

**چهارم:** اشعاری که زینت بخش گنجینهٔ ادبیات عرب گردیده است.

**پنجم:** فتوحی اضافه بر سایر پیروزیهای خیالی خالد در عراق.

**ششم:** و بالاخره قهرمانیها، و اشعار، و پست فرماندهی پادگان و مهمات جنگی کربلاء سندی از افتخارات به نام عاصم بن عمرو تمیمی قهرمان و دلیر مرد افسانه ای تمیم.

## عاصم در نبرد دومه الجندل

ترکنام صرفی لخیل تنوبهم  
تنافسهم فیها سباع امرج  
سپاهیان دشمن را به خاک هلاک انداختیم که پایمال ستوران گردیده و  
گذرگاه درندگان بیابان

(عاصم قهرمان افسانه ای)

## داستان فتح دومه الجندل

طبری اخبار دومه الجندل را از قول سیف چنین روایت می کند:  
قبایل مختلف عرب، که در میان آنها قبیله کلب به سرپرستی ودیعه نیز  
حضور داشت، همه نیروهای خود را در یکجا متمرکز کردند و ریاست این سپاه به  
هم فشرده را دو نفر به نامهای اکیدر بن عبد الملک، و جوری بن ربیعه به عهده  
گرفتند.

اکیدر را نظر این بود که با خالد بن ولد از در صلح در آیند، و از آتش جنگ بر  
حذر باشند. چون نظر اکیدر مورد موافقت قوم قرار نگرفت، اکیدر خود را از میان  
آنها به کنار کشید و خالد بن ولید، عاصم بن عمرو را مأمور ساخت تا سر راه را بر  
اکیدر بگرفت و او را در بند کشید و به خدمت خالد آورد. خالد دستور داد تا



اکیدر را کشتند و سپس با سپاه خود به جانب دومه الجندل حمله برد. از طرفی قبایل مختلف عرب که در جنگ با خالد هم پیمان شده بودند به سوی قلعه دومه الجندل روی آوردند، و چون دژ گنجایش همه آنها را نداشت ناچار بیشتر ایشان در خارج قلعه اردو زدند. خالد بن ولید با آنها جنگید و سرانجام پیروز شد، جودی نیز کشته شد و همه افراد آنها به جز افراد قبیله کلب کشته شدند زیرا عاصم بن عمرو پس از پیروزی بر دشمن بانگ برداشت: ای افراد قبیله تمیم! هم پیمانان قدیمی خود کلب را در یابید، و آنان را با اسارت ایشان در پناه خود بگیرید، که چنین موقعیتی به سود آنها دیگر به دستتان نخواهد افتاد. تمیمیان چنین کردند و به این ترتیب مردان قبیله کلب جان به سلامت بردند. خالد بن ولید از این عمل عاصم به هم بر آمد و او را سرزنش کرد. این مطالب را طبری از قول سیف روایت کرده است، و بر طبق روشی که دارد، اشعاری را که سیف بر زبان قهرمان افسانه ایش عاصم بن عمرو نهاده نیآورده است.

ابن عساکر قسمتی از این داستان را در تاریخش، آنجا که به شرح حال عاصم پرداخته است از سیف روایت کرده و در پایان آن نوشته است:... و عاصم در نبرد دومه الجندل چنین سروده است:

« من در نبردها اندازه کارزار را نگه میدارم، دوستان را حمایت می کنم و ایشان را رها نمی کنم. در شامگاهان که ودیعه سپاه خود را به دریای بلا افکند، من چون در دومه الجندل دیدم که از فرط اندوه خون می خورند، آنان را به حال خودشان وا گذاشتم، ولی در پرتو نگهداری جانب پیمان و رها نکردن هم پیمانان خود از قبیله کلب، بر قبیله ام نعمت بزرگی ارزانی داشتم.»

یاقوت حموی نیز پاره ای از این داستان را به مناسبت نام روضه السلهب و

دومه الجندل در معجم البلدان خود آورده در ضمن آن می نویسد: روضه السهلب در دومه الجندل عراق واقع است، و عاصم بن عمرو اشعاری سروده و در ضمن آن به نبرد خالد بن ولید (رض) در دومه الجندل اشاره کرده است آنجا که می گوید:

« کشته هایی که از دشمن در روضه السهلب به خاک و خون خود در غلطیده بودند دلها را شفا بخشید چه ایشان را هوای نفس سرکرده شان سخت فریب داده بود. در آن روز، جودی را به یک ضربت شمشیر شرربار میهمان کردیم، و سپاهیانش را زهر کشنده بخشیدیم. آنان را به خاک و هلاک افکندیم تا پایمال سم اسبان شوند و گذرگاه درندگان بیابان.»

سیف بن عمر ضمن اشعاری که بر زبان قهرمان افسانه اش عاصم بن عمرو نهاده در قسمت اول موضوع جنگ قبایل مزبور را مطرح ساخته مبنی بر اینکه ودیعه، رهبر و پیشوای قبیله کلب قوم خود را به سوی هلاکت و نابودی کشانید و سخت به دردسر انداخت و بلا و مصیبت نصیبشان کرد و این عاصم بود که عهد و پیمان قبیله خود را با کلب از یاد نبرده بود، و به پیمان خود که معرف شرافت و فضلت و افتخار او است باقی و بر قرار بوده و با عملی که در آن روز جنگ و گرما گرم نبرد نموده بر قبیله خود، و هم چنین بر قبیله کلب منت گذاشته و بالاخره به همین وسیله افراد و مردان قبیله هم پیمان خود را از مرگ حتمی نجات داده است.

قسمت دوم اشعار عاصم را شامل سایر قبایل عرب نموده و سرنوشت و سرانجام اقدام نابخردانه ایشان را، و عاقبت کار جودی رهبر آنان را ترسیم کرده است.

## تفسیر لسان و ملطاط

حموی واژه الملطاط را چنین تفسیر نموده است: عرب آن قسمت از کوفه را که در ناحیه شرقی و پشت کوفه قرار دارد لسان، و آن قسمت را که در سمت مغرب و مشرف به رود فرات است ملطاط می نامد... و عاصم بن عمرو تمیمی در آن هنگام که در معیت خالد بن ولید سرزمین های بین کوفه و بصره را فتح کرده حیره را به تصرف در آورده بود چنین سروده است:

« اسبهای سواری و شترهای تند رو خود را به جانب مناطق مسکونی و گسترده عراق کوچ دادیم آن چهارپایان، سوارانی چابک چون ما به خود ندیده بودند، و کسی نیز چارپایانی به بالا و بلندی آنها هرگز ندیده بود.»

ما کناره فرات (ملطاط) را از رزمندگان خود که از جنگ روی گردان نیستند پر ساختیم، و در ملطاط تا آنجا درنگ کردیم که کشت زارها را هنگام درو فرا رسید. از آنجا به جانب انبار که از مردان جنگی برای نبرد با ما مالا مال بود روی آوردیم، برای رویارویی با سپاهی که به حیره گرد آمده بودند و برد با ایشان بسی سخت می نمود.»

وقتی که به احادیث شناخته شده سیف مراجعه می کنیم می بینیم همین ابیات، با همان تفسیر عیناً در روایاتش آمده است. مثلاً کلمه ملطاط در چهار روایت از روایت های سیف در کتاب تاریخ طبری آمده است که از آن جمله در مورد

تعیین حدود کوفه وسیلهٔ سعد بن ابی وقاص در سال ۱۷ هجری است که می نویسد:

اعیان و سرشناسان عرب، سعد را متوجه قسمت پشت کوفه که آن را لسان می گفتند نمودند... تا آنجا که می گوید: و آن قسمت که مشرف به رود فرات است ملطاط خوانده می شود.

اما اشعار این قسمت آنها را به تمامی در تاریخ ابن عساکر و در ترجمه عاصم بن عمرو می یابیم آنجا که می نویسد:

سیف بن عمر می گوید:... و عاصم بن عمرو شرح ورودشان را به منطقهٔ سواد (مناطق مسکونی ما بین کوفه و بصره و موصل) و مدت توقفشان را در آنجا و مراحل را که پشت سر گذاشته اند در اشعار زیر چنین بازگو می کند: آن وقت آن اشعار را تا به آخر می آورد.

## ارزیابی متن داستان

اینها روایت سیف است در فتح دومهٔ الجندل عراق، که طبری آن را به تفصیل از قول سیف در تاریخ خود آورده است. بعد از طبری این اثر همانها را به طور اختصار از تاریخ طبری گرفته و در تاریخ خود ثبت نموده است. اما ابن کثیر بدون اینکه به سند روایتهای خود در این داستان اشاره نماید و مصدر آن را تعیین کند، تمام داستان را به تفصیل در کتاب تاریخ خود آورده است.

و حموی بعضی اشعار سیف را و گفته های او را در شرح حال دومهٔ و حیره آورده است ولی نگفته است این مطالب را از کجا نقل کرده است.

اما سخن اینجا است که در عراق محلی به نام دومهٔ الجندل وجود نداشته و

ندارد، بلکه دومه الجندل قلعه ای بوده است در شام و به هفت منزلی دمشق از راه مدینه. و در عراق محلی به نام دوما یا دومه وجود داشته که به آن دومه الحیره نیز می گفتند و در جنگی که در آنجا به وقوع پیوسته اکیدر کشته شد و پس از آن خالد عنان هزیمت به جانب شام کشید و به دومه الجندل حمله برد و پس از فتح آنجا، از جمله اشخاصی را که به اسارت گرفت لیلی دختر غسانی بود.

اما ربیعه و روضه سهل، از آن دو در هیچ کتابی نشانی نیافتیم و به یقین می توان گفت که سیف بن عمر در آوردن این قبیل نامهای اماکن دچار غفلت یا فراموشی و احياناً اشتباه نگردیده است تا مثلاً دومه الجندل شام را با دومه الحیره عراق فرق نگذارد و یکی را به جای دیگری بگیرد، بلکه با توجه به سابقه ای که در دروغ سازی و افسانه پردازی و خلق اشخاص و اماکن از او سراغ داریم، برای عراق نیز مکانی را به نام دومه الجندل آفریده، و میدان نبردی جداگانه و مخصوص برای آن ساخته تا هر چه بیشتر اذهان محققین را مشوب و تاریخ اسلام را سست و بی اعتبار نماید.

### بررسی سند

سیف راوی داستان دومه الجندل را محمد بن هویره، و ابو سفنان طلحه بن عبد الرحمن، و مهلب معرفی می کند که در داستانهای مربوط به قعقاع مکرر به نام آنها به عنوان راوی برخورد کرده ایم و دانستیم که هر سه تن از آفریده های خیال سیف می باشند و وجود خارجی نداشته اند.

و در روایت ملطاط، نصر بن سری، و ابن الرقیل، و زیاد را راوی معرفی می کند که آنها را هم در داستان قعقاع دانستیم که از جمله راویان مخلوق سیف می باشند.

## نتیجه بررسی و ارزیابی

سیف با افسانه سازیهای خود و خلق اماکن هم نام در نقاط مختلف، بخصوص جایی که جنبه وقایع تاریخی دارند مانند دومه، محققین را دچار تحیر و شگفتی می سازد و آن وقت طبری افسانه نبردها دومه الجندل عراق را از قول سیف روایت می کند، و حماسه های عاصم را طبق روشی که دارد حذف می نماید. ابن عساکر نیز بخشی از آن اشعار را روایت می کند و سند آن را سیف بن عمر تمیمی معرفی می نماید همچنانکه ملطاط را تفسیر می کند و اشعار عاصم بن عمرو را شاهد می آورد ولی نامی از سند روایات خود نمی برد، در حالی که همان تفسیر را در باره ملطاط از اول تا به آخر در تاریخ طبری و از قول سیف می بینیم. اشعار عاصم را نیز بنا به روایت ابن عساکر از قول سیف بن عمر، در تاریخ ابن عساکر می یابیم.

## دست آورد این داستان

**یکم:** نبردها و پیروزیهایی برای خالد مضری در عراق می آورد که همگان را به تحسین وا می دارد.

**دوم:** نامی مشترک در دو نقطه مختلف و دور از هم، یکی در عراق، و دیگری

در شام می آفریند تا شرحش در کتابهای جغرافیا چون کتاب المشرک حموی برود، و محققین را دچار تحیر و سرگردانی نماید.

**سوم:** با آوردن اشعار و حماسه هایی گنجینه ادبیات عرب را گران بار می فرماید.

**چهارم:** و بالاخره محصول همه این افسانه ها نشان دادن قهرمانیها و رجزها و مردانگیها در نگه داشتن پیمانهای قبیله ای پهلوان افسانه ای و خیالی چون عاصم فرزند عمرو تمیمی است که درخششی دیگر می یابد و برای ابد جزء مفاخر و مآثر قبیله مضر به طور عموم، و به خصوص خاندان تمیم در تاریخ امام المورخین محمد بن جریر طبری به ثبت می رسد تا دیگر تاریخ نویسان را جای هیچ گونه شک و تردیدی در صحت و درستی آنها باقی نماند.

## پایان همکاری عاصم و خالد

طبری در این مورد از قول سیف روایت می کند:  
پس از نبرد فراض، وقتی که خالد بن ولید تصمیم گرفت تا پوشیده و دور از چشم دیگران به قصد ادای حج به مکه عزیمت کند، دستور داد تا عاصم بن عمرو با سپاه اسلام به جانب حیره حرکت نماید.  
و نیز در خبر عزیمت خالد بن ولید به سوی شام ضمن حوادث سال سیزدهم از هجرت می نویسد:

مسلمانانی که در شام با مشرکین در پیکار بودند از ابو بکر خلیفه استمداد کردند و ابو بکر نامه ای به خالد نوشت و به وی دستور داد تا برای کمک به قوای

اسلام به جانب شام عزیمت نماید. و برای این منظور نیمی از سپاه موجود در عراق را برمی گیرد، و نیم دیگر را زیر فرماندهی المثنی فرزند حارثه شیبانی در عراق باقی گذارد، و در این تقسیم بندی هیچ دلاوری را به همراهی خود برنگزیند، مگر اینکه همانند او را برای مثنی باقی گذارد.

خالد بن ولید در این تقسیم بندی اصحاب رسول خدا را انتخاب می کند، و بقیه را که سابقه درک صحبت پیغمبر را نداشته اند برای مثنی جا می گذارد. مثنی زیر بار چنین تقسیمی نرفت مگر اینکه تعداد یاران پیامبر را نصف کنند، نیمی را خالد برگیرد، و نیمی دیگر نزد المثنی باقی بماند. خالد ناگزیر شد تا این پیشنهاد را قبول کند و در نتیجه قعقاع بن عمرو تمیمی از اصحاب رسول خدا را خالد بن ولید در سهم خود برگزیده، و عاصم بن عمرو تمیمی برادر قعقاع که از اصحاب رسول خدا بود جزء سهم مثنی قرار داد.

### سنجش روایات سیف با روایت دیگران

این بود خلاصه آنچه در پایان همکاری عاصم و خالد آورده بود ولی گفتار مورخین دیگر چنانکه در زیر می آید ساختگی آن را روشن می سازد. ابن عساکر از ابن اسحق در این باره روایت می کند:

در آن موقع که خالد بن ولید در حیره بود، ابو بکر نامه ای به او نوشت و دستور داد که با افراد دلیر و کار آمد سپاه خود به یاری سپاهیان اسلام در شام بشتابد، و بر بقیه افراد خود که از کار افتادگاه و افراد ناتوان سپاه را تشکیل می دهند، مردی از خود آنها را فرماندهی دهد.

ابن عساکر متن نامه ابو بکر را چنین آورده است:



« اما بعد از عراق بیرون شو، و عراقیان را، آنها که در محل بودند و تو بر ایشان وارد شدی بر جای گذار، و سبک بار با یاران نیرومندان، آنانکه از یمامه با تو به عراق آمده اند، و یا از حجاز آمده در راه به تو پیوسته اند، حرکت کن... »

### بررسی سند

محمد و مهلب و ظفر بن دهی راویان ساختگی سیف سند این داستان می باشند که در داستان قعقاع مکرر به نامشان برخورد کرده ایم. و نیز طلحه سند این حدیث است که نام طلحه در احادیث سیف بین دو راوی مشترک است که یکی از آنها از راویان ساختگی او است و در اینجا ندانستیم مراد سیف کدام یک از این دو می باشد. و نیز مردی از قبیلۀ بنی سعد را راوی معرفی می کند که ندانستیم نامش را سیف چه خیال کرده تا در باره اش تحقیق کنیم.

### سنجش سخن سیف با دیگران

سیف می گوید که خلیفه ابو بکر، به خالد بن ولید دستور داد تا نیمی از افراد سپاهی را برای عزیمت شام با خود برگزیند، بدان سان که هیچ گُردی را انتخاب نکند مگر اینکه همانند او را برای المثنی بر جای گذارد. خالد می خواهد تا تمامی

باران پیغمبر خدا را برای خود انتخاب کند، ولی مثنی زیر بار نمی‌رود مگر اینکه نیمی از اصحاب رسول خدا را برای او بر جای بگذارد.

اما دیگران می‌گویند که خلیفه ابو بکر به خالد بن ولید دستور داد تا افراد قوی و کار آمد سپاه را انتخاب کند، و از کار افتادگان و بیکاره‌ها را واگذارد، و تازه عده‌ی انتخابی خود را از آنهایی برگزیند که با او به عراق آمده‌اند و این موضوع با اوضاع و احوال شام و موقعیت نبرد در آنجا و جنگی که با سپاه کار آزموده رومی در پیش داشتند کاملاً مناسبت دارد.

شاید هدف سیف در آوردن چنان داستانی این باشد که به این وسیله از سربازان میهنش عراق تمجیدی به عمل آورده باشد، چه نیمی از سپاهیان عراق را با این افسانه خود با سپاهیان اسلام به یاری قوای مسلمین به شام می‌فرستد و پیروزی هم به دست می‌آورند، و دست آوردهای دیگری نیز داشته است.

## دست آورد این داستان

علاوه بر همه اهدافی که سف در ساختن چنین داستانی در نظر داشته است، در حدیث خود با کمال وضوح تصریح و تأکید می‌کند که دو قهرمان افسانه‌ای قعقاع و عاصم هر او درک صحبت رسول خدا را کرده‌اند، و جزء اصحاب آن حضرت بوده‌اند و بدین گونه صحابه‌هایی به نام عاصم و قعقاع بر صحابیان پیامبر می‌افزاید.

## عاصم در جنگ نمارق

هذا و اكثر من هذا من نتایج خیال سیف الخصب  
این داستان و داستانهای فراوان دیگر همه زاییده خیال خلاق سیف است.

(مؤلف)

### داستان نبرد نمارق

طبری داستان نبرد نمارق (۱) را از سیف چنین آورده است:

« مسلمانان با قوای ایرانیان در نمارق به سختی جنگیدند، تا  
اینکه خداوند دشمن را شکست داد و دنباله فراریان دشمن به  
کسکر رسید.»

و در خبر سقاویه کسکر می نویسد:

کسکر از املاک نرسی پسر دایی پادشاه ایران بود و زیر نظر شخص او اداره  
می شد، از جمله محصولاتش که در این منطقه به عمل می آمد خرماي منطقه

پاورقی:

---

۱- نمارق را معجم البلدان چنین معرفی کرده است: مکانی است نزدیک به کوفه، نمی دانم این  
کلمه را با تفسیرش از خلال احادیث سیف گرفته است یا نه.

نرسیان بود که سخت شهرت داشت و چنان ارزنده و کم یاب بود که تنها در سفره سلطنتی به مصرف می رسید، و شاه از آن میل می کرد، و یا به هر کس که نزد او مقام و احترامی داشت از آن خرما ارزانی می فرمود. سپس می گوید:

ابو عبید به بخشی از سپاهیان خود دستور داد تا سپاهیان فراری دشمن را تعقیب کنند و مناطق بین نمارق و بارق و درتا را از وجودشان پاک سازد، و سپس می گوید...: و عاصم بن عمرو در این مورد چنین سروده است:

« به جان خودم سوگند که جانم برایم بی مایه نیست که اهل نمارق صبحگاهان به خواری در افتادند. به دست کسانی که به سوی پروردگارشان رنج سفر و مهاجرت را بر خود هموار کردند. آنها، ایشان را در سر زمین درتا و بارق خوار و زبون ساختند. ما آنها را در راه بذارق، میان مرج مسلح و هوافی از پای در افکندیم ». (۱)

و نیز می گوید: ابو عبید با پارسیان در منطقه سقاپیه کسکر به نبرد پرداخت و جنگی سخت و خونین در گرفت تا سرانجام دشمن شکست خورد و روی به گریز نهاد، نرسی خود نیز بگریخت و املاک و اردوگاه و دارائیهای او جزء غنایم جنگی به تصرف سپاهیان اسلام در آمد و اموال و خوردنیهای فراوان به چنگ ایشان افتاد که از آن جمله خرمای نرسیان بود که بین اعراب و کشاورزان آن منطقه تقسیم گردید. سپس ابو عبید، عاصم بن عمرو را مأموریت داد تا به مناطق و نواحی مسکون رود جور، یا رود جوهر بتازد. عاصم در این اردوکشی به نواحی مزبور مناطقی را خراب و ویران ساخت و عده ای را به اسارت گرفت.

طبری این داستان را از قول سیف روایت کرده و در تاریخ خود آورده است و

پاورقی:

---

۱- این اشعار را ابن کثیر در ج ۷، ص ۲۷ تاریخش آورده و نام سراینده آن را معلوم نکرده است. تنها نوشته: و یکی از مسلمانان چنین سروده است.

ابن اثیر آن را به طور مختصر از طبری گرفته و نقل نموده است.

## سفره رنگین پس از نبرد

طبری داستان زیر را از قول سیف پس از نبرد چنین روایت می کند:  
بزرگان ایرانی آن منطقه که فرزند فرخ نیز در میان آنها دیده می شد، هدایایی ترتیب داده انواع و اقسام خوراکیهای ایرانی را به طور جداگانه هم برای ابو عبید و هم برای عاصم بن عمرو و تهیه دیده به خدمت آنها بردند. ابو عبید به گمان اینکه عاصم را چنین سفره رنگینی نیست، او و تمام افرادش را به مهمانی خویش فرا خواند. عاصم در پاسخ دعوت ابو عبید اشعار زیر را سروده و فرموده است:

« ابو عبید! اگر تو را کدو و سبزی، و جوجه و مرغ هست، نزد فرزند فرخ نیز بریانی و فلفل سبز، و نانهای نازک تا شده با سبزی و جوجه مرغ می باشد.»

و نیز عاصم بن عمرو سروده است:

« صبحی در بقایس به خاندان کسری نوشانیدیم که از نوع شراب های دهات عراق نبود. شرابی که به آنها نوشانیدیم، جوان مردان دلاوری بودند که بر اسبهای راهوار سوار بودند از نژاد اسبهای قوم عاد.»

## واژه های ساخته سیف در معجم البدان

از آنجایی که نامهای اماکنی چون سقاطیه کسکر، و نرسیان، و مرج مسلح، و هوافی در این روایت آمده است. یاقوت حموی با اعتماد بر سخنان سیف در معجم البلدان خود به شرح آنها پرداخته از جمله در ترجمه سقاطیه می نویسد:

سقاطیه ناحیه‌ای است از کسکر در سرزمین واسط. که ابو عبید در آنجا با نرسی فرمانده سپاه پارسیان به نبرد پرداخت و ایشان را به سختی شکست داد: و در ترجمه نرسیان می نویسد:

نرسیان ناحیه ای است در عراق بین کوفه و واسط که نامش در کتاب فتوح سیف بن عمر آمده است، و شاید نام آن نرسی یا چیز دیگری باشد و خدای داناتر است و عاصم بن عمرو از آنجا چنین یاد کرده است:

صبحگاهان که در کسکر با حامیان نرسیان رو به رو گردیدیم، آنها را با شمشیرهای سفید و براق خود راندیم. به روزهای نبرد، اسبهای تندرو و شترهای جوان را با خود بردیم؛ و جنگ همیشه آبدستن حوادث است. سرزمین نرسیان را پایمال کردیم، و خرماي نرسیان بر همه ساکنان دبا و اصافر ارزانی و مباح گردید! و در ترجمه مسلح می گوید:

مرج مسلح در عراق واقع است! که نامش را عاصم بن عمرو در اشعارش در ایام فتوح عراق آورده است، و مصیبتی را که به ایرانیان از جانب مسلمین رسیده، و تلفات سیگین و خسارات مالی و جانی فراوانی را که متحمل شده اند در آن بیان داشته است، آنجا که می گوید: به جان خودم سوگند که جانم بی مایه نیست: و بقیه اشعارش او را تا به آخر می آورد.

و در ترجمهٔ هوافی می گوید:

هوافی مکانی است بین کوفه و بصره! که نامش در اشعار عاصم بن عمرو که سوارکاری دلیر در سپاهیان ابو عبید ثقفی بود آمده است آنجا که می گوید:

« آنان را ما بین مرج مسلح از پای در آوردیم ... ».

حموی به شرح این اماکن در کتاب معجم البلدان خود پرداخته است تنها به حکم این که به سخنان سیف اعتماد داشته ولی مصدر آنها را که سیف است در آنها ذکر نکرده است.

### سنجش روایت سیف با روایت دیگران

اینها و جز اینها، همه محصول خیال پردازیها و افسانه سازیهای سیف است و حال آنکه حقیقت غیر از اینها است زیرا دیگران برخلاف او گفته اند مانند:

بلاذری که در مورد فتوح ابو عبید در عراق می نویسد:

گروهی از سپاهیان پارس در منطقه درتی اجتماع کرده بودند. ابو عبید با سپاهیان خود به آنجا حمله برد و ایرانیان را شکستی سخت داد تا به کسکر رسید. و از آنجا به جالینوس که در باروسیما بود عزیمت کرد. اندرزگر مرزبان آن منطقه با ابو عبید از در صلح در آمد و حاضر شد که برای هر یک از افراد اهالی محل چهار درهم جزیه پرداخت نماید و ابو عبید این پیشنهاد صلح را پذیرفت. پس از آن ابو عبید مثنی را به زندرود مأمور ساخت. مثنی در آنجا با سپاهیان پارس به جنگ پرداخت و بر آنها پیروز شد و عده ای را به اسارت گرفت و نیز عروه بن زد خیل طائی را به زوایی گسیل داشت، که عروه با دهقان زوایی، بر مبنای مصالحهٔ اهالی باروسیما صلح کرد... این است آنچه در مورد فتوح ابو عبید

و مثنی قبل از نبرد جسر گفته اند.

## نتیجه سنجش و دست آورد این داستان

آنچه را که در این داستان دیدیم، از مالکیت نرسی دایی زاده پادشاه بر سرزمین کسکر و موضوع نرسیان و خرماي مشهور آن که اختصاص به شاه داشته و یا شخص مورد محبت و عنایت او، موقعیت و نبردهای سخت و خونین سقاپیه کسکر و هوافی و مرج مسلح، عاصم و نبردها و قهرمانیها و حماسه هایش، سفره رنگین فرزند فروخ و انواع و اقسام خوراکیهای ایرانی و نوشیدنیهای آن و قتل و غارت و اسارت مردم جوهر وسیله عاصم قهرمان نام آور تمیم و غیره همه و همه مطالبی است که فقط در روایتهای افسانه ای سیف بن عمر تمیمی این دروغ ساز قصه پرداز قرن دوم هجری به چشم می خورد. و هم او است که این افسانه ها و این نامهای عجیب و غریب را خلق و آفریده و به دست تاریخ نویسانی بنام چون طبری سپرده است.

## نبرد پل

سیف پس از پایان نبرد نمارق داستان دیگری نقل می کند که طبری آن را در تاریخ خود از سیف چنین آورده است که:



« در این نبرد، که نبرد پل ابو عبید نامیده شده است مسلمانان متحمل تلفات سنگینی گردیدند، و ابو عبید نیز در این جنگ با ایرانیان کشته شد. کیفیت عبور سپاهیان اسلام را از دجله چنین روایت کرده است.»

عاصم بن عمرو در معیت مثنی و افراد پیاده اش، آنان که دست اندکار کشیدن پل بر روی دجله بودند مورد حمایت و پشتیبانی خود قرار داده تا بر روی دجله پل بستند و سربازان از روی آن عبور کردند. خلیفه بن خیاط این روایت را با حذف سندش در کتاب خود ثبت کرده است. اما دینوری روایت می کند:

مثنی به عروه بن زید خیل طائی قحطانی یمانی را دستور داد تا در کنار پل قرار بگیرد، و بین افراد سپاهی اسلام و ایرانیان حائل شود، آنگاه دستور داد تا سپاهیان از پل عبور کنند، و خود در دنباله لشکر قرار گرفت و آنان را حمایت کرد تا تمام افراد سپاهی از پل عبور نمودند.

طبری در خبر ایس صغری از قول سیف روایت می کند:

مثنی، عاصم بن عمرو را در میان سپاه به جانشینی خود برگزید، و خود با دسته ای از سواران بر سر راه دشمن کمین می گرفت و به ایشان حمله می نمود و باعث تضعیف روحیه ایرانیان و از هم گسیختگی نظم سپاه دشمن می گردد. و نیز در مورد نبرد (بویب) می گوید:

مثنی عاصم بن عمرو را به فرماندهی گروهی پیش تازان سپاه اسلام تعیین کرد و پس از نبرد او را رخصت داد تا بر ایرانیان بتازد، عاصم در این حملات ناگهانی و یورشهای مکرر خود بر سپاه پارس تا ساباط نزدیکیهای مدائن پیش رفت.

## سنجش روایت سیف با دیگران

آنچه از نبرد پل تا اینجا آوردیم، مطالبی است که سیف روایت کرده است. در صورتی که دیگران چون بلاذری که نبرد پل را به طور مفصل در کتاب فتوح البلدان خود شرح داده، و دینوری در کتاب اخبارالطوال به طور کامل آن را ثبت نموده ولی در هیچ یک از آنها نامی از قهرمان افسانه ای سیف، عاصم بن عمرو تمیمی نرفته است.

## بررسی سند داستان پل

سیف سند روایت خود را در مورد شرکت عاصم بن عمرو به همراهی ابو عبید و مثنی، محمد، و طلحه، و زیاد، و نضر معرفی می کند که پیش از این گفتیم که آنها وجود خارجی نداشته اند و از مخلوقات تخیلات سیف می باشند.

و نیز در این روایت حمزه بن علی فرزند محفز، از مردی از قبیله بکر بن وائل راوی این داستان سیف است، که ما نامی از این راوی در کتب تاریخ و انساب ندیدیم مگر در دو حدیث که آن هم از سیف بن عمر در تاریخ طبری آمده است. روی این اصل ما حمزه را نیز جزء سایر راویان ساختگی سیف به حساب آوردیم.

اما همچنان که سیف گفته است، این حمزه خود از قول مردی از قبیله بکر بن وائل داستان پل را روایت کرده است. می توانید حدس بزنید که سیف این نابه

دروغ پرداز نام آن مرد دیگری را در مخیله خود چه گذاشته است؟!

## نتیجه سنجش و دست آورد داستان

در حقیقت مثنی، عروه بن زیاد خیل قحطانی یمانی را مأموریت داده است سپاهیان اسلام را در پناه خود بگیرند تا آنها از پل عبور کنند. این فداکاری و رشادت فردی یمانی قحطانی که از دیدگان تعصب قبیله ای دشمن سر سخت سیف است بر او گران می نماید، و او را بر آن می دارد تا این شهامت و فداکاری را از خاندان قحطانی یمانی سلب کرده به جای آن فردی از قبیله مضر بنشاند. برای این پست و سمت چه کسی شایسته تر از قهرمان افسانه ای او عاصم بن عمرو تمیمی می توان یافت؟ روی همین اصل سیف بن عمر یک حقیقت مسلم تاریخی را تحریف می کند، و نشان افتخار حمایت از سپاهیان اسلام را به هنگام عبور از پل از سینه عروه قحطانی یمانی می کند و بر سینه قهرمان مضریش عاصم نصب می نماید و به این ترتیب حمایت سربازان اسلام را به هنگام عبور از پل در مقابل سپاه ایران را به عهده عاصم بن عمرو تمیمی می گذارد.

و به این تحریف تنها بسنده نکرده برای قهرمان خیالیش عاصم پس از آن واقعه دور و دورهای دیگری نیز به هم می بافت چون جانشین مثنی فرمانده کل قوا، و یا تاخت و تازهای او در سمت فرمانده گروه پیشتازان در مناطق زیر نفوذ دشمن تا سابط نزدیکیهای مدائن.

## عاصم در جنگ قادسیه

و الله معكم ان صبرتم و صدقتموهم الضرب و الطعن  
اگر شکیبا باشید و نیکو بجنگید خدا با شما است.

(عاصم افسانه ای)

روز گاوان، گاوان سخن می گویند

طبری ضمن حوادث سال چهاردهم هجری در مقدمه جنگ قادسیه از قول  
سیف روایت می کند:

آنگاه که سعد بن ابی وقاص فرمانده کل قوای مسلمین در نبرد با ایرانیان،  
پستها و سمتها را در میان سران سپاه خود قسمت می کرد، و به هر یک در خور  
لیاقت و استعدادش سمتی می داد، عاصم بن عمرو تمیمی را به فرماندهی ساقه  
سپاه اسلام برگزید.

زمانی که سعد در قادسیه فرود آمد، عاصم را به قسمتهای جنوبی فرات  
مأموریت داد و عاصم تا میسان پیش رفت.

عاصم که در مقام تهیه گوشت برای سپاه به دنبال گاو و گوسفند می گردید  
در میسان نیز در این مورد تعقیب خود را دنبال کرد و هر قدر که بیشتر جست

کمتر یافت زیرا اهالی اغنام و احشام خود را از ترس دستبرد مهاجمین عرب در آغلها و بیشه ها پنهان کرده بودند. عاقبت عاصم در این پرس و جو به مردی برخورد و از او سراغ گاو و گوسفند را گرفت. آن مرد که تصادفاً خود شبان بود و گله خود را در بیشه مجاور پنهان کرده بود، به دروغ سوگندهای غلاظ و شداد خورد که به هیچ روی از گاو و گوسفندی اطلاع ندارد! تا آن مرد چنین سوگندی برای عاصم خورد ناگهان از میان بیشه یکی از گاوهای آن مرد خروشید و گفت: (به خدا قسم که این مرد دروغ می گوید ما اینجا هستیم!!) عاصم به میان بیشه رفت و گله را پیش انداخت و با خود به اردوگاه برد. سعد وقاص آنها را بین قسمتهای مختلف سپاه خود قسمت کرد و لشکر از نظر خوراک گوشت چند روزی به فراخی افتاد.

داستان سخن گفتن گاو با عاصم بن عمرو، در زمان حکومت حجاج بن یوسف ثقفی در کوفه، به گوش حجاج رسید. بفرمود تا آنهايي که خود شاهد آن داستان و سخن گفتن گاو بودند به خدمتش حاضر شوند و داستان را به امیر باز گویند. چون شهود قضیه به خدمت آمدند حجاج در این باره با آنان بدین گونه مصاحبه و پرسش نمود:

- موضوع سخن گفتن گاو چیست؟

- ما به گوش خودمان سخن گفتن گاو را شنیدیم، و گاو را به چشم دیدیم، و بالاخره ما بودیم که گاوها را پیش انداختیم و به اردوگاه بردیم.

- دروغ می گوئید!

- نه دروغ نمی گوئیم ولی، موضوع آنقدر عجیب و بزرگ است که اگر تو به جای ما بودی و ماجرا را به چشم خود می دیدی و آن را برای ما تعریف می کردی، ما دو را تکذیب می کردیم و باور نمی داشتیم.

حجاج گفت: راست می گوئید، همین طور است ... به من بگوئید که مردم در این باره چه می گفتند؟

جواب دادند: مردم سخن گفتن گاوها را آیتی نوید بخش از آیات الهی برای فتح و پیروزی می دانستند که مؤید خشنودی خدای بزرگ از ما، و پیروزی ما بر دشمن می باشد.

حجاج گفت: به خدای سوگند که چنین چیزی غیر ممکن است مگر اینکه همه افراد آن سپاه اشخاصی وارسته و پرهیزکار بوده اند.

گفتند: آری، ما که از دل آنها خبر نداشتیم، اما چیزی که ما دیده ایم این است که تا به حال هرگز ندیده ایم مردمی چون ایشان تا به این حد از دنیا روی گردان بوده آن را دشمن داشته باشند!!

سپس سیف در دنباله این داستان می گوید: این روز چنان بی سابقه و قابل توجه بود که آن را (روز گاو) نام نهادند!!

### سنجش روایت سیف با دیگران

این داستان را با همه شرح و تفصیلش امام المورخین فرزند جریر طبری از قول سیف بن عمر تمیمی روایت می کند، و ابن اثیر نیز آن را از کتاب طبری در تاریخ خود نقل می نماید.

اما دیگران. بلاذری و دینوری می نویسند:

... و چون سپاهیان اسلام برای چارپایان به علوفه، و برای خود به غذا نیازمند می شدند، سوارانی چند از آنها بیرون می شدند، و در قسمت های پایین فرات دست به چپاول و غارت می زدند و...

بلاذری در دنباله این حدیث می نویسد: عمر نیز از مدینه گاو و گوسفند برای آنها می فرستاد.

## بررسی سند

سیف در داستان روز گاوها، عبد الله بن مسلم عکلی، و کرب بن ابی کرب عکلی را راوی معرفی می کند، که ما از آن دو تن نامی جز در احادیث سیف، در هیچ مصدر دیگری که راویان را معرفی می کند نیافتیم.

## عاصم در مقابل کسری

طبری از سیف بن عمر تمیمی روایت می کند: خلیفه عمر بن خطاب، به سعد وقاص دستور داد مردانی سخنور و زبان آور و صاحب رأی را به خدمت کسری گسیل دارد تا او را به اسلام فراخوانند. سعد گروهی را برای این مهم نامزد کرد که بینشان عاصم بن عمرو بود. این گروه به خدمت کسری رسیدند و با وی سخن گفتند و کسری سخت به خشم آمد و دستور داد تا مقداری خاک آورند و بر دوش بزرگ و رهبر این فرستادگان بار کنند پس از آنان پرسید که رییس و بزرگ ایشان کدام است. آنان در برابر مسؤل کسری سکوت اختیار کردند که عاصم بن عمرو به دروغ گفت: من. من بر این جماعت ریاست دارم خاک را بار من کن! کسری از آنان پرسید: آیا همین طور است که او می گوید؟ آنها گفتند: آری. پس عاصم بار خاک را بر گردن نهاد و از بارگاه و ایوان کسری پای بیرون نهاد و

خود را به اسبش رسانید و آن خاک را بر پشت آن حیوان نهاد و با شتاب و پیش از سایر همراهان خود را به اردوگاه و به خدمت سعد رسانید و او را به پیروزی بر دشمن مژده داد و گفت: قسم به خدا که بی شک خداوند کلید کشورشان را به ما ارزانی فرمود: چون این عمل و سخن عاصم به رستم فرمانده کل قوای پارسیان گزارش داده شده رستم آن را به فال بد گرفت.

در آنجا که یعقوبی سخن سیف را حقیقت پنداشته و به آن اعتماد نموده، همین داستان را در تاریخ خود نقل کرده است.

اما بلاذری در این باره می نویسد:

عمر طی نامه ای به سعد وقاص دستور داد تا جمعی را به مدائن و خدمت کسری مأمور سازد تا او را به اسلام فرا خوانند. سعد در اجرای دستور خلیفه عمرو فرزند معدی کرب، و اشعث فرزند قیس کنندی را که هر دو قحطانی یمانی بودند به همراه گروهی به مدائن گسیل داشت. این گروه چون از کنار سپاهیان پارس عبور می کردند، نگهبانان ایشان را به خدمت رستم فرمانده کل قوای پارسیان هدایت کردند. رستم از ایشان پرسید: عازم کجا بودید و چه در سر داشتید؟ آنها جواب دادند به مدائن و نزد کسری می رفتیم... بلاذری می نویسد: بین آنها و رستم سخنان بسیاری رد و بدل شد. تا آنجا که گفتند: پیامبر خدا به ما نوید داده است که ما سرزمین شما را به تصرف خود در خواهیم آورد.

رستم چون این سخن از آنان بشنید دستور داد تا زنبیلی خاک آوردند و سپس به ایشان گفت: ای خاک کشور ماست، از آن شما باد، این را بگیرید. با این سخن رستم، بلافاصله عمرو بی معدی کرب برخاست ردای خود را بگسترد و از آن خاک برداشت و در آن خالی کرد، آنگاه ردای خود را با آن خاک جمع نمود و بر دوش گرفت و روی به راه نهاد. یارانش از او پرسیدند: چه چیز تو را بر آن داشت تا چنین کردی؟! جواب داد: با این کاری که رستم کرد به دلم گذشت که سرزمین ایشان را متصرف خواهیم شد و بر آنها پیروزی خواهیم یافت.



## بررسی سند

در سند این داستان نام دو راوی چنین آمده است: **عن بنت کیسان الضبیة عن بعض سبايا القادسیه ممن حسن اسلامه (۱)** یعنی از دختر کیسان ضیبی از یک تن اسیر ایرانی در قادسیه که سپس نیکو اسلام آورد. حال می بایست از سیف پرسید: نام دختر کیسان چه بوده؟ و خود کیسان که بوده؟ و نام یک تن اسیر ایرانی را در خیال خود چه تصور کرده تا بتوان در کتابهای راوی شناسی بررسی حال ایشان نمود.

## نتیجه سنجش و دست آورد این داستان

سعد وقاص عمرو فرزند معدی کرب و اشعث فرزند قیس کندی را که هر دو قحطانی یمانی بوده اند به همراهی جمعی به رسالت نزد کسری می فرستد که آنها در مسیر خود با رستم فرخزاد فرمانده کل قوای پارسیان رو به رو می شوند، و بین ایشان و رستم سخنانی رد و بدل می شود که منجر به حمل زنبیلی از خاک ایران وسیله عمرو می گردد. سیف روی تعصب قبیله ای نمی پسندد که چنین

پاورقی:

---

۱- تاریخ طبری چاپ اروپا، ج ۴، ص ۲۲۳۸-۲۲۴۵.

رسالتی را افراد قحطانی یمانی که آنها را با دیدهٔ عداوت و دشمنی می نگرد به انجام رسانیده باشند پس به چاره جوئی برمی خیزد و چون گذشته به تحریف حقایق می پردازد به این ترتیب که عاصم قهرمان افسانه ای خود را از قبیلۀ مضر به جای آن دو مرد یمانی جا زده او را به همراه هیئت اعزامی در ایوان و بارگاه و در مقابل کسری می نشاند و مدعی می شود که بین ایشان پیروزی بر دشمن وسیلۀ عاصم بن عمرو تمیمی شده است.

سیف به حکم تعصب قبیله ای یک حقیقت مسلم تاریخی را تحریف می کند بر مأموریت و جرأت و جسارت افراد یمانی قحطانی چون عمرو بن معدی کرب خط بطلان می کشد و به جای او عاصم قهرمان افسانه ای خود را از قبیلۀ مضر قرار می دهد. و مجلس رستم فرخزاد فرمانده کل قوای پارسیان را به بارگاه و ایوان کسری و دستور او تبدیل می نماید و با چنین افسانه ای که می سازد محققین را دچار تحیر و سرگردانی می کند.



## سخنرانی عاصم

طبری در آغاز جنگ قادسیه از سیف چنین نقل می کند:  
سعد وقاص فرمانده کل قوا، گروهی از سپاهیان خود را مأموریت داد تا به نقاط مسکونی نهرین تاخت و تاز آورند. آن گروه فرمان بردند و در حملات و غافلگیریهای خود از اردوگاه سخت به دور افتادند. در چنین موقعیتی با هنگی از سواران و سپاهیان پارسی رو به رو گردیدند و نابودی ایشان حتمی می نمود. چون

این خبر به سعد رسید، بلافاصله عاصم بن عمرو را به یاری ایشان فرستاد. پارسیان تا عاصم را دیدند همگی روی به فرار نهادند!!... عاصم در آن روز چون به سپاهیان اسلام رسید برای ایشان چنین سخن انی کرد:

« خداوند این سرزمین و ساکنان آن را به شما ارزانی داشته، و اکنون مدت سه سال است که شما بر آنان دست یافته اید، بدون اینکه آنها بتوانند به شما آسیبی برسانند و شما بر آنان آقایی و برتری یافته اید.

اگر شکیباً باشید و درست بجنگید و نیکو شمشیر بزنید و خوب نیزه بیفکنید و خدا با شماست و در آن صورت اموال و زنان و فرزندان و سرزمین ایشان از آن شما خواهد بود.

ولی خدای ناکرده هرگاه کوتاهی کنید و سستی نمایید، دشمن بر شما چیره می شود، و از ترس اینکه مبادا شما بار دیگر باز گردید و بنیان هستیشان را از بیخ و بن برکنید، به جان می کوشند و یک تن را از شما زنده نخواهند گذاشت.

بنا بر این خدا را فرا چشم دارید، و افتخارات گذشته را به خاطر آورید، و عنایات خدا را بر خود به یاد آرید و مجالی برای نابودی و شکست خود به دشمن ندهید، مگر نمی بینید این زمین را که تهی و خالی از آب و گیاه و آبادی و آبادانی است نه نپهانگاهی دارد و نه پناهگاهی تا اگر شکست خوردید و متواری شدید، شما را در دامن امن و امان خود نگه دارد؟ پس از هم اکنون کوشش خود را در راه آخرت و سرای دیگر به کار برید.»

## یک سخنرانی دیگر

و نیز طبری از قول سیف روایت می کند:  
سعد وقاص برای رویارویی با دشمن عده ای از مردان دانا و شجاع سپاه خود  
را که عاصم بن عمرو نیز جزء آنان بود برگزیده و به ایشان چنین گفت:

«ای گروه عرب! شما از جمله سرشناسان و مهتران قوم هستید  
که برای مواجهه با سرشناسان و مهتران پارسی انتخاب شده اید.  
شما در سر هوای بهشت دارید، در صورتی که آنان هوای دنیا و  
زیباییهای آن را آرزو می کنند. با توجه به این مطلب، مبدا وضع  
طوری باشد که آنها در کار دنیای خویش بسی علاقمندتر از شما در  
کار سرای دیگرتان باشند! که در این صورت دنیای آنان بسی زیباتر  
و آبادتر از آخرت شما خواهد بود.  
بنا بر این امروز کاری نکنید که مایه ننگ فردای عرب گردید!».

و چون جنگ آغاز گردید، عاصم بن عمرو در حالی که چنین حماسه سرایی  
می کرد به میدان تاخت:

«یار سپید من که گردنش به زردی زر می ماند و همانند نقره  
ای است که روکش طلا داشته باشد می داند که من مردی هستم  
که تنها دشنامی عیب من باشد. ای دشمن من این را بدان که  
ملامت شنیدن مرا بر تو می انگیزد!».

آنگاه به مردی از پارسیان حمله برد و آن مرد بگریخت، عاصم به تعقیبش پرداخت، تا آنکه آن مرد خود را در میان سپاهیان خود انداخت و از نظر عاصم پنهان گردید. عاصم در این تعقیب، به دریای سپاه دشمن فرو رفت و همچنان پیش تاخت که به سوار دیگری برخورد که قاطری را به دنبال خود می کشید. سوار چون چشمش بر عاصم افتاد، مهار استر را رها کرد و خود را در میان افراد سپاه و یاران خویش پنهان ساخت و آنان نیز وی را به حمایت گرفتند. عاصم استر را با باری که بر پشت داشت جلو انداخت و به سپاه خویش باز گشت! باری که آن استر بر پشت داشت تشریفات سفره فرمانده کل قوا را که از حلوا و عسل و انگشت پیچ و غیره شامل می شد تشکیل می داد. معلوم شد که آن سوار، خوان سالار فرمانده کل قوا بوده است.

عاصم آنها را به خدمت سعد وقاص برد و خود به جایگاه خویش باز گشت. سعد چون در آنها نگریست بفرمود تا همه آن شیرینیها را در میان افراد عاصم تقسیم کردند و به آنها چنین پیغام فرستاد: امیر اینها را به شما ارزانی داشته است، گوارایتان باد.

## روز ارمات

بنا به روایت سیف: پس از سخنرانی عاصم نبرد قادسیه شروع شد و این نبرد سه روز به درازا کشید، و هر روزی به نام مخصوص نامگذاری گردید که نخستین روز آن روز (ارمات) می باشد. (۱)

پاورقی:

۱- در شرح حال قعقاع نیز اشاره ای به این روز شد.

طبری از قول سیف در بارهٔ نبرد روز ارمات چنین روایت می کند:

در این روز پارسیان با تمام قوا به سپاه اسلام حمله می کردند و تنور جنگ در قلب قبیلهٔ اسد زبانه می کشید. به خصوص اینکه شیرازهٔ سواره نظام مسلمین به علت حملات بی امان پیلان جنگی پارسیان به کلی از هم پاشیده شده بود. سعد وقاص چون چنین دید، به عاصم بن عمرو پیغام فرستاد که شما گروه تمیمیان به همه اسبهای چابک و شترهای ورزیده و کارآمد که دارید آیا نمی توانید پیلان جنگی دشمن را چاره ای بیابید؟ قبیلهٔ تمیم و در پیشاپیش همهٔ آنها عاصم بن عمرو مرد مبارز و شجاع و نام آور آن قبیله تقاضای سعد را پاسخ مساعد دادند و گفتند: آری به خدا قسم می توانیم و به انجام این مهم برخاستند.

پس...

عاصم از میان تمیمیان گروهی زبده و ورزیده در تیراندازی و نیزه افکنی برگزید و تاکتیک نبرد با پیلان را برای آنها چنین تشریح کرد:

تیراندازان، به حمایت از نیزه داران قبیله می پردازند، و پیل بانان و پیل سواران را تیرباران می کنند و نیزه داران از پشت به پیلان جنگی می پردازند و با بریدن تنگ پیلان، هودجهایی را که بر پشت آنها نصب شده است و واژگون می سازند، عاصم نیز خود حمایت و رهبری هر دو دسته را به عهده خواهد داشت.

تنور جنگ همچنان در کانون قبیلهٔ اسد زبانه می کشید، و میمنه از میسره تمیز داده نمی شد. افراد عاصم برای نبردی سخت روی به جانب پیلان جنگی دشمن نهادند و پیکاری خونین را آغاز کردند، به دمه‌های پیلان، و منگوله های آویخته از رویوش صندوقهای آنها می آویختند و فرو می کشیدند، و با سرعت تنگهای آنها را می بریدند، و با ضرباتی که با نیزه بر پیکر آنها فرود می آوردند، خروش پیلان را در آوردند، از طرفی تیراندازان نیز کمان داران و نیزه اندازان، و پیل بانان را هدف تیرهای جانکاه خود قرار دادند.

در آن روز، (روز ارمات) پیلی جنگی از دشمن باقی نماند که بر پشت آن پیل

سوار و یا بلاپوش و هودجی باقی مانده باشد و بر اثر تیراندازی کمانداران ورزیده  
قبیله تمیم همه پیل بانان و پیل سواران دشمن نیز از پای در آمدند و شکستی  
فاحش در جبهه پیلان جنگی خصم پدید آمد!

در همان موقع که پیلان جنگی دشمن خلع سلاح شدند، آتش جنگ در  
قبیله اسد نیز اندکی فرو نشست و سواران از آن گرم گاه نبرد باز می گشتند.  
عاصم در آن روز پشت و پناه لشکر اسلام بود.  
این روز را که نخستین روز جنگ از نبردهای قادسیه است ارمات نامیده اند.  
سیف در دنباله همین داستان می گوید:

چون سلمی همسر سعد وقاص - که پیش از او همسر مثنی بود - حمله جنگ  
آوران پارسی و کر و فر آنان را در قبیله اسد مشاهده کرد بانگ برداشت: ای مثنی  
کجایی! در این سواران مثنی وجود ندارد که این چنین تار و مار می شوند، اگر  
مثنی در میان ایشان بود دشمن را به خاک و خون می کشید!

سعد که بیمار در بستر افتاده بود، از سخنان همسرش به هم بر آمد و سیلی  
محکمی به گوش سلمی نواخت و با تشدد گفت: مثنی کجا و این سوارکاران دلیر  
که مردانه میدان نبرد را اداره می کنند: منظور سعد قبیله اسد، و شخص عاصم بن  
عمرو و افراد قبیله تمیم بود.

اینها همه مطالبی بود که در تعریف روز ارمات و وقایع آن طبری از قول سیف  
بن عمر تمیمی روایت کرده است.

حموی در ترجمه ای که بر واژه ارمات نوشته چنین می گوید:

گویا ارمات جمع کلمه رمث باشد که نام گیاهی بیابانی است! به هرحال  
ارمات، نخستین روز از روزهای نبرد قادسیه است که عاصم بن عمرو از آن چنین  
یاد کرده است:

« ما به روز ارمات از گروه خود حمایت کردیم، و گروهی در کار

نیک بر گروه دیگر پیشی گرفت.»

این خلاصه ای بود از آنچه سیف در بارهٔ نبرد روز (ارماث) و دلیری عاصم در آن روز آورده و دومین روز را روز اغواث نام نهادند.

## روز اغواث

در بارهٔ روز (اغواث) طبری ضمن وقایع دومین روز جنگ، از قول سیف چنین نقل می کند:

فرستاده ای در این روز از جانب خلیفه عمر بن خطاب به چهار قبضه شمشیر و چهار رأس اسب به خدمت سعد وقاص فرمانده کل قوای اسلام در نبرد قادسیه رسید، که آنها را به عنوان جایزه بین رزمنده ترین افراد سپاهی، و جنگ آور ترین آنها تقسیم کند. سعد سه قبضه از شمشیرها را بین دلاوران قبیلهٔ اسد تقسیم کرد، و چهارمی را به عاصم بن عمرو تمیمی اهداء نمود. و سه رأس از اسبها را بین پهلوانان قبیلهٔ تمیم تقسیم فرمود که یکی از آنها به قعقاع بن عمرو قهرمان شکست ناپذیر رسید، و چهارمی را به یکی از رزمندگان قبیلهٔ اسد داد و به این ترتیب هدایای عمر فقط، بین سران دو قبیلهٔ اسد و تمیم توزیع گردیده است.



## روز عماس

سومین روز نبرد قادسیه روز (عماس) است.

طبری نبرد روز عماس را از قول سیف چنین روایت می کند:

قعقاع شامگاه روز اغواث پنهانی و دور از چشم افراد سپاهی دوست و دشمن، افراد خود را به همان جایی که صبح روز اغواث نگه داشته بود تا در دستجات ده تایی به میدان آیند هدایت کرد و این بار به آنان دستور داد تا صبحگاهان در دستجات صدتایی به میدان نبرد وارد شوند تا هم نیروی سپاه اسلام به رسیدن قوای کمکی فزونی گیرد، و هم امید آنها به فتح و پیروزی بر دشمن دوچندان گردد. عاصم برادر قعقاع نیز با سواران خود چنین کرد و با تدبیر جنگی این دو برادر تیمی سربازان اسلام قوی دل گردیدند.

سیف می گوید: در روز عماس پیلان جنگی دشمن بار دیگر موجب در هم ریختگی صفوف منظم سپاهیان اسلام گردیدند، و مانند روز ارمات شیرازه لشکر را از هم گسیختند. سعد چون حملات بی وقفه پیلان جنگی را دید، به دو برادر شکست ناپذیر تمیم، قعقاع و عاصم فرزندان عمرو پیام فرستاد و از آن دو خواست تا شر پیلان را با کشتن پیل سفید، پیشتاز و سردسته پیلان از سر سپاهیان و صفوف لشکر کوتاه گردانند، چه بقیه پیلان در متابعت آن فیل سفید بودند.

قعقاع و عاصم برای مبارزه با پیلان جنگی دشمن خود را آماده کردند و دو نیزه تو پر و محکم و نرم برداشتند و در میان سواره ها و پیاده ها به پیشروی به سوی پیل سفید پرداختند، و به افراد خود نیز دستور دادند تا آن را دوره کنند و از هر طرف به او حمله نمایند و او را پریشان سازند و چون خود کاملاً به آن فیل

نزدیک گردیدند، به یک باره حمله بردند و با هم نیزه های خود را در چشמהای فیل سفید فرو کردند. فیل که از درد به خود می پیچید سوار خود را بر زمین افکند و به شدت سر خود را تکان داد و خرطومش را بیاویخت و به پهلو در آمد که قعقاع با یک ضربت شمشیر خرطومش را قطع کرد.

سیف از برای عاصم بن عمرو در نبرد لیلۃ الہریر، همچنین پیش از آن نبرد، و بعد از آن از قهرمانیها و مردانگیها، و جسارتها و شجاعتها داستانشان زده و در پایان همه آنها می گوید:

پس از آنکه قوای دشمن در هم شکست و به پیروزی مسلمین انجامید و ایرانیان روی به گریز نهادند، عده ای از سران و رزمندگان پارسی ننگ فرار از دشمن را بر خود هموار نتوانستند کرد، و تن به چنین ذلت و خواری در ندادند و بر جای باقی ماندند. همانند آنها نیز از رزمندگان و جنگ آوران بنام عرب در برابر آنان قرار گرفتند و جنگ تن به تن از نو آغاز گردید. از جمله این دلاوران دو برادر تیمی قعقاع و عاصم بودند. عاصم همآورد خود را در این نبرد که زادبش و یکی از رزمندگان بنام ایران بود از پای در آورد، (۶) و قعقاع نیز همآورد خود را به خاک و خون کشید.

## انتشار این داستان در کتابهای تاریخ اسلام

آنچه تا اینجا بیان شد مطالبی بود از جمله سخنان سیف درباره عاصم بن عمرو تیمی صحابی پیغمبر خدا و قهرمان شکست ناپذیر و سوارکار دلیر و شجاع عرب، برادر قعقاع صحابی بزرگوار و سیاستمدار نامی و ابرمرد میدانهای نبرد، دو برادر افسانه ای و مخلوق تخیلات سیف بن عمر تیمی زندیق که امام

المورخین طبری آنها را از قول او در کتاب معتبر و وزین خود روایت نموده است، و پس از وی تاریخ نویسانی دیگر چون ابن اثیر و ابن خلدون بدون اینکه به سند روایتها اشاره ای کرده باشند از طبری گرفته و در تاریخهای خود نوشته اند. همچنین ابن کثیر همین داستان را از طبری گرفته و نام سیف را در یازده مورد در خلال آن آورده است.

### بررسی سند

در سند این داستانها نام راویانی امثال نضر بن سری در سه روایت، و نام فرزند رفیل، و حمید بن ابی شجار در یک روایت آمده است، و نیز نام محمد، و زیاد به عنوان راوی برده شده که بارها نوشته ایم وجود خارجی نداشته اند و از جمله راویان ساختگی سیف می باشند.

### نتیجه بررسی و سنجش

تا اینجا روایات سیف را درباره عاصم در روز گاوان و روزهای سه گانه نبرد قادسیه بررسی کردیم، در نتیجه روشن گردید که: سیف تنها کسی است که می گوید گاو در بیشه منطقه میسان با عاصم بن عمرو سخن گفته است و تحقیق حجاج بن یوسف ثقفی را برای تأیید آن می آورد که حجاج پس از گذشت سالها از آن واقعه قضیه را تحقیق می کند، و گواهی

گواهان در محضر او بر اینکه این داستان کاملاً صحیح است و تعجبی ندارد اگر تو آن را باور نکنی زیرا اگر ما هم جای تو بودیم چنین داستانی را می شنیدیم باور نمی کردیم. آن وقت آقای حجاج آن مرد خدا و روحانی به تمام معنی که قبلاً در پی یافتن حقیقت بوده است!! سری تکان می دهد و تصدیق می کند و بخصوص تأکید می نماید که همه افرادی که در نبرد قادسیه شرکت داشته اند از پاکان و نیکان روزگار بوده اند. این همه تأکید پشت سر تأکید، و گفت و شنود و رد و اثبات برای این است که سیف بن عمر که خودش به تنهایی چنین افسانه ای را ساخته و نقل می کند، به دیگرانقبولاند که این واقعه قصه نیست، زاییده وهم و خیال نمی باشد، هیچ گونه قصد و غرض سوئی هم در کار نیست، حقیقت داشته و اتفاق افتاده است. آن وقت آیندگان که چنین افسانه هایی را در کتاب تاریخ طبری می خوانند، حکم کنند که تمامی مطالب طبری از همین مقوله است و در نتیجه انکار حقایق اسلام و آیات الهی و معجزات پیامبران به سادگی میسر باشد و در چنین وقتی است که سیف و امثال سیف از شادی در پوست خود نمی گنجند. اینجا است که هم مسلکان سیف، بر او آفرین می گویند و دست او را می بوسند و ما نیز می گوییم: راستی که دست مریزاد طبری!

باری سیف افسانه سخن گفتن گاوهای پنهان کرده در بیشه میسان را با عاصم بن عمرو مطرح می کند، در صورتی که دیگران گفته اند: وقتی که سپاه سعد به علوفه چارپایان، و مواد خوراکی برای سپاهیان خود احتیاج پیدا می کرد دستور می داد تا به آبادیهای پایین فرات تاخت و تاز برند و خواسته های خود را با چپاول و غارت به دست آورند و همین موضوع با موقعیت سپاه در آن روزگار و حالتی که داشته اند کاملاً مناسب و هماهنگ است.

همچنین سیف می گوید که کسری خواست تا باری از خاک ایران را وسیله شریف ترین و محترم ترین فرستادگانی که به خدمتش اعزام شده بودند بفرستد، که عاصم تمیمی مضری این عمل کسری را به فال نیک می گیرد و خاک را بر می

دارد و به خدمت سعد می برد و فتح و پیروزی بر دشمن را به او مژده می دهد، در صورتی که دیگران نوشته اند که رستم فرمانده کل قوای پارسیان چنین کرد و آن کس که خاک را به خدمت سعد برد عمرو بن معدی کرب قحطانی یمانی بوده است.

و نیز سیف تنها کسی است که از نبردهای عاصم و سخنرانیها، و حماسه ها و گردیها و دلاوریهایش در نبرد قادسیه، در روزهای ارمات و اغواث و عماس داد سخن می دهد. در حالی که نبرد قادسیه را دینوری و بلاذری به طور کامل و مفصل به شرح آورده اند و هیچ از این نامهای ارمات و اغواث و عماس، و سایر افسانه های سیف در آنها دیده نمی شود.

ما در اینجا از بازگو کردن مطالب بلاذری و دینوری درباره نبرد قادسیه به منظور خودداری از درازای سخن دوری جسته ایم، و مطالعه آنها را به خواستاران آن توصیه می نماییم.

## دست آوردهای روایات سیف در قادسیه

**یکم:** خلق کرامتی برای عاصم بن عمرو، صحابی بزرگوار، قهرمان نامی تمیم در افسانه سخن گفتن گاو با او در بیشه میسان به زبان عربی فصیح.

**دوم:** حضور عاصم در جمع فرستادگان به بارگاه کسری و عمل ناگهانی و بدون تفکر او در برداشتن خاک و حمل آن به خدمت سعد با تفاعل به پیروزی و کامیابی بر دشمن.

**سوم:** مقامی والا و پر اهمیت برای قعقاع و عاصم این دو فرزند عمرو تیممی

که کلید همهٔ پیروزیها بالاخره در دست آنهاست، و مگر نه اینکه عاصم بود تا فرمان داد تیراندازان و نیزه داران تمیم، پیل بانان و پیل سواران دشمن را همه از پای در آورند، و آنچه را که پیلان بر پشت داشتند به روز ارماث همه را به زیر افکندند؟

**چهارم:** اینکه مثنی کجا و قهرمان شیرافکنی چون عاصم، تا دیگر سلمی زن سابق نثنی چنین زبان درازی نکند و چنان قهرمان لشکر شکنی را که جنگ می کند و دیگر رزمندگان را به حمایت می گیرد دست کم نگیرد.

**پنجم:** و بالاخره افتخاری برای این دو مرد افسانه ای قعقاع و عاصم که با کشتن پیل سفید، پشتازان پیلان، ستون پیل سواران دشمن را در هم می شکنند و موجبات شکست و فرار پارسان را فراهم می سازند.

اینها و دهها و صدها افتخارات ساخته شده و خلق شده از دهان سیف برای قبیلهٔ نزار و خاندان تمیم، تا امثال طبری و ابن عساکر، و ابن اثیر و ابن کثیر و ابن خلدون در تاریخهای خود بنویسند، و قرن‌ها به یادگار گذارند و دیگر قشری مذهب‌بان بر دیده کشند، و بر مضر و نزار، و به ویژه بر خاندان تمیم آفرین گویند و در مقابل، دشمنانشان از قبایل قحطانی یمانی تا دنیا دنیاست با آن همه رسواییها که سیف برایشان به دروغ ساخته و سر هم کرده است، از خشم و نفرت به خود بپیچند و انگشت به دندان بگزند و نفرین و دشتان مردم نیز بدرقهٔ راهشان باشد.

## عاصم در روز جرایم

قتلوا عامتهم و نجا من نجاتهم عورانا

سپاه اسلام سپاهیان دشمن را یکسره کشتند جز آنها که با یک چشم از دست رفته نجات یافتند.

(سیف بن عمر)

سیف داستان روز جرایم را در چند روایت خود نقل کرده است که در اینجا ما نخست آنها را می آوریم سپس به متن و سند آنها بررسی می کنیم:

۱- طبری از قول سیف بن عمر روایت می کند:

سعد بن ابی وقاص فرمانده کل قوا پس از پیروزی بر دشمن در نبرد قادسیه، مدتی در کنار دجله حیران و سرگردان ماند و راه عبور از آن رود پهناور را چاره می اندیشید. چه در آن سال دجله کاملاً پر آب و بالا آمده، جوشان و خروشان و کف بر لب آورده بود.

از قضا سعد در خواب دیده بود که سپاه سلمین به دجله زده او آن گذشته اند پس در مقام تحقق بخشیدن به خواب خود بر آمد و بدین منظور سپاهیان را به گرد خود جمع کرد و پس از حمد و سپاس خدا با آنان چنین گفت:

دشمنانتان از ترس شما به این رود بزرگ و پهناور پناه برده اند، و شما را

دسترسی به ایشان ممکن نیست. در حالی که آنان به وسیله کشتیهای خود به شما دسترسی دارند و هر وقت که بخواهند به وسیله آنها می توانند بر شما بتازند... تا آنجا که گفت:

این را بدانید که من تصمیم گرفته ام تا از دجله عبور کرده بر آنها حمله برم. سپاهیان دسته جمعی و با یک صدا گفتند: خداوند رهنمون ما و تو باد هر چه می خواهی فرمان ده! و سپاه خود را برای عبور از دجله آماده ساخت. سعد گفت: چه کسی از بین شما پیش می افتد تا ساحل رو به رو را تصرف کرده پاس دارد، و بقیه افراد با اطمینان و ایمنی به او پیوندند، و سپاه خصم نتواند مزاحمتی در پیشرفت ایشان در دجله ایجاد نماید؟ عاصم بن عمرو پهلوان نام آور عرب نخستین کسی بود که قدم پیش گذاشت و آمادگی خود را برای انجام فرمان سعد اعلام داشت. پس از عاصم ششصد تن شجاع و رزم آور به عنوان همکاری با عاصم قدم پیش گذاشتند. سعد عاصم را به فرماندهی آن دسته ششصد نفری برگزید.

عاصم با افراد خود به کنار دجله رفت و آنان را مخاطب ساخته گفت: از میان شما چه کسی با من پیش می تازد تا ساحل آن سوی دجله را از چنگ دشمن بیرون آوریم و از آن پاس داریم تا بقیه به ما ملحق شوند؟

از آن جمع شصت تن قدم به جلو گذاشتند. عاصم آنها را به دو دسته سی نفری تقسیم کرد و بر اسب و مادیان نشانید تا حرکتشان در آب و پیشروی به سوی ساحل مقابل آسانتر باشد، و سپس به همراه آن عده شصت نفری به دجله زد.

چون پارسیان آن دسته را در حال پیشروی به سوی خود دیدند به شماره آن سواران، از قوای خود سوارانی به مقابله آنها فرستادند. گروه شصت نفری سواران ایران در دجله با قوای شصت نفری عاصم که با شتاب به ساحل نزدیک می شدند رو به رو گردید. عاصم در این موقع به افراد خود بانگ زد: نیزه، نیزه! نیزه های خود را به سوی پارسیان دراز کنید و چشمهایشان را نشانه بگیرید و پیش روید.



سواران عاصم چشم های دشمن را نشانه گرفتند و پیش رفتند و پارسیان چون چنین دیدند عقب نشستند ولی مسلمانان خود را به آنها رسانیده تیغ در میانشان نهادند و همه را از پای در آوردند و آن کس که از آنها نجات یافت یک چشم خود را از دست داده بود. پس از این پیروزی سایر افراد عاصم بی هیچ رنج و زحمتی به یاران خود پیوست.

سعد وقاص چون از تصرف ساحل وسیله عاصم مطمئن گردید، دستور پیشروی و عبور از دجله را به افراد سپاهی خود صادر کرد و گفت: این دعا را بخوانید و از دجله بگذرید:

« از خدای کمک می گیریم و به او توکل می کنیم، خدای ما را بس است، و هم او بهترین پشتیبان است، و هیچ یاری و نیرویی جز از جانب خدای بلند مرتبه بزرگ نباشد.»

پس از خوانده چنین دعایی قسمت عمده سپاه سعد خود را به آب زدند و بر امواج خروشان دجله که کف بر لب آورده و سیاه می نمود سوار گشتند. در این حرکت و عبور از دجله افراد سپاهی به طور عادی با یک دیگر سخن می گفتند و دوشادوش هم، چنان سرگرم گفتگو بودند که گویی بر زمین هموار راه می روند. پارسیان که با چنین اوضاع حساب نشده و شگفت انگیزی رو به رو گردیده بودند با شتابی هر چه تمامتر از آنچه با خود داشتند چشم پوشیده روی به گریز نهادند و مسلمانان در صفر سال شانزدهم هجری قدم به مدائن گذاشتند.

۲- و در حدیثی دیگر از قول مردی از ابو عثمان نهدی مانند همان داستان را روایت می کند تا آنجا که راوی می گوید:

دجله از افراد سپاهی، از پیاده و سواره، و چارپایان مالامال گردید آن سان که از ساحل کسی آب را نمی توانست ببیند زیرا تمام پهنای رودخانه را تا آنجا که

چشم کار می کرد سپاهیان اسلام پوشانیده بودند.

پس از عبور از دجله سواران، قدم به ساحل گذاشتند و اسبها شیبه می کشیدند خود به اطراف می پراکندند! چون دشمن چنین دید، بدون اینکه به چیزی توجه کند روی به گریز نهاد.

۳- و در روایتی دیگر می گوید:

سعد وقاص پیش از آنکه فرمان دهد تا سپاهیان به آب بزنند در ساحل رود ایستاده و عاصم و سپاهیان او را که در رودخانه با دشمنان می جنگیدند می نگریست که بی اختیار گفت: به خدای سوگند! اگر گردان خرساء - افراد تحت فرماندهی قعقاع که سیف آن را خرساء نامیده بود - به جای آنان بود و با دشمن نبرد می کرد، همین طور نیکو و پر ثمر می جنگید، و به این وسیله گروه احوال - افراد تحت فرماندهی عاصم که سیف آن را احوال نام گذاشته بود - را که در آب و ساحل نبرد می کردند به گروه خرساء تشبیه کرده است... تا آنجا که می گوید: چون تمامی گروه احوال تحت فرماندهی عاصم قدم به ساحل گذاشتند و آن را به تصرف خود در آوردند، سعد وقاص به همراه بقیه سپاهیان به دجله زد و سلمان فارسی در این هنگام دوشادوش سعد در آب حرکت می کرد و آن رود عظیم و پهناور از سواره نظام اسلام پر شده بود، در آن موقع سعد چنین دعایی را خواندن گرفت:

« خدای ما را بس است و هم نیکوترین پناهگاه است. قسم به خدا که ایزد دوست دارانش را یاری فرماید، و آیینش را آشکار سازد، و دشمنش را از پای در آورد؛ در صورتی که در لشکر گمراه و یا بزه کاری راه نیابد، و زشتیها بر خوبیها فزونی نگیرد.»

سلمان روی به سعد کرد و گفت: دین اسلام دینی است جدید، خداوند دریاها را به فرمان مسلمین در آورد، همچنان که سرزمینها را در برابرشان تسلیم ساخت! قسم به آن کس که جان سلمان به دست اوست از این رود پهناور همگی گروه گروه به سلامت بیرون خواهند شد، همچنان که گروه گروه در آن پای گذاشته اند و یک تن از آنها از بین نخواهند رفت.

رود دجله از افراد سپاهی اسلام سیاهی می کرد بدان سان که از ساحل آبی دیده نمی شد، و افراد بیشتر از آنکه در خشکی با یکدیگر گرم گفتگو بودند، در آب با هم سخن می گفتند و همان طور که سلمان پیش بینی کرده بود، همگی سالم از آب بیرون آمدند، نه هیچ کس غرق شد، و نه چیزی از اموال آنها از دست رفت.

#### ۴- و در حدیثی دیگر، از قول راوی دیگر می نویسد:

... و همگی به سلامت به ساحل رسیدند مگر مردی غرقده نام از قبیله باریق که از اسب سرخ رنگش به درون دجله در غلطید. گویی هم اکنون اسب او را دارم می بینم که برهنه و بی زین خود را تکان می دهد و قطرات آب را از یال و کویال خود به هوا می افشاند، و غرقده را که در آب زیر و بالا می شود و می چرخد و در همین هنگام بود که قعقاع عنان اسب خود را به سوی غریق باز گرانید و دست یازید و دست غرقده را گرفت و همین طور او را با خود به سوی ساحل کشانید. آن باریقی که مردی دلیر و سخت نیرومند بود گفت: ای قعقاع! خواهران دیگر چون تو گردی نخواهند زایید. آخر مادر قعقاع هم قبیله آن مرد و از قبیله باریق بوده است.

#### ۵- در حدیثی دیگر از راوی دیگر چنین روایت می کند:

از ائاثیه و اموال آن لشکر هیچ چیز از دست نرفت، مگر ظرف یکی از افراد سپاهی به نام مالک بن عامر از قبیله عنز که با قریش هم پیمان بود، که بندش به

علت فرسودگی پاره شد و در آب افتاد و آب آن را برد.

مردی که دوشادوش مالک در آب حرکت می کرد و عامر بن مالک نام داشت به شوخی گفت: تقدیر بر ظرف تو آمد و آن را برد! مالک جواب داد که من بر راه راست هستم، و هرگز خداوند در میان این همه افراد لشکر ظرف مرا از من نخواهد گرفت! چون از رود گذشتند، مردی که به پاسداری قسمت پایین رود مشغول بود ظرفی را که امواج به کنار ساحل انداخته بود باز یافت، آن را با نیزی اش از آب گرفت و به لشکرگاه آورد. مالک ظرف خود را پس گرفت و سپس روی به عامر کرد و گفت: تو را نگفتم؟!

۶- و نیز در حدیثی دیگر از قول راوی دیگر می گوید:

آنگاه که سعد مردم را فرمان داد تا از دجله بگذرند، همگی به آب زدند و هر دو نفر دوشادوش یکدیگر به پیشروی پرداختند. آب دجله سخت بالا آمده بود و سلمان فارسی در این پیشروی همدوش سعد وقاص حرکت می کرد. حال سعد گفت: این تقدیر خدای عزیز دانا است: امواج خروشان دجله آنها را با خود بالا و پایین می بردند. مسلمین پیش می رفتند و هر گاه در این پیشروی اسبی خسته میشد، قسمتی از زمین دجله از کف رود خانه بالا می آمد و درست زیر چهار دست و پای اسب خسته قرار می گرفت و آن اسب رویش به استراحت و رفع خستگی می پرداخت آن طور که گویی اسب بر روی زمینی خشک ایستاده است!! در این پیشروی به سوی مدائن، امری شگفت انگیزتر از این صورت نگرفته است. و این روز، روز آب بود - یوم الماء - که آن را روز قطعه زمینها - یوم الجراثیم - نیز نامیده اند.

۷- و باز در حدیثی دیگر از زبان راوی دیگر می گوید:

عده ای روایت کرده اند، روزی که سپاه اسلام به دجله زدند که از آن عبور کنند روز قطعه زمینها نامیده شد زیرا هر فرد سپاهی که خسته می شد فرداً یک

قطعه زمین از کف رودخانه بالا می آمد تا زیر پای آن فرد خسته قرار می گرفت و او روی آن می ایستاد و خستگی را از خود دور می کرد!

۸- و در حدیثی دیگر از قول راوی دیگر چنین می گوید:

ما خود را به دجله زدیم در حالی که امواج آن سخت بالا می زد و چون به عمیق ترین نقطه آن رسیدیم آب در آنجا حتی به تنگ اسب سوار هم نمی رسید!

۹- و بالاخره در حدیثی دیگر از قول راوی دیگر می نویسد: راوی می گوید:

در آن هنگام که به سوی مدائن پیش می رفتیم، وقتی که پارسیان عبور کرد ما را از دجله مشاهده کردند، ما را به دیوان تشبیه کرده به زبان پارسی به یکدیگر می گفتند: دیوان آمدند! عده ای هم می گفتند به خدای سوگند که ما با انسانها جنگ نمی کنیم بلکه ما با جنیان می جنگیم. پس همگی روی به گریز نهادند.

## انتشارات روایات سیف در کتب تاریخ

همه این روایات نه گانه را طبری از قول سیف در کتاب خود آورده است و دیگر تاریخ نویسانی که بعد از او آمده اند، بدون اینکه به سند احادیث آن اشاره ای کرده باشند همه را از طبری گرفته و در تاریخهای خود ثبت کرده اند. ابو نعیم نیز پاره ای از این احادیث را مستقیماً از سیف گرفته و در کتاب خود به نام دلائل النبوه ثبت کرده است.

اما دیگران در مورد عبور سپاهیان از دجله چه می نویسند؟

حموی در شرحی که بر کوفه نوشته است پس از اشاره به رستم فرخزاد

فرمانده کل قوای پارسیان و نبرد قادسیه می نویسد:

کشاورزان ایرانی، با راهنمایی کردن لشکر اسلام به نقاط ضعف سپاهیان پارس، هم بستگی و علاقمندی خود را با مسلمانان ابراز می داشتند، و با دادن هدایایی به آنها، و دایر کردن بازارهای روز برای ایشان؛ خود را بیشتر به اسلام و سپاه ایشان نزدیک می ساختند تا وقتی که سعد بن ابی وقاص برای دست یابی به یزدگرد عنان عزیمت به جانب مدائن کشید... تا آنجا که می گوید: در کنار دجله گذرگاه و پلی که بتواند سپاه خود را از آن عبور دهد نیافت تا اینکه در کنار آبادی صیادین قسمت جنوبی مدائن او را به گذرگاهی راهنمایی کردند که به علت عمق کم دجله در آنجا عبود سوار و پیاده به سادگی امکان پذیر می نمود. سعد با افراد خود از آن نقطه به دجله زدند و از آن عبور کردند.

خطیب در ترجمه هاشم در تاریخش می نویسد:

چون در نبرد قادسیه خداوند دشمن را شکست داد و پارسیان به مدائن عقب نشینی کردند، سعد با لشکر اسلام آنان را تعقیب کرد و برای عبور از دجله راهنمایی از اهالی شهر مدائن گذرگاه کم عمق قطربل را برای عبور سپاهیان به سعد راهنمایی کرد. سعد نیز با سپاهیان خود از همان نقطه از دجله عبور کرد و به مدائن تاخت...

طبری نیز به تفصیل این داستان را از قول ابن اسحق چنین روایت می کند:

چون سپاه اسلام با همه آلات و اموال خود به کنار دجله رسید، سعد در مقام یافتن گذرگاهی بر آمد، ولی راهی برای عبور از دجله نیافت. تا اینکه راهنمایی از اهالی شهر مدائن به خدمت سعد آمد و به سعد گفت: من میتوانم شما را از گذرگاه کم عمقی عبور دهم تا پیش از آنکه آنها - دشمن - بتوانند کاملاً از دسترس شما دور گردند به ایشان برسید. پس سپاه سعد با به گذرگاهی در منطقه قطربل برد، و نخستین کسی که از سپاه اسلام در آن نقطه قدم در آب گذاشت، هاشم فرزند عتبه بود که با افراد پیاده نظام خود به آن رودخانه زدند. چون هاشم

و افرادی از رودخانه گذشتند سواره نظام هاشم نیز به دجله زدند و پس از ایشان سعد وقاص دستور داد تا سواره های عرفطه از دجله عبور نمایند و پس از ایشان بقیه سپاه به دجله زدند و از آن گذشتند...

ابن حزم نیز در جمهره خود می نویسد:

سلیل بن زید از بنی سنبس، تنها کسی بود از سپاهیان اسلام که روز عبور از دجله به سوی مدائن در رودخانه غرق شد، و به جز او، در آن روز کسی دیگری غرق نشده است.

### بررسی سند

طبری برای حدیث اول سیف، یعنی آن قسمت از داستان که از تحیر سعد در کنار دجله سخن می گوید، تا خطابش را به سپاهیان، و پیش قدم شدن عاصم و بالاخره تصرف ساحل و ورود به مدائن در صفر سال شانزد هجری راوی را معرفی نمی کند، و سندی به دست نمی دهد.

اما در حدیث دوم. سیف داستان را از زبان (مردی) روایت می کند که ندانستیم نام او را سیف چه خیال کرده است تا به دنبالش در فهرست نام راویان بگردیم.

سند حدیثهای پنجم و هفتم او محمد، و مهلب، و طلحه می باشند که در گذشته دانستیم که چنین راویانی وجود خارجی نداشته اند و از مخلوقات تخیلات سیف هستند.

همچنین در حدیث پنجم نام عمیر الصائدی را نیز به عنوان راوی آن خبر آورده است که ما نام عمیر الصائدی را جز در حدیث سیف در هیچ جای دیگر

نیافتیم، روی این اصل عمیر را نیز جزء گروه راویان ساختگی سیف به حساب آوردیم.

اما حدیثهای سوم و چهارم را به راویانی نسبت می دهد که در حقیقت وجود خارجی داشته اند، و چنین راویانی بوده اند الا اینکه ما هرگز گناه دروغ هایی که سیف خود ساخته است بر دوش آنان بار نخواهیم کرد، بعد از اینکه با اطمینان کامل در یافته ایم که سیف تنها گوینده ای است که چنین مطالبی را به آنها نسبت می دهد و چنین سخنانی از همین راویان نزد دیگر نویسندگان یافت نمی شود.

### ارزیابی و نتیجه سنجش

عبور سپاهیان اسلام به سوی مدائن از رودخانه دجله وسیله راهنمایی محل انجام گردیده که او سپاه را به گذرگاه کم عمقی که خود می شناخت راهنمایی کرد، و نخستین کسی که قدم به درون دجله گذاشت تا از آن بگذرد هاشم با افراد پیاده اش بود و سپس سواره های هاشم از دجله عبور کردند، و بعد از ایشان خالد و بعد از او عیاض قدم به درون رودخانه گذاشته و از آن عبور کرده اند. در صورتی که سیف در افسانه خود افسانه خویش را چنین شروع می کند:

سعد در کنار دجله که پر آب بود و کف بر لب آورده و سپاه برای عبور از آن متحیر و سرگردان که خوابی که دیده بود پرده از پیش چشم هایش برمی دارد، و مطلب را با دیگر افراد سپاهی در میان می گذارد، و پاسخ افراد که: خداوند رهنمون ما و تو باد هر چه می خواهی فرمان ده. چنان است که او را امیدوار می سازد، و عاصم بن عمرو نخستین دلیر و قهرمانی است که برای عبور از دجله



آمادگی خود را اعلام می دارد و سعد او را بر ۶۰۰ نفر مرد مبارز و دلیری که برای عبور از رودخانه آماده شده بود فرماندهی می دهد. عاصم با ۶۰ تن از افرادش در رودخانه قدم می گذارد و در میان آب با دشمنان می جنگد و بر آنها پیروز می شود و سعد در این موقع هنگ احوال عاصم را به خرساء هنگ قعقاع تشبیه می کند.

سیف شرح می دهد که پس از پیروزی عاصم بر ساحل چگونه بقیه افراد سپاه قدم به دجله گذاشتند طوری که از کثرت نفرات آنها، از ساحل آبی دیده نمی شد؛ و چگونه آنها با یک دیگر سرگرم صحبت و گفت و شنود بودند و اصلاً به موقعیت خود توجهی نداشتند و به مراتب بیشتر از خشکی، در دریا با هم صحبت می کردند و سخن می گفتند.

و سیف شرح می دهد که هر وقت یکی از افراد سپاه خسته می شد، فوراً قطعه ای از زمین کف رودخانه بالا می آمد تا درست زیر پای او قرار می گرفت و آن شخص خستگی رفع می کرد، و به همین مناسبت بود که آن را روز قطعه های زمین «یوم الجراثیم» نام نهادند.

سیف می گوید در آن روز جز غرقده هیچ مبارز دیگری در رودخانه دجله غرق نشد، غرقده که مردی سخت مبارز و دلیر و از قبيلة بارق بود، از اسب سرخ رنگش خود به درون آب غلطید، و در آب زیر و بالا می شد و به دور خود می چرخید که قعقاع آن ابرمرد میدانهای جنگ و قهرمان شکست ناپذیر تمیم متوجه شد و عنان اسب خود را به سوی غریق بازگردانید و دست دراز کرد و دست غرقده را گرفت و در میان آب همان طور او را با خود به ساحل کشانید و نجات داد. آن وقت غرقده به او گفت: ای قعقاع! خواهران چون تو گردی دیگر نزایندا!

و نیز حکایت کرده که بند ظرف یکی از افراد سپاه به علت فرسودگی پاره می شود، باد و امواج خروشان دجله آن را دور و دورتر می برد تا بالاخره به ساحل

مقابل می رساند، و یکی از پاسداران ساحل در قسمت پایین دجله آن را می بیند و با نیزه اش از آب می گیرد و به سپاه می آورد. تا اینکه صاحب ظرف، آن را باز می شناسد و به او بازگردانده می شود.

سیف افسانه های خود را چنین می سازد، و از همین راه حقایق تاریخ اسلام را زیر سرپوشی از خرافات پنهان و پوشیده می دارد. راستی ما را معلوم نگردید که چرا قطعه زمینی از کف دجله زیر پای عرقده بالا نیامد تا چنین وضعی برایش پیش بیاید و در آب بیچاری شود تا بالاخره قعقاع به نجاتش برخیزد؟ آیا مقدر چنین بوده است که در چنین موقعیتی هم قعقاع و خاندان تمیم از کسب افتخار محروم نباشند، و روی این اصل او را غرق کرده است تا باز هم نام قعقاع به عنوان منجی، قهرمان و دوستدار بشر بر سر زبانها بیفتد؟ و جایی که همه افراد سپاهی از چنین مکرمتی برخوردارند که زمین کف دجله زیر پای فرد فردشان و حتی اسبهایشان بالا بیاید تا استراحت کنند، عرقده بیچاره را از این فیض بزرگ و منقبت عالی محروم ساخته است؟ و یا شاید سیف خواسته است از تجانسی که بین نام عرقده و کلمه غرق وجود دارد استفاده کرده داستانی با مسمی بسازد.

سیف در این افسانه که ساخته است برای هر یک از دو برادر تمیمی، قعقاع و عاصم مکرمت و فضایی، شجاعت و دلیری خاص آورده، و برای تمامی افراد سپاه نیز منقبت و فضایی روایت کرده است تا آنهايي که کرامتها و فضایل سیف را ثبت می کنند چنین افسانه ای بس شورانگیز و مهیج در دسترس باشد، همچنان که ابو نعیم این افسانه را به عنوان سندی قاطع در کتاب دلائل النبوه خویش ثبت کرده است.

سیف افسانه عبور سپاهیان را از دجله به صورت احادیث مستقل و جدا از هم، و از زبان راویانی مختلف آورده تا حدیثش از هر جهت محکم و غیر قابل انکار باشد.

سیف این افسانه را، چون بیشتر افسانه هایش شکل می دهد و با هنرمندی

مخصوص به خود، سخنان و زمزمه ها، جنبشها و حرکات قهرمانان افسانه اش را چنان می آورد که گویی خواننده هم اکنون آنها را زنده در پیش روی دارد؛ دوشادوش آنان قدم بر می دارد، و حرکات و سکنات ایشان را می بیند، سخنان آنها، حتی صدای نفس کشیدنشان، صدای برخورد سم اسبها با آب دجله، صدای امواج، همهمهٔ افراد، همه را می شنود؛ و پس و پیش شدن افراد را در میان آب از کنار یکدیگر، و حتی بالا و پایین رفتن قطعه های زمین کف رودخانه بزرگ دجله را به چشم می بیند و خودش حس می کند؛ چنین افسانه ای اینقدر زنده و محسوس چه احتیاجی به سند و راوی دارد تا آن را بپذیریم و قهرمانانش را بشناسیم و باور داریم؟ مگر حدیثی را که سیف در آن از غرق شدن غرقده سخن می گوید به دقت نخوانده اید؟ توجه کنید راوی می گوید:

غرقده از روی اسب سرخ رنگش ناگهان درون آب دجله در غلطید، هم اکنون بعد از سالها دارم می بینم، اسب غرقده سر و گردن خود را دراز کرده به تندی تکان می دهد و قطرات آب را از سر و گردن و یال و کوپال خود به هوا می پراکند؛ غریق در آب بالا و پایین می رود و به دور خود می چرخد، و رود خروشان و کف بر لب آوردهٔ دجله او را فرو نمی برد، در چنین حالتی قعقاع آن ابرمرد میدانهای جنگ و فریادرس درماندگان متوجه او می شود، در میان رودخانه عنان اسب خود را به جانب غرقده بر می گرداند، خود را به او می رساند، دست دراز می کند و دست غرقده که از قبیلهٔ بارق است و مادر قعقاع نیز بارقی است، روی به قعقاع کرده و می گوید: ای قعقاع! خواهران از زاییدن چون تو گردی ناتوانند!

هدف سیف از ساختن چنین افسانه ای شاید همین نکته است که بگوید نه تنها زنان قبیلهٔ بارق، بلکه تمام زنان جهان از زاییدن گرد و دلاوری چون قعقاع تمیمی عاجز و ناتوانند.

سیف در افسانهٔ خود قهرمانیها و دلاوریهای عاصم برادر قعقاع را می شمارد که چه سان در میان آن همه افسران و دلاوران، او نخستین کسی بود که قدم

پیش گذاشت تا از دجله عبور کند و چگونه او با افرادش در آب و خشکی با دشمنان به نبرد پرداخت و همگی را از پا در آورد، و اگر کسی هم نجات یافته از یک چشم کور شده بود، و اینکه چگونه آن گُرد دلاور ساحل را به تصرف خود در می آورد تا بقیه افراد سپاهی در پناه امنیت کامل از رودخانه دجله بگذرند و...

## دست آورد داستان جراثیم

**یکم:** خطبه ای از سعد وقاص تا از نظر ترتیب عبارات و هنر نثر نویسی و خطابه، زینت بخش کتابهای ادب شود.

**دوم:** دعا و نیایشهایی از سعد وقاص، که شایسته است از دجله دعاهاى مجرب در کتابهای ادعیه و اذکار ثبت گردد.

**سوم:** خلق روزی تاریخی و فراموش نشدنی از نبردای اسلامی که نامش در کتابهای تاریخ به نام «یوم الجراثیم» روز قطعه های زمین بیاید.

**چهارم:** خلق منقبت و فضیلتی برای افراد سپاه اسلام در رفع خستگی روی قطعه های زمین کف دجله که زیر پایشان بالا می آمدند تا در کتب مناقب و فضایل ثبت شود.

**پنجم:** تأکیدی و تأییدی بر افسانه های پیش بر اینکه نام گردانهای تحت فرماندهی دو برادر احوال و خرساء بوده است به اضافه دهها و صدها فضیلت و کرامت و افتخار از آن دو برادر شجاع تمیمی.

## عاصم در سرزمین ایران

قال سیف و کان عاصم من الصحابه

سیف می گوید عاصم افسانه ای، از یاران پیامبر بود!

(طبری)

### داستان فتح جندی شاپور

طبری از قول سیف ضمن حوادث سال ۱۷ هجری روایت می کند:

علاء بن حضرمی یمانی که در بحرین بود، و با سعد وقاص نزاری هم چشمی و رقابتی تمام داشت، چون دریافت که سعد در نبردهای قادسیه پیروزیهایی کسب کرده، و به مراتب بیشتر از او در نبردهای ارتداد غنایم جنگی به دست آورده و شهرت و آوازه ای کسب کرده است، در مقام آن برآمد تا او نیز به نوبه خود از جنوب به ایران بتازد و در برابر کارهای درخشان سعد، کاری شایان توجه او خود نشان بدهد. پس بدون اینکه اهمیتی به موضوع فرمانبرداری از مقام خلافت، و یا سرکشی و تمرد از آن بدهد از راه دریا و جنوب ایران، به فارس حمله کرد در حالی که به ویژه عمر خلیفه او را از دست زدن به چنین کاری قبلاً نهی کرده باشد.

علاء و سپاهیانش بر اثر این حمله حساب نشده به محاصره سپاهیان پارس گرفتار آمدند، تا این که خلیفه عمر بن خطاب دستور داد، تا عتبه بن غزوان از جانب بصره با سپاهیان خود به هجرت علاء سپاهیانش بشتابد. از جمله فرماندهان بنامی که در سپاه عتبه به جانب پارس عزیمت کردند، عاصم بن عمرو تمیمی بود. عتبه و عاصم و افراد سپاهی بصره، علاء و سپاهیانش را یاری دادند تا سرانجام موفق شدند حلقه محاصره دشمن را در هم بشکنند و بر آنها پیروز شوند. این داستان را طبری از قول سیف روایت کرده، و ابن اثیر آن را از طبری گرفته، و بدون اینکه به سند آن روایت اشاره ای کرده باشد در تاریخ خود ثبت نموده است و نیز ابن کثیر مطالب این داستان را با ذکر این جمله: طبری از قول سیف حکایت کرده است، از طبری گرفته و در تاریخ خود نوشته است.

طبری پس از نقل این داستان از قول سیف روایت می کند، که آنان شهرهای مختلفی را در پارس گشودند که آخرین آنها شهر جندی شاپور بوده است.

طبری از قول سیف در مورد فتح جندی شاپور چنین می نویسد:

آنان، عتبه، عاصم، و علاء به کمک یک دیگر شهر را در محاصره خود گرفتند، و در مدت محاصره با ایرانیان پیکار می کردند تا اینکه روزی ناگهان و بی مقدمه ای درهای قلعه شهر به روی مسلمانان گشوده گشت و دژبانان به مسلمین گفتند: شما به همراه تیری که به داخل قلعه انداختید به ما امان داده اید و ما هم پذیرفته ایم. مسلمانان زیر بار نرفتند، و انداختن امان نامه را به همراه تیری به داخل دژ باور نداشتند تا اینکه پس از بررسی و جست و جوی بسیار دریافتند که برده ای به نام مکنف که اصلاً از اهالی جندی شاپور می باشد به چنین کاری دست زده است، و امان نامه ای به همراه تیری به داخل قلعه دشمن انداخته است. موضوع را به عمر گزارش کرده، کسب تکلیف نمودند. عمر در جواب نامه ایشان، اقدام مکنف را تأیید و امان نامه او را تصویب فرمود.

## سنجش روایت سیف با روایت دیگران

طبری سخن سیف را تا همین جا روایت کرده است، و دیگر تاریخ نویسان همین را از طبری گرفته و در تاریخهای خود نوشته اند.  
ولی حموی در واژه جندی شاپور پس از ذکر این داستان در پایان آن می نویسد که عاصم بن عمرو در فتح جندی شاپور چنین سروده است:

« به جان خودم سوگند که مکنف به نیکوترین وجهی  
خویشاوندی خود را پاس داشته قطع رحم نکرده است. چه آنها را  
پس از خواری و سرشکستگی و ترس از ویرانی شهرهایشان در  
پناه خود آورد، و خلیفه نیز امانی را که برده ای ارزانی داشته بود  
پذیرفت با آنکه ما بر سر آن اختلاف داشتیم و اموری را که در باره  
اش جنگ و نزاع بود به حاکمی که در قضاوتش راه صواب را طی  
می کند واگذار نمود و آن حاکم نیز گفت که امان را نمی توان  
شکست! »

حموی آنگاه چنین ادامه می دهد:  
اینها سخنان سیف است. در صورتی که بلاذری پس از آنکه فتح تستر (همان  
شوشتر) را به شرح می آورد می نویسد:  
ابو موسی اشعری از آنجا به جانب جندی شاپور حمله برد. اما اهالی شهر که  
سخت ترسیده و خود را باخته بودند از وی امان خواستند، ابو موسی نیز پذیرفت  
و قبول کرد که همه اهالی در امان باشند، کسی را نکشند، و به اسارت نگیرند، و

به اموال و داراییشان به جز جنگ افزارهایشان تعرض و تجاوزی ننمایند... اینها نیز مطالبی بود که حموی در بارهٔ واژهٔ جندی شاپور در معجم البلدان خود آورده است.

حمیری نیز در کتاب روض المعطار، در واژهٔ جندی شاپور داستان از قول سیف به شرح فوق آورده و در پایان پس از بیت چهارم از شعر عاصم، بیت پنجمی هم به این شرح بر آن افزوده است:

« خدا را! جندی شاهپور چه زیبا است. چه خوب از ویرانی و خرابی نجات یافت پس از آنکه بر سر شهرها چه گذشت ».

### نتیجهٔ سنجش و ارزیابی

سیف تنها کسی است که خبر وجود حسادت و هم چشمی در علاء حضرمی یمانی با سعد وقاص نزاری می دهد، و مخالفت او را با فرمان صریح خلیفه وقت عمر بن خطاب و به محاصره افتادن علاء و سپاهیانش را می نویسد، که ما در آغاز این کتاب آنجا که از تعصبات قبیله ای سخن گفته ایم به این داستان اشاره کرده علت آن را هم آورده ایم.

و نیز سیف تنها کسی است که از عاصم بن عمرو نام می برد، و شجاعت‌های او را برمی شمرد و اشعار و حماسه‌هایی به او نسبت می دهد.

و این طبری است که روایت‌های سیف را در کتاب تاریخ خود نقل می کند بدون اینکه به رجزها و حماسه‌هایش توجهی داشته باشد، در صورتی که حموی همان داستان را با چهار بیت از اشعار عاصم و با تصریح به مصدر آن، سیف در



معجم البلدان خود ثبت کرده است و حمیری همان داستان را با پنج بیت شعر از عاصم و بدون اشاره ای به مصدر آن در روض المعطار خود ثبت نموده است.

## بررسی سند داستان

بسیار نام محمد و مهلب به عنوان راوی در احادیثی که سیف در باره عاصم بن عمرو قهرمان افسانه ایش روایت می کند به چشم می خورد و بعدها نیز تا آنجا که نامی از عاصم در سخنان او می رود، این دو نام به عنوان راوی نیز خود را بارها نشان خواهند داد و ما هم تکرار می کنیم که این دو راوی وجود خارجی نداشته اند و جزء مخلوقات تخیلات سیف می باشند.

سیف یک بار نیز در سند حدیثش از فتح شوش راوی را چنین معرفی می کند:

« ... از کسی که فتح شوش را روایت کرده است ... » حالا آن کس که فتح شوش را روایت کرده است چه کسی است، و چه نام داشته است معلوم نیست تا بتوان به دنبالش گردید و او را شناسایی کرد.

## دست آورد داستان

**یکم:** مذمت و بدگویی از صحابی یمانی قحطانی که بر اثر حسادت و هم چشمی که با فردی مضر و نزاری داشته و می خواسته است تا با او به رقابت

برخیزد، دچار لغزش بزرگتر و گناهی نابخشودنی تر نافرمانی از مقام خلافت و سرپیچی از دستور صریح خلیفه مضر می گردد که چیزی نمانده بود تا بر اثر این دو خبط بزرگ تمامی افراد سپاهی خود را به کشتن بدهد.

**دوم:** شرح و تفصیل بر جنگهایی که هرگز وقوع نیافته اند و عنوان چنین فتوحاتی تنها به برکت وجود نام عاصم بن عمرو قهرمان افسانه ای است.

**سوم:** اشعاری حماسی تا بر گنجینه ادبیات عرب افزوده شود.

**چهارم:** نمودن کارهای درخشان و در خور تحسینی از قهرمان افسانه ای سیف عاصم بن عمرو تمیمی.

## داستان فتح سیستان

طبری از قول سیف بن عمر تمیمی، ضمن حوادث سال ۱۷ هـ چنین روایت می کند:

خلیفه عمر بن خطاب برای تصرف قسمتهای مختلف ایران، هفت تن از سران لشکر را بر گزید و منشور و پرچم فتح آن نواحی را به ایشان داد؛ از جمله پرچم تصرف سیستان را به نام عاصم بن عمرو فرستاد، و او را مأمور فتح آن سامان کرد. سیف در اینجا تصریح می کند که: عاصم بن عمرو از اصحاب رسول خدا بوده است.

و نیز طبری ضمن حوادث سال ۲۳ هجری فتح سیستان را از قول سیف چنین روایت می کند:

«عاصم بن عمرو به جانب سیستان عزیمت کرد و با اهالی آن سامان که تا قلب سرزمینشان پیش تاخته بود رو به رو گردید و با آنان به سختی جنگید و شکستی فاحش بر ایشان وارد ساخت. سیستانیان که در خود تاب مقاومت ندیدند گریختند و عقب نشینی کردند و در شهر زرنج پایتخت سیستان پناهنده شده حصار گرفتند. عاصم همچنان به پیشروی خود ادامه داد و شهر زرنج را به محاصره در آورد و بر آنها سخت گرفت. اهالی که قدرت مقابله با عاصم را در خود ندیدند ناچار پیشنهاد صلح کردند به این شرط که عاصم اراضی مزروعی ایشان را به خودشان واگذارد. عاصم این پیشنهاد را پذیرفت و زمینهایشان را به ایشان واگذاشت. به این ترتیب منطقه سیستان که از منطقه خراسان بسی بزرگتر و وسیعتر و مرزهای بسیار دور داشت و به علت مجاورت با مردم مختلفی چون مردمان قندهار و ترکها و دیگر ملل بسیار در نبرد و زد و خورد بودند به تصرف خود در آورد.»

اینها مطالبی است که طبری از قول سیف در مورد فتح سیستان وسیله عاصم بن عمرو آورده است و دیگر تاریخ نویسان بعد از طبری، همین مطالب را از او گرفته اند.

حموی در باره واژه زرنج می نویسد:

... و سیستان را در زمان خلافت عمر (رض) عاصم بن عمرو فتح کرده است و هم او در این باره چنین سروده است:

«از زرنج بیرس مگر نه من گروه زرنجیان را پریشان و بی پناه کردم، همان وقت که ضرب دست ایشان را با ضرب شصت خود پاسخ می دادم؟!»

طبری ضمن حوادث سال ۲۹ هجرت روایت می کند:  
خلیفه وقت عثمان بن عفان حکومت سیستان را به دیگری داد، و سپس بار دیگر به عهده عاصم بن عمرو گذاشت. عثمان در سال چهارم از خلافت خود عاصم را به استانداری کرمان برگزید و هم او بر این سمت باقی بود تا در گذشت. پس از مرگ عاصم بن عمرو خطه پارس شورش کرد و دچار هرج و مرج و آشوب گردیده است.

### ارزیابی و سنجش روایت سیف با روایت دیگران

فتح سیستان را وسیله عاصم، و حکومت او را بر آنجا و کرمان، طبری از قول سیف روایت کرده است و دیگر تاریخ نویسان آن را از طبری گرفته اند در صورتی که بلاذری در مورد فتح سیستان می نویسد:  
عبد الله بن عامر بن کریز، ربیع فرزند زیاد حارثی را به جانب سیستان فرستاد. ربیع با اهالی سیستان از در صلح در آمد و مدت دو سال خودش بر سیستان حکومت کرد. سپس عبد الله بن عامر، عبد الرحمن فرزند سمره را به حکومت سیستان برگزید، و همین عبد الرحمن بر سیستان حکومت می راند تا وقتی که پایه های خلافت عثمان متزلزل گردید.

## نتیجه سنجش و ارزیابی

سیف تنها کسی است که دستور صریح عمر را دایر بر تصرف قسمتهای مختلف ایران روایت می کند، و پرچم فتح منطقه سیستان را از جانب عمر به نام عاصم بن عمرو وامیگذارد و نتیجه می گیرد که این عاصم بن عمرو بوده است که زرنج پایتخت سیستان را با قرار داد صلحی که با اهالی آنجا منعقد می سازد به تصرف در می آورد و حموی نیز بنا به اعتمادی که بر گفته سیف داشته، مطالب او را در باره فاتح سیستان ربیع بن زیاد بوده است.

و نیز سیف تنها کسی است که موضوع حکومت عاصم بن عمرو را در سیستان و استانداری او را بر کرمان و بالاخره تاریخ وفات عاصم را در آن ناحیه تعیین و روایت کرده است.

## دست آورد داستان

**یکم:** افتخاری برای عاصم با صدور منشور حکومت سیستان و کرمان به نام او.

**دوم:** پیروزی عاصم بر منطقه ای بس وسیعتر و با اهمیتتر از ناحیه خراسان، چه سیستان به علت پهناوری و هم جواری با سایر ملل از نقطه نظر نظامی و سیاسی حائز اهمیت بوده است.

**سوم:** تصریح به اینکه عاصم بن عمرو تمیمی درک صحبت رسول خدا را کرده است.

**چهارم:** تعیین تاریخ وفات عاصم و محل وفات او.

### عمرو فرزند عاصم

تا اینجا خلاصه ای از روایتهای سیف را در افسانه هایی که به عنوان قعقاع و عاصم فرزندان عمرو تمیمی ساخته و پرداخته بود آوردیم. اینک جا دارد که این دو برادر را بلاعقب رها نکنیم و در فصل آینده نیز در باره فرزند یکی از این دو برادر نام آور و بی نظیر تمیم از زبان سیف سخنی بشنویم.

## پسر عاصم و خاندان وی

هذا عن القعقاع و عن اخيه عاصم

این است خلاصه آنچه سیف در باره قعقاع و برادر وی عاصم به دروغ آورده است.

(مؤلف)

### عمرو بن عاصم

سیف برای عاصم که زاییده و آفریده خیال او است فرزندی به نام عمرو آفریده و در باره وی داستانی هم ساخته است.

سیف ضمن یکی از داستانها و افسانه هایی که برای دوره خلافت عثمان ساخته است چنین می گوید:

عده ای از جوانان کوفه، شبانگاهی به خانه؟؟؟ بن حیسمان خزاعی نقب زدند.؟؟؟ نیز با شمشیر آخته به مقابله آنها پرداخت ولی چون زیادی عده آنها را دید بانگ بر آورد و مردم را به کمک خود طلبید. جوانان مزبور که جز ایجاد فساد و فتنه و آشوب چیزی در سر نداشتند بر سر او ریختند و بر او نهیب زدند که: خاموش باش، فقط یک ضربه شمشیر کافی است تو را از وحشت این شب

هولناک برهاند: پس او را به سختی زدند و کشتند.

مردم که بر اثر فریادهای وی جمع شده بودند، جوانان آشوبگر را دوره کردند و آنها را گرفتند و در بند کشیدند و موضوع را به خلیفه عثمان گزارش کردند. عثمان دستور اعدام آنها را صادر فرمود. پس ایشان را کنار درگاه ورودی استانداری کوفه اعدام کردند. عمرو فرزند عاصم تمیمی که شاهد بر ماجرا بوده است چنین می گوید:

« ای گروه اشرار! در زمان حکومت عثمان هیچگاه به همسایگان خود تجاوز نکنید و ایشان را هلاک نسازید که عثمان بن عفان همان کسی است که او را آزموده اید. او دزدان را به حکم قرآن از دزدی باز می دارد و همیشه دستورات آن را اجرا می کند با زدن دست و بریدن آن و انگشتان.»

سیف افسانه های بسیاری برای دوره حکومت عثمان ساخته و در آنها به دفاع از سران مضر که جزء هیئت حاکمه بوده اند پرداخته است و تا آنجا که توانسته است به دروغ انتشار فساد اخلاق و سبک سربها و کارهای زشت به افراد امت اسلامی آن دوره نسبت داده و در برابر پاکی افراد هیئت حاکمه و سلامت نفس و صفای نیت و پاکیزگی سیرت و نهاد ایشان را با اصراری هر چه تمامتر عنوان کرده است که ما نمونه کوچکی از آن همه را به مناسبت ارتباطی که با موضوع بحث ما داشت در اینجا آوردیم و بررسی همه آنها را در این کتاب مجالی نیست. فقط ذکر این مطلب ضروری است که داستان فوق چون سایر افسانه های سیف صرفاً زاینده خیالات و تصورات او می باشد و بس.



## دست آورد داستان

**یکم:** تطهیر خاندان مضر از وقایع و اتفاقات زمان حکومت عثمان.

**دوم:** اثبات وجود فرزندی به نام عمرو برای عاصم که البته نامش جزء تابعین به احسان در عداد نیکان روزگار از خاندان تمیم بایستی به حساب آید.

## خانواده عمرو در تاریخ

با نظری دیگر بر خانوادهٔ عمرو تمیمی پدر عاصم مورد بحث از خلال سخنان سیف خالی از فایده نمی باشد. بنا به روایات سیف، یکی از فرزندان نامی عمرو قعقاع می باشد و دیگری عاصم.

**۱- (قعقاع):** سیف کنیهٔ قعقاع را ابن حنظلیه می گوید، و برایش داییهایی در قبیلهٔ بارق دست و پا کرده، و همسرش را هنیده دختر عامر هلالیه نخع می نامد و تصریح می کند بر اینکه او درک صحبت رسول خدا را کرده و از آن حضرت روایت نموده است.

قعقاع در سقفهٔ بنی ساعده حضور داشته او اوضاع و اتفاقاتی که در آنجا صورت گرفته خبر داده است.

قعقاع در نبردهای ارتداد شرکت جسته و سمت فرماندهی داشته، و در فتوح

عراق با خالد بن ولید شرکت کرده، و به همراهی او به عنوان کمک به فرمانده کل قوای اسلام در شام، به شام عزیمت نموده و از آنجا به یاری سعد وقاص فرمانده کل قوا در نبردهای ایران شتافته است.

نبرد قادسیه و نبردهای بعد از آن را چون فتوح مدائن، جلولاء، حلوان درک کرده است و بعد از آنها برای امداد به ابو عبیده بار دیگر به شام روی آورده و در آخر به فرمانداری منطقه خلوان منصوب گردیده است.

قعقاع در نبرد نهاوند به نام فتح الفتوح و بعد از آن در فتح همدان و غیره شرکت جسته و در زمان حکومت عثمان به وزارت جنگ نواحی شرقی مملکت پهناور اسلامی که مرکز آن کوفه بوده است منصوب گردیده است.

قعقاع را می بینیم که در زمان بروز تشنجات و آشوبها، با تمام قوا در فرو نشاندن رهسپار می شود که توفیقی در این راه نصیب او نمی گردد و پیش از رسیدن او، عثمان به دست آشوبگران کشته می شود.

او را در زمان خلافت علی می بینیم که مردم کوفه را تشویق می کند تا به سپاه اسلام بپیوندند، و خود به سمت سفیر صلح و آشتی بین علی و عایشه و طلحه و زبیر دست به یک سلسله فعالیت‌های چشمگیر می زند که بالاخره اقدامات خراب کارانه عبد الله بن سبأ یمانی قحطانی و دار و دسته سبائیان او همه نقشه های این مصلح کبیر را نقش بر آب می کنند و جنگ جمل آغاز می شود و قعقاع در جنگ به هواداران جمل عفو عمومی می دهد.

و بالاخره همین قعقاع با آن همه سابقه درخشان در زمان حکومت معاویه فرزند ابو سفیان و بعد از عام الجماعه به جرم دوست داشتن علی و طرفداری از او به ایلیای فلسطین تبعید می شود و دیگر از سرانجام این چهره تابناک و قهرمان بی نظیر افسانه ای سیف کمترین اثری دیده نمی شود.

۲- عاصم. آن چه را که سیف در باره عاصم از افسانه ها و داستانشا پرداخته

است به شرح زیر می توان خلاصه نمود:

عاصم را که بنا به گفتهٔ سیف از اصحاب رسول خدا بوده است، خالد بن ولید پس از نبردهای ارتداد، پیش از خود به جانب عراق گسیل می دارد و او زیر پرچم خالد در فتح شهرهای عراق شرکت می کند، و سپس نبردهای عراق را زیر فرماندهی مثنی و ابو عبید تعقیب می نماید و بعد از آن دو سردار نامی، در نبردهای قارسیه و مدائن کسری به فرماندهی سعد وقاص شرکت می جوید و تحت فرماندهی عتبۀ بن غزوان برای رهایی علاء حضرمی یمانی در نبرد مناطق جنوبی ایران شرکت می نماید، و جندی شاپور را به کمک یک دیگر می گشانید، و سپس به فرماندهی سپاهی در زمان عمر برای فتح سیستان نامزد می شود و پرچم آنجا را خلیفه به نام او میبندد. عاصم به جانب مأموریت خود حرکت می کند، سیستان را فتح می نماید و حکومت آنجا را در زمان خلافت عمر به عهده می گیرد.

خلیفه عثمان بن عفان نیز حکومت عاصم را بر سیستان تأیید می نماید و استان کرمان را نیز بر دایره قدرت حکومت او می افزاید و بالاخره در سال چهارم از خلافت عثمان، و در حالی که بر سیستان و کرمان حکومت داشته است بدرود حیات می گوید. و فرزندی به نام عمرو بر جای می گذارد که جزء تابعین است و طی اشعاری از وجود فساد و آشوب در امت اسلامی در زمان خلافت عثمان خبر می دهد، و اقدامات قاطع خلیفه را در برابر اشرار عنوان می کند.

## سلسله راویان سیف در بارهٔ عاصم

وردت اسطار عاصم عند سیف فی نیف و اربعین حدیثاً  
افسانه عاصم در بیش از چهل حدیث آمده است.

مؤلف

کسانی که سیف افسانه عاصم را از آنان نقل کرده است

سیف افسانهٔ عاصم بن عمرو را ضمن چهل و چند حدیث و از راویانی به شرح  
زیر آورده است:

- ۱- نام محمد بن عبد الله بن سواد نویسه در ۲۸ حدیث
- ۲- زیاد بن سرجس احمری در ۱۶ حدیث
- ۳- مهلب بن عقبه اسدی در ۹ حدیث
- ۴- نضر بن سری در ۳ حدیث
- ۵- ابو سفیان، طلحه بن عبد الرحمن در ۲ حدیث
- ۶- حمید بن ابی شجار در ۱ حدیث
- ۷- ابن رفیل
- ۸- از پدرش که پدر و پسر هر دو به یک شکل از یکدیگر روایت کرده اند

۹- ظفر بن دهی

۱۰- عبد الرحمن بن سیاه

همینها جزء راویانی بودند که احادیث قعقاع را روایت کرده اند، و سیف از زبان اینان افسانه های قعقاع را بازگو می کردیم هیچ یک از این راویان وجود خارجی نداشته است و همگی آنها مخلوق تخیلات سیف، و از جمله راویان ساختگی او است.

اسامی زیر هر کدام در سند یک حدیث از احادیث افسانه عاصم بن عمرو آمده که در روایتهای سیف در باره قعقاع از آنها نامی به چشم نمی خورد.

۱۱- حمزه بن علی بن محفز

۱۲- عبد الله بن مسلم عکلی

۱۳- کرب بن ابی کرب عکلی

۱۴- عمیر صائدی

اینان را نیز همچنانکه در جای خود گفته ایم، چون نامشان را در هیچ روایتی جز روایتهای سیف ندیدیم و نیز در فهرست اسامی راویان حدیث نیافتیم جزء سایر راویان مخلوق سیف به حساب آوردیم و به شرح حال آنها به همراه دیگر راویان ساختگی سیف به خواست خدا در کتابی جدا گانه خواهیم پرداخت.

و نیز نام راویانی مجهول مانند عطیه، مردی از بنی بکر، مردی از بنی سعد، از مردی، از آن کس که فتح شوش را روایت کرده است، و امثال اینها برده شده است که به علت عدم معرفی کامل و نیاوردن نامشان، شناسایی آنها امکان پذیر نمی باشد.

هم چنین حدیثی را که از موسی بن طریف بن محمد بن قیس روایت کرده است. نزد علمای رجال راویانی که موسی بن طریف از آنها روایت کرده است همه معلوم و مشخص می باشند الا اینکه جزء آنها نامی از محمد بن قیس دیده

نمی شود.

حدیثی نیز از طریق مقدم بن ابی مقدم از پدرش، و او از کرب بن ابی کرب روایت کرده است که علمای رجال ضمن برشمردن شیوخ مقدم، نامی از پدرش و کرب نبرده اند یعنی در هیچ روایتی مقدم از پدرش و یا کرب حدیثی را روایت نکرده، و تنها سیف است که چنین سندی برای حدیث خود ساخته است. و نیز سیف بن عمر اسامی دیگری را به عنوان راوی در احادیث خود آورده است که با توجه به سابقه سیف، ما را نمی رسد تا گناه دروغها و افسانه های او را بر دوش چنان اشخاصی بگذاریم، بعد از آنکه ما را معلوم گردیده است که سیف تنها کسی است که چنین احادیثی را از زبان آنها نقل می کند و سیف مردی درغ ساز و افسانه پرداز است.

### کسانی که افسانه عاصم را از سیف گرفته اند

ما افسانه های قعقاع را در نزدیک به هفتاد حدیث، و افسانه های برادرش عاصم را در بیش از چهل حدیث از احادیث سیف بن عمر تمیمی به شرح آوردیم: طبری قسمت اعظم این احادیث را در باره دو برادر تمیمی در کتاب خود و از قول سیف بن عمر روایت کرده است، و بعد از او نیز تاریخ نویسانی چون ابن اثیر و ابن کثیر و ابن خلدون، و ابو الفرج در آغانی، و ابن عبدون در شرح القصیده همان مطالب را از طبری گرفته اند و نویسندگان کتابهای اسد الغابه، و استیعاب، و التجرید، و الاصابه، نیز مطالب خود را مستقیماً از سیف و یا از طبری گرفته اند. ابن عساکر، حموی، حمیری، رازی در الجریح و التعدیل همه مطالب خود ابن عمر اخذ کرده اند.

اینها، و دهها مصادر دیگر که افسانه های دو قهرمان شکست ناپذیر تمیم قعقاع، و عاصم را به دست داده اند همگی مطالب خود را با واسطه و یا بی واسطه از سیف بن عمر اخذ کرده اند.

آنانکه به احادیث گذشته سیف استناد نکرده اند در حالی مقابل آنها، مصادر دیگری وجود دارد که به ذکر فتوحات و جنگهای ارتداد پرداخته، و یا شرح حال اصحاب رسول خدا را به دست داده، و بر سخنان سیف بن عمر اعتماد نکرده اند، به هیچ روی نامی از این دو برادر ساختگی سیف در آنها دیده نمی شوند. از قبیل: در طبقات ابن سعد در بخش (کسانی از اصحاب رسول خدا که به کوفه وارد شده اند و تابعینی که بعد از آنها در کوفه ساکن گردیده اند) نه نامی از این دو برادر تمیمی برده شده، و نه نامی از عمرو فرزند عاصم در عداد تابعین و نه در سایر بخشهای این کتاب.

همچنین در کتاب فتوح البلدان بلاذری، و کتاب جمل شیخ مفید نیز به هیچ روی از این دو برادر ساختگی سیف نامی برده نشده است. از طرفی شخص طبری و ابن عساکر با وجودی که در قسمتهای فتوح و ارتداد مطالب بسیاری را از سیف بن عمر تمیمی در باره این دو برادر افسانه ای او آورده اند، از راویان دیگری نیز چون:

- ۱- ابن شهاب زهری متوفی سال ۴۲۴ هجری
- ۲- موسی بن عقبه متوفی سال ۴۴۴ هجری
- ۳- محمد بن اسحق متوفی سال ۴۵۲ هجر
- ۴- ابو مخنف لوط بن یحیی متوفی سال ۴۵۷ هجری
- ۵- محمد بن سائب کلبی متوفی سال ۴۴۶ هجری
- ۶- هشام فرزند محمد بن سائب متوفی سال ۲۱۶ هجری
- ۷- محمد بن عمر الواقدی متوفی سال ۲۱۷ هجری

## ۸- زبیر بن بکار متوفی سال ۲۵۷ هجری

و دهها راوی دیگر مطلب گرفته و در کتابهای خود ثبت کرده اند که در هیچ یک از احادیث آنها نامی از این دو قهرمان افسانه ای تمیم، قعقاع و عاصم فرزندان عمرو دیده نمی شود.

ابن عساکر در جزء اول تاریخ خود خبر غزیمت خالد بن ولید را از یمامه به سوی عراق، و از عراق به جانب شام و فتوح شام را در شصت حدیث از طریق راویانی که در بالا به آنها اشاره شد و آنها نیز همان وقایع را که سیف به شرح آنها پرداخته است روایت کرده اند ولی نامی از آن دو برادر قهرمان تمیم در هیچ یک از آن احادیث دیده نمی شود، و از قهرمانیها و کارهای شگفت انگیز ایشان خبری نیست.

طبری نیز وقایع و اتفاقات در جنگها فتوح و ارتداد مربوط به سال های ۱۳ - ۳۲ هجری را در بیش از پنجاه روایت از طریق همان راویان که در فوق به معرفی آنها پرداختیم روایت کرده است، و نیز وقایع و اتفاقات زمان خلافت عثمان را در بیش از پنجاه روایت، و جنگ جمل را در سی و نه روایت از طریق همان راویان روایت نموده است و طی همان اتفاقاتی که سیف به شرح آنها پرداخته و نقش آفرینان آنها را دو برادر تمیم قهرمانان افسانه ای خود معرفی کرده، او نیز به شرح آنها پرداخته است ولی در هیچ کدام از آنها حتی نامی از آنان برده نمی شود تا چه رسد به کارها و اقدامات شگفت انگیز ایشان.

و در کتاب انساب نیز نه نامی از این دو برادر در میان است و نه نشانی، و نه سخنان و مطالب سیف بن عمر تمیمی زندیق دروغ ساز افسانه پرداز را در آن کتاب ارجی و مقامی می باشد.





این بود دو نمونه از صحابیان دروغین و ساختگی سیف که آنها را با نیروی خیال خویش آفریده و از قبیله خود تمیم معرفی کرده، صحابیان ساختگی دیگر او را نیز به یاری و خواست خدا در جلدهای بعدی این کتاب بررسی خواهیم کرد.

وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ

ساعت : ۲۰/۱۹

روز : جمعه

۱۸ / فروردین ماه / ۱۳۹۶

کرمرضا خزلی

یار مهربان

[www.baghemino.com](http://www.baghemino.com)

[baghemino.1339@gmail.com](mailto:baghemino.1339@gmail.com)

Tel:09125411283-09356411283

کتابخانه حضرت خدیجه